کتاب ایمان شهید دستغیب

ایمان، ص: ۵

پیشگفتار

مؤمن کامل، ثمره عالم وجود

شکّی نیست که دستگاه عالم آفرینش، با این همه عظمت و نظم خیره‌کننده، برای «خداشناسی» است تا افراد بشر، یکتاشناس و یکتاپرست شوند. قرآن مجید می‌فرماید:

«و نیافریدم جنّ و انس را جز برای آنکه تنها مرا بپرستند».[1]

بدیهی است یکتاپرستی، پس از یکتاشناسی است؛ باید انسان، خدا را به یگانگی به تمام معنا بشناسد، آنگاه یکتاپرست گردد؛ بنابراین، اگر خداپرست در عالم نباشد، غرض از آفرینش حاصل نگردیده؛ ازاین‌رو،

[1] (۱)-\i وَ ما خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ\E ذاریات: ۵۶.

انسان خداپرست به قدری ارجمند است که امام صادق علیه السّلام می‌فرماید:

«اگر در عالم جز یک مؤمن نباشد (البتّه مؤمن کامل) کافی است[۲] (یعنی غرض از آفرینش حاصل شده است)».

پس انسان مؤمن، مانند درخت میوه می‌باشد که نظر نخستین به میوه است نه به شاخ و برگ، و مؤمن به منزله میوه عالم وجود است.

روایات بسیاری رسیده که مضمون همه آنها این است که ارزش مؤمن نزد خداوند، بیش از کعبه است.[۳]

---

(۱)- وَ ما خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ ذاریات: ٥٦.

[۲] (۲)- قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله: قال اللّه تبارك و تعالی: لو لم یکن فی الأرض الّا مؤمن واحد لاستغنیت به عن جمیع خلقی(اصول کافی: ۲/ ۲۴۵).

[۳] (۳)- مستدرك سفینة البحار: ۱/ ۲۰۴.

(۲)- قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله: قال اللّه تبارک و تعالی: لو لم یکن فی الأرض الّا مؤمن واحد لاستغنیت به عن جمیع خلقی (اصول کافی: ۲/ ۲٤٥).

(۳)- مستدرک سفینهٔ البحار: ۱/ ۲۰٤.

ایمان، ص: ٦

ایمان مغز و اسلام به منزله پوست است

ارزش عمده برای مؤمن این است که دلش به نور ایمان و ولایت اهل بیت علیهم السّلام روشن شده باشد و این معنا از آیاتی که در شرافت علم و عالم- که بدون شک علم خداشناسی است- فهمیده می‌شود؛ نظیر آیه شهادت[٤]، همچنین از روایات متعدّد در ابواب مختلف یقین، معرفت و ایمان که رسیده و این مختصر گنجایش بحث در این‌باره را ندارد و کم و بیش در این کتاب شریف به آن اشاره گردیده است.

[٤] (۱)-i\شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ وَ الْمَلائِكَةُ وَ أُولُوا الْعِلْمِ قائِماً بِالْقِسْطِ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ\E آل عمران: ۱۸.

بر این اساس، می‌توان به خوبی باور داشت که اسلام، مقدّمه و زمینه برای پیدایش معرفت و ایمان است. اقرار و اعتراف اجمالی به وحدانیّت خدای واحد، او را به شناسایی و آشنایی با او برمی‌انگیزاند و به‌طور ساده، اسلام به منزله پوستی است که ارزش حقیقی برای مغز آن- که ایمان است- می‌باشد.

سخنان اهل بیت علیهم السّلام در معرّفی ایمان

از الطاف خداوندی- که حجّت را بر همگان تمام فرموده- وجود مقدّس اهل بیت علیهم السّلام و کلمات شریف ایشان است که در ضمن نهج البلاغه، صحیفه سجّادیّه و کتابهای معتبر روایتی به ما رسیده است و در آن، حقیقت ایمان، یقین، معرفت، نشانه‌ها و آثار آنها و راه پیدایش و زیاد شدنشان یادآوری گردیده است و راستی به مضمون دو ثقل یادگار پیغمبر: کتاب خدا و

عترت[5] برای رسیدن به معارف نیز باید از کتاب و عترت استفاده نمود.

توفیق علمای ربّانی

توفیق استفاده کردن و استفاده رساندن به دیگران از قرآن و فرمایشات اهل بیت هم

---

(۱)- شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ وَ الْمَلائِكَةُ وَ أُولُوا الْعِلْمِ قائِماً بِالْقِسْطِ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ آل عمران: ۱۸.

(۲)- انّی تارک فیکم الثقلین کتاب اللّه و عترتی (الغدیر: ۱/ ۱۷٦).

ایمان، ص: ۷

نعمت دیگری است که این فضل خدا شامل هر کس که خودش بخواهد می‌شود[6]. چه بسیار دانایانی که دانش آنان در حدّ فروع، متوقّف شده و فراموش نموده‌اند

---

[5] (۲)- انّی تارك فیكم الثقلین كتاب اللّه و عترتی(الغدیر: ۱/ ۱۷۶).

[6] (۱)-i\ ذلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشاءُ ...E\ جمعه: ۴.

اصولی نیز- که عبارت از معارف است- در کار می‌باشد. باید آن کس که این دستورات را فرستاده، شناخت و با اسم و فعل او آشنا شد و او را باور داشت، لذا توفیق بحث و تحقیق در این قبیل آیات و روایات، به راستی نعمتی است افزون که باید بر آن، دلشاد[۷] و سپاسگزار بود.

کتابی ارزنده، یادبود بحث ایمان

کتاب حاضر، نتیجه سه ماه مبارک رمضان، بحثهای جالب حضرت آیة اللّه حاج سیّد عبد الحسین دستغیب- دامت برکاته-[۸] می‌باشد که درباره ایمان و آثار و شیوه پیدایش آن از روایت و قرآن استفاده شده و در جمع هزاران نفر شنونده مرد و زن، ایراد گردیده و سپس از روی نوارهای ضبط شده، نوشته و با خلاصه‌گیری و تنظیم مطالب آن، به همان صورت محاوره- که

[۷] (۲)-i\ قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَ بِرَحْمَتِهِ فَبِذلِكَ فَلْيَفْرَحُوا هُوَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَE\ یونس: ۵۸.

[۸] (۳)- معظّم له در ۲۰ آذرماه ۱۳۶۰ توسّط منافقان کور دل به شهادت رسید.

ساده‌ترین و پسندیده‌ترین انشاءهاست- به چاپ رسیده و در اختیار همگان قرار گرفت.

تقسیم کتاب به سه بخش

این کتاب را می‌توان در سه بخش اساسی- که هر بخشی در یک ماه مبارک مورد بحث قرار گرفته است- تقسیم کرد:

[مطالب بخش نخست بحث پیرامون روایت شریف در کتاب اصول کافی از حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام در پاسخ از «ایمان»]

بخش نخست، عنوان بحث روایت شریف در کتاب اصول کافی است که حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام در پاسخ از «ایمان» آن را متّکی به چهار ستون می‌داند؛ یعنی برای پیدا شدن بنای ایمان، این چهار ستون لازم است: صبر، یقین، عدل و جهاد.

---

(۱)- ذلِکَ فَضْلُ اللَّهِ یُؤْتِیهِ مَنْ یَشاءُ ... جمعه: ٤.

(۲)- قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَ بِرَحْمَتِهِ فَبِذلِكَ فَلْيَفْرَحُوا هُوَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ یونس: ۵۸.

(۳)- معظّم له در ۲۰ آذرماه ۱۳۶۰ توسّط منافقان کور دل به شهادت رسید.

ایمان، ص: ۸

آنگاه هر کدام از این ستونها را نیز بر چهار شعبه و بخش تقسیم نموده و آثار و نتایج آن را یادآور می‌شود و راستی سزاوار است به جای آنکه با طلا نوشته شود، بر دلها ثبت گردد و همیشه مورد نظر و سرمشق قرار گیرد.

شعبه‌های صبر

درباره ستون نخستین که «صبر» است، می‌فرماید چهار شعبه دارد: شوق، ترس، زهد و انتظار. هر کس به بهشت امیدوار است، از شهوات دنیا کنده می‌شود. به گفته شاعر:

هر دلی حبّ خدا باز سلطان کی نظر بر
دارد ندارد حبّ دنیا لاشه مردار دارد

و هرکس از آتش دوزخ ترسید، از گناهان پرهیز می‌کند؛ چون سختی عذاب را باور کرده است. و آن‌کس که در دنیا زهد ورزیده و به خوشیهای زودگذر آن، دل نبست، در نتیجه مصیبتها و سختیها برایش آسان می‌گردد. اصل دنیا چیست تا خوشیها و سختیهایش چه باشد، به آنچه به او داده شده دلخوش نمی‌گردد و از آنچه از او گرفته شده غمگین نمی‌گردد.[۹]

آن کس که انتظار مرگ را داشته باشد، به سوی خیرات می‌شتابد؛ زیرا می‌فهمد که هر لحظه از سرمایه عمر، کم شده و گامی به سوی مرگ نزدیکتر می‌گردد. کم شدن عمر، قطعی و باقیمانده آن مشکوک است، لذا در

[۹] (۱)-i\ لِكَيْلا تَأْسَوْا عَلى ما فاتَكُمْ وَ لا تَفْرَحُوا بِما آتاكُمْ ...E\ حدید: ۲۳.

خیرات، پیشی می‌گیرد[10] و هر لحظه دنبال رحمت و بخشش خداوندی می‌گردد.[11]

یقین، محصول زیرکی، دانش و عبرت

آن‌گاه علی علیه السّلام می‌فرماید: یقین نیز چهار رشته دارد: زیرکی، سنجش درست، درک

---

(۱)- لِكَيْلا تَأْسَوْا عَلى ما فاتَكُمْ وَ لا تَفْرَحُوا بِما آتاكُمْ ... حدید: ۲۳.

(۲)- ... فَاسْتَبِقُوا الْخَيْراتِ ... بقره: ۱۴۸.

(۳)- سابِقُوا إِلى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ ... حدید: ۲۱.

ایمان، ص: ۹

عبرت و توجّه به روش پیشینیان.

---

[10] (۲)-i\... فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ ...E\ بقره: ۱۴۸.

[11] (۳)-i\ سابِقُوا إِلى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ ...E\ حدید: ۲۱.

هر کس زیرکی یافت، «حکمت» را شناخته است و کسی که حکمت را دریافت، از عبرت برخوردار می‌گردد و کسی که از عبرت برخوردار گردید، روش گذشتگان را در می‌یابد، پس مثل این است که با آنان زندگی کرده و عمر دوباره نموده است. به آنان که رستگار شدند می‌نگرد که چرا و به چه چیز رستگار شدند و راه آنان را دنبال می‌نماید و به آنان که هلاک شدند می‌نگرد که چرا و به واسطه چه چیزی هلاک شدند و از آن دوری می‌نماید؛ بدیهی است آنان که هلاک شدند به خاطر گناه و آنان که رستگار شدند، به برکت اطاعت از حق بوده است.

سپس حضرت می‌فرماید: عدل نیز چهار رشته دارد: فهم عمیق و دانش فراوان، شکوفه شدن حکم و بستان بردباری؛ هرکس فهم عمیق یافت، همه دانش را می‌شکافد و هرکس دانش را یافت، دستورها و حکمتهای آن را می‌شناسد و آن کس که بردبار شد، در

کار خود کوتاهی نکرده، میان مردم به نیکی زندگی می‌نماید.

امر به معروف و نهی از منکر از رشته‌های جهاد

علی علیه السّلام رشته‌های جهاد را امر به معروف، نهی از منکر، راستگویی در هر حال (استقامت در هر جبهه) و دشمنی با فاسقان می‌داند و می‌فرماید: هرکس امر به معروف نماید، مؤمنین را یاری نموده، هرکس نهی از منکر نماید، بینی منافق را به خاک مالیده و از مکرش آسوده شده، هرکس در جبهه جنگ آید، به وظیفه‌اش عمل کرده، هرکس فاسقان را دشمن داشت، برای خدا خشم کرده و هرکس برای خدا خشم کند، خداوند نیز برایش خشم می‌فرماید.

اینها ستونهای ایمان و شعبه‌های آن بود.

مطالب بخش دوّم این کتاب (آیه‌ای درباره ایمان)

دومین بخش کتاب را شرح و تفسیر آیه شریفه از سوره حدید تشکیل می‌دهد که

ایمان، ص: ۱۰

می‌فرماید:

أَ لَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ وَ ما نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ وَ لا يَكُونُوا كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتابَ مِنْ قَبْلُ فَطالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَ كَثِيرٌ مِنْهُمْ فاسِقُونَ.[۱۲]

«آیا نرسیده است برای کسانی که به ایمان گرویدند زمانی که دلهایشان برای یاد خدا و آنچه از حق فرو فرستاده است، خاشع گردد و مانند کسانی که پیش از ایشان به آنان کتاب داده شد نباشد، پس آرزوها بر آنان دراز گردیده، پس دلهایشان سخت شد و بیشتر آنان فاسقان هستند».

از این آیه شریفه چنین نتیجه گرفته شده که حقیقت «ایمان»، همان خشوع دل برای خدا و آنچه مربوط به

[۱۲] (۱)- حدید: ۱۶.

خداست و ایمان در دل خاشع جا می‌کند، آرزوهای دور و دراز موجب قساوت و سختی دل می‌گردد که دیگر در آن دل ایمان پیدا نمی‌شود؛ مانند زمین سختی که قابل زراعت نیست.

ضمنا یادآور می‌شود که خداوند نسبت به بعضی از افراد که لطف خاصّی دارد، دلهای سختشان را به بلاها و بیماریها نرم می‌کند تا آمال و آرزوها زدوده گشته و نور ایمان در آن دلها بتابد و به مادر مهربانی تشبیه می‌کند که فرزندش را که حاضر نیست از پستان، دل کنده و به خوراکیهای گوناگون و لذیذ روی آورد، با تلخ کردن سر پستان و چشانیدن شیرینیها و خوراکیها او را آشنا می‌سازد.

مطالب بخش سوّم کتاب (سوره و العصر)

سوّمین قسمت این کتاب عزیز را بحث پیرامون سوره «و العصر» تشکیل می‌دهد؛ خداوند سوگند یاد می‌فرماید که همه آدمیان در زیانکاری هستند جز

مؤمنین که کارهای شایسته بجای آورده و سفارش به حق و بردباری می‌نمایند.

در این بخش، برای خوانندگان این کتاب، واضح می‌شود که تا حقیقت ایمان نیاید،

---

(۱)- حدید: ۱۶.

ایمان، ص: ۱۱

چگونه زندگی انسان، جز زیانکاری و ضایع شدن سرمایه عمر نیست و تا عمل صالح نباشد، انسان به جایی نمی‌رسد.

آنگاه سفارش به حق، یا امر به معروف و نهی از منکر را عنوان قرار داده و در خاتمه، به صبر و اقسام آن اشاره می‌کند: صبر بر طاعت، واجبات و مستحبّات و صبر در منهیّات، محرّمات و مکروهات و سپس صبر در برابر مصیبتها و ناملایمات و با زبانی رسا و قابل درک برای عموم اهمّیّت صبر را می‌رساند و می‌فهماند که به راستی

نسبت صبر به ایمان چون نسبت سر است به بدن و مؤمن بدون صبر، مؤمن نخواهد بود.

با توجّه و دقّت در این مقدّمه و فهرست عناوین کتاب، به خوبی واضح می‌شود که این کتاب عزیز در نوع خود کم‌نظیر و امید است مورد قبول خداوند واقع گردیده، توفیق استفاده از آن را عنایت بفرماید؛ گذشته‌ها را جبران کنیم و در این باقیمانده عمر، نور ایمان به دست آوریم و آن را با خود به جهان باقی ببریم بمنّه و کرمه.

سیّد محمد هاشم دستغیب شوّال ۱۳۹۹- شیراز

ایمان، ص: ۱۲

اصل روایت ایمان با ترجمه و شرح

اینک اصل روایت با ترجمه و شرح آن از اصول کافی، با ترجمه کمره‌ای را بیان می کنیم:

بالاسناد الاول عن ابن محبوب عن يعقوب السّراج عن جابر عن ابى جعفر عليه السّلام قال: سئل امير المؤمنين عليه السّلام عن الإيمان فقال:

«ان اللّه عزّ و جلّ جعل الايمان على اربع دعائم: على الصبر و اليقين و العدل و الجهاد، فالصبر من ذلك على اربع شعب: على الشوق و الاشفاق و الزهد و الترقب فمن اشتاق الى الجنّة سلا عن الشهوات و من اشفق من النار، رجع عن المحرّمات و من زهد فى الدنيا، هانت عليه المصيبات و من راقب الموت، سارع الى الخيرات.

و اليقين على اربع شعب: تبصرة الفطنة و تأوّل الحكمة و معرفة العبرة و سنة الاوّلين فمن أبصر الفطنة عرف الحكمة و من تأوّل الحكمة عرف العبرة و من عرف العبرة عرف السنّة و من عرف السنّة فكأنما كان مع الاوّلين و اهتدى الى التى هى اقوم و نظر الى من نجى بما نجى و من هلك بما هلك و انّما اهلك اللّه من اهلك بمعصيته و انجى من انجى بطاعته.

و العدل علی اربع شعب: غامض الفهم و غمر العلم و زهرة الحکم و

ایمان، ص: ۱۳

روضة الحلم فمن فهم فسّر جمیع العلم و من علم عرف شرایع الحکم و من حلم لم یفرط فی أمره و عاش فی الناس حمیدا.

و الجهاد علی اربع شعب: علی الأمر بالمعروف و النهی عن المنکر و الصدق فی المواطن و شنآن الفاسقین فمن امر بالمعروف شدّ ظهر المؤمن و من نهی عن المنکر أرغم انف المنافق و أمن کیده و من صدّق فی المواطن قضی الذی علیه و من شنئ الفاسقین غضب للّه و من غضب للّه غضب اللّه له فذلک الایمان و دعائمه و شعبه».[۱۳]

امام باقر علیه السّلام فرمود از امیر المؤمنین علیه السّلام پرسیده شد که ایمان چیست؟

[۱۳] (۱)- اصول کافی: ۲/ ۵۰- ۵۱.

حضرت در پاسخ فرمود:

«به راستی خدای عزّ و جلّ ایمان را بر چهار ستون نهاده: بر صبر، یقین، عدالت و جهاد؛ از این میان صبر بر چهار شعبه است: بر شوق، نگرانی، زهد و مراقبت؛ هرکس شوق بهشت دارد، از هوسرانیها خودداری کند، هرکس از دوزخ نگران است، از هرچه حرام است، رو برگرداند، هرکس در دنیا زاهد و بی‌رغبت است، گرفتاریها بر او آسان است، هرکس مراقب مرگ است، به کارهای خوب شتابد.

و یقین بر چهار شعبه است: هوش تیز، سنجش درست آینده، فهم عبرت، توجّه به روش پیشینیان؛ هرکس هوش تیز دارد، سنجش درست را بفهمد، هرکس نسبت به آینده سنجش درستی دارد، عبرت گیرد، هر کس عبرت گیرد، روش گذشتگان را بشناسد و هرکس روش گذشتگان را شناخت، گویا با آنها زندگی کرده و

رهبری شود به سوی آنچه درست‌تر باشد و نگاه کند هر کس نجات یافته، به چه وسیله نجات یافته و هر کس

---

(۱)- اصول کافی: ۲/ ۵۰- ۵۱.

ایمان، ص: ١٤

هلاک شده برای چه هلاک شده و همانا خدا هر کس را هلاک کرده، برای گناه او بوده و هر کس را نجات بخشیده، برای اطاعت او نجات بخشیده است.

عدالت (نیز) بر چهار شعبه است: فهم عمیق، موج دانش، شکوفه حکم و بستان بردباری؛ هر کس بفهمد، همه علم را تفسیر تواند کرد، هر کس بداند، دستورهای صدور حکم را بشناسد، هر کس بردبار باشد، در کار خود کوتاهی نکند و میان مردم ستوده زندگی کند.

و جهاد بر چهار شعبه است: بر امر به معروف و نهی از منکر، پایداری در جبهه‌ها (راستگویی در هر حال) و بغض فاسقان؛ هر کس امر به معروف کند، پشت مؤمن را

نیرو بخشد، هر کس نهی از منکر کند، بینی منافق را به خاک مالد و از نیرنگش آسوده شود، هر کس در جبهه‌ها بیاید، آنچه به عهده دارد انجام داده، هر کس فاسقان را دشمن دارد، برای خدا خشم کرده و هر کس برای خدا خشم کند، خدا برای او خشم کند، این است ایمان، ستونها و شعبه‌های آن».

شرح روایت

ابن میثم رحمه اللّه در شرح این روایت می‌گوید:

بدان که مقصود از «ایمان» در این‌جا ایمان کامل است که اصلی دارد و کمالاتی که متمّم آن است؛ اصلش تصدیق به وجود صانع است و صفات کمال و نعوت جلال و هرچه در کتب خود نازل کرده و رسولانش تبلیغ کرده‌اند و کمالات متمّمه آن، گفتارهای درست و اخلاق ستوده و عبادات این اصل و متمّماتش کمال نفس انسانی است؛ زیرا دو نیروی «علم» و «عمل» دارد و کمالش وابسته به کمال این دو است؛ اصل

ایمان، ص: ۱۵

ایمان، کمال نیروی علم او و متمّماتش- که مکارم اخلاق و عبادات است- کمال نیروهای عمل اوست؛ چون این را شناختی، می‌گوییم: چون اصول فضایل خلقت- که کمال ایمان است- چهار است و آن حکمت، عفت، شجاعت و عدالت است، لفظ «ستونها» را برای آنها به عاریه آورده برای آنکه ایمان کامل جز بدانها استوار نشود مانند چهار ستون خانه.

«یقین» تعبیر از «حکمت» است که علمی دارد و عملی، علمی آن کمال نیروی اندیشه است به تصوّر و تصدیق حقایق دانستنی تا آنجا که فهم بشر تواند و عملی، تکمیل نفس است به تحصیل فضایل درونی و کناره‌گیری از اخلاق فاسد و پست و معلوم است عملی که ثابت باشد، همان «یقین» است و «صبر» تعبیر از عفّت است که خودداری از پیروی هواست در همه انواع شهوتهای

محسوس و ترک متابعت شهوت و جلوگیری و سرکوبی از آنکه نیاز به شکیبایی دارد.

و «جهاد» تعبیر از شجاعت است؛ چون مستلزم آن است و شجاعت آمادگی اقدام بر انجام هر واجبی است و انسانی نیاز دارد که برای آن تحمّل مکروه و درد و رنج کند.

«عدالت» ملکه‌ای است که از این سه خصلت خوب، خیزد و لازمه آنها است؛ زیرا هرکدام از این فضایل طرف افراط و تفریط دارند که بد است و در برابر خود، خلق بدی دارند که ضدّ آنهاست.[۱۴]

من می‌گویم سخن ابن میثم- که در مقام تطبیق مضمون حدیث شریف با مصطلحات علم معروف اخلاق برآمده- مواردی از اعتراض دارد که برای اختصار از ذکر آن خودداری نموده و به فکر خوانندگان واگذار می‌نمایم.

[۱۴] (۱)- پایان شرح ابن میثم به نقل از مرحوم مجلسی(بحار الأنوار: ۶۸/ ۳۶۵).

(۱)- پایان شرح ابن میثم به نقل از مرحوم مجلسی (بحار الأنوار: ٦٨/ ٣٦٥).

ایمان، ص: ١٦

گفتار اوّل: وجوب تحصیل علم دین و فضیلت آن

در این ماه مبارک رمضان، ساعتی را به مذاکره علم دین اختصاص دهید؛ علمی که تحصیل آن بر همه واجب است:

«طلب العلم فریضة علی کلّ مسلم».[۱۵]

و در روایت دیگر «و مسلمه» نیز افزوده شده؛ یعنی واجب است بر هر مرد و زن مسلمان که دینش را درست نموده، اصول عقایدش را محکم کند؛ احکام حرام و حلال را بداند؛ مسائل مورد ابتلا از نماز، روزه و خمس و آنان که مستطیع‌اند، مسائل حجّ، زارعها مسائل

[۱۵] (۱)- اصول کافی: ۱/ ۳۰.

زکات و مزارعه و غیره؛ کاسبها باید متاجر و کیفیّت معامله را بدانند.

خلاصه بر هر فردی، علم دین- اصول و فروع- به مقدار رفع نیاز، واجب است.

فضیلت فراگیری علوم دین

شهید ثانی رحمه اللّه در کتاب منیهٔ المرید از خاتم الأنبیاء محمّد صلّی اللّه علیه و آله نقل نموده است که حاصل روایت این است:

«هر کس بخواهد به آزادشدگان از جهنّم نگاه کند، به کسانی که می‌خواهند دانا شوند بنگرد؛ آنانی که از آتش جهل، نجات یافتند. قسم به خدایی که جان من به دست

---

(۱)- اصول کافی: ۱/ ۳۰.

قدرت اوست! هر کس از خانه درآید به قصد اینکه به مجلس عالمی رود که از علم او بهره ببرد و علم دین را یاد بگیرد، به هر قدمی که برمی‌دارد، ثواب یک سال عبادت در نامه عملش ثبت می گردد ...».[۱۶]

چه یک سال جاهل عبادت کند، چه آن کسی که می‌خواهد با نور شود، یک ساعت در طلب نور فهم و دانایی برود، یکسان است. عبادتی که با نور باشد به کار می‌خورد وگرنه با ظلمت جهل، عبادت به ضررش تمام می گردد، یا اینکه نفع کمی می گیرد؛ علم خداشناسی، پیغمبر، امام و معارف‌شناسی، دانستن واجبات و محرّمات، آفات نفس و عمل. آدمی باید بداند چطور می‌شود کوه‌کوه عمل، کاه‌کاه می‌شود، همه باید بدانیم روزه، آفت دارد، باید آن را از آفت نگهداشت وگرنه دست خالی می‌شویم و از روزه تنها گرسنگی و تشنگی بهره ما

[۱۶] (۱)- من احبّ ان ینظر الی عتقاء اللّه من النار فلینظر الی المتعلّمین فو الذی نفسی بیده ما من متعلّم یختلف الی باب العالم الّا کتب اللّه له بکلّ قدم عبادة سنة و بنی اللّه له بکلّ قدم مدینة فی الجنّة و یمشی علی الارض و هی تستغفر له ... و شهدت الملائکه أنّه من عتقاء اللّه من النار(منیة المرید: ۱۰).

خواهد شد؛ گناهان زبانت، به باددهنده روزه تو است، سبّ مؤمن، ایذا و آزار مؤمن، روزه‌ات را هدر می‌دهد.

البتّه شرط صحّت روزه، همان ده چیزی است که مفطر است: خوردن، آشامیدن، سر به زیر آب کردن، عمدا قی کردن، بقای بر جنابت عمدی، جماع، دروغ بستن به خدا، پیغمبر و امام، رساندن غبار [غلیظ] به حلق و غیره.

شرط قبولی روزه را هم باید بدانی تا فقیه شوی، با عمل بی‌فقه، ضرر می‌کنی، اگر کسی یک فحش، سب و ایذای مؤمنی کرد، تنها گرسنگی و تشنگی داشته است.

عدم سازگاری حرامخواری با عبادت

از شرایط قبولی روزه، خوردن حلال است. اوّل افطار، مواظب باش لقمه‌ای که می‌خوری حلال باشد. وای! اگر شبهناک یا حرام باشد.

داستانی نظرم آمد که سابقین چقدر مواظب بودند تا زحمتشان در عبادت هدر نرود.

---

(۱)- من احبّ ان ینظر الی عتقاء اللّه من النار فلینظر الی المتعلّمین فو الذی نفسی بیده ما من متعلّم یختلف الی باب العالم الّا کتب اللّه له بکلّ قدم عبادۀ سنۀ و بنی اللّه له بکلّ قدم مدینۀ فی الجنّۀ و یمشی علی الارض و هی تستغفر له ... و شهدت الملائکه أنّه من عتقاء اللّه من النار (منیۀ المرید: ۱۰).

ایمان، ص: ۱۸

یکی از علمای بزرگ نقل فرمود که در سابق، شصت- هفتاد سال قبل، در نجف اشرف دزدی در ایّام سال دزدی می‌کرد؛ امّا اوّل ماه رمضان دیگر دزدی نمی‌کرد. روزه می‌گرفت؛ ولی به نان دزدی روزه نمی‌رفت. فاسق است؛ امّا ایمانکی دارد. اوّل افطار، درب صحن مقدّس علی علیه السّلام اگر اهل علمی رد

می‌شد، به او التماس می‌کرد که اگر می‌شود افطاری به من بدهید، من پول حلال ندارم. آن عالم می‌فرمود: گاه می‌شد این دزد بیچاره تا نصف شب افطار نمی‌کرد؛ چون کسی چیزی به او نمی‌داد و از مال دزدی هم نمی‌خورد و با آن افطار نمی‌کرد.

پس کمتر از آن دزد نباشی، حواست به خودت باشد، لقمه حرام از گلویت پایین نرود. آدمی خیلی در خطر است. این یک ساعت بعد از ظهر، شما در زحمت هستید، امید است مجلس مذاکره علم باشد- علم واجب؛ یعنی اصول و فروع- فقیه در دین بشویم. گوینده، علمی بگوید که دانستنش واجب باشد، شما هم علمی بشنوید که دانا شدنش واجب باشد. به شرطی که با کمال ادب و به قصد شنیدن و عمل کردن باشد. این راه و روش علم را مداومت کنیم. خداوند به اهل علم فضیلتها داده است که بالاتر از آن سراغ ندارم.[۱۷]

[۱۷] (۱)-i\... يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجاتٍ ...E\ مجادله: ۱۱.
-i\... هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَ الَّذِينَ لا يَعْلَمُونَ ...E\ زمر: ۹.

وگرنه با قطع نظر از عقل و فهم، این عبادتها جسم تو را به جایی نمی‌رساند، اگر عبادت با فهم و علم باشد، کاری می‌کند و انسان را به جایی می‌رساند.

در اصول کافی، کتاب شریف عقل، مروی است که خدمت کشّاف حقایق امام جعفر بن محمّد امام صادق علیه السّلام نام شخصی به مدح برده شد و گفتند کثیر الصّلوۀ و الصیام است؛ این شخص، روزها و شبها تا صبح بیدار و سرگرم عبادت است.

«فقال علیه السّلام: کیف عقله؟»[18] حضرت فرمود: عقلش چگونه است از فهمش بگو».

گفت: «نمی‌دانم». امام داستانی برایش نقل فرمود تا میزان ارزش اشخاص به دستش بیاید.

---

(۱)- ... یَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِینَ آمَنُوا مِنْکُمْ وَ الَّذِینَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجاتٍ ... مجادله: ۱۱.

---

[18] (۲)- اصول کافی: ۱/ ۱۲ و ۲۶.

- ... هَلْ يَسْتَوِى الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَ الَّذِينَ لا يَعْلَمُونَ ... زمر: ۹.

(۲)- اصول کافی: ۱/ ۱۲ و ۲۶.

ایمان، ص: ۱۹

عابد و اعتراض به نظام آفرینش

در زمان سلف، عابدی از عبّاد برای اینکه آمادگی برای عبادت داشته باشد از مردم کناره گرفت و در جزیره‌ای از جزایر، تنها مشغول عبادت شد. از درختهای میوه، خوراکش تأمین می‌شد. وقتی ملکی به این عابد نگریست، دید سالهاست متّصل عبادت دارد؛ ولی هیچ فرقی نکرده، آن ثوابی که باید نصیبش بشود نشده در حالی که این عبادتها باید او را به مقام اولیاء اللّه برساند، پس چه مانعی در کار است؟

ملک تعجّب کرد و گفت: خدایا! چگونه این کوه‌کوه عمل، عابد را به جایی نرسانده؟! خدایا! سرّ این مطلب چیست؟

به ملک امر شد که او را امتحان کن. ملک به صورت انسانی نزد عابد آمد. چند ساعتی نزد عابد بود. عابد پرسید تو کیستی؟ ملک گفت: بنده‌ای از بندگان خدایم. عبورم به این‌جا افتاد و دیدم تو به یاد خدا هستی خواستم در فکر خدا با تو شرکت کنم، تو چگونه هستی؟

عابد گفت: این‌جا خداوند نعمت داده، این جزیره همیشه سبز و خرّم است؛ میوه‌ها فراوان؛ ولی افسوس که خدا خری ندارد که این علفها را بخورد! حقّش این بود که این همه سبزی خشک نشود و از بین نرود! ملک فهمید که نقص از کجاست؛ ادراک، ضعیف و شعور، کم است. عظمت و حکمت را ندانسته، دو مشت خاک بیش نیست، لذا به دستگاه خلقت اعتراض می‌کند امّا

نمی‌فهمد که خدا منع فیض نمی‌کند، اگر جایی اقتضای سبزی دارد، سبزش می‌کند نه اینکه اگر خر باشد، علف می‌دهد وگرنه علف نباید بدهد. این عابد، خدا را به عظمت، اسما، صفات جمال و جلالش نشناخته، کسی که چنین شد، رشد عقلی ندارد و اعمال و عبادتش کم اثر است و او را به جایی نمی‌رساند.

تو باید جوری شوی که بدانی خدا همیشه با تو است؛ صانع تو است: «مولای! مولای! انت الصانع و انا المصنوع». راستی خودت را مصنوع خدا بدانی. ساخته شده‌ای. از روی یقین خدا را تربیت‌کننده و رشددهنده بدانی. خداست که خوراک را به تو می‌رساند و آن را جزء بدنت و تبدیل به خون می‌کند. هر نفسی که می‌کشی به قدرت و معیّت قیومیّه اوست، در عین حال فوق و با همه است. این معانی باید برایت روشن

ایمان، ص: ۲۰

شود تا بتوانی از عباداتت بهره ببری. اگر می‌شد یک ماه رمضان دست از خودت بر می‌داشتی، یک ماه رمضان، من‌من نکن، بگو خدا! خدا! اگر چنین شدی، آخر ماه رمضان خواهی دید خداوند چه نور ایمان، یقین و معرفتی به تو خواهد داد.

آدمی تا زحمت نکشد، به جایی نمی‌رسد. باید عالم پیدا کند و از علمش استفاده کند. عمل بی‌علم، عین بی‌عملی است. ای کاش! بی‌عملی بود، به عکس نتیجه می‌دهد.

مثال می‌زنم؛ فرض کنید زید بلند می‌شود از این‌جا به قصد حرم حضرت رضا علیه السّلام. جایی که عرش رحمان است، هر کس آنجا برود تا بهره ببرد، مانند کسی است که هزارهزار مرتبه حج و عمره انجام داده، یک میلیون مرتبه می‌شود کسی آنجا برود و چنین مقامی را درک کند و لیکن اشخاصی هستند که به حرم حضرت رضا می‌روند به یک میلیونم آن معنا هم نمی‌رسند بلکه

دست خالی برمی‌گردند؛ در حرم حضرت، بی‌ادبی می‌کنند، مرتکب حرام می‌شوند، با پای متعفّن- که اسباب اذیّت و آزار دیگران است، در چنین حرم شریفی که عطر حقیقی آن را احاطه کرده- حاضر می‌شوند.

باید ادب کنی. چه کسی گفته است که بدون غسل، به حرم بیایی؟ غسل نکردنت از این‌جاست که حرم و کاروانسرا برایت یکی است. این‌جا دستگاه سلطنت الهی است: هر چه بتوانی باید ظاهر و باطنت را لطیف نگهداری. مسجد هم همین است. کسی که بین خانه خدا و خودش تفاوت نگذارد، شعورش چیست؟ آی! کسی که فرق نمی‌گذاری، ادراک و شعورت خوب معلوم می‌شود. عباداتت هم تابع ادراک و شعورت می‌باشد.

مسجد نسبت به خدا دارد، آن اندازه‌ای که از تو می‌آید نباید مسامحه کنی. بگو خدایا! این مقدار ظاهر که از من می‌آید انجام می‌دهم، تو هم باطن مرا درست فرما.

یا مثلا مقابل قبر حضرت رضا علیه السّلام ملاحظه کن که حضرت حاضر و ناظر است. چشم بینای خداست. عظیم است. محیط است. خدای نکرده با زن اجنبیّه مس و تماس حاصل نشود. برای رسیدن به ضریح به یکدیگر می‌چسبند و فشار می‌آورند، اینان خیال می‌کنند حضرت آن طرف ضریح، حضور ندارد.

اینها شاهد قلّت عقل و ادراک است، شخص خیال می‌کند امام یعنی این پنجره و شباک. امام، روح کلّی الهی است. همه جا حاضر است. امام مانند آفتاب است. وقتی

ایمان، ص: ۲۱

آفتاب که می‌تابد، همه جا می‌تابد؛ سنگ، آب، خاک، آهن، در و دیوار و از آن جمله، جایی که آینه هست،

از شما می‌پرسند کجا بیشتر آفتاب تلألؤ دارد؛ روی سنگ یا آینه و بلور؟ بلا شک جایی که روی آینه و بلور می‌تابد، تلألؤ آن چندین برابر است.

روح کلّی الهی؛ یعنی امام، به تمام عوالم هستی محیط است. همه جا افاضه می‌دهند لیکن آن قطعه زمین که بدن مبارک امام آنجاست، عینا مثل جایی است که قطعه بلور است. در حرمش صد درجه بیشتر افاضه است. توجّه آقا آنجا زیادتر است.

الآن نور امام تو را پاک می‌کند؛ لغزشهایت را می‌ریزد، چقدر بهره‌مند می‌گردی؟

ولی اگر با عقل و معرفت باشد، نکند یک‌دفعه ریایی در کار بیاید که در این صورت، همه چیز خراب می‌شود.

جهالت و دفع فاسد به افسد

وقتی که جاهل می‌خواهد نهی از منکر بکند، چند منکر بجا می‌آورد؛ چنان‌که شنیده‌اید که پنج نفر به نماز

ایستاده بودند، یکی از آنان آب دهان در مسجد انداخت و فعل مکروهی را مرتکب شد، کسی که پهلویش بود در حال نماز گفت: چرا آب دهان در مسجد انداختی؟ سوّمی به او گفت: بنده خدا چرا در نماز حرف زدی، نمازت باطل شد. چهارمی گفت: نماز هر دوی شما باطل شد. پنجمی گفت: الحمد للّه که من هیچ حرف نزدم.

شخصی می‌خواهد نهی از منکری بکند، در ضمن، فحش می‌دهد و آبروی مؤمنی را ریخته و سبّ می‌کند، این خود منکراتی است که مرتکب شده است و به خیالش نهی از منکر کرده است؛ مثلا کسی ایستاده و رو به قبله بول می‌کند، به او می‌گوید: آی سگ! چرا چنین می‌کنی؟ از کجا این‌طور می‌گویی؟ شاید او نمی‌داند که این طرف قبله است.

گناه او مشکوک و گناه تو قطعی است.

بعضی جاهلها به طرف می‌گویند: پدر سگ! این‌جا علاوه بر خود طرف، پدرش صاحب حق می‌شود، می‌تواند فردای قیامت تو را در محکمه عدل الهی محاکمه کند که چرا به من نسبت سگ دادی، علاوه بر نسبتی که به طرف داده شده و حقّ تعزیر دارد.

ایمان، ص: ۲۲

امیدوارم مجلس ما مجلس علم شود و دانشی بر دانش دینی ما افزوده گردد. نشانه دانش، خشوع و نشانه جهل، غرور است. هرکس جاهل‌تر است، مغرورتر است و هر کس داناتر است، شکسته‌تر؛ زیرا:

... إِنَّما يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبادِهِ الْعُلَماءُ ....[۱۹]

هرکس خدا را به عظمت شناخت، یقین بدانید دلش همیشه دلهره دارد. آیا در مدّت عمرم، عملی که قابل این درگاه باشد، از من سرزده؟ کسی که خدا را

[۱۹] (۱)- فاطر: ۲۸.

شناخت، به خاطر نعمت بی‌نهایت او، همیشه شرمسار است.

چگونه سر ز خجالت که خدمتی بسزا
برآورم بر دوست برنیامد از دستم[۲۰]

رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله آن‌قدر روی پاهای خود ایستاد که پاهای مبارکش ورم کرد. در پاسخ عایشه که پرسید این ناله‌ها برای چیست؟ مگر شما آمرزیده شده خدا نیستید؟[۲۱] فرمود: «آیا بنده سپاسگزار نباشم».[۲۲]

کسانی که در دنیا نعمتهای بی‌نهایت خدا را نشناختند در روایت دارد که فردای قیامت از خجالت تا چهل سال سرها را به زیر می‌اندازند؛ چون آنجا می‌شناسند و می‌فهمند که چقدر کفران نعمت ورزیده‌اند. در محضر ربّ العالمین چه جنایتها و خیانتها مرتکب شده‌اند، پس

---

[۲۰] (۲)- دیوان حافظ: ۳۰۵.

[۲۱] (۳)-\i لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ ما تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ ما تَأَخَّرَ ...\E فتح: ۲.

[۲۲] (۴)- أ فلا اکون عبدا شکورا(سفینة البحار: ۱/ ۷۱۱؛ اصول کافی: ۲/ ۹۵).

حالا از گناهانت و از کفران نعمتهایت شرمسار باش، تا بتوانی در این ماه مبارک، استغاثه کن. بشارت چنین رسیده که روزه‌دار را دعای مستجابی است. من که جرأت ندارم بگویم روزه دارم؛ بلی شبیه روزه‌دارانیم. خدایا! پیغمبرت به ما وعده داده، خدایا! دعای مستجاب ما را این قرار ده که اهل معرفت گردیم، تو موفّقمان گردان.

---

(۱)- فاطر: ۲۸.

(۲)- دیوان حافظ: ۳۰۵.

(۳)- لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ ما تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ ما تَأَخَّرَ ... فتح: ۲.

(٤)- أ فلا اكون عبدا شكورا (سفينة البحار: ۱/ ۷۱۱؛ اصول كافي: ۲/ ۹۵).

ایمان، ص: ۲۳

گفتار دوّم: فضیلت تعلیم و آموختن علم

وَ الْعَصْرِ* إِنَّ الْإِنْسانَ لَفِی خُسْرٍ* إِلَّا الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ وَ تَواصَوْا بِالْحَقِّ وَ تَواصَوْا بِالصَّبْرِ.[۲۳]

روز گذشته طلیعه صحبت ما این بود که باید در این ماه مبارک، بهره عظیمی إن شاء اللّه برده شود از این یک ساعتی که زحمتی کشیده می‌شود، برای گوینده و شنونده هر دو زحمت است؛ گاهی انسان صحبتهایی را که می‌شنود، نفس خوشش می‌آید؛ مانند قصّه و خبرهای دنیا؛ امّا موعظه برخلاف میل و سخت است. مجلس ما إن شاء اللّه مجلس مذاکره علم شود؛ گوینده از علوم قرآن و آل محمّد علیهم السّلام بگوید، شنونده هم به قصد فهمیدن بشنود و یاد بگیرد و آنچه عمل کردنی است به آن عمل کند. پیغمبرشناس و با ایمان گردد. راه و روش حلال و حرام را بداند. آفات نفس را بشناسد. آفات اعمال را بفهمد.

[۲۳] (۱)- عصر: ۱- ۳.

حکایتی جالب از امام زین العابدین علیه السّلام

مروی است که یک نفر صبحگاه منزل آقا امام زین العابدین علیه السّلام مشرّف شد. آقا پرسید به چه منظور این هنگام به این‌جا آمده‌ای؟ گفت: آمده‌ام تا از حدیث شما بهره

---

(۱)- عصر: ۱- ۳.

ایمان، ص: ۲٤

ببرم. حضرت فرمود: «به تو بشارت بدهم که ملائکه زیر پای تو بالهای خود را پهن کرده‌اند».

کثیر بن قیس گوید: «روزی هنگام شام منزل ابو درداء بودم. عربی وارد شد. ابو درداء از او پرسید کیستی؟ گفت: از مدینه پیاده به شام آمده‌ام برای اینکه باخبر شدم که تو از لبهای پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله حدیث شنیده‌ای. ابو درداء بشارتش می‌دهد که خودم از

رسول خدا شنیدم که هر کس برای طلب علم حرکت کند، ملائکه بالهایشان را زیر پای او پهن می کنند».

کیفر بی‌ادبی

به این مناسبت، داستان شگفت‌انگیزی از شهید ثانی در این‌جا نقل می‌شود. وی می‌فرماید: «روزی چند نفر از طالبین علم؛ آنانی که می‌خواستند اهل فهم شوند، مبطلات اعمال و آفات نفس را بفهمند و دینشان را درست کنند، می‌خواستند بروند نزد محدّثی و در خانه‌اش استماع حدیث کنند. دیر شده بود. گفتند: تند برویم که موقع بحث دیر شده است. یک نفر کم ظرفیّت و جاهل بی‌خبر، از روی تمسخر گفت: آقایان خیلی تند نروید، بال ملائکه را ناراحت نکنید! تا این حرف را زد، سر جایش خشک شد و دیگر نتوانست قدم از قدم بردارد و تا آخر عمر، دو پایش خشک گردید؛ زیرا حدیث خاتم انبیا محمّد صلّی اللّه علیه و آله را به تمسخر گرفت».

حدیث امام سجاد علیه السّلام و گستاخی ضمرهٔ بن ضرار

حدیث دیگر هم شنیدنی است. روزی در مجلس امام سجّاد علیه السّلام جمعی بودند.

گفتند: ما آمده‌ایم تا شما حدیثی بفرمایید. حضرت می‌دانست در مجلس از منافقین هستند. از آن جمله ضمرهٔ بن ضرار بود که ایمان و خشوع قلب نداشت. حضرت فرمود:

«چه کنیم اگر ساکت شویم و نگوییم، می‌گویند بخل کرد و علمش را آشکار نکرد، اگر هم بگوییم می‌ترسیم استهزا کنند؛ ولی می‌گویم».

حضرت حدیثی ذکر فرمود: «جدّم خاتم انبیا فرموده است: هر کس می‌میرد،

ایمان، ص: ۲۵

روحش بالای نعش اوست (در غسّالخانه بالای بدن است؛ در تابوت بالای تابوت است) رو به اهلش می‌کند و

می‌گوید: ای اهل من! تو مثل من گول دنیا را نخور. دیدید پدر بدبختتان گول خورد. این همه جان کند و حالا می‌خواهد در سوراخ گور برود. این هوسها فایده ندارد. از حلال و حرام جمع کردم و آنجا باید من حساب پس بدهم و دیگران کیفش را بکنند. شما حرص نزنید. از حرام فرار کنید».[۲۴]

وقتی حضرت این را فرمود، ضمره جاهل، استهزا کرد و از روی سخریّه گفت: «اگر مرده حرف می‌زند خوب است از دوش آنانی که او را می‌برند، فرار کند!».

حضرت ساکت شد. ضمره بدبخت برخاست و رفت. چند روزی گذشت. روزی ابو حمزه ثمالی از خانه درآمد که نزد امام سجّاد علیه السّلام بیاید، در اثنای راه یکی از دوستانش به او خبر داد که ضمره مرد. خودش نقل می‌کند گفتم بروم ببینم چه می‌شود.

[۲۴] (۱)- اذا مات المرء رفرف روحه فوق نعشه ثم یقول: یا اهلی و ولدی لا تغرّنکم الحیوة الدنیا کما غرّت بی جمعت من حله و غیر حله فالمهناء لغیری و الوزر علیّ(بحار الأنوار: ۶/ ۱۶۱ و ۲۵۹- ۲۶۰، با اندك اختلاف).

وقتی رسیدم که جنازه‌اش را می‌خواستند به خاک بسپارند. گفتم بروم نزدیک ببینم چه می‌بینم. به بهانه اینکه من می‌خواهم صورتش را به خاک بگذارم داخل گورش شدم، به خدای واحد قسم! دیدم لبهایش می‌جنبد و می‌گوید: ویل لک! ویل لک؛ وای بر تو ای ضمره! دیدی به آنچه امام می‌گفت رسیدی.

در آن حال، من لرزیدم و نتوانستم قرار بگیرم، زود از گورش بیرون آمده خدمت امام سجّاد علیه السّلام رسیدم و گفتم آقا آن کسی که آن روز سخریّه می‌کرد، مرد و خودم به گوشم شنیدم که می‌گفت: ای بدبخت! وای بر تو! دیدی آنچه امام می‌گفت حق و صدق بود و به آن رسیدی.

معنای ایمان و لزوم حفظ آن

مجلس، مذاکره علم است. امروز آیه محکمی از محکمات قرآن مجید که اصل اصیل و قطعی و معتدل

است تقدیم شما می کنم. از آیات محکمه الهی که اصلا احتمال

---

(۱)- اذا مات المرء رفرف روحه فوق نعشه ثم یقول: یا اهلی و ولدی لا تغرّنکم الحیوة الدنیا کما غرّت بی جمعت من حله و غیر حله فالمهناء لغیری و الوزر علیّ (بحار الأنوار: ٦/ ١٦١ و ٢٥٩- ٢٦٠، با اندک اختلاف).

ایمان، ص: ٢٦

خلاف در دلالت آن نیست و تشابهی ندارد و آن سوره «و العصر» است.

از بس مطلب مهمّ است خداوند قسم می‌خورد: «وَ الْعَصْرِ». بشر هرکه می‌خواهد باشد. در هر مقامی و منصبی؛ سیاه و سفید، ترک و روم، عرب و عجم، قدیم و جدید، گذشته و آینده، جنس انسان در زیانکاری است مگر کسی که دو چیز را دارا باشد:

«ایمان» و «عمل صالح». این دوتاست که انسان را از زیانکاری بیرون می‌آورد. طالب سعادت و آسایش، طالب دنیا و آخرت، هر که هست باید آن را در ایمان و عمل صالح بیابد. فهرست آیات قرآن را بنگرید، از صد متجاوز است که خداوند می‌فرماید:

... آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ أُولئِکَ هُمْ خَیْرُ الْبَرِیَّةِ؛[۲۵]
مؤمن با عمل صالح است؛ چنانچه شرّ البریّه کفّارند که دوزخ برای آنان است؛ چنانچه بهشت برای افرادی است که خیر البریّه شدند.

باید اوّل بفهمیم «ایمان» چیست؟ دوّم اینکه ببینیم آیا ایمان در ما هست یا نه.

ایمانی داریم یا با دست خالی می‌رویم. بر خودمان این مطالب را پیاده کنیم. سوّم آنکه در چه حدّی از ایمان هستیم. ایمانی که به آن اطمینان است یا در معرض خطر می‌باشد.

[۲۵] (۱)- بیّنه: ۷.

حدیثی برای کسانی که مغرورند و خیال می‌کنند ایمانی دارند، عرض می‌کنم:

در اصول کافی از حضرت صادق علیه السّلام مروی است که حضرت به ابی بصیر- از خواصّ اصحاب و شیعیانش- می‌فرماید: «پست‌ترین مراتب ایمان به دست شماست، بترسید از اینکه از دست شما رها شود».[۲۶]

از بین رفتن ایمان در کار است. ایمان ضعیف و کم، در خطر است. سعی کنید آن را زیاد کنید. امروز در بحث ایمان، بنده مرتبه نازله و عالیه‌اش را می‌گویم تا میزان به دست بیاید و هرکس جای خودش را در میان مراتب ایمان بیابد.

هر چیزی که مراتب بی‌شماری دارد، اگر بخواهند تفهیم کنند مرتبه اوّل و آخرش را درمی‌یابند. آنچه نشانه بودن ایمان است که از آن کمتر نمی‌شود. از زبان روایت

[۲۶] (۲)- و انّما تمسکتم بأدنی الاسلام فإیّاکم ان ینفلت من أیدیکم(اصول کافی: ۲/ ۵۲).

(۱)- بیّنه: ۷.

(۲)- و انّما تمسکتم بأدنی الاسلام فإیّاکم ان ینفلت من أیدیکم (اصول کافی: ۲/ ۵۲).

ایمان، ص: ۲۷

بشنویم: «هر کس کار نیکش او را شاد و گناهش او را ناراحت کرد، مؤمن است».[۲۷]

معلوم می‌شود در دل، خبری هست. ایمان به غیبی هست. می‌داند ثواب و عقابی در کار هست. سیلی به کسی زدی، به بچّه‌ات یا دیگری، کلمه‌ای گفتی و هتک عرضی کردی، پشت سرش ناراحت می‌شوی که فردا چه جواب دهم یا اللّه! تا حلال بودی نطلبی راحت نمی‌شوی، این نشانه ایمان است؛ ولی اگر خدای نکرده باکی نداری، گناه کردی، قلدری هم می کنی، مگر من

[۲۷] (۱)- قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله: من سرته حسنته و سائته سیئته فهو مؤمن(بحار الأنوار: ۸/ ۳۵).

چه کرده‌ام؟ بدان که معلوم می‌شود در دل خبری نیست.

مطلب را روشن‌تر عرض کنم. در فارسی «ایمان»، گراییدن، گروش و گرویدن است. اگر بخواهید آن را در الفاظ دیگر پیاده کنید ایمان، دانستن تنها نیست. آدم اگر خدا را شناخت، آخرت را شناخت، صرف شناختن یا محبّت تنها ایمان نیست بلکه ایمان، چسبیدن، خاشع شدن، ذلیل شدن در برابر محبوب، معبود و ربّ است.

بچّه وقتی متولّد می‌شود با پدر و مادر چگونه است؟ تا چند سال اوّل، ایمانی ندارد جز به پستان مادر؛ زیرا رفع حاجتش را تنها از پستان مادر می‌بیند. ربّ و غیر از آن هر چه باشد چیزی نمی‌داند. هرچه به او بگویند جز پستان، چیزهای دیگر هم هست، کار پستان را شیر گاو، شیر خشک و بعضی چیزهای دیگر هم انجام می‌دهد، هیچ نمی‌فهمد تا اینکه بالاتر می‌آید، می‌بیند رفع حوایج به خوراکیهای دیگر هم می‌شود. رفع سرما و

گرما به چیزهای دیگر و به اسباب دیگر نیز می‌شود. این اسباب را در دست پدر می‌بیند.

بچّه هفت- هشت ساله کارکن، جز پدر کسی را نمی‌شناسد. ایمان به هیچ موجودی جز پدر ندارد. تملّق و دعای حقیقی او نسبت به پدر است. خوراک، پوشاک و مسکن را از پدر می‌بیند.

به سنّ عقل که رسید، موقع تابش نور توحید و ایمان به غیب و رفع اشتباهات دوران کودکی است. تاکنون ایمان به غیر خدا داشت و اعتراضی هم به او نبود؛ ولی آی بچّه‌ای که تا سن پانزده سالگی در اشتباه بودی، ربّ خود را مادر و سپس پدر می‌دیدی- استغفر

---

(۱)- قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله: من سرته حسنته و سائته سیئته فهو مؤمن (بحار الأنوار: ۸/ ۳۵).

ایمان، ص: ۲۸

اللّه- پدر به کی محتاج است، مادرت هم محتاج است. قبلا زرق و برق خانه و زندگی را از پدر می‌دیدی، حالا باید بفهمی خدا! خدا! ایمان از پدر کنده بشود و به خدای عالم بسته شود.[۲۸] سیری من از خدا، سیرابی من هم از خداست. خدا اگر خواست من سیر شوم، وسایل و اسباب آن را هم درست می‌فرماید. خدا نخواهد، پدر و مادر و دیگران، همه خوراکیها را هم آماده کنند، هرگز سیر نمی‌شوم.

حکایت معاویه و عبد الملک

درباره معاویه- علیه الهاویه- نوشته‌اند که رسول خدا به دنبال او فرستاد تا چیزی بنویسد. به فرستاده پیغمبر گفت بگو خوراک می‌خورم و پیغمبر هم فرمود:

«لا اشبع اللّه بطنه».[۲۹]

«خداوند شکم او را سیر نکند».

---

[۲۸] (۱)-\i وَ الَّذِي هُوَ يُطْعِمُنِي وَ يَسْقِينِ* وَ إِذا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ\E شعراء: ۷۹- ۸۰.

[۲۹] (۲)- بحار الأنوار: ۲۲/ ۲۴۸.

بلایی به جانش افتاد به‌طوری که وقتی سفره می‌انداختند آن‌قدر می‌خورد که خسته می‌شد ولی سیر نمی‌شد. شما خیال می‌کنی غذا تو را سیر می‌کند، تا خدا چه خواهد، یا خیال می‌کنی آب تو را سیراب می‌کند، تا خدا چه خواهد.

گاه می‌شود که همین آب انسان را می‌کشد؛ مانند عبد الملک بدبخت که خلیفه مسلمین و با چه قدرتی بود؛ امّا در آخر عمر پس از آنکه مصعب را کشته و فاتح شد، بلایی به جانش افتاد. طبیب مخصوصش به او گفت اگر یک قطره آب بخوری کشته می‌شوی، تا مدّت معیّن نباید آب بخوری. خلیفه چند ساعتی صبر کرد ولی به قدری تشنه شد که دیگر طاقت نیاورد و گفت:

«اسقونی ریا و ان کان فیه نفسی»:

«آبم بدهید هرچند جانم هم برود».

خدا که بخواهد چنین می‌شود. آتش عطش چه می‌کند تا بالأخره همین‌طور شد،

(۱)- وَ الَّذِی هُوَ یُطْعِمُنِی وَ یَسْقِینِ* وَ إِذا مَرِضْتُ فَهُوَ یَشْفِینِ شعراء: ۷۹- ۸۰.

(۲)- بحار الأنوار: ۲۲/ ۲٤۸.

ایمان، ص: ۲۹

خلیفه آب خورد و مرد. آبی که سبب حیات است، سبب مرگ او شد پس تا خدا چه خواهد و مصلحت او چه باشد.

سلیمان بن عبد الملک مروان، هشتاد مرغ به انواع مختلف سرخ می‌کردند و او همه را می‌خورد و می‌گفت: «خسته شدم ولی سیر نشدم». صبح‌گاهی از حمام بیرون آمده بود، پرسید ناشتا چه دارید؟ گفتند: سه گوسفند کشته‌ایم برای نهار. گفت: هم‌اکنون دل و جگر و هرچه دارید بیاورید و زود سرخ کنید. نوشته‌اند خلیفه گفت من طاقت ندارم تا صبر کنم غذا سرخ شود، نیم‌پخته و داغ‌داغ در حالی که دستش می‌سوخت با سر

آستین گوشتهای داغ را می‌کند و می‌خورد و فریاد می‌زد از داغی آن؛ ولی آتش گرسنگی غالب بود.

از این بدتر آن نفوسی که اسباب را مستقل دانسته و خدای را کنار شمردند، ایمانشان به اسباب رفته است. صریح‌تر بگویم: حلّال مشکلات پول است، ثروت داشته باشد، همه چیز دارد. آی کافر و مشرک! آیا پول کارکن است یا خدا؟ چون می‌بیند هرکس پولدار است می‌تواند پارک بخرد و چه کارها بکند، گول می‌خورد، خدا را فراموش می‌کند و ایمان در مال می‌افتد.

رب و خدا و ایمانش مال شد، پناه بر خدا! اگر این مال زیاد شد، خوشحال می‌شود و اگر کم شد، خدایش از کفش رفته است. بدبخت کسی که همه کاره‌اش را مال خیال می‌کند. بعضی، از این حرفها بدشان می‌آید؛ چون عیب محبوبشان را آشکار و خدایشان را رسوا می‌کنم. آی کسی که مال دنیا به جای علی در دلت جا کرده است، به جای اینکه خدا باشد، آخرت باشد، مال

و جاه را دادرس خود خیال کرده‌ای. بدان، چه ثروتمندهای روزگار[۳۰] که مال، و بالشان شد و کاری برایشان نکرد.

بی‌ارزش بودن ثروت

در کتاب مستطرف نوشته است وقتی در مصر صندوقی به دست آمد- اخیرا هم

---

(۱)- ما أَغْنی عَنِّی مالِیَهْ* هَلَکَ عَنِّی سُلْطانِیَهْ حاقّه: ۲۸- ۲۹.

ایمان، ص: ۳۰

کشفیّات عجیبی از پنج هزار سال قبل و بیشتر به دست آمده- صندوقی کشف شد، آن را باز کردند دیدند جنازه ملکه یمن است و صندوقی پر از جواهرات ملوکانه است و همراه جنازه و جواهرات، لوحی است. خطشناسان را آوردند آن را خواندند. نوشته بود: من

---

[۳۰] (۱)-\i ما أَغْنی عَنِّی مالِیَهْ* هَلَکَ عَنِّی سُلْطانِیَهْ\E حاقّه: ۲۸- ۲۹.

فلان نام، ملکه یمن هستم. بدانید در یمن قحطی شد (پناه بر خدا از وقتی که خدا بخواهد این بشر را تنبیه کند تا خیال نکند همه‌اش مال و جاه کارکن است) تمام مردم یمن را به جستجو فرستادم و تمام جواهراتم را دادم، من که ملکه بودم یک قرص نان به دستم نیامد تا از گرسنگی نمیرم لذا وصیّت کردم وقتی مردم، این جواهرات را همراهم در صندوقی بگذارند و دفن کنند تا بعدها مردم بفهمند که پول و مقام کار نمی‌کند. آیا پول می‌تواند مرگ را رد و مرض را علاج نماید اگر خدا نخواهد. بگو خود آقایان دکترها چگونه مرگ را علاج می‌کنند، پس همه‌اش خدا و خداست.

لزوم توکّل کامل بر خداوند

امام صادق علیه السّلام به عیادت یکی از اصحاب- که در حال احتضار بود- رفتند. احوالش را پرسیدند. بیچاره ضعیف الایمان بود، گفت: یا بن رسول اللّه! هیچ

غصّه‌ای ندارم جز غصّه چند دختری که دارم، پس از من چه بر سرشان می‌آید؟

حضرت به او فرمود: «به همان کسی که امیدواری کارهای نیکت را دوچندان نموده و گناهانت را پاک کند، به همان کس برای دخترانت امیدوار باش و دخترانت را هم به او بسپار».[۳۱]

اگر راست می‌گویی و امیدواری خداوند کوه‌کوه گناهانت را از دوشت بردارد، بار اولادت را هم به او واگذار، آیا تو رب هستی؟ چکاره‌ای؟ وظیفه‌ات پذیرایی از اولاد بود، واسطه‌ای بیش نبودی پس او را به همان که او را آفریده بسپار، اراده‌اش با او است.

خودت را تا این‌جا چه کسی اداره کرد؟ هیچ‌وقت غصّه نخور. سبب را کارکن نبین. ای

---

(۱)- الذی ترجوه لتضعیف حسناتک و محو سیئاتک

[۳۱] (۱)- الذی ترجوه لتضعیف حسناتك و محو سیئاتك فارجه لاصلاح حال بناتك(بحار الأنوار: ۵/ ۱۴۶؛ مستدرك سفینة البحار: ۱/ ۴۳۱).

فارجه لاصلاح حال بناتک (بحار الأنوار: ٥/ ١٤٦؛ مستدرک سفينة البحار: ١/ ٤٣١).

ایمان، ص: ۳۱

مسلمانان! توحید افعالی خود را درست کنید. ایمانتان را به خدای خود قوی کنید. اسباب را مستقل ندانید. دیگر میل شما به پول و حقوق ماهیانه‌تان نباشد. دیگر میل شما خدا باشد.

مادامی که دلگرمی و اعتمادت این طرف است، از آن طرف خالی است، نشانه‌اش این است که ایمان شما به پول است یا خدا، اگر پول گم شد، یا در ضرر شد، یا آن را دزد برد، حالت چطور است؟ اگر روزی به کسی ناسزا گفتی و بعد ناراحت شدی و با تأسّف گفتی: معصیت خدا کردم، خدا را از خود ناراضی کردم.

این‌جاست که معلوم می‌شود پولت گم شده برای تو سخت‌تر است یا دین و ایمانت کم شود. به خاطر این

است که پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله فرمود: «یا علی! تو یعسوب مؤمنینی. مال، یعسوب کفّار است».[۳۲]

علی، امیر المؤمنین و مال، امیر الفاسقین است. این مطالب را باید روی خودمان پیاده کنیم. این میزان است. اگر مالم گم شود نزد من سخت‌تر است یا گناهی که از من سرزند.

پریشانی به خاطر فوت نماز شب

در لئالی الأخبار می‌نویسد: چند نفر اهل علم نزد استاد حاضر شدند تا از او استفاده کنند. دیدند استاد مانند مصیبت‌زده‌ها وضع پریشانی دارد. پرسیدند چه شده، خدا صبر دهد. چه کسی مرده؟ عزای چه کسی است؟

استاد گفت: چه بگویم. دیشب تا اذان صبح خوابم برد و نماز شب از من فوت شد.

---

[۳۲] (۱)- الغدیر: ۲/ ۳۱۳.

قافله رفت. دیشب قافله سحرخیزان، نماز شب‌خوانان، استغفارکنان رفتند و من بدبخت قضا خواندم و ادا از کفم رفت. مصیبتی از این بدتر می‌شود؟

این‌جا چون ایمان آن طرف است، زیان آن طرف را مهم می‌سازد؛ نظیر آن بزرگی که نماز جماعت عشا از کفش رفته بود، چقدر ناراحت بود، چون ایمانش به نماز و

---

(۱)- الغدیر: ۲/ ۳۱۳.

ایمان، ص: ۳۲

آخرت است. محروم کسی است که در این ماه رمضان بی‌بهره بماند.[۳۳]

خلاصه عرض ما این شد که اگر کسی بخواهد ببیند ایمان دارد یا نه، اگر گناهی از او سرزد و ناراحت شد،

---

[۳۳] (۱)- فانّ الشقی من حرم غفران اللّه فی هذا الشهر العظیم(بحار الأنوار: ۹۶/ ۳۵۶).

او مؤمن است، مثل زیان به مال و مرگ اولاد، دینش اگر صدمه ببیند نزد او سخت‌تر از مردن اولاد است.

در آخر شعبان که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله آن خطبه غرّا را درباره ماه مبارک رمضان انشا فرمود، در آخر روایت دارد که حضرت علیّ بن ابی طالب گفت:

«ای رسول خدا! افضل اعمال در این ماه رمضان چیست؟».

پیامبر فرمود: «الورع عن محارم اللّه؛[۳۴] پرهیز از گناهان».

آن‌وقت پیغمبر به علی علیه السّلام بشارت داد که «در این ماه رمضان، شقی‌ترین افراد خلق- که شقی‌تر از پی کننده ناقه صالح است- فرقت را می‌شکافد، محاسنت را از خون سرت خضاب می کند و گریه کرد».

[۳۴] (۲)- بحار الأنوار: ۹۶/ ۳۵۸.

علی علیه السّلام پرسید: «ای رسول خدا!: ذلک فی سلامهٔ من دینی؟؛ آیا در آن هنگام، دین من سلامت است؟».

بعضی از مردم هستند که امسال آنان بدتر از سال گذشته‌شان است؛ ایمانشان ضعیف‌تر شده است هر فردی حساب خودش را برسد. نکند ایمان به پول، ریاست، جاه، مقام، شهرت و غیره باشد و ما سوی اللّه حتّی تخیّلات ایمان به خیالات بیشتر باشد از ایمان به خدا.

اگر گناهی از تو سرزد و باکی نداشتی، بدان ایمان نیست؛ چنانچه شادی از کارهای نیک، نشانه ایمان است. هروقت موفّق به خیری شدی، خوشحال باش که خدا موفّقت داشته، همسن و سال تو روزه نمی‌گیرد ولی خدا تو را موفّق داشت به روزه پس خوشحال باش؛ مثل کسی که به او بشارت دهند زمینی که متری یک تومان

خریدی، اکنون متری هزار تومان شده، تو هم اوّل افطار خوشحال باش. شکر خدای را که توفیق

---

(۱)- فانّ الشقی من حرم غفران اللّه فی هذا الشهر العظیم (بحار الأنوار: ۹۶/ ۳۵۶).

(۲)- بحار الأنوار: ۹۶/ ۳۵۸.

ایمان، ص: ۳۳

داد و سلامتی داد، به طاعت خدا باید خوش شوی. نمازی خواندی، سجده شکر کن که این سر پرگناهم را به درگاهت به خاک گذاردم، نه اینکه فخر و مباهات کنی، شادی به طاعت و نعمت خدا غیر از فخر و عجب و غیره است.

من با این جهل و خرابی‌ام چطور باز خداوند توفیقم داد، مهلتم داد و ماه رمضان را درک کردم، روزها شبیه روزه‌داران و شبها شبیه شب‌زنده‌داران شده‌ام. هروقت توفیق یا فتی و مالی در راه خدا دادی، دستت را ببوس،

بگو الهی! شکر، این دست پرگناهم را تو مجرای خیر قرار دادی. دلت شاد باشد- نعوذ باللّه- از کسی که مالی دهد و ناراحت شود.

دین سالم باشد، هرچه پیش آید. قمر بنی هاشم مانند پدرش علی علیه السّلام از سلامتی دینش سخن می‌گوید. وقتی دست راستش را انداختند، شوخی نیست، اگر مختصر پوست بدنت خراش و شکاف بخورد، چه حالی داری، علاوه بر گوشت و رگ، استخوان دست را شکست، نمی‌دانم با چه ضربتی و با چه قوّتی دشمن دست راست او را انداخت که فرمود:

و اللّه ان قطعتم یمینی انّی احامی ابدا عن دینی

و عن امام صادق نجل النبیّ الطاهر الیقین الأمین[۳۵]

[۳۵] (۱)- بحار الأنوار: ۴۵/ ۴۰.

«دست راستم را انداختید، ولی من دست از حمایت دینم برنمی‌دارم ....».

دست از بدن جدا شده؛ اما از دامان حسین جدا نشده؛ یعنی اگر دستم افتاده ولی دل با حسین است، با خدای حسین است؛ هنوز دست دیگر دارم و می‌توانم امام حسین را یاری کنم ....

---

(۱)- بحار الأنوار: ٤٥/ ٤٠.

ایمان، ص: ٣٤

گفتار سوّم: بیم و امید لازمه ایمان

وَ الْعَصْرِ* إِنَّ الْإِنْسانَ لَفِی خُسْرٍ* إِلَّا الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ وَ تَواصَوْا بِالْحَقِّ وَ تَواصَوْا بِالصَّبْرِ.

«ایمان» یعنی آنچه موجب امن است بعد از مرگ.[٣٦] هیچ اضطراب و دلهره‌ای نباشد. مرتبه نازله ایمان را

---

[٣٦] (١)-i\ ... أُولئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَ هُمْ مُهْتَدُونَ\E انعام: ٨٢.

دیروز ذکر کردم. مرتبه عالیه‌اش امروز گفته می‌شود، بعد هر فردی این مطالب را با خودش بسنجد.

مرتبه اعلای ایمان را نیز باید از سلطان مؤمنین پرسید. به تصریح رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله امیر بر جمیع مؤمنین، علی علیه السّلام است. خلق که برای یکدیگر لقب می‌گذارند معلوم است که میزان درستی ندارند؛ ولی خدا و رسول اگر لقبی به کسی می‌دهند حتما مناسبتی در کار و عین واقع است.

لقب اختصاصی «امیر المؤمنین» برای علیّ بن ابی طالب است و حرام است به غیر علی علیه السّلام امیر المؤمنین بگویند. اصل ایمان، علی علیه السّلام است[۳۷] و هر که پیرو علی است، بهره‌ای از ایمان دارد. مرتبه عالی ایمان را از علی علیه السّلام بپرسیم.

حضرت در صفات متّقین (خطبه همام) می‌فرماید: «ایمان به جایی می‌رسد که هرگاه

[۳۷] (۲)- و الایمان مخالط لحمك و دمك كما خالط لحمی و دمی(دعای ندبه).

(۱)- ... أُولئِکَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَ هُمْ مُهْتَدُونَ انعام: ۸۲.

(۲)- و الایمان مخالط لحمک و دمک کما خالط لحمی و دمی (دعای ندبه).

ایمان، ص: ۳۵

برایش خوف پیدا می‌شود، از ترس سختی انتقام، می‌خواهد قالب تهی کند. هروقت هم یاد ثواب و لطف خدا می‌کند، از شوق در بدن نمی‌گنجد و می‌خواهد قالب خالی کند؛ ولی اجل مقدّر الهی او را نگه داشته تا از بیم و امید تلف نشود».[۳۸]

در اصول کافی و نهج البلاغه است که از آقا علی علیه السّلام پرسیدند «ایمان» چیست؟

[۳۸] (۱)- لو لا الاجل الّذي کتب اللّه علیهم لم تستقر ارواحهم فی اجسادهم طرفة عین شوقا الی الثواب و خوفا من العقاب(نهج البلاغه فیض الاسلام: خ ۱۸۴).

فرمود: «ایمان، چهار ستون دارد (علی أربع دعائم)، اگر یکی از آنها نباشد، ناتمام است، اگر هر چهارتا باشد، ایمان راستی و درستی است:

«الصبر و الیقین و العدل و الجهاد».[۳۹] چهار ستون ایمان، یکی از آنها «صبر» است که رکن اعظم ایمان می‌باشد و در روایت دیگر، خود آقا علی علیه السّلام می‌فرماید: «صبر از ایمان، مانند سر نسبت به بدن است».[۴۰] بدن بی‌سر، مردار است، باید آن را در خاک دفن کرد، مؤمن اگر صبر ندارد، ایمان قلبی ندارد، باید صابر شود تا این ستون محکم، ایمانش را نگهدارد.

آدمی تا بچّه است، ظرفش کوچک است، وقتی بزرگ شد، باید رشد عقلی پیدا کند.

ایمان به غیب بیابد. باید رشدش به حدّی شود که مادّه و مادّیّات را زیر پا گذارد. در مقام طلب و خواست، فوق الطبیعه خواست او شود. خودش را باید اشرف از

---

[۳۹] (۲)- اصول کافی: ۲/ ۵۰.

[۴۰] (۳)- الصبر من الایمان کالرأس من الجسد(نهج البلاغه فیض الاسلام: حکمت ۷۹).

مادّیّات بداند. با خوردن، بدن و جهت حیوانی‌اش رشد می‌کند، رشد عقلی راهش صبر است. به برکت صبر، بزرگ و بزرگ‌شناس می‌شود. بزرگی که بالاتر از او بزرگی نیست و آن شاه هدایت علیّ بن ابی طالب علیه السّلام است و با او آشنا می‌گردد. اگر بزرگ نشدی، کوچکی. تو کجا و امام کجا. وقتی انسان کوچک شود، دیگر با بزرگ سروکار ندارد. خفّاش هنگام طلوع آفتاب، کجاست؟ فرار می‌کند. چشمش ضعیف است لذا طاقت ندارد خورشید را مشاهده کند. بچّه‌ای که کوچک است نمی‌تواند جمال محمّد صلّی اللّه علیه و آله را درک کند. تا بزرگ

---

(۱)- لو لا الاجل الّذی کتب اللّه علیهم لم تستقر ارواحهم فی اجسادهم طرفهٔ عین شوقا الی الثواب و خوفا من العقاب (نهج البلاغه فیض الاسلام: خ ۱۸٤).

(۲)- اصول کافی: ۲/ ۵۰.

(۳)- الصبر من الایمان کالرأس من الجسد (نهج البلاغه فیض الاسلام: حکمت ۷۹).

ایمان، ص: ۳۶

نشود نمی‌تواند بزرگی را ادراک کند. حالا چه باید کرد تا بزرگ شد؟ راهش طی کردن مراتب «صبر» است.

رشد عقلی به برکت صبر

اگر توانستی مردانگی کن و بچّگی را کنار گذار. در بچّگی دخترها تا هفت- هشت سالگی، عروسکها و بازیچه‌ها دارند؛ ولی حالا که مکلّف شده، دیگر عروسکبازی چیست؟ تا بچّه بود، قبای ظریف و قشنگ، حالا که بزرگ شده، باید صبر کند. عفّت و عصمت مناسب اوست، نمایش و جلوه دادن، از علامت بچّگی است.

جوان عزیز! تا بچّه بودی، بچّه‌ها را جمع می‌کردی، یکی آجر، دیگری شل و دکانک می‌ساختی، آی چهل ساله‌ها! حالا همان شوقت در خشت و گل است، تنها فرقی که کرده آن‌وقت شل بود، حالا سیمان و سیم و آهن.

در بچّگی اگر دو ریالی در دستت بود و دیگری آن را می‌گرفت، چه سروصدا و بازی درمی‌آوردی؛ محکم مال خود را می‌گرفتی، حالا هم عاشق پول هستی و آن را در راه خدا انفاق نمی‌کنی، تو با بزرگ، سروکار نداری، جد و جهد تو این اوهام و خیالات است. در کوچکی‌ات تا چیزی را می‌خواستند از تو بگیرند، چه می‌کردی؟ ناله و فریاد می‌نمودی. ای کاش! این چهل- پنجاه ساله، در همان چهار ساله مرده بود، تا چهار ساله بود وقتی با یکدیگر دعوا می‌کردند، ساعتی دیگر آشتی بودند و با هم بازی می‌کردند، امّا وقتی چهل- پنجاه ساله‌ها دعوا می‌کنند، کینه یکدیگر را به دل

می‌گیرند و ... تو باید جوار محمّد و آل او را طالب باشی.

همّت بلند دار که از همّت بلند به جایی
مردان روزگار رسیده‌اند

تو باید به جایی برسی که نخواهی مگر همسایگی علیّ بن ابی طالب علیه السّلام را.

انواع صبر

اوّل: صبر در برابر گناه

از اوّل جوانی صبر کن. آی دختر! حسن‌فروشی نکن. جوانها! چشمتان را از اوّل

ایمان، ص: ۳۷

جوانی کنترل کنید. اگر چشم به این و آن انداختی، به همان حال کوچکی می‌مانی بلکه پست‌تر می‌شوی.

چهل سالت هم که می‌شود، همان پست اوّلی هستی. تو کجا و دنبال محمّد صلّی اللّه علیه و آله کجا.

تو باید رشید شوی. اگر کاه شدی، نسیمی تو را تکان می‌دهد، در حالی که مؤمن مانند کوه محکم است. تند باد حوادث او را تکان نمی‌دهد. نمی‌دانم به یوسف مثال بزنم که او پیغمبر بود یا به یک نفر انسان عادی مثال بزنم.

الف- صبر حیرت‌آور ابن سیرین

ابن سیرین، جوانی بس زیباست که به شغل زرگری سرگرم بود. روزی زنی از اعیان شهر با کنیزش به دکان ابن سیرین مراجعه می‌کنند. می‌گوید مقداری جواهر دارم به منزل من بیا و آن را ببین و بخر. او را همراه خود به خانه می‌برد وقتی که به خانه می‌رسند، زن به کنیز می‌گوید درب را قفل کن و آن‌وقت به ابن سیرین می‌گوید من تو را فریب دادم.

من عاشق تو هستم. اینها بهانه بود برای به دست آوردن تو. این‌جا ابن سیرین صبر کرد.

فورا در فکر رفت تا راه فرار را پیدا کند. چه کند تا از این حادثه نجات بیابد.

خدا هم کمکش کرد. به حسب ظاهر موافقت کرد و پس از لحظاتی گفت من احتیاج به قضای حاجت دارم. در مستراح دستها را به نجاست فرو کرد و سر و صورت خودش را آلوده کرد و با این حال به طرف زن رفت. زن منظره‌اش را که دید او را از خود راند و از خانه‌اش بیرون کرد. ابن سیرین هم به حمّام رفت و خودش را شست.

ابن سیرین، ساعتی صبر کرد و خودش را سزاوار آتش نکرد، خدا هم در دنیا علم تعبیر خواب به او عنایت فرمود و در برزخ و قیامت، تلافیهایش را خدا خودش بهتر می‌داند.

ب- سست ایمانی جاحظ

در مقابل ابن سیرین که عوام بود، جاحظ، درس خوانده ولی زشت، آبله‌رو، سیاه، با بینی بزرگ، لبهای کلفت و ... روزی در کوچه می‌گذشت، دید زن زیبایی به او اشاره کرد. دنبال زن افتاد. خیال کرد او راغب شده است. زن هر از چند قدمی برمی‌گشت،

ایمان، ص: ۳۸

عشوه و نازی می‌آمد. بالأخره او را تا درب دکان زرگری آورد. به زرگر جمله‌ای گفت و سپس به جاحظ گفت شما این‌جا باشید تا بیایم. جاحظ مدّتی منتظر ماند دید او نیامد.

به زرگر گفت: این زن کجا رفت و چرا دیر کرد؟ زرگر گفت: تو را برای چیز دیگری می‌خواست. ساعتی قبل نزد من آمد طلسمی می‌خواست که شکل شیطان را برایش بکشم. گفتم من شیطان را ندیده‌ام تا بخواهم شکلش را بکشم. گفت: چاره‌ای می‌اندیشم، لذا شما را

آورد و گفت: به همین شکل بکش. اینک کارم تمام است، شما اگر می‌خواهید، بروید.

آن رشادت ابن سیرین با آن آمادگی، جوانی و جمال که با خود گفت: ساعتی به نجاست آلوده بهتر از آن است که دامن عفتم آلوده گردد، صبر می‌کند.

جوان عزیز! درب سینما رد می‌شوی، عکسهای منافی عفّت می‌بینی، اگر پایت سست شد و رفتی، باخته‌ای. رشد نمی‌کنی. ساعتی خودت را بگیر. سینما خیال آرامت را تهییج می‌کند. زن حلالت را نزدت قبیح می‌کند. از سینما بیرون می‌آیی، عقب حرام می‌افتی. چرا از اوّل صبر نمی‌کنی. تفریح سالم و حلالی پیدا کن. هر منظره مهیّج شهوتی که دنبال کردی، تو را کوچک می‌کند.

زنهایی که یک کلمه یا حرفی را نمی‌توانند به خودشان بگیرند، کی بزرگ می‌شوند.

وقتی کوچک بودی، چیزی می‌دیدی می‌گفتی، حالا هم که هفتاد ساله شدی که همین هستی، تو همان کوچک سابق هستی.

اگر صبر بر گناه نکنی، بزرگ نمی‌شوی. ایمان و ولایت در دلت پیدا نمی‌شود. نه بزرگ می‌شوی، نه بزرگ‌شناس می‌شوی.

دوّم: صبر بر طاعت

کسی که معذور نیست ولی شکمش را نمی‌تواند بگیرد، خوراکش را چند ساعت نمی‌تواند تأخیر بیندازد چگونه بزرگ می‌شود. بچّه که بودی ساعتی که از خوراکت می‌گذشت، سروصدا راه می‌انداختی. حالا هم ساعتی از خوراکت دیر شود نمی‌توانی

ایمان، ص: ۳۹

تحمّل کنی. پس هنوز کوچک هستی، پس کی اهل صبر و ایمان می‌شوی؟

روزه‌دار، دو خوشحالی دارد: هنگام افطار و هنگام مرگ؛ امّا هنگام افطار، روح، یک نوع شادی دارد. خوراک مهم نیست، شادی روحانی است. شادی دوّم: وقتی که انسان می‌میرد، جمال محمّد و علی را درمی‌یابد.[41] امام باقر علیه السّلام می‌فرماید: «روح از کالبد مؤمن جدا نمی‌شود مگر اینکه پیش از آن از حوض کوثر به او بچشانند».[42]

آری، ای روزه‌دارها! عطش‌دارها! از حوض کوثر بچشید به جای آن خودداریها و صبرهایتان؛[43] آب گوارایی که هرگز پس از آن تشنگی نباشد.

اینها نتیجه صبر است. اگر جوانی چشمش به زنی بیفتد برای خدا تکرار نکند، خدا هم‌اکنون با او معامله‌ای دارد و بعد هم معامله‌ای؛ اما نقدش، خدا شیرینی ایمان را به او می‌چشاند، در دلش فرح روحانی و شادی معنوی پیدا می‌شود و برای بعد از مرگش، حوری از حوریان

---

[41] (۱)- قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله: للصّائم فرحتان فرحة عند فطره و فرحة یوم القیامة(سفینة البحار: ۲/ ۶۴).

[42] (۲)-\iکُلُوا وَ اشْرَبُوا هَنِیئاً بِما أَسْلَفْتُمْ فِی الْأَیَّامِ الْخالِیَةِ\E حاقّه: ۲۴.

[43] (۳)- ریّا رویّا هنیئا سائغا لا ظمأ بعده(دعای ندبه).

بهشتی بهره‌اش می‌گرداند. آیا این بهتر است یا بچّگی کردن؟ گناه، نکبت دارد، ترک واجبات، نکبتی دارد. صبر کن بر انفاق در راه خدا.

سوّم: صبر در مصیبت

صبر در سختیها هر نوع سختی باشد، موجب بزرگی و رشد صاحبش می‌گردد؛ مثلا اگر پایت به سنگ خورد، صبر کن، مثل زمان بچّگی‌ات نباشی که ناراحتی می‌کردی. هر لحظه صبر، روحت را بزرگ می‌کند. آی کسی که می‌خواهی به اسم اعظم خدا علیّ بن ابی طالب علیه السّلام برسی، باید بزرگ شوی تا با بزرگ بتوانی سروکار پیدا کنی. چه چیز تو را بزرگ می‌کند، صبر بر مصیبت؛ مثلا پولت گم شد، بچّه نباشی. نمی‌گویم دنبالش نگرد و پیدایش نکن، می‌گویم صبر کن، جزع و فزع منما.

---

(۱)- قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله: للصّائم فرحتان

فرحة عند فطره و فرحة يوم القيامة (سفينة البحار: ۲/ ٦٤).

(۲)- كُلُوا وَ اشْرَبُوا هَنِيئاً بِما أَسْلَفْتُمْ فِي الْأَيَّامِ الْخالِيَةِ حاقّه: ۲٤.

(۳)- ريّا رويّا هنيئا سائغا لا ظمأ بعده (دعای ندبه).

ایمان، ص: ٤۰

قهرمان واقعی

روزی خاتم انبیا محمّد صلّی اللّه علیه و آله از محلّی رد می‌شدند. جمعی گرد آمده بودند. پرسید چه خبر است؟ گفتند: پهلوانها نمایش می‌دهند؛ سنگ بزرگی است آن را بلند می کنند، محل زورآزمایی است، کسی که بتواند آن را بلند کند «قهرمان» است.

فرمود: «میل دارید قهرمان را من تعیین کنم؟».

گفتند: «زهی شرف که شما قهرمان را از بین ما معیّن فرمایید».

فرمود: «قهرمان از امّت من آن کسی است که در حال خشم و غضب خودش را بگیرد».[٤٤]

این کسی است که مدال محمّدی با اوست. احسنت! بر کسی که در خشم رفت و فحش نداد. سرّی را فاش نکرد. اوست پهلوان و قهرمان. انتقام نگرفتی، مرد هستی.

قهرمان امّت کسی است که مال به دستش بیاید و بخل نکند. شیطان را زمین زدی، یک میلیون نصیب شد و دویست هزار تومان آن را خمس دادی.

سیّد بن طاووس می‌فرماید: «ده یکی (عشر) که در زکات معیّن کرده‌اند، باید به فقرا بدهند؛ ولی من به حول و قوّه و تأییدات الهی، برعکس می‌کنم؛ یعنی ده یک (عشر) را برای خودم برمی‌دارم و بقیّه را به فقرا می‌دهم».[٤٥]

[٤٤] (١)- میزان الحکمه: ٧/ ٢٣٤/ ح ١٤٧٢٩.

[٤٥] (٢)- کشف المحجّة لثمرة المهجة: ١٩٩.

(۱)- میزان الحکمه: ۷/ ۲۳٤/ ح ۱٤۷۲۹.

(۲)- کشف المحجّة لثمرة المهجة: ۱۹۹.

ایمان، ص: ٤۱

گفتار چهارم: ایمان چیست؟

وَ الْعَصْرِ* إِنَّ الْإِنْسانَ لَفِی خُسْرٍ* إِلَّا الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ وَ تَواصَوْا بِالْحَقِّ وَ تَواصَوْا بِالصَّبْرِ.

باید ایمان را پیدا و زیاد کرد. درجاتش را باید دانست. اسبابش را باید به دست آورد و حالا چه باید کرد؟ ایمان چطور پیدا می‌شود و زیاد می گردد؟ حفظش به چیست؟ ....

کسی که بخواهد از ایمان باخبر شود، مؤمن‌شناس شود، باید نزد امیر المؤمنین علیه السّلام برود که حکمران و فرمانروای اهل ایمان است. آن آقایی که خدا و رسول او را امیرش قرار داده، باید ایمان را از او پرسید؛ یعنی

شاه ولایت؛ ماه هدایت؛ اسد اللّه الغالب؛ علیّ ابن ابی طالب علیه السّلام. ای سرور مؤمنان! مؤمن کیست و ایمان چیست؟ سببش کدام و مراتبش چیست؟

در نهج البلاغه این پرسش از امیر المؤمنین شد، آقا در مقام جواب فرمود:

«الایمان علی اربع دعائم: علی الصبر و الیقین و العدل و الجهاد».[٤٦]

«ایمان چهار ستون دارد، اگر یکی نباشد، عمارت ایمان خراب می‌شود. اوّلین ستون ایمان، صبر است. آدمی که صبر ندارد، ایمان ندارد. آدمی که اهل صبر نیست ایمان هم

---

(١)- نهج البلاغه فیض الاسلام: حکمت ٣٠ (فراز ١)؛ اصول کافی: ٢/ ٥٠.

[٤٦] (١)- نهج البلاغه فیض الاسلام: حکمت ٣٠(فراز ١)؛ اصول کافی: ٢/ ٥٠.

ایمان، ص: ۴۲

نمی‌تواند بیابد ...».

در جلسه گذشته این معنا قدری روشن شد. عرض کردم کسی که اهل صبر نیست، رشد عقلی ندارد. حال بچّگی چطور می‌تواند ایمان به غیب پیدا کند. چطور می‌تواند وابسته به غیب گردد؛ یعنی مثل بچّه غیر از مادّه و چیزی که چشمش به آن می‌خورد (یعنی محسوس)، امنی پیدا نمی‌کند. بچّه وقتی قهر می‌کند، مگر چیز مشت پر کنی به او بدهند تا آرام بگیرد. بچّه پنجاه ساله، چهل ساله هم امنش به چه چیز است؟ پول، زن و مقام. به این چیزها آرامش می‌گیرد. باید برسد به حدّی که به غیب امن پیدا کند. به ماورای طبیعت. خدا و محمّد و آل محمّد علیهم الصلوة و السّلام. به آنها می‌خواهد امنیّت پیدا کند. تا خبر نداشته باشد، تمرین صبری نکرده باشد، رشد پیدا نمی‌کند تا بتواند به ماورای طبیعت علاقه‌مند گردد: الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ ...[۴۷] غیب؛ یعنی ماورای

[۴۷] (۱)- بقره: ۳.

حس. غیر از این محسوسات. غیر آنچه به چشمت می‌خورد. آنچه در غیب عالم و در نهان از حس تو است باید به آن علاقه‌مند شوی و آن در وقتی است که صبر داشته باشی.

در مراتب سه‌گانه‌ای که قبلا ذکر گردید، در صبر بر گناه، اگر توانستی خودت را بگیری، کم‌کم رشید می‌شوی. رشد پیدا می‌کنی. صبر بر طاعت هم همین است. چرا به «روزه»، صبر می‌گویند: ... اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَ الصَّلاةِ ...[۴۸] (صبر تفسیر شده است به روزه) روزه، صبر است؛ یعنی کفّ نفس است. بازداشت خود است. آرامش دل است.

زبان، اعضا و جوارح و دل آرام است که چند ساعت دیگر، چیز می‌خورم. کفّ نفس می‌کند. خودش را نگه می‌دارد. یک ماه می‌گذرد، رشدی در عقل او پیدا می‌گردد.

[۴۸] (۲)- بقره: ۱۵۳.

آماده ایمان به غیب می‌شود. امنش به غیب می گردد. به ماورای طبیعت. حبّ دنیا کم می‌شود. از آن طرف حبّ خدا، آخرت و اهل بیت زیاد می گردد.

خلاصه صبر که می‌فرماید ستون دین است، صبر نسبت به ایمان مثل سر است نسبت به بدن. بدن بی‌سر هیچ فایده ندارد. کسی که بگوید مؤمنم ولی صبر ندارد، این چه ایمانی است؟ این‌جا ایمان پیدا نمی‌شود. اگر هم پیدا شود، کجا می‌ماند؟ اگر صبر نکند؛

---

(۱)- بقره: ۳.

(۲)- بقره: ۱۵۳.

ایمان، ص: ٤٣

یعنی نتواند از گناه پرهیز کند، نتواند در برابر طاعت محکم بایستد، دل، تاریک می گردد. کدورت نفس و تاریکی قلب، چگونه با نور ایمان جمع می گردد؛ مثلا خواب شیرین بین الطلوعین تابستان را نفس مایل است،

نفسش می‌گوید بخواب؛ ولی عقلش می‌گوید برخیز اطاعت امر کن. اگر صبر کند، کفّ نفس کند، برخیزد نماز صبحش را بخواند، چندی بدین منوال باشد، رشدی در عقل، روح و ادراکش پیدا می‌شود تا کار به جایی می‌رسد که می‌تواند ایمان به غیب پیدا کند. هر طاعتی همین است. انفاقی که کردی، صبر کردی، مال را از دست خودت رد کردی، یقین بدان به خودت احسان کردی. به خودت محبّت کردی. همان‌طور اگر امساک کردی و اللّه به خودت ظلم کردی.

وجوب اجتناب از ظلم به نفس

مکتوب وعظی از جناب ابو ذر نقل شده، این موعظه را بشنوید و خوب به کلمات حکمتش توجّه کنید. وقتی که جناب ابو ذر در شام تبعید بود، یک نفر از دوستانش نامه‌ای به او نوشت و خواهش کرد در جواب نامه من، حکمتی، موعظه‌ای، اندرزی و کلمه خیری برای من بنویس. جناب ابو ذر نوشت:

«بسم الله الرحمن الرحیم، فلانی! خواهش من از تو آن است به کسی که پیش تو عزیزترین افراد است، ظلم نکن و با او دشمنی نکن و السّلام».

وقتی نامه دست طرف رسید، از نوشته ابو ذر متحیّر گردید و گفت: «این تناقض است مگر می‌شود آدم کسی را دوست بدارد و با او دشمنی بکند؟». از خود جناب ابو ذر شرح خواست.

جناب ابو ذر مجدّدا پاسخ داد: محبوبترین اشخاص پیش تو، جان خودت هست.

آدمی خودش را از همه بیشتر دوست می‌دارد. هیچ شکّی نیست حتّی اولادش، مگر از افراد نادر باشد. هرچه می‌خواهد برای جانش انجام می‌دهد.

آدمی نزد خودش از همه عزیزتر و از همه محبوبتر است. به جان خودت ظلم و

ایمان، ص: ٤٤

دشمنی نکن؛ یعنی گناه نکن. این گناهی که می‌کنی، به خودت ستم می‌کنی. اگر سیلی به کسی زدی، به خودت زده‌ای. متوجّه نیستی ظلم به خودت کرده‌ای؛ مثل همان فرمایش حضرت زینب علیها السّلام است در مجلس یزید که به او همین را فرمود:

«و ما فریت الا جلدک و ما قطعت الا رأسک».[۴۹]

«آی یزید! خیال می‌کنی سر برادر من حسین را بریدی؟ (نه، تو در واقع) سر خودت را بریدی، گوشت و رگ خودت را جدا کردی».

صورتش البتّه همان سر حسین است امّا حقیقتش خودت هستی، وارد محشر که می‌شوی، قتلها داری. سر بریدنها داری. هر گناهی که از آدمی سرمی‌زند به خودش ظلم می‌کند هرچند به حسب صورت، دیگری است؛ ولی حقیقتش خودش است. آی کسی که بخل می‌کنی و از

[۴۹] (۱)- بحار الأنوار: ۴۵/ ۱۵۹(و ما فریت إلّا جلدك و ما جززت إلّا لحمك).

دلت پول کنده نمی‌شود در راه خدا بدهی، به خودت ستم می کنی و خبر نداری:

... سَيُطَوَّقُونَ ما بَخِلُوا بِهِ يَوْمَ الْقِيامَةِ ....[۵۰]

«این مالی که بخل کردی، به صورت اژدهایی می‌شود و به گردنت طوق می‌شود (ظلمت نفسی)».

به محبوبترین افراد، ظلم نکن یعنی نفس خودت. به عزیزترین اشخاص نزد خودت ظلم نکن و آن جان خودت هست. گناه نکن. ترک طاعت نکن. صبر بکن تا بلکه به برکت صبر، رشدی پیدا کنی. ایمانی نصیب تو گردد. همچنین صبر بر مصیبت. اگر بنا شود وقتی ضرری به مال یا بدن یا اقاربت برسد، جزع و فزع بکنی، به حال کوچکی می‌مانی، این ضدّ ایمان است.

ایمان از امن است. امنیّت به خدا. جزع و فزع ضد امن است. انسان، در حال بی صبری، امن به خدا ندارد. موهایش را می کند. یقه‌اش را پاره می کند. خودش را

[۵۰] (۲)- آل عمران: ۱۸۰.

بر زمین می‌زند. مضطرب است. از خدا بریده است. امنیّت به خدا ندارد؛ چون صبر نمی‌کند. اگر

---

(۱)- بحار الأنوار: ٤٥/ ١٥٩ (و ما فريت إلّا جلدك و ما جززت إلّا لحمك).

(۲)- آل عمران: ۱۸۰.

ایمان، ص: ٤٥

صبر می‌کرد، دلش با خدای خودش امن می‌شد. آن‌وقت حلاوت ایمان را می‌فهمید.

اینک حال کفر است. وقتی که آدمی جزع و فزع می‌کند، در پیشامدها، ناگواریها و سختیها، این بریدگی از خداست. این است که علی علیه السّلام می‌فرماید: «کسی که صبر ندارد، ایمان ندارد».

یقین بدانید همین است آقایان! خانمها! ماه مبارک رمضان است، خدا توفیق داده دور هم جمع شدیم. این

حقایق امید است، نقش لوح سینه ما گردد، آماده صبر باشیم. ان شاء اللّه در هر پیشامدی، قوّت قلب و کمال امن و آرامش بدون اضطراب نصیبمان گردد. هرچه خدا خواست، مال از کف رفت، برود. خوب مگر من وقتی به دنیا آمدم برهنه نبودم، برهنه آمده‌ام و برهنه هم می‌روم چه اهمّیّتی دارد. مگر وقتی من به دنیا آمدم یک الف آدم بیشتر بودم؟ نه اولادی داشتم، نه بستگانی، حالا هم همان است.

غرضم این است که آدمی اضطراب اگر به خودش راه داد، این ضدّ ایمان است. اگر ادامه پیدا کرد، بی‌ایمانی هم ادامه پیدا می‌کند: ... أُولئِکَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَ هُمْ مُهْتَدُونَ.[۵۱]

صبر و توکّل یکی از فضلای نجف

یکی از اهل علم نجف برای بنده نقل می‌کرد روزی در بازار حراجی می‌کردند.

[۵۱] (۱)- انعام: ۸۲.

یکی از فضلای محترم نجف و مدرّسین صاحب عنوان را دیدم آمده قابلمه‌ای زیر بغلش بیرون آورد و در معرض حراجی گذاشت. من گوشه‌ای تماشا می‌کردم. دیدم این جناب مدرّس، فاضل محترم! قابلمه را داد به آن حراج و گفت: «حراجی کن، بفروش». آن هم حراجی کرد، نیم روپیه یا یک روپیه فروش رفت. پول را به او داد. آقای محترم هم گرفت و رفت. من خودم را به او رساندم. سلام و احترام کردم. دیدم با کمال بشاشت مثل حالات قبلش می‌باشد و روحا تغییری نکرده است. گفتم: «آقا! مثل اینکه حادثه سختی پیشامد شده؟». فرمود: «چی شده؟». گفتم: «کار رسیده به این‌جا که شما قابلمه توی خانه‌تان را آورده‌اید بفروشید». خندید و فرمود: «هیچ پیشامد سختی نداشتیم. قابلمه را

---

(۱)- انعام: ۸۲.

ایمان، ص: ٤٦

دادم و با پولش نان می‌خرم، طوری نشده است. چیز مهمّی پیشامد نشده است. دو سال از آن، در پخت استفاده می‌کردیم امروز هم استفاده نان، بعد هم هرچه خدا داد».

غرضم صبر است که آدمی اضطرابی نداشته باشد. هرچه خدا داد. رازق اوست. هر چه پیش آورد. هرچه کرد، کم و زیادها مهم نباشد.

بعضی از مراتب صبر البتّه سخت است. هرچه صبر سخت‌تر باشد، اجرش عظیم‌تر است تا می‌رسید به جایی که:

... إِنَّما يُوَفَّى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسابٍ.[۵۲]

برای هر عمل خیری، حسابی است، نماز، روزه، ذکر، مگر صبر که بعض مراتب صبر، اصلا حساب در کار نیست، بدون حساب آن‌قدر خدا مزد می‌دهد. مقامی که هیچ

[۵۲] (۱)- زمر: ۱۰.

کس به آن مقام نمی‌رسد مگر کسی که آن هم مثل او اهل صبر باشد.

مراتب صبر نسبت به اشخاص

عرض کردم صبر نسبت به اشخاص مراتب دارد. هر کس در عمرش یک جوری از صبر برایش پیش می‌آید؛ مثلا کسی جوان است، دیگری پیر است. البتّه آنکه جوان است، صبر او سخت‌تر است در برابر گناه. نسبت به پیر در برابر گناه اقتضا ندارد. وقتی که اقتضا نباشد، صبری نمی‌خواهد. جوان است که صبرش خیلی قیمت دارد، چه در برابر طاعت و چه در برابر گناه. بلی صبر بر اخلاص، پیر و جوان ندارد آن هم خیلی سخت است.

سختی صبر بر اخلاص

صبر بر اخلاص را طوری بیان کنم که همه متوجّه شوند؛ یعنی آدمی هر کار خیری که می‌کند، تنها برای خدا باشد. چیز دیگری در کار نباشد. البتّه خیلی سخت است؛ مثلا فرض کنید شخصی در راه خیری، می‌خواهد پولی

بدهد، غیر از خدا چیزی منظورش نباشد. واقعا مشکل است. به قدری نفس پست و رذل است می‌گوید برای دیگران بگو تا

---

(۱)- زمر: ۱۰.

ایمان، ص: ۴۷

تو را بزرگ شمارند. نفسش می‌گوید بگو تا اقلّا به تو بگویند «بارک اللّه». به یک بارک اللّه ساخته است. انسان وقتی با خدا جلّ جلاله بخواهد معامله کند باید غیر از خدا هیچ فردی باخبر نشود. ابتدائا و استدامهٔ. البتّه این اخلاص، در نهایت سختی است:

وَ ما یُلَقَّاها إِلَّا الَّذِینَ صَبَرُوا ....[۵۳]

اخلاص امام زین العابدین علیه السّلام

---

[۵۳] (۱)- فصّلت: ۳۵.

مانند آقا زین العابدین علیه السّلام شبها که می‌شد نقاب به صورتش می‌انداخت طعام و کیسه پول را به دوش می‌گرفت و در خانه‌ها در می‌زد. خانه سادات و بستگان. اینها همه نمی‌دانستند که این آقا کیست بلکه ناسزا به زین العابدین می‌گفتند که آقا باز شما به فکر ما هستی ولی پسر عموی ما علیّ بن الحسین هیچ به فکر ما نیست. با آقا گله از زین العابدین می‌کردند. شبی که امام زین العابدین از دار دنیا رفت، دیدند آن آقای هر شبی نیامد، آن‌وقت فهمیدند که آن آقا خودش زین العابدین علیه السّلام بوده است. این است نمونه صبر بر اخلاص که هیچ‌کس نفهمد جز خدا. البتّه خیلی تحمّل لازم دارد که آدمی لجام نفسش را بگیرد و گاه می‌شود اوّلش اخلاص است امّا بعد نفسش تاب نمی‌آورد، می‌گوید بگو ما چنین کردیم و چنان کردیم. نفس نمی‌گذاردش، تا خرابش نکند ولش نمی‌کند. مرد می‌خواهد صبر کند و آن را در حساب خدا بگذارد. اگر

توی حساب خدا هست چرا توی حساب مردم می‌آوری؟

خوش‌تر آن باشد که گفته آید در حدیث
سرّ دلبران دیگران[٥٤]

داستانی شگفت از صبر بر اخلاص

بعد از ظهر ماه مبارک رمضان، روزه و خسته‌اید. داستانی از اخلاص و صبر بر اخلاص بگویم که نمونه دست بیاید در عمرت ببین از خودت اخلاص سراغ داری یا نه.

در کتاب ثمرات الاوراق- که از کتب قدیمه است- حکایتی نوشته که خلاصه‌اش

---

(١)- فصّلت: ٣٥.

[٥٤] (٢)- مثنوی معنوی/ دفتر اوّل: ٥.

(۲)- مثنوی معنوی/ دفتر اوّل: ۵.

ایمان، ص: ٤٨

این است: در جزیره نزدیک موصل، قطعه‌ای آبادی است بین ترکیه و موصل به نام «جزیره». آنجا یک نفر از اعیان و اشراف عرب به نام «خزیمه» بوده. لقبش یادم نیست تقریبا حاتم زمان خودش، ثروتمند و کریم بود. همیشه در خانه‌اش باز و از اطراف، فقرا به او رو می‌آوردند. شعرا می‌آمدند صله می‌گرفتند. خلاصه سالهای عمری به داد و دهش گذرانده بود تا وقتی روزگار برگشت. حکمت الهی بود که فقیر شود. مال و قدرت رفت به قسمی که دیگر هیچ در دستش نماند. بعد کارش رسید به جایی که کسی هم قرضش نمی‌داد. این دیگر خیلی سخت است. قرض هم به او نمی‌دادند. ناچار خانه‌نشین شد.

شروع کرد به فروختن فرش و اثاثیه‌ای که داشت و از فروش آنها معیشت می‌کرد. خیلی هم زندگی سخت

می‌گذرد. آدمی که همیشه در خانه‌اش باز بود، حالا در خانه بسته و از فروش اثاثیه خانه معیشت می‌کند. در همین اوقات بود که نوشته است. حاکم وقت آن جزیره به نام «عکرمه»، روزی در مجلس، احوال خزیمه را می‌پرسد که: «خزیمه چطور است؟ مدّتی است او را نمی‌بینم».

گفتند: «آقای حاکم چه خبر داری از این بیچاره، آبرویش رفته، مال ندارد، گدا و خانه‌نشین شده. در خانه چیز فروشی می‌کند. دستش خالی شده است».

عکرمه خیلی دلش سوخت. رقّت کرد. مسأله حساب خداست. بنده خیلی میل دارم فتوت و اخلاص و صبر بر اخلاص در این داستان روشن بشود. وقتی شب شد، از بیت المالی که زیر دستش بود، چهار هزار اشرفی برداشت، در چهار کیسه کرد و به دست غلامش داد. مرکبی، خودش سوار شد یک مرکب هم غلامش تا حدود خانه خزیمه آمد. آنجا برای اینکه غلام هم

نفهمد، از غلام هم پنهان می‌کند. می‌خواهد یک عمل خالصی بکند که فقط خدا بداند و بس. به غلام گفت: «تو برگرد و پولها را به من بده».

خودش حمالی کرد. آقای حاکم با آن شأن و جلالش پولها را به دوش انداخت و حمالی کرد. در تاریکی سر و صورتش هم بسته، آمد در خانه خزیمه در زد. خزیمه بیرون آمد و گفت: «کیست؟». گفت: «یک نفر عرب هستم این را برای تو آورده‌ام».

گفت: «چیست؟».

ایمان، ص: ۴۹

گفت: «چهار هزار دینار است، چیزی نیست. شنیده بودم که تو گرفتار شدی، این پول را آورده‌ام».

گفت: «تا تو را نشناسم پول را نمی‌گیرم». گفت: «چکار داری کیستم. پول را بگیر نمی‌خواهم مرا بشناسی».

خزیمه هم محکم گفت: «تا نگویی کیستی، پول را من نمی‌گیرم».

آن هم ناچار شد یک لقب جعلی به‌عنوان کلّی گفت: «انا جابر اثرات الکرام؛ من یک آدمی هستم که لغزشهای صاحبان کرم را جبران می‌کنم. کریمهایی که لغزش پیدا می‌کنند، مال از کفشان می‌رود، من به دادشان می‌رسم و پول می‌دهم». این را گفت و گریخت.

خزیمه، کیسه‌های اشرفی را به خانه آورد و همسرش را صدا زد که چراغ را روشن کن تا ببینم چقدر است.

زن گفت: «ما که چراغ نفت نداریم». خزیمه گفت: «خوب صبر می‌کنیم تا روز بشود».

زن پرسید: «کی چنین مالی را در نصف شب آورد؟».

خزیمه گفت: «هرچه کردم اسمش را بگوید، نگفت، فقط گفت: انا جابر اثرات الکرام! این را گفت و رفت، بیش از این دیگر چیزی نگفت».

حالا بشنو از عکرمه؛ همان حاکم که این مال هنگفت را به این بیچاره داد، وقتی که به خانه رسید، زنش سخت ناراحت بود، یقه پاره‌کنان و موی‌کنان. عکرمه گفت: «چه شده؟».

گفت: «این وقت شب کجا رفتی؟ کجا بودی؟».

عکرمه گفت: «کاری داشتم رفتم».

گفت: «خیر! حتما نزد زن دیگری رفتی؛ خانه این و آن و این موقع از شب به چه مناسبت؟».

عکرمه گفت: «و اللّه! پای زنی در میان نبوده کاری داشتیم رفتیم».

ایمان، ص: ۵۰

زن آرام نگرفت. وضع زنها هم بخصوص در چنین مواقعی معلوم است، این‌قدر خودش را می‌زند و می‌گوید: «خودم را می‌کشم. خلاصه باید به من بگویی کجا رفتی».

اجمالا گفت: «و اللّه! قسم می‌خورم برایت که من زن نگرفته‌ام».

او حتّی به زنش هم نمی‌خواست بگوید. نمی‌خواست زنش هم بفهمد؛ ولی زن رها نمی‌کرد. عکرمه گفت: «پس به تو می‌گویم. جریان این است که شنیدم خزیمه خانه‌نشین شده من هم رفتم چهار هزار دینار به خانه‌اش بردم. از من پرسید کیستی؟ نامم را نگفتم تنها گفتم: انا جابر اثرات الکرام، همین را گفتم و آمدم».

این هنگام بود که زن آرام گرفت و گذشت.

خزیمه پولها را به کار انداخت و با مقداری از آن، متاعهایی خرید و سفری به شام کرد و نزد خلیفه اموی رسید. خلیفه گفت: «چند سال است این‌جا نمی‌آیی، چطور شده است؟».

گفت: «بلی مدّتی روزگار بر ما سخت گرفته بود، تهیدست شده بودم».

گفت: «می‌خواستی سوار بشوی بیایی و به من بگویی تا جبران کنم».

گفت: «حقیقتش این است پولی که کرایه بدهم نداشتم».

خلیفه پرسید: «پس چطور حالا آمدی؟».

گفت: «فرجی شد برای من و آن این است که شبی در تاریکی یک نفر سروصورت بسته چهار هزار دینار به من داد و رفت، هرچه پرسیدم اسمت چیست، نگفت، فقط گفت: انا جابر اثرات الکرام».

خلیفه گفت: «ای کاش! من او را می‌شناختم و این کرم، فتوت و اخلاص را تقدیر می‌کردم».

موقعی که خزیمه خداحافظی کرد، خلیفه اموی خواست گرفتاریهای او را جبران کند، گفت: «می‌خواهم حکومت جزیره را به تو بدهم». خزیمه

پذیرفت و حکومت جزیره را که عکرمه بیچاره حاکمش بود، عزل شد و خزیمه حاکم شد. خلیفه گفت:

«حالا که رفتی، عکرمه را معزول کن و حسابش را با بیت المال به دقّت تصفیه کن، اگر دیدی خیانتی کرده، دست بسته او را به شام بفرست».

ایمان، ص: ۵۱

خزیمه، حکم حکومتی جزیره را گرفت و حرکت کرد و طبق مرسوم، حاکم جدید قبل از آمدنش به محل حکومت، قاصدی قبلا به اهالی خبر می‌داد. با آمدن قاصد، عکرمه خبر شد و با عدّه‌ای با کمال احترام به استقبال آمد و خزیمه را به محل حکومت برد و سر جایش نشاند و یک کلمه به او نگفت من چه کسی هستم.

این را می‌خواهم بگویم: بعضی هستند اگر هزار تومان به کسی دادند، تا آخر عمر یادآوری‌اش می‌کنند، خدمتی که به کسی کردند با منّت گذاشتن و من چنین کردم، من با تو چنان کردم، من بزرگت کردم، من

فلان کردم، خلاصه با اذیّت کردن، اجر خودشان را باطل می کنند:

... لا تُبْطِلُوا صَدَقاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَ الْأَذى ....[۵۵]

پس از آنکه خزیمه استقرار پیدا کرد و به منصب حکومت نشست، گفت: «عکرمه را بیاورید». حاکم معزول را آوردند و گفت صورت حساب پس بده در صورت حساب چند هزار دینار کسر بود که از آن جمله آن چهار هزار دیناری بود که آن شب به خود این بی‌مروّت داده بود. بالأخره کسر آورد. خزیمه گفت: «عکرمه! باید جبران کنی».

گفت: «و اللّه! خدا می‌داند من نخورده‌ام و نه جایی ذخیره کرده‌ام».

گفت: «او را به زندان بیندازید». بیچاره! عکرمه، حاکم معزول و همان کسی که چهار هزار دینار به خود این حاکم فعلی داده بود، به زندان رفت و یک کلمه نگفت

[۵۵] (۱)- بقره: ۲۶۴.

من همانم که آن شب چهار هزار دینار برای تو آوردم، تو حالا این‌جور تلافی می کنی، چیزی نگفت؛ چون اگر برای خدا بوده، دیگر نمی‌شود به دیگری بگوید، دیگر منّت نمی گذارد. زندان فایده نکرد؛ زیرا پولی نداشت که بدهد. خزیمه گفت: «او را شکنجه کنید». حاکم معزول را زیر شکنجه انداختند. این‌جا دیگر زن عکرمه طاقت نیاورد، پیغامی برای خزیمه، حاکم جدید فرستاد و گفت: «آیا جبران تلافی جابر اثرات الکرام این است؟».

همین یک کلمه پیغام را برایش داد. تا خزیمه این جمله را شنید فورا فرستاد از زندان

---

(۱)- بقره: ٢٦٤.

ایمان، ص: ۵۲

او را آوردند بلکه می‌نویسند خودش رفت افتاد روی دست و پایش و عذرخواهی کرد، پایش را دراز کرد و گفت: «زنجیر پایت را به پای من ببند»، امّا او نپذیرفت.

باز گفت: «تو سوار بشو من پیاده».

گفت: «ابدا من کاری نکرده‌ام».

خزیمه گفت: «مگر نه این است که تو آن شب مرا نجات دادی».

گفت: «برای تو که نبود».

بالأخره او را با کمال عزّت و احترام نزد خلیفه اموی آورد و گفت: «این همان جوانمرد است، حاکم معزول قبلی است». نوشته‌اند خلیفه اموی هم مال زیادی به او داد و خواست او را بر سر پستش برگرداند؛ او نپذیرفت و گفت: «جزیره را نمی‌خواهم آن را برای همین خزیمه بگذار». محل دیگری را به او داد و با کمال عزّت و احترام به آنجا رفت.

محلّ شاهد من، اخلاص است، زیر شکنجه می‌رود، زندان می‌رود، امّا از احسانی که به طرف کرده نمی‌گوید. منّت نمی‌گذارد. این‌قدر آدمی صابر باشد که عمل خالصش را غیر خدا کسی نداند، کاری را که برای خدا کرده است، آشکار نکند، سر طرف منّت نگذارد، اذیّت نکند، تلافی نخواهد، توقّع تلافی داشتن از دیگری، بی‌صبری است صبر؛ یعنی توقّع تلافی نداشته باش که مبادا توقّع تو، آن خیر را خرابش کند بگذارید در حساب خدا، فقط او بداند و بس.

امام حسین و امام صادق علیهما السّلام و اطعام فقرا

نوشته‌اند که روز یازدهم آمده بودند اطراف بدن ابی عبد اللّه الحسین علیه السّلام زخمها را که نگاه می‌کردند در کتف امام حسین علیه السّلام برآمدگی و آثار زخمی بود که هیچ شباهتی به زخم شمشیر و نیزه و تیر نداشت. گویند: این موضوع را خدمت آقا زین العابدین علیّ ابن الحسین علیهما السّلام عرضه داشتند، حضرت فرمود:

«از بس در شبهای تار، آرد، خرما و پول به کتفش می‌گرفت به‌طوری که هیچ‌کس نداند و در خانه فقرا می‌زد و به آنها عنایت

ایمان، ص: ۵۳

می‌کرد».[۵۶]

رویّه هریک از ائمّه ما چنین بوده است. معلی بن خنیس، ناظر خرج امام صادق علیه السّلام می‌گوید: «شب تاریک بود و نم‌نم باران می‌آمد. در تاریکی دیدم کسی حرکت می‌کند.

دقّت کردم دیدم مولایم امام صادق علیه السّلام است. زیر طاق که حضرت رسید، آنچه همراه داشت افتاد. در تاریکی دیدم امام می‌گوید: اللّهم رده علینا؛ خدایا! به من برگردانش. دانه دانه جمع می‌کند. پیش رفتم گفتم آقا! سلام علیکم و همراه حضرت جمع کردم. دیدم قرصهای نان است. گفتم آقا! این موقع شب کجا تشریف

[۵۶] (۱)- مناقب آل ابی طالب: ۴/ ۶۶؛ بحار الأنوار: ۴۴/ ۱۹۰- ۱۹۱.

می‌برید؟ فرمود: برای فقیرهایی که این‌جا خوابیده‌اند (سقیفه بنی ساعده) می‌خواهم نان ببرم. عرض کردم آقا! اجازه بدهید من به دوش بکشم و همراهتان بیایم. فرمود: خودم اولی هستم. خود امام به دوش کشید. وقتی نزد فقرا آورد، همه خوابیده بودند. دانه‌دانه یک نان پهلوی هر کدام می‌گذاشت و می‌رفت».[۵۷]

انسان وقتی که کار خیری می‌کند باید آن را در حساب خدا بگذارد، نه در حساب دیگری. در عمرت چند عمل از خودت سراغ داری که در حساب خدا گذاشته باشی و بس. غیر از خدا هیچ‌کس منظور تو نبوده و غیر از پروردگار هم هیچ نظری نداشتی؟

نسبت به حبیب بن مظاهر- سلام اللّه علیه- و سایر شهدا هم دارد وقتی که حبیب کشته شد- در کتب مقاتل نوشته‌اند- کشته شدن حبیب، امام حسین را تکان داد. شدّت علاقه چه می‌کند. حبیب در دل حسین جا کرده بود که داغ حبیب این‌قدر آقا را صدمه زد. حبیب از

[۵۷] (۲)- بحار الأنوار: ۴۷/ ۲۰- ۲۱.

دنیا رفت، امام حسین گفت: «احتسبه عندک؛ خدایا! این مرگ حبیب را در حساب تو قرار دادم». در حساب تو یعنی برای تو صبر می‌کنم. حبیب را در راه تو دادم و برای تو هم صبر می‌کنم و کاری هم به هیچ‌کس ندارم.

عمل خالص مقبول درگاه الهی

یک نفر را می‌آورند در قیامت که اعمال خیر زیاد داشته لکن این اعمال، هم برای

---

(۱)- مناقب آل ابی طالب: ٤/ ٦٦؛ بحار الأنوار: ٤٤/ ۱۹۰- ۱۹۱.

(۲)- بحار الأنوار: ٤٧/ ۲۰- ۲۱.

ایمان، ص: ٥٤

خدا بوده، هم خلق. هم نمایش نفس بوده، هم رضای خدا. ندا می‌رسد: ما خوب شریکی هستیم، هر چیزی که

شریکی است نمی‌خواهیم، از شریک مزدت را بگیر.[۵۸] اگر عمل خالصی به درگاه ما داری آن را بیاور.

فردا عمل صالح می‌خواهند. ندانم در عمرمان عمل خالص از ما سرزده که شریک نداشته باشد. نفس ما در کار نبوده باشد. هوا و هوس و نمایش نبوده است. هرچه را که حساب می‌کنیم آن عملی که بشود به آن اطمینان پیدا کرد که در این عمل هیچ نظری نبوده، نه ابتدائا و نه استدامهٔ از خود سراغ نداریم. گاهی هم می‌شود اوّلش خوب است، بعد خرابش می‌کند. اوّلش غیر از خدا کسی در نظرش نبوده؛ ولی بعدش سمعه می‌کند و به دیگران می‌گوید. تظاهر می‌کند. کار خراب می‌شود. بگذریم اگر شبی سحری در جای خلوتی دلت سوخت، از گناهانت اشکت ریخت، خیلی کار می‌کند؛ چون واقعا می‌شود گفت خیلی قریب به اخلاص است.

در میزان عمل، هیچ‌چیز سنگین‌تر از قطره اشک چشمی که از خوف خدا ریخته گردد نیست. قطره اشک شور،

[۵۸] (۱)- مبسوط: ۷/ ۱۲.

وزنی ندارد؛ ولی وقتی خالص شد و تنها برای خدا باشد، خیلی اثر دارد. خیلی کار از آن می‌آید دریاها آتش را خاموش می‌کند.

گریستن خالصانه در عزای حسین علیه السّلام

همچنین عمل خالص اگر ان شاء اللّه پیدا می‌شود، در عزای حسین است. گریه بر حسین است. این گریه که دیگر تظاهری ندارد. گریه وقتی از روی محبّت و علاقه باشد، در حساب حسین علیه السّلام است. امید است پروردگار کریم از این راهها لطفی بفرماید وگرنه عمل خالص که قابل این درگاه باشد از خودم سراغ ندارم. من و تو که سهل باشد، بزرگان ناله می‌کنند. امام زین العابدین علیه السّلام عرض می‌کند: «أ للزاد ابکی ام لبعد مسافتی[۵۹]؛ آیا گریه کنم بر کمی توشه سفر آخرتم یا گریه کنم بر طولانی بودن سفرم».

[۵۹] (۲)- بحار الأنوار: ۹۹/ ۱۹۸.

می‌گوید: خدایا! دستم خالی است. عملی از خود سراغ ندارم. ما چه بگوییم. جایی

---

(۱)- مبسوط: ۷/ ۱۲.

(۲)- بحار الأنوار: ۹۹/ ۱۹۸.

ایمان، ص: ۵۵

که عقاب پر بریزد، از پشه لاغری چه خیزد. راه همان است که خود امام زین العابدین علیه السّلام فرمود که:

«و لا ینجینی منک الّا التضرع الیک و بین یدیک».[۶۰]

راه ما منحصر است به اینکه از در زاری و شکستگی درآییم. بعد از ظهر روز ماه رمضان، زاری روزه‌داران خیلی کار می‌کند. رحمت خدا را به تلاطم می‌آورد:

---

[۶۰] (۱)- صحیفه سجّادیه: ۲۸۳(دعای ۴۸).

«ان کان فضلک لا یرجوه ذو فرط فمن یجود علی العاصین بالکرم».[٦١]

«اگر احسان تو، فضل تو، برای خوبان و صاحبان اخلاص و صابرین بر اخلاص است، پس من بدبخت و امثال من چکار بکنیم و رو به چه کسی بیاوریم؟».

ما که از خودمان اخلاصی سراغ نداریم، پس فضل و کرمت اگر برای آنها باشد، گنهکاران و روسیاهان چکار بکنند؟

آقا! با مسلم بن عوسجه آمد بالای سر حبیب در حالی که در کار جان دادن بود.

مسلم گفت: «حبیب! اگرچه من هم به همین زودی به تو می‌رسم ولی اگر ماندنی بودم، به تو می گفتم وصیّتی کن، حالا وصیّتی هم داری؟».

حبیب گفت: «بلی». وصیّتش چیست؟ به قربان محبّت! حبّ این است، نه زن، نه بچّه، نه زندگی، نه سامان.

[٦١] (٢)- بحار الأنوار: ۴۶/ ۸۰- ۸۱(با اندکی اختلاف).

حبیب زخم خورده بر زمین افتاده، نگفت آبم بده، نگفت زخمم را ببند، نگفت از میدان بیرونم ببر که زیر دست و پای اسبها لگدمال نشوم، نگفت خانه، تنها گفت: «دست از حسین برندار».

جز مهر حسین هر خون‌ساز و ز راه
آنچه باشد به دلم دیده‌ام بیرون کن

آی حبیب عزیز که سفارش حسین را به مسلم کردی آن وقتی بود که حسین صحیح و سالم بود، جایت خالی بود وقتی که ببینی آقا در گودال قتلگاه افتاده، مثل نگین انگشتر، لشکر او را احاطه کرده است. یک عدّه با شمشیرها، عدّه‌ای با نیزه‌ها، آه! آه! بدن آقا را قطعه قطعه کردند.

---

(۱)- صحیفه سجّادیه: ۲۸۳ (دعای ٤٨).

(۲)- بحار الأنوار: ٤٦/ ۸۰- ۸۱ (با اندکی اختلاف).

ایمان، ص: ٥٦

گفتار پنجم: ایمان و رسیدن به سعادت

وَ الْعَصْرِ* إِنَّ الْإِنْسانَ لَفِی خُسْرٍ* إِلَّا الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ وَ تَواصَوْا بِالْحَقِّ وَ تَواصَوْا بِالصَّبْرِ.

«ایمان» که راه نجات است و انزال کتب و ارسال رسل و آیات الهی برای زیادتی آن است، آدمی را به سعادت و امن می‌رساند. در دنیا و آخرت، آسایش حقیقی می‌آورد.

حالا ببینیم ایمان از کجا پیدا می‌شود؟ گفتیم از امیر المؤمنین باید پرسید. حضرت فرمود ایمان چهار ستون دارد. سپس خود حضرت آنها را شرح و بسط می‌دهد:

«فالصبر من ذلک علی اربع شعب: الشوق و الاشفاق و الزهد و الترقب».[٦٢]

[٦٢] (١)- اصول کافی: ٢/ ٥٠.

پیدا شدن و کامل شدن صبر چهار شعبه دارد. از این چهار جهت است که آدمی دارای قوّه صبر می‌گردد: شوق، ترس، زهد و انتظار.

آن عملی که بشود به آن اطمینان پیدا کرد و در این عمل هیچ نظری نبوده نه ابتدائا و نه استدامهٔ، از خود سراغ نداریم. گاهی هم می‌شود اوّلش خوب است بعد خرابش می‌کند. اوّلش غیر از خدا کسی نبوده؛ ولی بعدش سمعه می‌کند و به دیگران می‌گوید.

تظاهر می‌کند و کار خراب می‌شود. بگذریم اگر شبی سحری در جای خلوتی دلت سوخت، از گناهانت اشکت ریخت، این اشک خیلی کار می‌کند؛ چون واقعا می‌شود

---

(۱)- اصول کافی: ۲/ ۵۰.

ایمان، ص: ۵۷

گفت خیلی قریب به اخلاص است.

فرمود در میزان عمل هیچ‌چیز سنگین‌تر از قطره اشک چشم که از خوف خدا ریخته گردد، نیست. قطره اشک شور، وزنی ندارد؛ ولی وقتی خالص شد، تنها برای خدا باشد، خیلی ارزش دارد. خیلی کار از آن می‌آید. دریاها آتش را خاموش می‌کند.

اثرات شگفت‌انگیز شوق به بهشت

امّا شوق: «من اشتاق الی الجنّة سلا عن الشهوات».[۶۳]

آدمی تا شوق به چیزی پیدا نکند، گذشت نمی‌کند. وقتی امید به بهشت و ثواب خدا پیدا کرد، دست از هوسرانی برمی‌دارد. دیگر حرص نمی‌زند. از گناه پرهیز می‌کند. سعی در هر خیری می‌کند، آدمی که شایق باشد به کارهای دنیوی مثلا فلان جنس را اگر از خارج بیاورد، استفاده فراوان می‌کند چقدر زحمت می‌کشد؛ زحمت بی‌خوابی و رنج بردن برایش آسان می‌گردد.

[۶۳] (۱)- اصول کافی: ۲/ ۵۰.

چنین شخصی چون شوق به استفاده دارد، خواب عزیز را بر چشم خود حرام می‌کند و مشقّتهای دیگر را، زحمت مسافرت و دوری از وطن و همسر و فرزندان را تحمّل می‌کند. آیا اگر کسی شوق به بهشت در او پیدا شد، نماز صبحش قضا می‌شود؟

برای استفاده دنیوی، خواب نمی‌رود پس چگونه برای بهشت، هنگام نماز خوابش می‌برد. اینکه می‌بیند مسامحه می‌کند، در خرج کردن بخل می‌کند، مال این است که شوق نیست. در امر دنیا چقدر پول می‌ریزد. به امید بهشت شد، چقدر زیادتر کار می‌کند لکن امید ضعیف است. اگر امید به ثوابهای الهی و وعده‌هایی که خدا در قرآن داده است باشد، اثر می‌کند، این همه آیات قرآن درباره بهشت برای چیست؟ بلکه شاید شوقی در انسان پیدا شود و به برکت آن شوق، صبر کنی. دو نفری که با یکدیگر دعوا و گفتگو دارند، نزد یکی بگو خدا در قرآن فرموده: ... أَ لا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ ...[٦٤]؛ آیا

[٦٤] (٢)- نور: ٢٢.

دوست نمی‌داری که خدا تو را بیامرزد؟ تو عفو کن تا خدا از تو بگذرد. ... وَ لْيَعْفُوا

---

(۱)- اصول کافی: ۲/ ۵۰.

(۲)- نور: ۲۲.

ایمان، ص: ۵۸

وَ لْيَصْفَحُوا ...[۶۵] به سینه‌ات می‌زند و می گوید این حرفها چیست؟ چون امید داشت، آرزوی بخشش خدا را داشت تا او را یادآور شدی، فورا ترتیب اثر می‌داد پس وقتی که الهی العفو هم می گوید، دل در کار نیست. اگر آرزویش آمرزش خدا باشد، خداوند می‌فرماید می‌خواهی به این آرزویت برسی، پس عفو کن، کوتاه می آمد.

نعمتهای شوق‌آور

---

[۶۵] (۱)- نور: ۲۲.

ثوابهایی که خدا در قرآن مجید بیان فرموده، این همه تشویق به نعمتهایی که در بهشت آفریده است.[٦٦] مقداری از خوراکیها و آشامیدنیهای بهشتی را بیان می‌فرماید که خوراکش همیشگی است ... أُكُلُها دائِمٌ وَ ظِلُّها ...[٦٧]. درخت بهشتی، مثل دنیا نیست.

اشتراک در لفظ و اختلاف در حقیقت است. دائما میوه‌دار است. دیگر آنکه بوی عطرش تا هزار سال راه می‌آید و دائما کسی که می‌خواهد بخورد، اشتها دارد. سنگینی هم ندارد هرچه مؤمن بخورد. چه خوراکی است که دائما بخورد و سنگین هم نشود.

دیگر آنکه هر میوه‌ای از میوه‌هایش یک‌صد هزار مزه دارد.

آشامیدنی‌اش را می‌فرماید: مؤمن در بوستانهایی است که چهار چشمه از زیر قصرش در حرکت است.[٦٨] جوی آب صاف که دگرگون نشده، تغییر نکرده. جوی دیگر

---

[٦٦] (٢)-\i كُلُوا وَ اشْرَبُوا هَنِيئاً بِما أَسْلَفْتُمْ فِي الْأَيّامِ الْخالِيَةِ\E حاقّه: ٢٤.

[٦٧] (٣)- رعد: ٣٥.

[٦٨] (٤)-\i ... فِيها أَنْهارٌ مِنْ ماءٍ غَيْرِ آسِنٍ وَ أَنْهارٌ مِنْ لَبَنٍ لَمْ يَتَغَيَّرْ طَعْمُهُ وَ أَنْهارٌ مِنْ خَمْرٍ لَذَّةٍ لِلشّارِبِينَ وَ أَنْهارٌ مِنْ عَسَلٍ مُصَفًّى ...\E محمّد: ١٥.

از عسل خالص باصفا. نهر دیگر از شیر؛ نه شیر در پستان گاو که کثیف است بلکه خالص. نهری از شراب لذّت‌آور؛ نه شراب دنیوی نجس مست‌کننده بلکه شراب هوش دهنده.[۶۹]

چنین خوراکی و آشامیدنی برای چه کسانی است؟ برای آنان که چند ساعت در روز

---

(۱)- نور: ۲۲.

(۲)- كُلُوا وَ اشْرَبُوا هَنِيئاً بِما أَسْلَفْتُمْ فِي الْأَيَّامِ الْخالِيَةِ حاقّه: ۲٤.

(۳)- رعد: ۳۵.

(٤)- ... فِيها أَنْهارٌ مِنْ ماءٍ غَيْرِ آسِنٍ وَ أَنْهارٌ مِنْ لَبَنٍ لَمْ يَتَغَيَّرْ طَعْمُهُ وَ أَنْهارٌ مِنْ خَمْرٍ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ وَ أَنْهارٌ مِنْ عَسَلٍ مُصَفًّى ... محمّد: ۱۵.

---

[۶۹] (۵)-i\ ... وَ سَقاهُمْ رَبُّهُمْ شَراباً طَهُوراE\ دهر: ۲۱.

(۵)- ... وَ سَقاهُمْ رَبُّهُمْ شَراباً طَهُوراً دهر: ۲۱.

ایمان، ص: ۵۹

ماه رمضان خودشان را گرفتند از خوردنی و آشامیدنی. آنکه روزه نمی‌گیرد؛ چون آن خبر در او اثر نگذاشته، شوق به بهشت ندارد، لذا از سیگاری، نانی، آبی نمی‌گذرد؛ چون ایمان نیست یا ضعیف است وگرنه اگر ایمان قوی شد، شوق می‌آید، تمام این امور برایش آسان می‌گردد.

گفتگوی جالب حجّاج و چوپان

در بعضی از تواریخ نوشته‌اند که وقتی حجّاج بن یوسف ثقفی استاندار حجاز شده بود، با دستگاه حکومتی حرکت می‌کرد برای محلّ مأموریتش. در اثنای راه قبل از ظهر به محلّی رسید. آنجا خیمه و خرگاه نصب کردند و دو طرف خیمه را بالا زدند تا هوا کوران شود و جریان پیدا کند. سفره که پهن کردند همین‌طور که نگاه می‌کرد در مسافت دور، چوپانی و چند گوسفند به

چشم او خورد. چوپان در اثر گرمای زیاد و سوزش آفتاب سرش را زیر شکم گوسفندی کرده که لااقل آفتاب بر سرش نتابد. حجّاج شقی رقّتی کرد و گفت: «بروید آن چوپان را بیاورید».

چوپان را آوردند. او اعتنایی به حجّاج نکرد. حجّاج گفت: «بنشین». چوپان گفت:

«کار دارم باید مواظب گوسفندانم باشم».

حجّاج گفت: «فعلا این‌جا، هم سایه است، هم طعام لذیذی است، بنشین، خوراک بخور، استراحت بکن و آن‌وقت برو».

شبان گفت: «قبلا جایی دعوت دارم».

حجّاج تعجّب‌کنان گفت: «کجا؟».

چوپان گفت: «جایی که از مهمانی تو بزرگتر است».

حجّاج تعجّب کرد و گفت: «او کیست؟».

چوپان گفت: «من روزه دارم و روزه‌دار، مهمان خداست».

چوپان بیابانی و این ایمان خیلی شگفت‌آور است. حجّاج به او گفت: «روز به این گرمی مناسب با روزه نیست».

ایمان، ص: ٦٠

چوپان گفت: «... قُلْ نارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا ...[٧٠] آتش جهنّم گرمتر است».

یعنی تو از آتش جهنّم خبر نداری، اگر خبر داشتی روزه در این گرما را مناسب می‌دانستی.

حجّاج گفت: «امروز طعام بخور، فردا روزه، برو».

چوپان گفت: «آیا تو ضامن می‌شوی فردا زنده باشم. از کجا؟ شاید امروز روز آخر عمرم باشد».

[٧٠] (١)- توبه: ٨١.

حجّاج متغیّر شد و گفت: «چقدر کم‌عقل هستی، چنین خوراک ملوکانه‌ای که در عمرت ندیده و نخواهی دید، نمی‌خوری برای اینکه روزه هستی؟».

گفت: «حجّاج! انت جعلته طیبا؟؛ آیا تو این خوراک را پاکیزه و خوب قرار دادی؟

اگر خدا عافیت بدهد، خوراک طیب می‌شود هرچند نان جو باشد، اگر عافیت را خدا بگیرد، طیب نیست هرچند این سفره باشد»؛ یعنی نگاه به جلوه سفره نکن. اگر دندان دردی همراهش باشد، ناگوار است. اگر از گلو پایین رود، دل‌درد بگیرد، یا هزار جور بیماری دیگر، بنابراین، عافیت خدایی، طعام را طیب می‌کند، پس اگر عافیت داد، فرقی بین نان جو و حلوا نیست فقط چند ثانیه‌ای از حیث ذایقه فرق می‌کند وگرنه از دهان که پایین رفت، در شکم، مرغ باشد یا جو فرقی نمی‌کند.

غرض شوق است. چوپان به شوق ثواب خدا، در آفتاب سوزان روزه می‌گیرد و از طعام ملوکانه حجّاج نمی‌خورد. آیا او شهوت شکم نداشت؟ چرا امّا شوق عالم اعلی اینها را نزد او کوچک کرده بود.

شوق واقعی

گفتیم که حضرت فرمود: «من اشتاق الی الجنّهٔ سلا عن الشهوات».[۷۱] کسی که بهشت‌شناس، بهشت‌دوست و بهشت‌طلب شد، به هیچ شهوتی رو نمی‌آورد. فلان جوان که با نگاهی دل و دین می‌بازد، چون از عالم دیگر بی‌خبر است. اگر از حور

---

(۱)- توبه: ۸۱.

(۲)- اصول کافی: ۲/ ۵۰.

ایمان، ص: ٦١

[۷۱] (۲)- اصول کافی: ۲/ ۵۰.

بهشت باخبر می‌شد، می‌فهمید خدا چه مخلوق دلربا و لطیفی دارد و خواستار او می‌شد.

آنچه در قرآن و اخبار در وصف حور رسیده است می‌فرماید:[۷۲] «لؤلؤ دست نخورده است».[۷۳]

بعضی از حوریان هستند که دوازده هزار حور خدمتگذارشان هستند. به قدری جمال دارند که اگر حوری از حوریان بهشتی در این عالم مادّه، جلوه کند، هیچ کس طاقت دیدنش را ندارد. جمال او را نمی‌شود این‌جا طلوع کند، ملکه زیبایی را در این‌جا می‌جوید چون خبر از زیبایی حور ندارد.

جمال یوسف را شنیدید که بی‌نظیر بوده در عالم مادّه، آن مقداری که می‌شود ظهور کرد، به قدری دلربا بود که وقتی در مجلس زنان مصر وارد شد، کارد و ترنج به دست زنان بود. دستهای خود را می‌بریدند و

---

[۷۲] (۱)-\i وَ حُورٌ عِينٌ* كَأَمْثالِ اللُّؤْلُؤِ الْمَكْنُونِ\E واقعه: ۲۲- ۲۳.

[۷۳] (۲)-\i لَمْ يَطْمِثْهُنَّ إِنْسٌ قَبْلَهُمْ وَ لا جَانٌّ\E؛\i حُورٌ مَقْصُوراتٌ فِي الْخِيامِ\E الرحمن: ۷۴ و ۷۲.

نمی‌فهمیدند؛ چون مجذوب جمال یوسف شده بودند.[۷۴]

هنگامی که وضع برگشت و عزیز مصر مرد و یوسف به سلطنت مصر رسید، در برخوردی که با زلیخا داشت، یوسف به او فرمود: «چرا آن کارها را کردی؟».

زلیخا گفت: «به واسطه جمال تو بود».

یوسف فرمود: «پس چه می‌کردی اگر می‌دیدی جمال محمّد صلّی اللّه علیه و آله را».[۷۵]

اصل جمال چیز دیگری است. خیال می‌کنی اینها جمال است. اینها رشحه‌ای است آن هم موقّت و در معرض آفت. اصل جمال در عالم اعلی است که خدا تدارک کرده.

اصل جمال در بهشت است. اگر کسی از حور بهشتی باخبر شد و شوق به او پیدا کرد، دیگر مجذوب زن

[۷۴] (۳)-i\... فَلَمَّا رَأَيْنَهُ أَكْبَرْنَهُ وَ قَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ ...E\ یوسف: ۳۱.

[۷۵] (۴)- سفینة البحار: ۱/ ۵۵۴.

نمی‌شود. اینکه مجذوب می‌شود؛ چون غیر از این خبر ندارد. چرا بچّه به عروسک علاقه می‌ورزد چون غیر از این نمی‌فهمد.

---

(۱)- وَ حُورٌ عِينٌ* كَأَمْثالِ اللُّؤْلُؤِ الْمَكْنُونِ واقعه: ۲۲-۲۳.

(۲)- لَمْ يَطْمِثْهُنَّ إِنْسٌ قَبْلَهُمْ وَ لا جَانٌّ؛ حُورٌ مَقْصُوراتٌ فِي الْخِيامِ الرحمن: ٧٤ و ٧٢.

(۳)- ... فَلَمَّا رَأَيْنَهُ أَكْبَرْنَهُ وَ قَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ ... يوسف: ۳۱.

(٤)- سفينة البحار: ١/ ٥٥٤.

ایمان، ص: ٦٢

وعده‌های خدا و پیغمبر در او اثر نگذاشته که بفهمد همه‌اش این‌جا نیست. جمال مال بعد از مرگ است. نمونه‌ای از جمال حور را برایتان بگویم. مروی است نوعی از حوریه‌های عظیمی که جمال مطلق در او

طلوع کرده، حوری است که بر گونه راستش نوشته شده: «محمّد رسول اللّه». و بر گونه چپش نوشته شده: «علی ولی اللّه». بر پیشانی، «الحسن» و ذقن، «الحسین» و لبها «بسم الله الرحمن الرحیم».

ای کسی که چشمت به دنبال این زن و آن زن است، تو کجا و حور کجا؟

چشم آلوده نظر از رخ بر رخ او نظر از آینه
جانان دور است پاک انداز[۷۶]

ای چشم‌چران! تو کجا و حور کجا! شوخی نیست لطیف است. دلی که تیر زهرآلود شیطان به آن خورده[۷۷]، از وصل حور محروم است. کسی که شوق به بهشت داشته باشد از شهوت حتّی حلالش نیز حاضر است بگذرد.

[۷۶] (۱)- دیوان حافظ/ ۲۵۶.

[۷۷] (۲)- قال رسول صلّی اللّه علیه و اله: النظر سهم مسموم من سهام ابلیس(بحار الأنوار: ۱۰۴/ ۳۸).

خوشیهای دنیا را که می‌خواهند وصف کنند از شب عروسی مثالی بالاتر نمی‌شود بزنند. جوان عزب و حجله. شوق به بهشت او را از حجله عروسی به حجله گور می‌کشاند. بشنوید ببینید ایمان چه می‌کند. شوق به بهشت و ثواب خدا چه می‌کند.

شوق اعجاب‌انگیز حنظله

«حنظلهٔ بن ابی عامر راهب»، جوانی است تازه مسلمان؛ ولی ایمان دارد. شوق دارد.

دختر عثمان یکی از بزرگان مدینه را عقد کرده است. شب عروسی‌اش مصادف شد با جنگ احد. داستانش را که شنیده‌اید. خود پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله با عدّه‌ای از اصحاب به جبهه جنگ در چند کیلومتری مدینه رفته بودند. بامدادان از حجله تکان خورد. لباس جنگ پوشید. عروس دامنش را گرفت که کجا می‌روی؟ گفت: «مگر نمی‌دانی، پیغمبر در جبهه جنگ است. یاور می‌خواهد. می‌خواهم جانم را فدای محمّد کنم».

گفت: «پس صبر کن دو نفر گواه باشند که دیشب تو با من جمع شدی و اگر اولادی

---

(۱)- دیوان حافظ/ ۲۵٦.

(۲)- قال رسول صلّی اللّه علیه و اله: النظر سهم مسموم من سهام ابلیس (بحار الأنوار: ۱۰٤/ ۳۸).

پیدا شد، بدانند از تو است». فورا دو نفر را پیدا کرد و گواه گرفت. حنظله به سمت جبهه جنگ رفت. بعدا از زن علّت خواهشش را پرسیدند. گفت: «دیشب همین که خوابم برد دیدم حنظله به آسمان رفت. فهمیدم که شوهرم می‌رود و کشته می‌شود. خواستم اگر اولادی پیدا شد، بدانند از اوست».

عجیب این‌جاست که این جوان به غسل جنابت هم نرسید. نمی‌دانم این چه کشش الهی بود که التفات به غسل جنابت هم نبود. شمشیرش را برداشت و راه احد

را در پیش گرفت. آنجا که رسید، نخست سلامی به رسول خدا کرد و عرض کرد: «اجازه می‌دهید نبرد کنم». پیغمبر اذنش داد. تصادفا خود ابو سفیان هم در جبهه جنگ آمده بود. به او حمله کرد و ضربتی به ابو سفیان زد که به مرکبش خورد و ابو سفیان افتاد. قریش دور حنظله جمع شدند و بالأخره او را شهید کردند. رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود: «می‌بینم ملائکه دورش را گرفته او را غسل می‌دهند»؛ چون به غسل جنابت نرسیده بود لذا ملقّب شد به «غسیل الملائکه؛ کسی که ملائکه او را غسل دادند».[۷۸]

اگر شوق نباشد، چه کسی می‌تواند از خوشیهای نفس صرف‌نظر کند؟ چه کسی از پول، دل می‌کند؟ چگونه بر شهوات و لذایذ نفس، صبر می‌کند؟ «اشتاق الی قربک فی المشتاقین».[۷۹] با شوق، هر مشکلی آسان می‌شود.

[۷۸] (۱)- بحار الأنوار: ۱۷/ ۲۶.

[۷۹] (۲)- اقبال الأعمال: ۳/ ۳۳۷.

بعضی پیرمردها را می‌بینید که نود ساله است، یک مشت استخوانی است امّا روز گرما را روزه می‌گیرد؛ چون شوق دارد؛ چنانچه اهل دنیا با چه شوقی دنبال دنیا می‌دوند و با هر زحمتی می‌سازند و عدّه‌ای هم از این‌طرف، شوق به آخرت دارند.

گریه شوق از فراق بهشت برزخی

شیخ «محمود عراقی» کتابی فارسی به نام «دار السّلام» دارد. در آخرش در باب مکاشفات، از خودش مکاشفه‌ای می‌گوید. شبی در کربلا برای زیارت آمده بودم. پشت بام مدرسه بودم. یک مرتبه ابواب عالم ملکوت برایم باز گردید و بهشت و نعمتهای

---

(١)- بحار الأنوار: ١٧/ ٢٦.

(٢)- اقبال الأعمال: ٣/ ٣٣٧.

ایمان، ص: ٦٤

برزخی آن را مشاهده کردم. از بستانها و انواع نعمتها به اندازه‌ای لذّت می‌بردم که وقتی به من گفتند برگرد، شروع کردم به گریستن. می‌گفتم: «نمی‌خواهم به دنیا برگردم. با چنین خوشی، کجا برگردم. در دنیا این همه دردسرها هست، حالا راحتم».

گفتند: «حالا زود است».

می‌فرماید: «وقتی به خود آمدم همین‌طور از فراق بهشت گریه می‌کردم».

دیگری از خوبان قریب به همین مکاشفه برایش پیدا شد. از وقتی که به حال خود بر گشت تا دو ماه از فراق بهشت و آن عالمی که نشانش دادند، گریه می‌کرد تا اینکه از شوق بهشت مرد. راستی چنین است؛ چنانچه مولا امیر المؤمنین در خطبه همام، در صفات پرهیزگاران فرموده:

«اگر نبود اجلی که خدا قرار داده حایل باشد بین مؤمن و آنچه خدا وعده داده است، شخص مؤمن قالب تهی می‌کرد از شدّت شوق نسبت به عالم اعلی».[۸۰]

اصحاب حسین علیه السّلام و مشاهده جایگاه خود در بهشت

از امام می‌پرسند اصحاب حسین چه شد که رفتند و خودشان را در دریای لشکر انداختند؛ جلو تیرها، نیزه‌ها و شمشیرها و این قسم جانفشانی کردند؟

حضرت فرمود: «شب عاشورا وقتی جدّم حسین علیه السّلام آنها را امتحان کرد، دید ثابت قدم هستند و حسین را رها نمی‌کنند. آنگاه اشاره فرمود پرده عقب رفت، فرمود:

مقامتان را ببینید. عالم ملکوت را در عالم ملک آشکار فرمود. هرکدام، حوریان و کاخهای بهشت را می‌دیدند. خود آقا می‌فرمود آی زهیر! جای تو این

[۸۰] (۱)- لو لا الأجل الذی کتب اللّه علیهم لم تستقرّ أرواحهم فی أجسادهم طرفة عین شوقا الی الثواب و خوفا من العقاب، صبروا ایّاما قصیرة أعقبتهم راحة طویلة تجارة مربحة یسّرها لهم ربّهم(نهج البلاغه فیض الاسلام: خ ۱۸۴(خطبه همام)/ فراز ۴ و ۷.

است. آی بریر! جای تو این است. چه شوقی پیدا کردند. شب عاشورای کذایی، بریر سیّد القرّاء، این فقیه و عالم بزرگ، مزاح می‌کرد. به او گفتند امشب شب شوخی نیست. گفت: «قوم من می‌دانند من هیچ‌وقت اهل مزاح و شوخی نبودم؛ ولی امشب شب سرور و مزاح است؛

---

(۱)- لو لا الأجل الذی کتب اللّه علیهم لم تستقرّ أرواحهم فی أجسادهم طرفهٔ عین شوقا الی الثواب و خوفا من العقاب، صبروا ایّاما قصیرهٔ أعقبتهم راحهٔ طویلهٔ تجارهٔ مربحهٔ یسّرها لهم ربّهم (نهج البلاغه فیض الاسلام: خ ۱۸٤ (خطبه همام)/ فراز ٤ و ۷.

ایمان، ص: ٦٥

زیرا نیست فاصله بین ما و وعده‌های خدا، وصل با حور مگر اینکه آفتاب بزند و جنگ برپا شود و ما جانمان را فدای حسین کنیم».

نه تنها آنها حسین را دوست می‌داشتند بلکه حسین هم به آنها علاقه‌مند بود. آه از آن ساعتی که آقا نظری به راست و چپ کرد، دید دیگر کسی باقی نمانده:

«نظر یمینه و شماله فلم یر احدا من اصحابه و انصاره فنادی بأعلی صوته: یا مسلم ابن عقیل! یا هانی بن عروه! یا حبیب! یا بریر!».

ندانم چه منظوری داشته که ارواح شریف و اصحاب را مخاطب قرار داده، شاید می‌خواسته سکونی در او پیدا شود، مواجه با آنها شود، یک‌یک آنها را صدا زد. دو- سه کلمه جانگداز گفت. فقط کلمه‌ای از آن را بگویم: «قوموا عن نومتکم و ادفعوا عن حرم الرسول».[81]

«ای اصحاب با وفای من! از خواب ناز برخیزید و به فریاد حرم پیغمبر برسید».

---

(۱)- کلمات الامام الحسین: ٤٨٤.

[81] (۱)- کلمات الامام الحسین: ۴۸۴.

گفتار ششم: صبر، نخستین استوانه ایمان

وَ الْعَصْرِ* إِنَّ الْإِنْسانَ لَفِی خُسْرٍ* إِلَّا الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ وَ تَواصَوْا بِالْحَقِّ وَ تَواصَوْا بِالصَّبْرِ.

در خلاصه فرمایشات مولی الموحدین امیر المؤمنین علیه السّلام در بیان حقیقت و کمال ایمان، رسیدیم به این‌جا که اوّلین استوانه برای خانه ایمان، «صبر» است. اگر شخصی در برابر خواهشهای نفس زبون است، کجا ایمان نصیبش می‌شود؟ ایمان با هواپرستی جمع نمی‌شود. باید محکم جلو نفس و هوا را بگیرد و خواهشهای او را عقب زند و در برابر گناه تسلیم نشود؛ برای طاعات محکم باشد و در مصایب و ناملایمات، سختیها و تندبادهای زندگی دنیا باید انسان مثل کوه پابرجا باشد؛ یعنی دلش تزلزلی پیدا نکند، زبانش شکایتی نداشته باشد.

دیروز عرض شد صبر را از کجا باید پیدا کرد؟ آیا به صرف دعا نصیب می‌شود؟

آدم دلش می‌خواهد صبر کند در برابر مصایب ولی نمی‌تواند. در برابر گناه زورش نمی‌رسد، چکار کند؟ خود آقا علی علیه السّلام برای پیدایش صبر، چهار دوا معیّن فرموده، پس اگر این چهار چیز پیدا شد، انسان اهل صبر می‌شود.

التفات به بقای آخرت و تولید شوق

اگر اهل شوق شدی، صبر هم می‌کنی. صبر که کردی، مؤمن می‌شوی. اگر شوق

ایمان، ص: ٦٧

نباشد، صبر چگونه می‌شود کرد؟ اگر تو شوق به بهشت و حیات پس از مرگ نداشتی، کجا می‌توانی پا روی نفس و هوا بگذاری؟ تا چیز بالاتر و بهتری را نخواهی، کوچکتر را رها نمی‌کنی. تا شوق به مرتبه بالاتری در

آدم پیدا نشود، چطور پا روی نفس و هوا می‌تواند بگذارد؟ باید بفهمد وَ الْآخِرَةُ خَيْرٌ وَ أَبْقى.[۸۲] جهان پس از مرگ، جهانی است بی‌پایان، به‌عکس زندگی روی خاک که از حیث زمان و مکان محدود و آخرش مرگ است.

گر به مثل جام جم بشکندش سنگ اجل
است آدمی چون سفال[۸۳]

لکن جهان بعد از مرگ، دیگر نیستی ندارد. در برزخ، قیامت، بهشت و جهنّم، مرگی نیست، تمام حیات اندر حیات است. دیگر آنکه: حیات بعد از مرگ، تحوّلات ندارد، تحویل و تحوّل مال عالم مادّه است. خواهی نخواهی آدمی در دنیا هرچه بخواهد زحمت بکشد بالأخره قوا فرسوده می‌شود؛ معده از کار می‌افتد،

[۸۲] (۱)- اعلی: ۱۷.

[۸۳] (۲)- کلّیّات سعدی/ ملمعات: ۵۸۹.

گوشش از کار می‌افتد، محدود است. پیری و ناتوانی، لازمه زندگی این عالم است.[۸۴]

مقاله‌ای در روزنامه نوشته بود که دانشمندان می‌خواهند چیزی پیدا کنند برای جلوگیری از پیری، آیا می‌توانند از هر جهت مانع دگرگونیهای بدن شوند؟ آیا می‌توانند سرانجام مانع مرگ شوند؟

مادّه، لازمه‌اش تغییر و دگرگونی است، دوام و استمرار مال عالم دیگر است. قوّه‌ای که هیچ ضعفی با آن نباشد، پس از مرگ است. بهجت و سروری که هیچ غمی با آن نباشد، پس از مرگ در جوار محمّد و آل محمّد صلّی اللّه علیه و آله است.

اگر سلطنتی می‌خواهی که عزل نداشته باشد، حکومت مطلقه‌ای که هیچ نقصی نداشته باشد، آرزویی نداشته باشی مگر اینکه به آن برسی، اینها همه در عالم بعد از مرگ است، البتّه با تفصیلی که خدا در قرآن ذکر

---

[۸۴] (۳)-\i وَ مَنْ نُعَمِّرْهُ نُنَكِّسْهُ فِي الْخَلْقِ ...\E یس: ۶۸.

فرموده است. در قرآن چقدر تشویق فرموده است بلکه انسان بتواند به آن شوق، زیر بار ناراحتیها برود و صبر نماید.

در مثلهای متداول است که می‌گوید: چرا این کار را نکردی؟ می‌گوید دل و

---

(۱)- اعلی: ۱۷.

(۲)- کلّیّات سعدی/ ملمعات: ۵۸۹.

(۳)- وَ مَنْ نُعَمِّرْهُ نُنَكِّسْهُ فِی الْخَلْقِ ... یس: ٦٨.

ایمان، ص: ٦٨

حوصله‌اش را نداشتم؛ یعنی شوقی ندارم. کسی که در نماز، روزه و انفاق مالی، سستی می‌کند، در ارتکاب گناه باکی ندارد. در هواپرستی، جری است؛ چون شوق عالم دیگر در این مغز نیست تا به هر جوری است، زیر بار هر

نوع ناراحتی برود. شوق لقاء اللّه است که هر مشکلی را حل می کند.

حکایتی جالب از دختر علّامه مجلسی

یکی از مخدّرات عالم اسلام «آمنه‌بیگم» دختر علّامه مجلسی رحمه اللّه است که از زنان صاحب کمال و مجتهده فاضله بوده است. وقتی این مجلّله از پلّه که بالا می‌رفت، افتاد، سرش شکست و خون جاری شد. ساق پایش به سنگ تیز خورد و استخوانش شکست.

نوشته‌اند پس از اینکه افتاد، اطرافش آمدند دیدند می‌خندد و متبسّم است. گفتند: «مگر دردت نگرفته است؟».

گفت: «چرا».

پرسیدند: «پس چرا ناله نکردی؟».

فرموده بود: «وقتی یادم آمد ثوابهایی که خدا به من می‌دهد در برابر این زحمت، آرام شدم».

راستی که این بانوی اسلامی، راست گفته است. شوق ثواب خدا زحمتها را آسان می کند؛ چون مسلمان معتقد است هر زحمتی که بر آدمی وارد آید، خدا اجر می‌دهد حتّی اینکه پا به سنگ خوردن هم ثواب بر آن مترتّب است. در ملک خدا تو که مهمان خدایی، هر نوع ناراحتی بر تو وارد بیاید، جبرانش با پروردگار عالم است تا برسد به موت اقارب و بستگان، دل داغ‌دیده جبرانش با صاحب عالم است. این‌قدر جبران می‌شود که اگر می‌فهمید هم‌اکنون آرامش قطعی نصیبش می‌شد. می‌فهمید زیر پرده این پیشامد، نفعش بوده و به خیر و صلاحش تمام گردیده، این را شوق ثواب گویند.

اوصاف حوض کوثر

خدایا! می‌شود من به حوض کوثر برسم؛ حوضی که از عسل شیرین‌تر و از مشک

ایمان، ص: ٦٩

خوشبوتر است. تعبیرهایی که از آن آمده عبارت است از اینکه: کوثر، از کره نرم‌تر، از برف سفیدتر، از مشک خوشبوتر است. مزه‌هایی که در همین آب خدا قرار داده است.

اطراف این حوض، جامهای بهشتی هست. آنگاه هر مؤمنی که دوست اهل بیت و با ولایت ایشان از دنیا رفته، سر این حوض کوثر، جامی به او خواهند نوشانید، از دست ساقی کوثر اسد اللّه الغالب علیّ بن ابی طالب علیه السّلام. زهی لذّت! زهی شرف! که ساقی تو علی علیه السّلام باشد. ... سَقاهُمْ رَبُّهُمْ ...[۸۵] چه بود؟ بیندیش طهوری چیست؟ پاکی گشتن از خویش.

علی علیه السّلام سلطان عالم هستی است؛ کسی که حساب خلایق با اوست به اذن اللّه؛ قسیم الجنّة و النار است؛ تقسیم بهشت و جهنّم به دست علی علیه السّلام

[۸۵] (۱)- انسان: ۲۱.

است. اگر جامی از این حوض به من ناقابل پست بدهد، چقدر لذّت دارد؟

شوق این معنی که آدمی به جایی برسد که علی ساقی او گردد. اگر این شوق در دل آمد، همه جور حاضر است پا روی نفس بگذارد. هرچه نفس اقتضا کند، مخالفتش می کند. دوستی با نفس و هوا ضدّ دوستی علی علیه السّلام است. دوستی با شیطان با دوستی رحمان نمی‌سازد. دنیاپرستی، سدّ راه است و بین شخص و علی علیه السّلام حجاب می‌شود.

اگر عشق و شوق علی علیه السّلام در دلت جا کرد، اثرش آن است که هیچ‌وقت هواپرستی نمی کنی. خلاصه، برای رسیدن به مقام صبر، شوق می‌خواهد. قرآن بخوان[۸۶] تا شوقی بیابی.

دو- سه جای قرآن تذکّر می‌فرماید: وَ لَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ[۸۷] قرآن را روان فرستادیم. از

[۸۶] (۲)-i\... فَاقْرَؤُا ما تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ ...E\ مزّمّل: ۲۰.

[۸۷] (۳)- قمر: ۱۷.

عجایب و از رشته‌های اعجاز قرآن آسانی آن است. یسر در اداست. در کتب آسمانی، سابقه ندارد این‌طور الفاظ مبارکش در نهایت فصاحت و بلاغت و در عین حال در نهایت سهولت نثر بوده باشد. انسان زود از حفظ می‌شود تا اندرز گیرنده‌ای پیدا شود، از تذکّرات قرآنی متذکّر گردد.

---

(۱)- انسان: ۲۱.

(۲)- ... فَاقْرَؤُا ما تَیَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ ... مزّمّل: ۲۰.

(۳)- قمر: ۱۷.

ایمان، ص: ۷۰

حقیقتی جالب

صاحب انیس الاعلام مرحوم فخر الاسلام می‌نویسد: «در تمام قلمرو نصرانیّت- که به تاریخ آن‌وقت، هفتصد میلیون نفر بوده- یک نفر مسیحی پیدا نمی‌شود که تمام

انجیل را از حفظ داشته باشد؛ ولی در دهات مصر- که یکی از کشورهای اسلامی است- بیش از دویست نفر مسلمان حافظ قرآن داریم».

بسیاری از شما مردم هستید که سوره‌هایی از قرآن را از حفظ دارید. خدا قرآن را آسان کرد تا بتوانی آن را بخوانی و در حفظ داشته باشی بلکه شوقی پیدا کنی: شوق الی لقاء اللّه؛ جوار اللّه.[۸۸]

خداوند می‌فرماید: «ای پیامبر! بشارت ده اهل ایمان را که برای آنان است از طرف خداوند فضل و بخشش بزرگی».[۸۹]

آی اهل ایمان! البشاره؛ مژده! مژده! خدای عالم برای شما پاداش بزرگی آماده فرموده است.

---

[۸۸] (۱)-\i وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ بِأَنَّ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ فَضْلًا كَبِيراً\E احزاب: ۴۷.

[۸۹] (۲)-\i ... وَ يُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْراً كَبِيراً\E اسراء: ۹.

چقدر بشارت در قرآن رسیده. اصلا خداوند پیغمبر را برای بشارت فرستاده است.[۹۰] اگر شوق پیدا شود، سخت‌ترین امور، آسان می‌گردد.

نمونه‌ای از ایمان

گویند: یکی از علما در حمّام، حنا به محاسنش بسته بود. خبر آوردند که پسرت مرده است. در همان حال گفت: «در حساب خدا قرارش دادم».

گفتند: «بیایید برای تشییع».

گفت: «هنوز حنایم رنگ نگرفته است، کمی صبر کنید».

چه چیز او را گرفته؟ وعده: «وجبت له الجنّة» برای هر داغ‌دیده‌ای بهشت وعده داده

---

(۱)- وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ بِأَنَّ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ فَضْلًا كَبِيراً احزاب: ٤٧.

[۹۰] (۳)-i\ ... إِنَّا أَرْسَلْناكَ شاهِداً وَ مُبَشِّراً وَ نَذِيراً* وَ داعِياً إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَ سِراجاً مُنِيراًE\ احزاب: ۴۵- ۴۶.

(۲)- ... وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْراً كَبِيراً اسراء: ۹.

(۳)- ... إِنَّا أَرْسَلْناكَ شاهِداً وَ مُبَشِّراً وَ نَذِيراً* وَ داعِياً إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَ سِراجاً مُنِيراً احزاب: ٤٥- ٤٦.

ایمان، ص: ۷۱

شده است. شوق به ثواب برایش امن می‌آورد. دیگر اضطراب ندارد. می‌داند وعده خدایش راست است.[۹۱] آنکه بی‌صبری می‌کند، چون به عالم اعلا به ثواب و لقای خدا شوق ندارد، تمام شوق او دنیاست؛ لذا می‌بیند امیدها به پسرش داشت که مثلا عصاکشش شود و ... حالا مرده، این کفر است؛ چون رازق تو خداست نه پسرت، نه شوهرت. یار و مددکار تو خدای تو است، نه اولاد تو. چه والدینی که اولادشان، و بالشان شد. قرآن زیاد بخوانید، با اهل شوق بنشینید و با عالم مشتاق سروکار داشته باشید تا در شما هم شوقی پیدا شود.

[۹۱] (۱)-\i ... وَ مَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ قِيلًا\E نساء: ۱۲۲.
-\i ... وَ مَنْ أَوْفى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ ...\E توبه: ۱۱۱.

شوق عمرو بن جموح به جهاد در راه خدا

«عمرو بن جموح» از اصحاب حضرت خاتم الأنبیاء محمّد صلّی اللّه علیه و آله است. چهار پسر رشید دارد. خود این پیرمرد، سالها شل شده بود و قدرت حرکت نداشت. جنگ احد بر پا شد. می‌دانید که جنگ، اوّل به نفع مسلمین تمام شد. عقبه یعنی گردنه‌ای که ممکن بود از آنجا دشمنان شبیخون بزنند، پنجاه نفر از سوی پیامبر صلّی اللّه علیه و آله برای محافظت، مأمور عقبه و دیگران سرگرم جنگ شدند. وقتی که در جبهه، مشرکین فرار کردند، آن پنجاه نفر به طمع جمع‌آوری غنیمت، گردنه را رها کردند. وای از حب مال! نتوانستند صبر کنند تا گردنه خالی شد. از همان راه یعنی پشت جبهه، دشمنان مسلمین تاختند و شکست سختی به آنها وارد کردند و عدّه‌ای کشته و عده‌ای زخمی و دیگران فراری شدند. چند نفر هم اطراف پیغمبر را داشتند که در رأس آنان علیّ بن ابی طالب علیه السّلام بود. هرچند بعد، خدا یاری کرد؛ ولی

مسلمانها امتحان سختی دادند و برخی هم مششان باز شد.

عمرو بن جموح چهار پسرش آماده حرکت شدند. پیرمرد شل گفت: «امروز روزی است که من هم باید با این پای شل بیایم». گفتند: «... وَ لا عَلَى الْأَعْرَجِ حَرَجٌ ...[۹۲] کسی

---

(۱)- ... وَ مَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ قِيلًا نساء: ۱۲۲.

- ... وَ مَنْ أَوْفى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ ... توبه: ۱۱۱.

(۲)- نور: ٦۱.

ایمان، ص: ۷۲

که شل است، بر او زحمت جنگ واجب نیست. و پسرانت کافی هستند».

[۹۲] (۲)- نور: ۶۱.

گفت: «نه». اجمالا اینکه این پیرمرد با آن حالش خودش را به پیغمبر رسانید و از پسرهایش شکایت کرد و گفت: «یا رسول اللّه! می‌خواهم به کمک تو بیایم و جانم را فدا کنم؛ امّا پسرانم نمی‌گذارند».

رسول خدا فرمود: «چهار پسرت که به جبهه می‌روند کفایت است».

او گریه کرد و گفت: «آرزو دارم با این پای ناتوان، به بهشت برسم».

شوق بهشت است. شوخی نیست. مهمانخانه است. ربّ العالمین عظیم است جمال بی‌نهایت ظهور تامش در بهشت است. رسول خدا به پسرها فرمود: «چکارش دارید؟

بگذارید به مقصد و آرزویش برسد».

پیرمرد با آن پای شل، شمشیر گرفت و یکی از پسرها هم کمکش کرد. پدر و پسر خودشان را به لشکر زدند،

کشتند تا کشته گردیدند. ببینید شوق چه می‌کند. وقتی همسر مجلّله‌اش باخبر شد که شوهرش کشته شده، شتری کرایه کرد. شوهرش عمرو بن جموح، پسرش و برادرش را نیز برداشت و سه کشته را پیچید روی شتر. حرکت داد تا به مدینه بیاورد. دلش خوش است که شوهرش به آرزویش رسیده. فریادی نکرد؛ زیرا پسرش در راه خدا کشته شد. برادرش رسید به جوار اللّه، لقاء اللّه، به همانی که می‌خواست.

ایمان استوار همسر عمرو بن جموح

اگر خود مادر شوق بهشت داشت، خدا را شکر می‌کرد که فرزندش زودتر رسید به آنچه وعده خدا بود. اگر شوق آمد، وضع عوض می‌شود. از عجایب در بعضی از کتب تواریخ است که فاطمه زهرا علیها السّلام و بعضی نوشته‌اند عایشه، از مدینه بیرون آمده بود و در پی صدایی که گفته می‌شد محمّد کشته شده است، می‌خواست احوال بپرسد. زن رشیده‌ای دید با منظره

عجیب که سه کشته روی شتر دارد. فاطمه یا عایشه از او پرسید:

«از پیغمبر چه خبر؟».

این زن گفت: «بشارت باد من و تو و همه را که محمّد صلّی اللّه علیه و آله کشته نشده، جان همه

ایمان، ص: ۷۳

فدای محمّد صلّی اللّه علیه و آله».

در حالی که جنازه شوهر و پسر و برادرانش را به همراه می‌برد، دلش خوش است که محمّد سالم است. این محبّت چه می‌کند؟ شوق چه می‌کند؟ چطور همه سختیها را بر او آسان می‌کند. از حدود احد که رد شد، نزدیک شهر، دید شتر حرکت نمی‌کند و شتر خوابید. هرچه کرد، شتر حرکت نکرد. به زحمت شتر را برگرداند. رو به احد که می‌شد، شتر زرنگ و چابک می‌شد، تا می‌خواست او را برگرداند به قبرستان بقیع

ببرند، دیگر حرکت نمی‌کرد. زن حیران شد همان‌جا شتر را عقال کرد و خودش را به پیغمبر رساند و جریان را به عرض مبارکش رسانید. رسول خدا- که محیط بر جمیع امور است- دانست جریان چیست. فرمود: «موقعی که شوهرت از خانه بیرون آمد چه گفت؟».

آن زن فکری کرد و گفت: «شوهرم سر به آسمان بلند کرد و گفت: خدایا! دیگر روی خانه‌ام را نبینم و از معرکه جنگ برنگردم».

حضرت فرمود: «همین است. در انصار هستند کسانی که مستجاب الدعوه هستند و شوهرت از آنهاست. شتر، او را به بقیع نمی‌برد، او را رها کن».

زن برگشت و پای شتر را باز کرد و آمد تا معرکه جنگ؛ همین‌جایی که قبور شهدای احد است؛ اکنون قبور شریف این سه شهید، جزء قبور شهدای احد است.

شوق چه می‌کند و چگونه هر مشکلی را آسان می‌کند. از داغ اولاد سخت‌تر نداریم؛ امّا شوق لقاء اللّه آن را

آسان می کند. در همین جبهه جنگ، نصیبه یا امّ عماره، این مجلّله وقتی پسرش را در جبهه جنگ فرستاد، گفت: «خودم هم می‌آیم به مقداری که از من بیاید». مشک آبی و مقداری پارچه برای پیچیدن زخم به همراه آورد تا به مجروحین آب دهد و زخمهای زخمیها را ببندد لکن یکی از مشرکین هدفش را رسول خدا قرار داده بود. این زن دید کار لازم‌تر پیش‌آمده است، حفظ جان رسول خدا مهمتر است. شمشیرش را به دست گرفته چند زخم محکم به آن ملعون زد لکن او دو زره پوشیده بود و زخمهای این زن به او کارگر نشد. آن ملعون زخمی به کتف این زن محترمه زد و برگشت.

ایمان، ص: ۷٤

گفتار هفتم: اقسام صبر

وَ الْعَصْرِ* إِنَّ الْإِنْسانَ لَفِی خُسْرٍ* إِلَّا الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ وَ تَواصَوْا بِالْحَقِّ وَ تَواصَوْا بِالصَّبْرِ.

خلاصه فرمایش امیر المؤمنین علیه السّلام در باب حقیقت ایمان و کمال اینکه «ایمان» چهار ستون دارد اوّلین استوانه ایمان «صبر» است. صبر چطور پیدا می‌شود؟ می‌فرماید چهار ستون دارد که اگر یکی از این شعبه‌ها نباشد، ایمان ناقص است: «الشوق و الاشفاق و الزهد و الترقّب».[۹۳] کسی که می‌خواهد اهل صبر و ایمان شود، این چهار رشته را باید تکمیل کند: شوق، خوف، زهد و انتظار.

چرا چهار رشته دارد؟ چون متعلّق صبر، چهار رشته می گردد: گاهی صبر، راجع به عبادت، طاعت و واجبات است؛ البتّه سخت است بر آدمی بخواهد شانزده ساعت چیزی نخورد، سیگار نکشد، چای نخورد. صبر کردن بر طاعت واجب، درجه اوّل آن است، به چه درست می‌شود؟ به شوق: «من اشتاق الی الجنّة سلا عن الشهوات».[۹۴] هرکس شوق بهشت پیدا کرد، قطعا نماز،

[۹۳] (۱ و ۲)- اصول کافی: ۲/ ۵۰.

[۹۴] (۱ و ۲)- اصول کافی: ۲/ ۵۰.

روزه و حج بر او آسان می‌گردد. شوق جزای الهی و رسیدن به ثوابهاست که زحمت عبادت آسان می‌گردد.

(۱ و ۲)- اصول کافی: ۲/ ۵۰.

ایمان، ص: ۷۵

در بیابان گر به شوق سرزنشها گر کند خار
کعبه خواهی زد قدم مغیلان غم مخور[۹۵]

انسان شوق به هر کاری که پیدا کرد، آن کار آسان می‌گردد. اگر مرده نباشد وقتی شوق لقاء اللّه، جوار اللّه، ثواب اللّه در دلش پیدا شد، هر مشکلی پیش او آسان می‌گردد.

خواب شبهای تابستان را چقدر نفس مایل است. کسی که شوق ثواب دارد، از خواب کذایی صرف‌نظر می‌کند

---

[۹۵] (۱)- دیوان حافظ: ۲۴۸.

و سحرها رو به درگاه خدا می‌آورد، ولی آنکه[۹۶] مانند مردار افتاده است تا نماز صبحش قضا شود، امیدی به ثوابهای الهی ندارد. اگر شوق شدید شد، دیگران از خواب سحر کیف می‌کنند؛ امّا او از سحرخیزی و العفو گفتن لذّت می‌برد.[۹۷] در نتیجه همان شوق آدمی باید رجا داشته باشد. مؤمن بی‌شوق، ارزشی ندارد. ایمانی که به کارش بخورد ندارد؛ زیرا ایمان بی‌سر است پس رجا و امید، مقتضی صبر و صبر، از لوازم ایمان است.

ترس از عذاب و دوری از گناه

شعبه دوّم «اشفاق» است. مؤمن باید خوف داشته باشد تا بتواند صبر بر گناه کند. اگر از خدا نترسد، چطور می‌تواند نفس سرکش حیوانی را کنترل کند. وقتی که مقتضی گناه برایش پیش آید، هیچ قدرتی او را جلوگیر نیست. اگر خوف خدا نباشد جوان عزب در مکان خلوت بدون مانع و فرض کنید بدون مسؤولیّت قانونی،

[۹۶] (۲)-i\ ... قَدْ يَئِسُوا مِنَ الْآخِرَةِ كَما يَئِسَ الْكُفَّارُ مِنْ أَصْحابِ الْقُبُورِ\E ممتحنه: ۱۳.

[۹۷] (۳)-i\ ... وَ الْمُسْتَغْفِرِينَ بِالْأَسْحارِ ...\E آل عمران: ۱۷.

هیچ قدرتی او را نگهدار نیست، مگر دلهره‌ای از خدای حاضر و ناظر داشته باشد وگرنه چطور می‌شود صبر کند و هکذا؛ مثلا کسی که مالی، زیر دستش امانت است و طرف هم مدرک ندارد، یا خبر ندارد، یا زورش نمی‌رسد و این شخص هم نیاز به پول دارد، چه کسی جلوگیر اوست که دست به مال مردم نزن، خیانت نکن، جز خوف خدا؟ هر گناهی را حساب کنی همین است، پس هرچه خوف بیشتر باشد تحفّظ بیشتر می‌کند.

---

(۱)- دیوان حافظ: ۲٤۸.

(۲)- ... قَدْ يَئِسُوا مِنَ الْآخِرَةِ كَما يَئِسَ الْكُفَّارُ مِنْ أَصْحابِ الْقُبُورِ ممتحنه: ۱۳.

(۳)- ... وَ الْمُسْتَغْفِرِينَ بِالْأَسْحارِ ... آل عمران: ۱۷.

ایمان، ص: ۷٦

«و من اشفق من النار اجتنب المحرّمات».[۹۸]

---

[۹۸] (۱)- بحار الأنوار: ۶۸/ ۳۴۸.

«هر کس از عذاب خدا ترسید، از گناه اجتناب می کند».

نمی‌شود ترس باشد و گناه کند. غفلت او را می گیرد که جرأت کرده گناه می کند. بهتر است حقایق به زبان داستان بیان شود.

اعتقاد استوار یک بت‌پرست

شخصی گفته است در سفر هند، روزی در بازار قصّابان رفتم. قصّاب هندو را دیدم که هنگام کشیدن گوشت، بالای سرش نگاه می کند. دیدم چیزی را در پارچه پنهان کرده است. حیران شدم این چیست که قصّاب مکرّر در مکرّر به آن می‌نگرد. ایستادم و از او پرسیدم و گفتم: «این چیست؟».

گفت: «چکار داری؟».

اصرار کردم گفت: «من بت‌پرستم، موقع قصّابی اگر خدای من بالای سرم نباشد، خیانت می کنم لذا بتم را

می‌آورم بالای سرم می‌گذارم و هنگام کشیدن به آن می‌نگرم تا کم نفروشم».

خاک بر سر مسلمانی که خدای عالم را حاضر و ناظر می‌داند با وصف حال، به چه جرأت گناه می‌کند، پس معلوم می‌شود در اعتقاد، خرابی است.

آفت غفلت

اگر آدمی از حضور حق غفلت کرد، یقینا آلوده به هر گناهی می‌شود مگر خوف بیاید و غفلت کم شود[۹۹]. آدم نترس، مؤمن نیست، از انجام هر گناهی باک ندارد؛ چون از عذاب خدا ترسی ندارد، مسؤولیّتی برای خودش نمی‌بیند.

علی علیه السّلام که می‌فرماید: «صبر یک پایه‌اش بر خوف است، اگر خوف باشد می‌تواند

[۹۹] (۲)-i\ وَ لِمَنْ خافَ مَقامَ رَبِّهِ جَنَّتانِ\E الرحمن: ۴۶.

-i\ وَ أَمَّا مَنْ خافَ مَقامَ رَبِّهِ وَ نَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوى* فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوى\E نازعات: ۴۰- ۴۱.

(۱)- بحار الأنوار: ٦٨/ ٣٤٨.

(۲)- وَ لِمَنْ خافَ مَقامَ رَبِّهِ جَنَّتانِ الرحمن: ٤٦.

- وَ أَمَّا مَنْ خافَ مَقامَ رَبِّهِ وَ نَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوى* فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوى نازعات: ٤٠- ٤١.

ایمان، ص: ۷۷

صبر کند».

هرچه از انسان گناه سرمی‌زند از بی‌صبری است. چرا صبر نمی‌کنیم؛ چون خوف نداریم وگرنه محال است کسی مرتکب گناه شود؛ مثلا اگر کسی آمد خبر داد که امروز جاسوسهای شهرداری بر روی دست فروشندگان می‌آیند و جریمه می‌کنند آنهایی را که کم یا گران می‌فروشند، ترس از جاسوسها و جریمه شدن، آن روز فروشندگان را درستکار می‌کند.

امّا «و عیونا من جوارحکم» که علی علیه السّلام می‌فرماید: «جاسوسهای خدایی با تو است:

چشمت، گوشت، دست و پایت جواسیس تو هستند که فردای قیامت گواهی می‌دهند عدد چشمک‌زدنها و خیانت کردنهایت را، برای اینکه تو بترسی. «و حفّاظ صدق یحفظون اعمالکم[100]».[101] جزئیّات اعمال شما را ثبت و ضبط می‌کنند. فردای قیامت تو هستی و اعمالت[102]. زبان را چه کسی می‌تواند کنترل کند؟ واقعا مشکل است. برای مردها سخت است تا چه رسد به زنها، مگر ترس از عذاب خدا باشد. اگر ترس آمد، زبان کنترل می‌شود و ... ترک گناه آسان می‌شود. نشانه ترس این است که نزدیک هیچ گناهی نمی‌رود.

به شیخ شوشتری می‌گفتند: «شما همیشه مردم را می‌ترسانی و تخویف می‌کنی».

---

[100] (۱)-\i وَ إِنَّ عَلَيْكُمْ لَحافِظِينَ* كِراماً كاتِبِينَ\E انفطار: ۱۰- ۱۱.

[101] (۲)- بحار الأنوار: ۷۷/ ۴۳۱.

[102] (۳)-\i ... لا يُغادِرُ صَغِيرَةً وَ لا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصاها ...\E کهف: ۴۹.

فرموده بود: «شیخ می‌ترساند ولی کیست که بترسد. کدام یک از شنوندگان ترسیدند!».

پلک چشم حرکت کند، ثبت است.[۱۰۳] ... وَ ما تُخْفِی الصُّدُورُ؛ آنچه در دلها نگهداری، هرچند آشکار هم نکنی، در علم خدا ثبت و محفوظ است الی غیر ذلک.

کاری کنید که خوفی در دلتان پیدا شود. اگر می‌خواهی ایمان پیدا کنی، ایمان پایه‌اش صبر و صبر، پایه‌اش خوف است. باید گناه نکنی تا ایمانت محکم شود، اینها گره و زنجیر

---

(۱)- وَ إِنَّ عَلَيْكُمْ لَحافِظِينَ* كِراماً كاتِبِينَ انفطار: ۱۰-۱۱.

(۲)- بحار الأنوار: ۷۷/ ۴۳۱.

[۱۰۳] (۴)-\i يَعْلَمُ خائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَ ما تُخْفِي الصُّدُورُ\E غافر: ۱۹.

(۳)- ... لا يُغادِرُ صَغِيرَةً وَ لا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصاها ... کهف: ۴۹.

(٤)- يَعْلَمُ خائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَ ما تُخْفِي الصُّدُورُ غافر: ۱۹.

ایمان، ص: ۷۸

با یکدیگر است.

کسی که ترس از بازخواست الهی دارد، می‌داند پای میزان عدل الهی و محکمه خدایی، او را حاضر می کنند و یکایک کارها و عقایدش را از او می‌پرسند.

لزوم کنترل زبان

داستانی در وسائل الشیعه، در باب قذف وجود دارد که: «امام صادق علیه السّلام رفیقی داشت؛ یعنی ملازم آقا بود. مدّتها با امام بود. روزی همراه حضرت حرکت می کرد.

کاری به غلامش داشت، او را خواند، امّا نبود. مرتبه دوّم دنبالش کرد و او را صدا زد، باز نبود. مرتبه سوّم او را

دید، به او گفت: یا بن الفاعله! یعنی ای مادر فلان! کجا بودی؟ امام دست مبارک را به پیشانی خود زد و فرمود: وای بر تو! ورع و تقوای تو کجا رفت؟

ای کسی که مدعی ایمان و تبعیّت بودی، دیدی مشت تو باز شد. گفت: آقا! این غلام اهل سند است، مادرش مشرکه و بت‌پرست است. من به یک کافری نسبت زنا بدهم که چیزی نیست!

امام در جواب فرمود: «لکل قوم نکاح» مگر حالا هر کس که کافر شد می‌شود به او نسبت ناشایست داد. هر قومی نکاح و سفاح دارد. آنها هم حلال‌زاده و حرام‌زاده دارند. الآن این زن کافر، حقّ دارد به تو اعتراض کند و بگوید تو از کجا دانستی که من زناکارم.

حاصل فرمایش آقا این بود که فرمود: «هذا فراق بینی و بینک». جعفر بن محمّد علیه السّلام چنین شیعه‌ای نمی‌خواهد لذا حضرت تا آخر عمر با او سخن نفرمود.

معلوم می‌شود از همان اوّل ایمان در دل او نبود. خوف خدا نبود. بلی پرده روی کار بود وگرنه ایمان، با رهایی زبان همراه نیست.

اگر کسی در مجلسی احتمال دهد جاسوسی است که با ضبط صوت، صدایش را می‌گیرد، چقدر زبانش را کنترل می‌کند. آی مسلمانی که می‌گویی قرآن را قبول دارم، همان قرآن می‌فرماید ما از آنچه می‌کنید، نسخه برمی‌داریم.[۱۰۴]

---

(۱)- .. إِنَّا كُنَّا نَسْتَنْسِخُ ما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ جاثیه: ۲۹.

ایمان، ص: ۷۹

هر فردی از تمام اعمالش نسخه‌برداری می‌شود. دستگاه عالم ملکوت است نه عالم مادّه ضیق. وضع جور دیگری است. زیر پرده تمام ثبت و ضبط است. کسی که این معنا را فهمید، در هرجا که باشد، این زبان یکنواخت

---

[۱۰۴] (۱)-i\ .. إِنَّا كُنَّا نَسْتَنْسِخُ ما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَE\ جاثیه: ۲۹.

کنترل می‌شود لذا بزرگان همیشه سعی می‌کردند خوفشان کم نشود. بالاتر از خاتم الأنبیاء محمّد صلّی اللّه علیه و آله نداریم. روزی به ابن مسعود فرمود: قدری قرآن برایم بخوان.[۱۰۵] خواند: «به پروردگارت قسم از پیغمبران می‌پرسیم از امّت هم می‌پرسیم».

اشک از چشمان رسول خدا جاری گردید. به امّت می‌گوییم آیا آنچه گفتند عمل کردید؟ اگر گویند: نمی‌دانستم می‌گویند: چرا نرفتی یاد بگیری؟ از پیغمبران هم می‌پرسند آیا رسانیدید؟

علی علیه السّلام صورتش را نزدیک آتش تنور بیوه زن می‌برد و می‌فرماید: «علی! بچش حرارت آتش را، تو تاب تحمّل آتش جهنّم را نداری».

جایی که عقاب پر از پشه لاغری چه بریزد خیزد

[۱۰۵] (۱)-\i فَلَنَسْئَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ وَ لَنَسْئَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ\E اعراف: ۶.

مراتب خوف

پس کاری کنیم که خوفی در ما ایجاد شود.[۱۰۶] خوف، مراتب دارد. مرتبه اعلایش در آقا امیر المؤمنین علیه السّلام است. غشوه‌های علیّ بن ابی طالب علیه السّلام را نشنیده‌اید. خوف چه بر سر علی علیه السّلام می‌آورد؛ او را مانند چوب، خشک می‌کند.

من و تو لااقل سحرهای ماه رمضان حرکتی کنیم. اشکی بریزیم. ناله‌ای کنیم. آیا از عقبات بعد نمی‌ترسی؟ زین العابدین است که این‌طور نالان و گریان است: «ابکی لظلمهٔ قبری. ابکی لضیق لحدی ...».[۱۰۷] چون خبر دارد چیزی را که بعدا ما می‌بینیم، آنها حالا می‌بینند.[۱۰۸]

---

(۱)- فَلَنَسْئَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ وَ لَنَسْئَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ اعراف: ٦.

---

[۱۰۶] (۲)- اخافك مخافة الموقنين(دعای کمیل).

[۱۰۷] (۳)- بحار الأنوار: ۹۸/ ۸۹.

[۱۰۸] (۴)- فانّ امامكم عقبة كؤودا و منازل مخوفة(نهج البلاغه صبحی صالح: خ ۲۰۴).

(۲)- اخافک مخافة الموقنین (دعای کمیل).

(۳)- بحار الأنوار: ۹۸/ ۸۹.

(٤)- فانّ امامکم عقبة کؤودا و منازل مخوفة (نهج البلاغه صبحی صالح: خ ۲۰٤).

ایمان، ص: ۸۰

آن علی علیه السّلام است که ناله می‌کند[۱۰۹] و از کمی توشه و درازی سفر و راه طولانی برای کمی توشه می‌گرید.[۱۱۰] اگر ان شاء اللّه خدا خوفی نصیب کرد، خوف ثابتی در دل شعله‌ور کرد، دعا مستجاب است.

خوف از حق و رجای به فضل او با هم است. اگر خوف، بی‌رجا شد، یأس حرام است.[۱۱۱] به گناه هم که می‌نگرم به فزع می‌افتم، به کرم تو که می‌نگرم به طمع می‌آیم.[۱۱۲]

---

[۱۰۹] (۱)- آه! من قلة الزاد و طول الطّریق و بعد السّفر(نهج البلاغه صبحی صالح: حکمت ۷۷).

[۱۱۰] (۲)- أ للزاد أبکی أم لبعد مسافتی(بحار الأنوار: ۹۹/ ۱۹۸).

[۱۱۱] (۳)-\i ... یَدْعُونَنا رَغَباً وَ رَهَباً وَ کانُوا لَنا خاشِعِینَ\E انبیاء: ۹۰.

[۱۱۲] (۴)- اذا رأیت مولای ذنوبی فزعت و اذا رأیت کرمک طمعت(دعای ابو حمزه ثمالی).

ثمره ترس از خداوند

امام چهارم زین العابدین علیه السّلام داستانی را نقل فرموده که این روایت در اصول کافی، ذکر شده است. حضرت می‌فرماید: « (حاصل روایت نقل به مضمون) تاجری در زمان سلف به اتّفاق عیال و اولادش با وسایل تجارتش سفر دریا کرد. ناگاه وسط دریا موجهای مهیب، کشتی را شکست و آب همه را غرق کرد. تنها زن به تخته‌ای چسبیده و موجهای آب او را به جزیره‌ای انداخت.

آن زن، تنها در این جزیره می گردید و از میوه درخت، سدّ جوع می کرد. وضع لباس هم که معلوم است لباس ندارد. در همان حال جوان دزدی از دور زن عریان صاحب جمالی را می‌بیند. نخست وحشت می کند و می گوید شاید از طایفه جن باشد. نزدیک می‌شود و از او می‌پرسد: از جن هستی یا انس؟ می گوید: انسانم. از کجا آمدی؟

می‌گوید: کشتی ما و بستگانم غرق شدند و من به تخته‌ای چسبیده خدا نجاتم داد. آن جوان، دیگر معطّل نکرد؛ زن بیچاره را انداخت و آماده کار حرام شد. یک‌مرتبه زن لرزید؛ لرزشی که آن دزد را نیز تکان داد. دزد گفت: چه شده چه بر سرت آمده؟ این ارتعاش و سوز و گداز و آتش خوف در دزد تأثیر کرد. آتشی است که از خوف خدا برخیزد. خلاصه زن گفت: ترس از خدا. من در عمرم چنین گناهی مرتکب نشده‌ام.

---

(۱)- آه! من قلة الزاد و طول الطّریق و بعد السّفر (نهج البلاغه صبحی صالح: حکمت ۷۷).

(۲)- أ للزاد أبکی أم لبعد مسافتی (بحار الأنوار: ۹۹/ ۱۹۸).

(۳)- ... یَدْعُونَنا رَغَباً وَ رَهَباً وَ کانُوا لَنا خاشِعِینَ انبیاء: ۹۰.

(٤)- اذا رأیت مولای ذنوبی فزعت و اذا رأیت کرمک طمعت (دعای ابو حمزه ثمالی).

ایمان، ص: ۸۱

خوف چه می‌کند که در جوان دزد اثر مثبت گذاشت. دزد به او گفت: من سزاوارترم که بترسم، تو که تقصیری نکردی. تقصیر من است. من باید این‌طور بترسم و بلرزم. زن را رها کرد و رفت و ترک گناه کرد. امّا گذشته‌هایش چطور؟ در اثنای راه خواست به سمت آبادی برود. عابدی هم می‌خواست به آبادی برود. با این جوان دزد همراه شد. هوا گرم و آفتاب تابان است. راهب مستجاب الدعوه رو به جوان کرد و گفت: می‌بینی که از آفتاب ناراحتیم، پس بیا دعا کنیم شاید خدا سایه‌بانی برای ما بفرستد. جوان سر به زیر انداخت و گفت من گنهکارم، دعایم به جایی نمی‌رسد.

عابد گفت با هم دعا کنیم. پاسخ داد من آبرو ندارم. در آخر کار گفت: من دعا می‌کنم تو آمین بگو. این‌جا امیدی در دلش پیدا شد و پس از دعای عابد، با

شرمساری آمین گفت. ابری پیدا شد و بر سرشان سایه افکند. همین‌طور که می‌رفتند بر سر دوراهی رسیدند که راهشان دوتا می‌گردید.

عابد دید ابر همراه جوان رفت. عجیب است. معلوم شد ابر برای او بوده است.

دنبالش دوید و گفت: مگر نگفتی من گنهکارم؟ من عبادتی ندارم و گنهکارم. عابد گفت:

این ابر معلوم است برای تو آمده و به برکت تو است. جریان خودش را ذکر کرد. دانسته شد که همان ترک گناه، شرمساری و توبه‌اش قیمت داشته است که او را مورد نظر و لطف خداوندی قرار داده است».[۱۱۳]

اگر خوفی آمد، یقین بدان پشت سرش دعایت مستجاب است. اگر ترسیدی، با همان حال شکستگی و انکسارت بگو: یا اللّه! آن خوف صادق و دلهره راستی پشت سرش، چه نتیجه‌ها که برای دعای تو است.

---

[۱۱۳] (۱)- اصول کافی: ۲/ ۶۹- ۷۰.

حکایت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله با جوان باتقوا

در کنز العمّال نقل کرده است که پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله خارج مدینه دیدند جوانی عریان شده و خودش را روی سنگهای داغ می‌افکند. او را احضار و به او فرمود: «چه می کردی؟».

---

(۱)- اصول کافی: ۲/ ٦٩- ۷۰.

ایمان، ص: ۸۲

گفت: «گرمای زمین را به این گوشت و پوست بدنم می‌چشاندم و می‌گفتم تو که طاقت گرمای دنیا را نداری، چگونه تاب آتش دوزخ را می‌آوری؟ پس خودت را مستحقّ آن آتش نکن».

رسول خدا رو به اصحاب نمود و فرمود: «از او بخواهید تا برایتان دعا کند، او مستجاب الدعوه است».

گفت: «اللّهم اجمع امرهم علی الهدی و اجعل زادهم التقوی».

«خدایا! اینها را به راه هدایت بینداز و به زاد و تقوا موفّقشان بفرما».[۱۱۴]

---

(۱)- کنز العمّال: ۲/ ٦٩٤ (با اندکی اختلاف).

ایمان، ص: ۸۳

گفتار هشتم: پاداش به اندازه عمل

«سبحانک خالقا و معبودا بحسن بلائک عند خلقک خلقت دارا و جعلت فیها مأدبهٔ مشربا و مطعما و ازواجا و خدما و قصورا و انهارا و زروعا و ثمارا ثم أرسلت داعیا یدعوا الیها فلا الدّاعی أجابوا و لا فیما رغّبت رغبوا و لا إلی ما شوّقت الیه اشتاقوا اقبلوا علی جیفهٔ قد افتضحوا بأکلها ...».[۱۱۵]

---

[۱۱۴] (۱)- کنز العمّال: ۲/ ۶۹۴(با اندکی اختلاف).

[۱۱۵] (۱)- نهج البلاغه صبحی صالح: خ ۱۰۹.

شما عریان به دنیا آمدی، روی دستهای بستگانت می‌گشتی. تو را در گهواره جا می‌دادند. مادر، تر و خشکت می‌کرد. به چه عزّتی از تو پرستاری می‌کرد. بعد کم‌کم خدا عنایت کرد سروسامانی و عیال و اولاد و خانه و زندگی داد. تا ساعت آخر عمر، همانهایی که تو را دست به دست می‌گرداندند، تو را لخت می‌کنند به همان‌طوری که روز اوّل بودی. اگر در این مدّتی که روی خاکی، راهنماییهای محمّد صلّی اللّه علیه و آله داعی الهی را پذیرفتی که تو را می‌خواند برای جهان پس از مرگت و دانستی که حیات این‌جا تمام می‌شود، بی‌سروسامان می‌شوی، وقتی تو را لخت کردند و به گهواره گور بردند، سرو سامانی داشته باشی. ساختمانش دست تو است.[۱۱۶] خیال نکن در برزخ مقام معیّن برایت آماده گذاشته شده بلکه مقام و خانه هرکس، همان حدّی است که خودش ساخته است.

[۱۱۶] (۲)-i\ ... وَ ما تُقَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ ...\E مزّمّل: ۲۰.

(۱)- نهج البلاغه صبحی صالح: خ ۱۰۹.

(۲)- ... وَ ما تُقَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ ... مزّمّل: ۲۰.

ایمان، ص: ۸٤

خانه چند متری آماده کردی، یا اینکه مدّ البصر تا چشم کار می کند و نهایت ندارد[۱۱۷].

برخی تدارک کردند خانه‌ای را که حدّش به خانه محمّد مصطفی صلّی اللّه علیه و آله می‌رسد؛ ولی مفت به کسی نمی‌دهند. خانه آخرت را این‌جا باید درست کرد. هرچه بتوانی انواع خیرات و مبرّات، انفاقات مالی و بدنی، یاری کردن ضعیف، اینها ساختمان خانه خودت هست. بی خانمانی را اگر جا دادی، خانه‌ای برای فقیری خریدی، خودت بهره می‌بری.

[۱۱۷] (۱)-\i ما عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَ ما عِنْدَ اللَّهِ باقٍ ...\E نحل: ۹۶.

لزوم علاقه‌مندی انسان به نعمتهای بهشتی

علی علیه السّلام در این خطبه مبارک- که جملاتی از آن در طلیعه سخن ذکر شد- می‌فرماید در غیب عالم خلق کردی مهمانخانه‌ای که در خور عظمت خودت هست و نامش را بهشت گذاشتی، در آن، انواع خوردنیها، پوشیدنیها، جویها، خوشیها، لذّتها و بهجتها- که هیچ قابل وصف نیست برای بشر- آماده کردی: «ارسلت داعیا یدعوا الیها». خواننده الهی محمّد صلّی اللّه علیه و آله را فرستادی برای خلق[۱۱۸] که دعوت کند خلق را به این عالم که بشر! علاقه‌مند به بهشت شو، طالب سعادت بعد از مرگ شو، دلت را از این‌جا جدا و به آنجا پیوند کن، این‌جا موقّت است.

گر به مثل جام جم بشکندش سنگ اجل
است آدمی چون سفال[۱۱۹]

[۱۱۸] (۲)-\i وَ بَشِّرِ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ أَنَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ ...\E بقره: ۲۵.

[۱۱۹] (۳)- کلّیّات سعدی/ ملمعات: ۵۸۹.

علاقه به جایی پیدا کن که دیگر مرگ و زوال ندارد. بهجتی است که هیچ همّ و غمّی ندارد. عزّتی است که هیچ ذلّتی ندارد. سلطنتی است که هیچ عزل ندارد. تمام خیر محض و از جهت نعمت هم همیشه رو به ازدیاد (و لدینا مزید) است.

علامت مؤمن واقعی

امروز آثار ایمان را در تتمیم عرایض روزهای قبل ذکر می کنیم. چنین دعوت

---

(۱)- ما عِنْدَکُمْ یَنْفَدُ وَ ما عِنْدَ اللَّهِ باقٍ ... نحل: ۹۶.

(۲)- وَ بَشِّرِ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ أَنَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ ... بقره: ۲۵.

(۳)- کلّیّات سعدی/ ملمعات: ۵۸۹.

ایمان، ص: ۸۵

بزرگی معلوم است خیلی همّت می‌خواهد که از زرق و برق دنیا دل بکند و دل به غیب نمی‌تواند بیاورد؛ چون کوچک و خرد است، همه‌اش حواسش در محسوس است آنچه دیدنی است، خوردنی است و حیوانات؛ البتّه ماورای مادّه علوّ می‌خواهد. همه کس با خدا معامله نمی کند. بشارت باد تو را آی کسی که ایمان آوردی و با خدا معامله کردی.

معلوم می‌شود خدا به تو علوّی داده است. تو بزرگی که با بزرگ سروکار داری. اجمالا هرکسی این ایمان را پذیرفت؛ یعنی علاقه به بهشت افکند، خواست حیات دیگرش درست شود (بیشتر خلق، ایمان به بهشت ندارند) اگر آدمی، اهم نزد او حیات پس از مرگ و تأمین آتیه قطعی باشد، او مؤمن است. هرکس از صبح تا شام در همّ و غم زندگی دنیا هست، بدان که در این شخص از ایمان خبری نیست. هرکس رفیق ایمانی پس از مرگ نداشته باشد، غریب است و هرکس با نور ایمان رفت اوّلین استقبال کننده‌اش ملائکه‌اند که او را به

بهشت مژده می‌دهند.[۱۲۰] مؤمن را بشارتها می‌دهند. عاقل باید فنای دنیا را متوجّه باشد تا طالب آخرت شود.

ور نبود مشربه از زر ناب	با دو کف دست توان خورد آب
ور نبود جامه اطلس تو را	دلق کهن، ساتر تن بس تو را
شانه عاج ار نبود بهر ریش	شانه توان کرد به انگشت خویش
جمله که بینی، همه دارد عوض	در عوضش گشته میسّر غرض
آنچه ندارد عوض ای هوشیار	عمر عزیز است غنیمت شمار[۱۲۱]

بالأخره شکم به چیزی پر می‌شود و وقتی هم که پر شد، فرقی نمی کند که نان خالی در آن باشد، یا چیز دیگر.

[۱۲۰] (۱)-i\ تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلائِكَةُ أَلَّا تَخافُوا وَ لا تَحْزَنُوا وَ أَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَE\ فصّلت: ۳۰.

[۱۲۱] (۲)- دیوان اشعار/ شیخ بهایی.

وای از بعد از مرگ! آنجا را چه می‌شود کرد؟ آیا عوض دارد؟ خدا کند آن زندگی درست بشود. این‌جا مهم نیست. نمی‌گویند اصلا دنبال دنیا نرو، می‌گویند دلت را نبرد. اگر گوشه‌ای از زندگی‌ات لنگ شد، ناراحتی‌اش غلط است.

گفتم زهد در دنیا اگر پیدا شد ناراحت نمی‌شود. اگر باور داری که فردا باید نزد محمّد و

---

(۱)- تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلائِكَةُ أَلَّا تَخافُوا وَ لا تَحْزَنُوا وَ أَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ فصّلت: ۳۰.

(۲)- دیوان اشعار/ شیخ بهایی.

ایمان، ص: ۸۶

آل او حاضر شوی، نمی‌ترسی که عریان وارد شوی. اگر ایمان آن طرف است، لازمه‌اش آن است که انسان قدری فکر آنجا باشد: الْحَاقَّةُ* مَا الْحَاقَّةُ[۱۲۲] حقیقت

---

[۱۲۲] (۱)- حاقّه: ۱- ۲.

زندگی بعد از مرگ است. زندگی حیوانی این‌جا مختصر زمانی است. ایمان باید آن طرف باشد.

اینجا اگر گوشه‌ای از اطاقت فرش نباشد، چقدر در فکر آن هستی؟ آیا در عالم برزخ فرش نمی‌خواهی؟ اگر می‌خواهی با این بی‌عملی؟ اگر زیان مختصری به دنیایت برسد، چقدر ناراحت می‌شوی؛ امّا از زیان به دینت باک نداری! اگر کسی کلمه‌ای بگوید پشت سرت که به نظرت آبرویت را برده است، چقدر ناراحت می‌شوی؛ امّا خودت هرچه پشت سر دیگران بگویی و ضرر به دینت برسانی، باک نداری.

سخنانی شگفت از بهرام گبر

در تفسیر روح البیان می‌نویسد: «در خراسان، شیخ احمد حربی، همسایه گبری به نام بهرام داشته است. هیچ‌وقت خانه یکدیگر نمی‌رفتند، به واسطه اینکه مذهبشان با هم مخالف بوده است. برای شیخ گفتند که همسایه گبرش همه دارایی‌اش را به کسی داده تا معامله کند. خبر

آوردند که در راه، سرمایه‌اش را دزد زده است. به شیخ گفتند او بر تو حقّ همسایگی دارد، خوب است از او دلجویی کنید؛ چون حقّ همسایه با اختلاف دین هم ساقط نمی‌شود.

شیخ و چند نفر آمدند خانه بهرام. وقتی دید عالم مسلمین آمده، حیران شد و روی دست و پای شیخ افتاد به خیال خودش شیخ توقّع اطعام و پذیرایی دارد. در فکر رفت وسایل پذیرایی مهیّا کند، شیخ فرمود: ما آمده‌ایم تو را تسلیت دهیم؛ چون شنیده‌ایم سرمایه‌ات از کفت رفته است.

واقعا از شخص گبر عجیب است. گبر گفت: کدام مصیبت؟ سه نعمت بزرگ خدا به من داده است که شما باید برای آن به من تبریک بگویید: اوّلش خدای عالم به من عفّت نفس داد که دزدی نکردم و مال کسی را نبردم. دزد مال مرا برده است. چقدر شکر

(۱)- حاقّه: ۱- ۲.

ایمان، ص: ۸۷

دارد. مظلوم شدن ناله ندارد، ظالم شدن ناله دارد. توسری خوردن بیجا ناله ندارد، تو سری زدن بی‌جا ناله دارد. و او باید از گناهش ناله کند. آنکه تو سری خورده باید بداند خدا عوض می‌دهد. شاد باشد. شکر خدای را که من مال کسی را نبردم. مظلوم باید شاد باشد.

نعمت دوّم اینکه: تمام آنچه را که خدا به من داده بود، همه آنها از بین نرفته است؛ خانه‌ام هنوز باقی است. سرسایه‌ای دارم. فرش زیر پا دارم. مگر انسان تمام باید جهات فقد و عدم را ببیند، هستی بین نباشد. چرا چیزهای دیگر را که هنوز دارم نبینم؟ نظیر آن شخصی که فقیر بود و ناراحتی می‌کرد. در خواب ملکی به او گفت: اگر چشمت رو به کوری برود چقدر حاضری بدهی تا علاج شوی؟ گفت: ده هزار دینار طلا. پرسید:

اگر گوشت کر شود، چطور؟ گفت: آنهم ده هزار دینار و همچنین شمرد تا ده عضو و قوّه، آن‌وقت به او گفت: ای بنده خدا! اگر تو یک‌صد هزار دینار داشتی و می‌دادی به قول خودت تا سلامتی این ده عضو را بیابی، حالا خیال کن داشتی و دادی، تحمّل درد هم هیچ. پیشامد ناگواری برایت شده، جهات هست را هم دریاب: ... فَاذْكُرُوا آلاءَ اللَّهِ ...[۱۲۳] بچّه‌ات مرد، ببین خدا خودت را نگه داشت تا بتوانی بار سفر ببندی، بگذرم.

گبر گفت: نعمت سوّم- که محل شاهد من است- شکر خدای را مصیبت به مال خورد نه به دینم، نه به دلم، دینم که نرفت.

شیخ فرمود: ای گبر! این حرفهایی که تو می‌زنی، حقیقت اسلام است. خیلی هوشیاری می‌خواهد این فهم با این وضع. حیف نباشد آتش را می‌پرستی با این فهم و ادراک. بیچاره عذر آورد که جهت تقلید آبا و اجدادی بوده. حقیقتش این است که ما به آتش اظهار

[۱۲۳] (۱)- اعراف: ۶۹.

ارادتی می‌کنیم که فردا به آن نسوزیم دیگر آنکه این آتش در عالم عناصر، عنصر مهمّی برای تربیت اشیاء است و همه به آن نیازمندند.

شیخ فرمود: آتش شعور ندارد، ضعیف است. همین آتش را مشت آبی یا خاکی نابود می‌کند. چقدر ناتوان و نادان است. من که هیچ‌وقت آتش ستایش نکردم با تو که

---

(۱)- اعراف: ٦٩.

ایمان، ص: ۸۸

عمری آن را پرستیدی، هر دو دستمان را در آن می‌کنیم، ببینیم آیا دست کدام یک را نمی‌سوزاند. آتش که شعوری ندارد. همه را فرمود کم‌کم جهت تقلیدی را که در بهرام بود، کنار زد و حق بر او واضح گردید. چند سؤال می‌کند و شیخ پاسخ می‌دهد،

آن‌وقت در همان مجلس، شهادتین را جاری می‌کند و مسلمان می‌شود. بعد هم شیخ گریه می‌کند.

علّتش را می‌پرسند، می‌فرماید: گبری پس از چند سال راه نجات را پیدا کرد و ایمان به خدا و پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله آورد؛ امّا من بدبخت ندانم آخر کار ایمان ثابت و راسخی که باید با خود ببرم همراه می‌برم یا نه؟ یا ایمانم کم می‌شود و صدمه می‌خورد».

دشمنی و حسدورزی نتیجه بی‌ایمانی

ایمان به خدا و روز جزا به زبان نیست. علاقه قلب است. دل رو به قیامت و جوار آل محمد صلّی اللّه علیه و آله برود و آن را مهم بداند، نشانه‌اش این است که زندگی این‌جا کم و زیاد شدنش دیگر برایش مهم نیست. اوضاعی که امروزه مسلمین دارند نتیجه ضعف ایمان است. سوءظنها، دشمنیها، حسدورزیها، نکرها ازاین‌جهت است که زندگی این‌جا مهم و زندگی آخرت موهوم شده است. حتّی بستگان و ارحام با یکدیگر، همسایه و

هم صحبتها و غیره. شما باید همه که بهم می‌رسید به یاد خدا و امّت یک پیغمبر محمّد صلّی اللّه علیه و آله، شیعه علی علیه السّلام و محبّ علی علیه السّلام آرزو داشته باشید همدیگر را نزد حوض کوثر در جوار علی علیه السّلام ببینید. اگر ایمان درست شد اصل زندگی دنیا نزدش کوچک می‌شود تا چه رسد به این موهوماتش.

رشد یافتن عقل هنگام ظهور حضرت مهدی علیه السّلام

این خبر در بحار الأنوار از امام باقر علیه السّلام است[۱۲۴] وقتی که مهدی علیه السّلام ظاهر می‌شود، از جمله تحوّلاتی که در عالم هستی پیدا می‌شود، همین تحوّل است که کارها را درست می‌کند. خداوند دست رحمت و تربیت بر سر خلق می‌کشد، عقلها رشد می‌کند. یک بر

[۱۲۴] (۱)- اذا قام قائمنا وضع یده علی رؤوس العباد فجمع بها عقولهم(بحار الأنوار: ۵۲/ ۳۲۸).

(۱)- اذا قام قائمنا وضع یده علی رؤوس العباد فجمع بها عقولهم (بحار الأنوار: ۵۲/ ۳۲۸).

ایمان، ص: ۸۹

صد، عقلها زیاد می‌شود. دیگر نه کینه، نه بخل و نه حسد هیچ‌کدام باقی نمی‌ماند. مردم عاقل می‌شوند و می‌فهمند در این عالم همه مهمان یک خدایند. برای چه تو سر هم می‌زنند که فلانی مال مرا برده است. آن روز می‌فهمند هیچ کدام مالی نداشتند و همه عاریه بوده است. همه، مال خداست[۱۲۵]؛ چنانچه خودمان مال اوییم. بچّه عقل ندارد و این حرفها را باور نمی‌کند. امّا انسان بزرگ، عاقل است و این معانی را می‌فهمد لذا آرزو کن بیاید آن آقایی که عقلها را رشد دهد[۱۲۶]. همه صفا و محبّت داخل خانه و بیرون همه یکرنگی است.

---

[۱۲۵] (۱)-i\... وَ لِلَّهِ مُلْكُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ ...E\ آل عمران: ۱۸۹.

-i\... لِلَّهِ مِيراثُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ ...E\ آل عمران: ۱۸۰.

-i\... لَهُ مُلْكُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ ...E\ مائده: ۴۰.

-i\وَ ما بِكُمْ مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ ...E\ نحل: ۵۳.

[۱۲۶] (۲)- این جامع الکلمة علی التقوی ...؟ این المنصور علی من اعتدی علیه و افتری؟ این المضطر الذی یجاب اذا دعی؟(دعای ندبه).

خودخواهی، خودپسندی و خودپرستی کنار می‌رود. عقل طلوع می‌کند و همه را رشد می‌دهد تا می‌رسد به جایی که می‌فرماید شخصی طلا به دست می‌گیرد در جماعت مسلمین می‌گوید: مسلمانان من فلان مبلغ زکات بدهکارم هرکس نیازمند است بیاید. تا یک هفته می‌آید و کسی به او مراجعه نمی‌کند؛ چون عاقل و رشید شده‌اند. برای نهادن چه سنگ و چه زر، حکم عقل است؛ ولی حالا نمی‌فهمد مگر زمان ظهور، عقلها رشد پیدا کند. کسی که امشب نان شبش را دارد، حق ندارد اظهار فقر کند و از دیگران گدایی نماید.

حالا شخصی میلیونر است می‌بینید چقدر اظهار ناراحتی می‌کند. مثل گدای سر کوچه شده. گدای یک تومان و دو تومان است. می‌گوید: من موعد چکم رسیده. گدای یک میلیونم. تمام اینها ناشی از حرص و ولع است برای اینکه مالش زیاد شود، با معامله‌های نسیه، فکر و خیال خودش را ناراحت می‌کند.

دعا کنید و آرزوی آمدن امام زمان را بکن؛ اما نه برای دنیا بلکه برای آخرت.

اکنون به هر طرف که رو کنی، جهل و نکبت و شهوت است. خدایا! کی می‌آید آن آقا

---

(۱)- ... وَ لِلَّهِ مُلْكُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ ... آل عمران: ۱۸۹.

- ... لِلَّهِ مِيراثُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ ... آل عمران: ۱۸۰.

- ... لَهُ مُلْكُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ ... مائده: ۴۰.

- وَ ما بِكُمْ مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ ... نحل: ۵۳.

(۲)- این جامع الکلمهٔ علی التقوی ...؟ این المنصور علی من اعتدی علیه و افتری؟ این المضطر الذی یجاب اذا دعی؟ (دعای ندبه).

ایمان، ص: ۹۰

که از هر طرف رو کنی، حقیقت سلم. محبّت، صفا، آدمیّت و معنویّت باشد: اللّهم عجّل فرجه. اللّهم سهّل مخرجه.

ضمنا این موضوع اختصاص به زمان ظهور ندارد، حالا هم هرکس دست به سویش دراز کند؛ ایمان، عقل، دنیا و آخرت نزد اوست.

یا بن العسکری! دست لطفی بر سر ما بکش (چطور زمان ظهورش دست لطف بر سر عموم می کشد) حالا که پشت پرده غیبتی، برای آرزومندان، این لطف را بفرما. ایمان قوی و عقل سرشار بیاید، محبّت دنیا برود. حبّ آخرت بیاید، جهل برود. علم و کمال بیاید[۱۲۷]. امام واسطه فیض است. حجۀ بن الحسن را واسطه قرار دهید.

در اصول کافی است که آخر الزمان، شخص بامداد از خانه بیرون می‌آید، ایمان دارد؛ امّا وقتی شب به خانه برمی‌گردد، ایمان ندارد. یا بن العسکری!

[۱۲۷] (۱)- اسئلك ایمانا تباشر به قلبی(دعای ابو حمزه ثمالی).

آنان که خاک را به آیا بود که گوشه
نظر کیمیا کنند چشمی به ما کنند[۱۲۸]

این دل تاریک ما روشن می‌گردد با یک نظر لطف تو. این دل، گرفتار شکوک و وساوس، آرامشی پیدا می‌کند. نور تو بیاید، این دل مضطرب را امنی می‌دهد. یا بن العسکری!

---

(۱)- اسئلک ایمانا تباشر به قلبی (دعای ابو حمزه ثمالی).

(۲)- دیوان حافظ: ۱۸۹.

ایمان، ص: ۹۱

گفتار نهم: مؤمن، بین خوف و رجا

---

[۱۲۸] (۲)- دیوان حافظ: ۱۸۹.

«ان اللّه جعل الایمان علی اربع دعائم: علی الصبر و الیقین و العدل و الجهاد. الصبر من ذلک علی اربع شعب: علی الشوق و الاشفاق و الزهد و الترقب ...».[۱۲۹]

کلام در فرمایشات علی علیه السّلام در شرح ایمان بود که فرمود: «ایمان بر چهار عمود است که از آن جمله صبر هم بر چهار عمود استوار است: شوق و اشفاق ...».

شوق و اشفاق یعنی امید و بیم، رجا و خوف. چطور اهل دنیا رو به مال و مقام می‌روند، مؤمن هم رو به هر خیر می‌دود[۱۳۰]. هرجا خیری سراغ می کند، به آنجا می‌دود.

امروز هم این جمله را تکرار کنم. غرور غیر از رجا می‌باشد؛ رجا یعنی امیدواری.

اگر کسی هیچ ترسی از عذاب الهی ندارد، می گویند فلانی رجااش خیلی است. این اشتباه است. صاحب رجا

---

[۱۲۹] (۱)- اصول کافی: ۲/ ۵۰.

[۱۳۰] (۲)- لکلّ باب رغبة إلی اللّه منهم ید قارعة(نهج البلاغه فیض الاسلام: خ ۲۱۳).

یعنی کسی که از روی شوق، به درگاه خدا می‌رود همان گونه که زارع از روی شوق، تخم می کارد.

اگر زارعی تخم نپاشد نمی‌تواند بگوید منتظرم خرمن مرا نیز بیاورند. تو که تخم نکاشتی، زرعی نکردی انتظار برداشت خرمن داری.

---

(۱)- اصول کافی: ۲/ ۵۰.

(۲)- لکلّ باب رغبۀ إلی اللّه منهم ید قارعۀ (نهج البلاغه فیض الاسلام: خ ۲۱۳).

ایمان، ص: ۹۲

می گوید: فردای قیامت بر سر هر کس هرچه آمد سر ما هم بیاید. بله هر کس زرعی کرده نتیجه زرعش را دارد. بلی تو هم اگر مثل آنهایی که اهل عملند از روی شوق کار کردی، نه شوق را برداری و غرور جایش بگذاری، این درست نیست. ای کسی که در عبادت و طاعت سست هستی، برای انفاق در راه خدا بخیل هستی؛ ولی

در راه هوا و هوس چه خرجها که می‌کنی. این راه و روش تو را به جهنّم می‌رساند. آن‌وقت جای امید به بهشت نیست. این غرور است نه امید. کسی که تخم حنظل می‌کارد، اگر توقّع هندوانه داشته باشد، خلاف عقل است.

ای کسی که از مسجد در فرار هستی، جایت مجالس لهو و لعب است. توقّع داری فردا جایت بهشت باشد.

ضمنا بشارتی هم بدهم. روایت دارد فردای قیامت، مؤمن سر از قبر که درآورد، عماری لب قبرش آماده است (یعنی وسیله سیر کردن) مانند برق بالای سر خلایق مستقیم درب بهشت او را می‌گذارند بدون اینکه زحمات مواقف قیامت را دریابد.

مؤمن می‌پرسد: این عماری چه بود؟ می‌گویند صورت ملکوتی مسجدی است که ملازم آن بودی.

کسی که ملازم سینما و مراکز فحشاست معلوم است که او را هم به درب جهنّم می‌رساند. هرکس به هر راهی

که رفت، نتیجه‌اش هم‌اکنون معلوم است. برداشت تو ای انسان مانند زارع است که تخم می‌کارد؛ اگر خیر است، برداشت خیر وگرنه شرّ[۱۳۱]. غرور از شیطان است[۱۳۲]. آی کسی که پشت سر، یزید را رها نمی‌کنی و توقّع شفاعت حسین علیه السّلام را داری و سفره ابو الفضل می‌اندازی. یزید قمارباز، شرابخوار و زناکار بود و این راه تو همان راه یزید است. امید به شفاعت حسین علیه السّلام بااین‌حال غرور می‌باشد، بنا بر خبری که در سفینهٔ البحار است که امام صادق می‌فرماید:

«وقتی شخص مؤمن است که در دلش خوف و رجا هر دو باشد؛ هم از گناه فرار کند

---

(۱)- ... لَها ما کَسَبَتْ وَ عَلَیْها مَا اکْتَسَبَتْ ... بقره: ۲۸۶.

(۲)- ... وَ لا یَغُرَّنَّکُمْ بِاللَّهِ الْغَرُورُ ... لقمان: ۳۳.

---

[۱۳۱] (۱)-i\... لَها ما کَسَبَتْ وَ عَلَیْها مَا اکْتَسَبَتْ ...E\ بقره: ۲۸۶.

[۱۳۲] (۲)-i\... وَ لا یَغُرَّنَّکُمْ بِاللَّهِ الْغَرُورُ ...E\ لقمان: ۳۳.

و هم به خیر روی آورد».[۱۳۳]

هر که را دیدی به عمل خیر رو می‌آورد، اهل رجاست و هر کس که سهل‌انگار است و کاری به درگاه خدا ندارد، ناامید است.

در حدیث دیگر می‌فرماید: «مؤمن میان دو خوف است؛ خوف از گذشته که نمی‌داند خدا با او چه معامله کرده و دیگر ترس از آتیه‌اش که نکند آخر عمر، عاقبت به شرّ شود. دلهره لازمه ایمان است. هر که دلهره ندارد، ایمانش ضعیف بلکه نزدیک به عدم است. اگر خوف آمد، آدمی از هر گناهی پرهیز می‌کند».

خوف از خدا پرهیز از معصیت

داستانی در روایت رسیده است که مرحوم مجلسی در حیوة القلوب و غیره نقل کرده‌اند:

[۱۳۳] (۱)- لا یکون المؤمن مؤمنا حتی یکون خائفا راجیا و لا یکون خائفا راجیا حتی یکون عاملا لما یخاف و یرجو(سفینة البحار: ۱/ ۴۳۲).

«در زمان سلف، عابدی بوده در صومعه سرگرم عبادت بوده. شبی زن بدکاره‌ای- و برخی هم نوشته‌اند بعضی از افراد بی‌دین که می‌خواستند عابد را آلوده کنند یا خود زن مکری درباره عابد کرده بود- در زد. عابد دید زنی است. آن زن گفت: جناب عابد برای خدا من یک زن ضعیفی هستم، چند جوان بی‌دین سر راهم را گرفته‌اند. یک امشب مرا در صومعه‌ات پناه بده چون اگر مرا پناه ندهی، این جوانها مرا می‌برند. عابد بیچاره گفت: بسیار خوب وارد شو. مقداری که گذشت کم‌کم زن شروع به عشوه زنانه کرد (حرام است شرعا مرد با زن بیگانه در مکان خلوتی که دیگری نتواند درآید باشد؛ حتّی اگر مشغول نماز هم شود، باز هم خالی از اشکال نیست) اجمالا عابد بیچاره گرفتار شده است و آتش شهوت او را می‌آزارد. چه باید کرد؟ به الهام خدا فهمید غیر از ترس هیچ چیز آتش شهوت را خاموش نمی‌کند. جلویش چراغ آتشی برافروخته بود، انگشتش را در آن فرو کرد وقتی که سوخت به خودش گفت:

این کجا و آتش قهر خدا کجا؟ تو که طاقت این گرما را نداری، چگونه تاب گرمای دوزخ را داری؟ اندکی از سوزش انگشت

---

(۱)- لا یکون المؤمن مؤمنا حتی یکون خائفا راجیا و لا یکون خائفا راجیا حتی یکون عاملا لما یخاف و یرجو (سفینة البحار: ۱/ ٤۳۲).

ایمان، ص: ۹٤

گذشت، دوباره آتش شهوت به او فشار آورد او هم انگشت دوّم و خلاصه تا صبح ده انگشتش را سوزانید تا اینکه آن زن درب را باز کرد و رفت».[۱۳٤]

یک لحظه غفلت کنی، شهوت کار خودش را می‌کند. اگر خوف و دلهره از خدا آمد، خدا هم کمک می‌کند تا بر شیطان غالبت می‌کند.

---

[۱۳٤] (۱)- بحار الأنوار: ۷۰/ ۳۸۸.

خوف و رجا از لوازم ایمان

داستان دیگری نیز نقل کنم و آن اینکه در بحار و حیوۀ القلوب و برخی دیگر از کتابها نوشته‌اند:

در زمان سلف، کفن دزدی بود که قبر مرده‌ها را می‌شکافته و کفن آنها را بر می‌داشته است. همسایه‌ای داشت که از اسرارش آگاه بود. مریض شد و حس کرد مردنی است لذا دنبال کفن دزد فرستاد. اتاق را خلوت کرد و بسته‌ای جلو او گذاشت و گفت:

«ای همسایه! آیا از من به تو آزاری رسیده؟».

گفت: «نه».

همسایه گفت: «من به تو حاجتی دارم. می‌دانم من که مردم، کفنم را برمی‌داری لذا دو کفن خریده‌ام یکی ارزانتر و دیگری گرانتر. آن را که گرانتر است هم‌اکنون به تو می‌دهم که وقتی مردم مرا برهنه نکنی».

کفن دزد تعارف کرد و گفت: «نمی‌خواهم».

همسایه گفت: «نمی‌شود، برای خدا قبول کن. این معامله را با ما بکن».

از بس مرد همسایه اصرار کرد، به ناچار کفن دزد پذیرفت و کفن گرانتر را برداشت و رفت.

همسایه از دنیا رفت و او را به خاک سپردند. شب هنگام کفن دزد گفت: «مردم که نمی‌فهمند، پس برای چه دست از کفن او بردارم؟». رفت و طبق معمول خواست همسایه را برهنه کند که ناگاه ناله‌ای از میّت بلند شد. «مرا برهنه نکن».

---

(۱)- بحار الأنوار: ۷۰/ ۳۸۸.

ایمان، ص: ۹۵

این جمله آتشی به دل کفن دزد انداخت و از خوف الهی لرزید و بیرون آمد. گریه و ناله‌کنان بود و خوف به قدری او را گرفت که مریضش کرد. بعد هم فهمید که این ترس او را خواهد کشت. به پسرش سفارش کرد

که من زحمت زیادی برای شما کشیدم و در مقابل، خواهشی دارم. وصیّتم این است که پس از مردن مرا خاک نکنید بلکه به صحرا ببرید و بدنم را آتش بزنید و خاکسترش را نصف به دریا و نصفش را به صحرا بیفکنید؛ یعنی از بس روسیاهم گنهکارم، لیاقت ندارم در قبرستان مسلمین مرا دفن کنید.

البتّه اهمّیّت برای حال خوفش هست، از بس خودش را شرمسار می‌بیند، گنهکار و روسیاه می‌بیند، هرچه گناه نزد شخص بزرگتر شد، به رحمت و مغفرت نزدیکتر است.

آخر روایت دارد بعد از آنکه کفن دزد مرد و به وصیّتش عمل کردند، از طرف خداوند امر به احیای او شد و او را زنده کرد. ندا رسید ای بنده ما! این چه وصیّتی بود کردی؟

گفت: «پروردگارا! خودت شاهدی از خوف و شرمساری بود».

ندا رسید: «ما هم تو را در امان قرار دادیم».

هرکس از خدا ترسید، خدا هم او را در امن قرار می‌دهد. ای کسی که از فردای قیامت و شب اوّل قبرت می‌ترسی، امنیّت برای تو است. غرضم مسأله خوف و رجا بود که از لوازم ایمان است.

حقیقت زهد از دیدگاه قرآن

دو شعبه دیگر صبر، «زهد و ترقّب» است. کسی که می‌خواهد اهل صبر شود تا اهل خوف و رجا نشده، صبر بر معصیت و طاعت نمی‌شود بکند. تا زاهد نشوی، صبر بر بلا نمی‌توانی بکنی. هرکس در دنیا زاهد شد، مصیبتهای دنیا نزد او سهل می‌شود.

زهد در دنیا چیست؟ بهترین تعبیرات همان است که از آقا علی امیر المؤمنین علیه السّلام است.

خدا در قرآن کریم جمع کرده زهد را در دو جمله لِكَيْلا تَأْسَوْا عَلى ما فاتَكُمْ وَ لا تَفْرَحُوا بِما آتاكُمْ ...[۱۳۵] زهد

[۱۳۵] (۱)- حدید: ۲۳.

یعنی آی انسان! هرچه از کفت رفت، باک نداشته باش. مگر

---

(۱)- حدید: ۲۳.

ایمان، ص: ۹۶

روزی که به دنیا آمدی، چیزی داشتی (لا تأسوا علی ما فاتکم). زاهد که شدی، صابر می‌شوی. مقام اعلایی برای تو است. فردای قیامت برای زاهد در دنیا نصب میزان نمی‌شود بلکه بی‌حساب به بهشت می‌رود. هرچه از شما فوت شد؛ آبرو، بدن، اعضای یک عضوت که از بین رفت. مگر قبلا که این‌جا بودی، چشمت آب آورد، این چشم که آخرش کرم و جانور آن را می‌خورد، یک سال زودتر. اوّلش نبود، حالا هم نباشد.

نگو چرا؟ «کاشکی» را کنار بگذار؛ چون و چرا را کنار بگذار. هرچه برایت پیش آورد، تقدیر الهی عین حکمت

و صلاح است؛ چه بفهمی چه نفهمی، پس بهتر آن است که اعتراض نکنی تا اجر ببری.

سفارش امام صادق علیه السّلام به زهد

«سماعهٔ بن مهران» یا شخص دیگری است که مشرّف می‌شود به مدینه خدمت حضرت صادق علیه السّلام. امام از او احوال پرسید و فرمود: «خیلی وقت است که به مدینه نیامده‌ای».

او هم سفره دلش را باز کرد: «دنیا به من پشت کرده؛ مرا ورشکست کرد، مالم از کفم رفت، بدهکار شدم، همه دردها یک طرف، مطالبه طلبکار هم یک طرف و این سفر هم که آمده‌ام یکی از دوستان خرج آن را داده است».

حضرت فرمود: «اگر صبر کنی این‌قدر خدا به تو اجر می‌دهد که مورد غبطه دیگران می‌شوی. امروز مردم به تو ترحّم می‌کنند؛ ولی اگر صبر کردی، فردا می‌گویند:

ای کاش! جای او بودیم؛ امّا اگر صبر نکردی، مقدّرات الهی جاری می‌شود و پاداشی هم نداری.

پس چه بهتر است که آدمی صبر و تحمّل داشته باشد و زهد در دنیا را از کف ندهد».

یکی از القاب امام حسین «الزاهد» است: «اللّهم صلّ علی السیّد الزاهد، العابد الراکع الساجد، ولی الملک الماحد و قتیل الکافر الجاحد، زین المنابر و المساجد، صاحب المهنهٔ و الکرب و البلاء، المدفون بارض کربلاء مولانا و مولی الکونین ابی عبد اللّه الحسین الشهید علیه السّلام».

ایمان، ص: ۹۷

به حقّ حسین علیه السّلام از زهد حسینی هم به ما بهره‌ای ده تا از زهدش، به صبرش برسیم و از صبرش به ایمانش برسیم. زاهد، صابر و مؤمن شویم. همه به یکدیگر مربوط است.

بعضی از کلمات حسین به خواهرش زینب- بنا بر آنچه در بحار و غیره نقل شده- چنین است:

«یا اختاه! انّ اهل الارض یموتون و اهل السماء لا یبقون، انّ جدّی مات و هو خیر منّی، انّ ابی مات و هو خیر منّی ...».[۱۳۶]

یعنی: «خواهرم غصّه ندارد، آماده کشته شدن من باش. مرگ حتمی است، امروز یا فردا، پس چه بهتر که در راه خدا کشته شوم. اهل زمین همه می‌میرند. اهل آسمانها باقی نمی‌مانند. جدّم از من بهتر بود، از دنیا رفت. پدرم، مادرم و برادرم از من بهتر بودند، از دنیا رفتند. مبادا شیطان صبر تو را از بین ببرد».

معنای زهد همین است، بی‌رغبتی به زندگی دنیاست.

---

(۱)- بحار الأنوار: ٤٥/ ۲- ۳ (با اندکی اختلاف).

[۱۳۶] (۱)- بحار الأنوار: ۴۵/ ۲- ۳(با اندکی اختلاف).

ایمان، ص: ۹۸

گفتار دهم: زاهد بودن خردمندان

«طوبی للزاهدین فی الدنیا و الراغبین فی الآخرة اولئک الذین اتّخذوا الأرض بساطا و ترابها فراشا و مائها طیبا و القرآن دثارا و الدعاء شعارا».[۱۳۷]

معنای فارسی «زهد»، بی‌میلی و بی‌رغبتی است، مقابل رغبت است. به تعبیر دیگر، به‌معنای «اهمّیّت ندادن» است. برادران یوسف نسبت به او زاهد بودند؛ یعنی راغب نبوده و او را به ثمن بخس یعنی هفده درهم فروختند[۱۳۸]. انسان باید بفهمد که دنیا و عالم مادّه با تمام خوشیها و زرق و برقهایش، هیچ اهمّیّتی ندارد. اگر عاقل شدی، زاهد می‌گردی. زاهد معنایش این نیست که انسان کنجی تنها بدون همسر زندگی کند و از مال دنیا بی‌بهره باشد بلکه باید به حکم عقل، جوری شوی که همه زندگی دنیا را مهم ندانسته، مشتاق رسیدن به آن

---

[۱۳۷] (۱)- خصال: ۱/ ۳۳۷.

[۱۳۸] (۲)-\i وَ شَرَوْهُ بِثَمَنٍ بَخْسٍ دَراهِمَ مَعْدُودَةٍ ...\E یوسف: ۲۰.

نباشی. انسان تمام دلرباییهای دنیا، زیباییهایش، لذّتهایش، عقل فنایش را نیز می‌بیند: «مرد آخر بین مبارک بنده‌ای است»، همه اینها متغیّر و از بین رفتنی است و دلبستگی را نشاید.

دلبستگی سلطان به ظرف بلورین و فرجام آن

در تفسیر روح البیان داستانی چنین نقل کرده است:

---

(۱)- خصال: ۱/ ۳۳۷.

(۲)- وَ شَرَوْهُ بِثَمَنٍ بَخْسٍ دَراهِمَ مَعْدُودَةٍ ... یوسف: ۲۰.

ایمان، ص: ۹۹

«وقتی حاکمی برای سلطان وقت، ظرف بلوری گران‌قیمت به‌عنوان هدیه فرستاد، سلطان از آن ظرف خیلی خوشش آمد. به وزیرش گفت: «این هدیه را چطور می‌بینی؟».

وزیر گفت: «اگر از من می‌پرسی، به کار شما نمی‌خورد».

سلطان بدش آمد گفت: «عجب کم‌سلیقه هستی! چنین ظرف بلوری نایاب را نمی‌پسندی؟».

دستور داد آن را در جای معیّن قرار داده و مأموری برای نگهداری آن معیّن کرد.

وقتی مأمور رفته بود تا ظرف را برای حضور سلطان بیاورد، از دستش لغزید افتاد و شکست. خبر به سلطان رسید، آن روز روز عزایش شد. وزیر وقت‌شناس به سلطان گفت:

«آن روزی که من گفتم این ظرف به کار سلطان نمی‌خورد، امروزش را می‌دیدم. و می‌دانستم این ظرف روزی شکسته می‌شود، دلی که به آن بسته است نیز می‌شکند، خواستم از همان اوّل به آن دل نبندید تا وقتی که ظرف شکست، دل سلطان نشکند».

آن‌وقت سلطان فهمید عجب وزیر فهمیده، عاقل و دانشمندی دارد!».

عاقل اگر از همان اوّل فنای دنیا را فهمید، دل به آن نمی‌بندد. از همان اوّل اهمّیّتش نمی‌دهد بلکه دوستی‌اش را به عالم بقا می‌افکند[۱۳۹]. باید علاقه‌ات را از همان اوّل نخست به خدای خودت بیندازی. اصلا مؤمن اساس دوستی‌اش باید به خدایش باشد:

«یا من الیه معولی؛[۱۴۰] ای کسی که تکیه و دلبستگی من به اوست». چرا از همان اوّل، علاقه‌ای که باید برای خدا باشد، به غیر خدا بیندازی؟ نمی‌گویم بچّه‌ات را دوست ندار بلکه به جهت خدایی و نعمتش باید او را دوست داشت نه اینکه بچّه را خدای خود قرار بدهی بلکه بچّه را برای خدا دوست بدار. زاهد در دنیا باش؛ یعنی به آن راغب نباش.

عیوب دنیا را ببین و دل به آن نبند.

---

[۱۳۹] (۱)-i\... وَ الَّذِینَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ ...E\ بقره: ۱۶۵.

[۱۴۰] (۲)- اقبال الأعمال: ۳/ ۳۳۷.

خوش‌تر آن باشد که گفته آید در حدیث
سرّ دلبران دیگران[۱۴۱]

مثلی می‌زنم تا ضمن آن، حقایق بهتر روشن گردد.

---

(۱)- ... وَ الَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ ... بقره: ۱۶۵.

(۲)- اقبال الأعمال: ۳/ ۳۳۷.

(۳)- مثنوی معنوی/ دفتر اوّل: ۵.

همراهی نوش با نیش

مثلا انسان جمال زنی را که می‌بیند[۱۴۲]، یک لحظه لذّت، بعدش چه زحماتی که به دنبال دارد. همین‌طور مال و جاه، همه‌اش جز خفه کردن و ذلیل و منقاد کردن برای مادّه و مادیّات چیزی نیست. این یک میلیون پولی که

---

[۱۴۱] (۳)- مثنوی معنوی/ دفتر اوّل: ۵.

[۱۴۲] (۱)- قال الصادق علیه السّلام: و کم من نظرة اورثت حسرة طویلة(سفینة البحار: ۲/ ۵۹۶).

دلت را برده، تو اسیر و گرفتار و پاسبانش می‌شوی، حیف تو نباشد. تو که باید خادم ربّ العالمین شوی، خادم یک مشت خشت و گلی می‌شوی. ببین چگونه حقیقت تو را در خودش فانی می‌کند. عمر عزیزت را تلف و هستی‌ات را به باد فنا می‌دهد. آدمی باید آخر امور دنیا را ببیند. الآن گرفتاریهایش را متذکّر شود. اگر خواستی فلان مقام را بیابی، چه دردسرهایی را باید تحمّل کنی. زهی حماقت برای اینکه فلان الدوله بشوی! این همه زحمت بکشی، چقدر مزاحمتها. از همان اوّل حسابش را بکن که آیا با این زحمتها و ناراحتیهایش می‌ارزد؟

تازه وکیل هم شدی، آیا می‌ارزد؟ چه دارد؟ چه لذّت ثابت و دائمی در آن است؟ جز دردسر.

برخورد علی علیه السّلام با علاء بن زیاد

مروی است هنگامی که امیر المؤمنین علیّ بن ابی طالب در بصره بود (پس از آنکه جنگ جمل به نفع علی

علیه السّلام تمام گردید) به آقا خبر دادند که علاء بن زیاد (بنا بر آنچه در نهج البلاغه ذکر کرده، بعضی هم دیگری را ذکر کرده‌اند) از اشراف و اعیان بصره و از مخلصین و محبّین علی است، مریض است. حضرت فرمود: «به عیادتش می‌رویم». وقتی به خانه‌اش آمد، دیدند قصر مفصّلی ساخته است، دستگاهی تهیّه دیده است. امیر المؤمنین حقّ است. خصوصا با دوستش نمی‌آید اغرای به جهل کند. علی پدر مهربان است. خیرخواه است. خصوصا با دوستانش (مضمون فرمایش امام چنین است) این‌جا اتاق چند متری تو را کافی است. یک رختخواب و فرش تو را بس است؛ امّا بعد از مرگ چنین نیست. وضع آنجا جور دیگر است. این‌جا به یک لامپ، شبت روشن می‌شود،

---

(۱)- قال الصادق علیه السّلام: و کم من نظرة اورثت حسرة طویلة (سفینة البحار: ۲/ ۵۹۶).

ایمان، ص: ۱۰۱

ولی آنجا هرچه نور هم داشته باشی کم است؛ نور نماز و روزه. مؤمن وقتی می‌بیند اطرافش نورهایی است و در پیش رویش نور درخشان مانند کوکب درّی است که گور را چون روز روشن کرده، به او گویند نور ولایت محمّد و آل محمّد است.

حدیث را تمام کنم. حضرت فرمود: بلی اگر بخواهی این خانه هم با همین وضع جوری شود که پس از مرگت خانه داشته باشی، حقوق را رعایت کن. قطع رحم حرام است. مگر واجبات منحصر به خمس و زکات است. هر انفاقی که ترکش حرام شد، واجب می‌شود؛ مانند همین مثالی که زدم؛ باغچه و ساختمان مفصّلی دارد؛ امّا رحمش جا (و محل سکونت) ندارد، اگر او را جا نداد، قطع رحم کرده است.

حضرت فرمود: علاء! چه درست کردی برای دو روزه دنیا و این عمر کوتاه. تو به خانه بعد از مرگ محتاج هستی نه این‌جا؛ یعنی برای عمر شصت- هفتاد ساله

این‌قدر توسعه نیاز نیست. باید برای عمر بی‌نهایت خود، توسعه‌ای بدهی. وسعت گور یعنی برزخت لازم است نه خانه دنیا.[۱۴۳]

مروی است که بعضی از مؤمنین که در این دنیا زحمت کشیده‌اند و کار کرده‌اند قبرشان «مد البصر» است؛ یعنی تا چشم کار می‌کند؛ یعنی محل روحشان در عالم برزخ توسعه دارد.[۱۴۴]

پس به روشنایی آنجا بیشتر نیاز داری. سر قبرت اگر نورافکن بگذارند، به کار تو نمی‌خورد، آنجا نور ولایت آل محمّد صلّی اللّه علیه و آله به کار می‌خورد. می‌خواهی از غربت بیرون بیایی و بعد از مرگ غریب نباشی، «عمل صالح» را رها نکن. صورت نوری خیرات، هرچه بتوانی خیر بفرست. این خبرها همه انیس تو در عالم برزخ تو هستند.

---

[۱۴۳] (۱)- نهج البلاغه عبده: ۲/ ۱۸۷.

[۱۴۴] (۲)- الدر المنثور: ۴/ ۸۱.

می‌خواهی غریب نباشی، با حسین و آل محمّد صلّی اللّه علیه و آله ربط و رابطه پیدا کن تا آنجا هم ایشان یاد تو کنند.

مروی است از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله که بعضی از مردم «کالوتد فی الجدار»[۱۴۵] این‌طور در

---

(۱)- نهج البلاغه عبده: ۲/ ۱۸۷.

(۲)- الدر المنثور: ٤/ ۸۱.

(۳)- همان: ٥/ ٦٤ (با اندکی اختلاف).

ایمان، ص: ۱۰۲

زحمت هستند. خانه تنگی دارند؛ مانند میخی که در دیوار می‌کوبند. جای میخ چقدر تنگ است، جای بعضی هم پس از مرگ، چنین است. پس جای خودت را وسیع کن به سبب خیرات.

---

[۱۴۵] (۳)- همان: ۵/ ۶۴(با اندکی اختلاف).

سخنان ابو ذر بر سر قبر فرزندش

«من زهد فی الدنیا هانت علیه المصیبات».[۱۴۶]

«کسی که نزد او دنیا کوچک شد، مصیبتهایش هم کوچک می‌شود».

در مصیبتهای عالم دنیا از مرگ اولاد سخت‌تر نمی‌دانم. ابو ذر پسرش مرد، بر سر قبر پسرش گریه می‌کرد و می‌گفت: «پسرم! گریه نمی‌کنم که تو مردی و از کف من رفتی، از این جهت می‌گریم که امشب شب اوّل قبرت هست، جای تو کجاست؟ آیا جواب نکیر و منکر را درست ادا کردی یا نه؟».

باید آخرت نزد تو مهم باشد و به آن اهمّیّت بدهی. پسرت که مرد، مثل ابو ذر باشی و بگویی آیا باتقوا رفت. باایمان رفت. در آنجا با چه کسی محشور است؟ نه اینکه حیف بود از کفم رفت. جایش خالی است. مگر این‌جا چه بود، چه ارزشی داشت که از این‌جا رفت ارزشمند

---

[۱۴۶] (۱)- اصول کافی: ۲/ ۵۰.

شده بلکه باید بدانی که او راحت شد و تو هم باید مشتاق رفتن باشی.

ابو ذر هم همین را گفت که: «اگر نبود که آرزو دارم باز باشم تا بار سفر ببندم، از خدا می‌خواستم که همین الآن جانم را بگیرد و با تو باشم؛ ولی امیدوارم خدا مهلتم دهد تا بار سفر ببندم».

یعنی اگر من بخواهم بعد از تو بمانم برای این است که تدارکی کنم، توبه‌ای کنم و بار سفر ببندم. نمی‌دانم آیا دلها متوجّه وطن اصلی شده یا نه؟ به فکر آرامگاه ابدی خودت افتاده‌ای یا نه؟

سخنان علی علیه السّلام سرمشق طالبین زهد

یکی از مورّخین نوشته «مهدی عبّاسی» که در بنی عبّاس مثل عمر بن عبد العزیز در

---

(۱)- اصول کافی: ۲/ ۵۰.

ایمان، ص: ۱۰۳

امویها بوده و نسبتا بهتر از سایر خلفا بوده، دستور داده بود جمله طلیعه سخن ما از کلام علی علیه السّلام را به خطّ خوب نوشته بودند و در بغل گذاشته بود. شبها گاهی آن را زمزمه می‌کرد. بعضی از بزرگان می‌گویند شیعه علی علیه السّلام باید این جملات را نصب العین خود قرار دهد:

«طوبی للزاهدین فی الدنیا، الراغبین فی الاخرۀ، اولئک الّذین اتّخدوا الارض بساطا و ترابها فراشا و مائها طیبا و القرآن دثارا و الدعاء شعارا».[۱۴۷]

اصل زندگی دنیا چیست تا جزئیّات آن، چه باشد؟ خوشا به حال کسانی که دنیا را به حقارت شناختند و دل به آن نبستند. در عوض، آخرت را به بزرگی و عظمت شناختند، به آن مایل شدند و به آن رو آوردند.

---

[۱۴۷] (۱)- خصال: ۱/ ۳۳۷.

همراه امام زین العابدین علیه السّلام بگو: «ابکی لخروج نفسی، ابکی لظلمهٔ قبری، ابکی لضیق لحدی، ابکی لسؤال منکر و نکیر ایّای ...».[۱۴۸]

کنون هر ساعتی غم بیش دارم
که روز واپسین در پیش دارم

در آن ساعت خدایا یاری‌ام ده
ز غفلت بنده را بیداری‌ای ده

در آن ساعت ز شیطانم نگهدار
به لطفت نور ایمانم نگهدار

چو جان من رسد در نزع بر لب
فرو مگذار دستم گیر یا رب

چو در جانم نماند زان لقا هوش
تو در جانم نکن نامت فراموش

[۱۴۸] (۲)- بحار الأنوار: ۹۸/ ۸۹.

خدایا! خودت در قرآن فرمودی: فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ ...؛[۱۴۹] «در دنیا شما یاد من کنید تا در آخرت شما را یاد کنم». خدایا! ماه رمضان است تو لطفی فرما و ایمان ما را نگهدار.

---

(۱)- خصال: ۱/ ۳۳۷.

(۲)- بحار الأنوار: ۹۸/ ۸۹.

(۳)- بقره: ۱۵۲.

ایمان، ص: ۱۰٤

گفتار یازدهم: ارتباط زهد و صبر

وَ لا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلى ما مَتَّعْنا بِهِ أَزْواجاً مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَياةِ الدُّنْيا لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ ....[۱۵۰]

کلام در شرح کلمات امیر المؤمنین علیه السّلام بود. حضرت فرمود: «پایه‌های ایمان، صبر، یقین، عدل و

---

[۱۴۹] (۳)- بقره: ۱۵۲.

[۱۵۰] (۱)- طه: ۱۳۱.

جهاد است و صبر چهار شعبه دارد: الشوق و الاشفاق و الزهد و الترقّب»،[۱۵۱] امید و بیم که مفصّل ذکر شد.

سوّمین شعبه از شعبات صبر، زهد است؛ یعنی مسلمان باید در دنیا زاهد بشود. اگر زهد ورزید، صابر می‌شود و در برابر مصیبتها و ناراحتیها اضطراب پیدا نمی‌کند و رکنی از ارکان ایمانش را نگه داشته، دیگر اعتراض به قضا و قدر الهی- که خلاف ایمان است- ندارد.

خلاصه زاهد یعنی بی‌میل به دنیا: «و من زهد فی الدنیا هانت علیه المصیبات».[۱۵۲] معنای زهد را نیز گفتیم. زهد اسلامی آن است که: لِکَیْلا تَأسَوْا عَلی ما فاتَکُمْ ...[۱۵۳] مسلمان باید همّتش بلند باشد. زندگی دنیا نزدش کوچک باشد. زندگی عرش‌نشینی را طالب باشد.

---

[۱۵۱] (۲ و ۳)- اصول کافی: ۲/ ۵۰

[۱۵۲] (۲ و ۳)- اصول کافی: ۲/ ۵۰

[۱۵۳] (۴)- حدید: ۲۳.

تو را ز کنگره عرش
می‌زنند صفیر

ندانمت که در این
دامگه چه افتاده
است[۱۵۴]

---

(۱)- طه: ۱۳۱.

(۲ و ۳)- اصول کافی: ۲/ ۵۰

(٤)- حدید: ۲۳.

(۵)- دیوان حافظ: ۳۱.

ایمان، ص: ۱۰۵

معنای زهد در این آیه شریفه آمده است. مبادا چشم بیندازی به جلوه‌های دنیا. این زرق و برقها دلت را نبرد. قرآن این‌طور به شما دستور می‌دهد نه اینکه چشم به راه خارج باشند تا لباس تازه و پارچه دلربا بیاید. از

---

[۱۵۴] (۵)- دیوان حافظ: ۳۱.

یکدیگر می‌پرسند از کدام کشور و از کدام مغازه مد تازه سراغ دارید. دلشان تمام عقب زرق و برق می‌رود. در ساختمانهایشان چقدر چشم و همچشمی هست. منتظرند ببینند مد روز چطور است تا جلوه بیشتر بدهند و یا وسایل زندگی و غیره.

اینها همه‌اش خلاف زهد است. اگر زاهد نشدی، نمی‌توانی در دنیا صبر کنی.

مصیبتهای دنیا شخص را از پا درمی‌آورد. اعتراض به قضای الهی دارد که سر تا پا کفر است نه اسلام.

پس از همان اوّل: وَ لا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلى ما مَتَّعْنا بِهِ أَزْواجاً مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَياةِ الدُّنْيا ... «زهرة» در لغت عرب به‌معنای «شکوفه» است. چقدر شکوفه تازه است. زود پژمرده می‌شود. طولی نمی‌کشد که همین پارچه نو و ساختمان جدید، همین زرق‌وبرقها همه‌اش از بین می‌رود تا جایی که جوانی و زندگی‌ات رها می‌شود. چیزهای دیگر هم معلوم است، پس چشم مینداز به زرق

و برق دنیا. این چند روز، ایمان، قرآن، اسلام، عقل و علم مال کسی است که زندگی بعد از مرگ را بیشتر علاقه‌مند و به آن دلخوشتر باشد[۱۵۵] و کارش به جایی برسد که یاد مرگ و عقبات را که می‌کند، خوش می‌شود. هر پیشامد ناگواری پیش آید، به یاد مرگ آن را آسان می‌کند. مرگ می‌شود مورد انس، آرامش و دلخوشی. رغبت مؤمن به مرگ است و منتظر است مرگش بیاید و او را به عالم اعلی برساند و به زندگی سرتاسر سعادت و بی‌فنا و زوال برسد. اگر موت، مأنس و مألف گردد، نشانه تمام عقل و ایمان است.

سخنان سردار عرب با رستم فرّخزاد

داستانی از تربیت اسلامی بگویم: در جنگ اعراب و ایران، پس از شکست ایرانیان

[۱۵۵] (۱)- حتی یکون الموت مأنسنا الذی نانس به(صحیفه سجّادیّه: ۱۹۶).

(۱)- حتی یکون الموت مأنسنا الذی نانس به (صحیفه سجّادیّه: ۱۹٦).

ایمان، ص: ۱۰٦

در نخستین جنگ، سردار ایرانی به نام «رستم فرّخزاد» قشون مهمّی تدارک می کند و با وسایل مجهّز به قادسیه می‌آید برای جلوگیری از حمله اعراب. در شب خودش تنها سرکشی می کند که ببیند وضع لشکر اسلام چگونه است. می‌بیند اینها عددشان کم است لکن رعب از آنها در خودش می‌بیند. در همان شب فرستاد دنبال سردار عرب به نام «زهرهٔ بن عبد اللّه». وقتی آمد سردار ایرانی به او گفت: «شما اعراب همیشه جیره‌خور ما ایرانیان بودید. ما طرفدارتان بودیم. هروقت دشمن به شما حمله می‌کرد، ما دفاع می‌کردیم، چرا چنین می‌کنید؟ چکار به ایران دارید؟ من حاضرم مبلغ هنگفتی که زندگیتان را اداره کند، از خزانه ایران به شما بدهم و به سرزمین خود برگردید».

سردار عرب جواب داد و گفت: «بلی آنچه گفتی درست، امّا زمان سابق جاهلیّت بود. خبر نداری که خدا چند سال قبل نوری برای ما فرستاد به نام محمّد صلّی اللّه علیه و آله به او وحی فرستاد و دستوراتی داد و او ما را عوض کرد. مسلمان، دیگر پولکی نیست. آن وقتی که برای مال دنیا جنگ می‌کرد و برای مال دنیا آرام می‌شد، مسلمان نبود؛ ولی حالا دیگر نظری به دنیا ندارد».

این همان زهد است که در ضمن تربیت اسلامی است. رستم در شگفت شد و گفت:

«عجیب! مال نمی‌خواهید، پس جنگ برای چیست؟».

گفتند: «ما آمده‌ایم که بیرق لا اله الّا اللّه، محمّد رسول اللّه را بلند کنیم. مردم موحّد شوند، شرک از بین برود، بت‌پرستی و آتش‌پرستی از بین برود و بشرپرستی دیگر

نباشد و عبادت تنها برای خدا باشد و بس و نگذاریم بشر برای غیر خدا خاضع شود.[۱۵۶]

دیگر آنکه آمده‌ایم امتیاز طبقاتی را از بین ببریم؛ طبقه اعیان و اشراف یعنی چه؟

تمام بشر از حیث پدر و مادر یکی هستند و امتیاز غلط است مگر به تقوا[۱۵۷] او فلان مقام را دارد، فلان المملکه و الدوله کدام است، تقوا، تقوا».

رستم به دنبال سعد وقّاص فرستاد که نماینده رسمی بفرست تا با او گفتگو کنیم بلکه

---

(۱)- لیخرج عباده من عبادۀ الاوثان الی عبادته (نهج البلاغه صبحی صالح: خ ۱٤۷).

(۲)- ... إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقاكُمْ ... حجرات: ۱۳.

ایمان، ص: ۱۰۷

---

[۱۵۶] (۱)- لیخرج عباده من عبادة الاوثان الی عبادته(نهج البلاغه صبحی صالح: خ ۱۴۷).

[۱۵۷] (۲)-i\... إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقاكُمْ ...E\ حجرات: ۱۳.

کارمان به صلح انجامد. مرتبه دوّم یک نفر به نام «ربعی بن اکرمه» نماینده رسمی مسلمین معیّن شد تا با ایرانیان گفتگو کند. پیش از اینکه او بیاید، رستم به اطرافیانش گفت: «ما باید جلالمان را به آنان نشان بدهیم تا مرعوب حکومت ما بشوند»، لذا تخت زرّین، نصب و فرش زربافت، فرش کردند. کرسیهایی از زر نصب کردند به خیال اینکه مسلمانان را رعب بگیرد و عقب بروند. او نمی‌داند که اسلام، مسلمان را چنان بزرگ کرده و می‌کند که اگر تابعش شوند، بزرگترین مقام دنیا نزد مسلمان چیزی نیست. باید خدا را بزرگ دانست و بس. اللّه اکبر! غیر خدا همه کوچک و حقیرند. ای تو بزرگ! و همه عالم حقیر. گفتند: «بفرما».

ربعی، سواره آمد. وقتی که حدود را مشاهده کرد، دید عجیب! مسافتی را فرشهای گران‌قیمت فرش کرده‌اند. برای اینکه بفهماند اعتنایی به این تشریفات ندارد، با همان مرکب، سواره روی فرش تا لب تخت آمد و آنجا پیاده شد و لجام اسبش را هم که باید به جایی بکوبند،

چشم انداخت، متّکای زربافتی دید، سر نیزه‌اش را داخل آن کرد و بند اسبش را به آن داخل کرد. گفتند: «چکار می کنی؟». گفت: «مگر چیست؟ با سنگ چه فرق می کند». نیزه‌اش را عصا کرد.

خلاصه، پس از آنکه وارد شد، تخت خالی نبود، روی زمین باید بنشیند. فرشهای زرّین را کنار زد و روی خاک نشست.

رستم گفت: «ای عرب! چه می کنی؟ این فرش، قالی زرباف است چرا عقب می‌زنی؟».

گفت: «برای ما مسلمانان خاک بهتر از فرش زرباف است. پیغمبر ما محمّد صلّی اللّه علیه و آله فرموده من تا آخر عمرم خاک‌نشینی را ترک نمی کنم (روی خاک نشستن کیف روحی دارد، علوّی برای روح آدمی پیدا می گردد)».

ضمنا می‌خواست بفهماند تو می‌خواهی جلال به خرج مسلمانان دهی؛ مسلمانی که تمام دنیا نزد او وقعی ندارد،

زندگی عالم اعلا را طالب است؛ مسلمانی که حیات ابدی را می‌خواهد، این حیات فانی هرچه هم زرق و برق داشته باشد، برایش ارزش ندارد. هر

ایمان، ص: ۱۰۸

چه می‌خواهی تختت را زیور کن، آخرش تخته تابوت است. تختی که متّصل به تخته تابوت شود، از همان اوّل به آن نباید دل بست، لذا رستم به عکس شد و اطرافیانش حیران شدند و از دستورات اسلام و راهنماییهای پیغمبر تعجّب کردند.

رستم گفت: «شما به سمت ما برای چه آمده‌اید». و همان حرفهایی که با زهرۀ بن عبد اللّه رد و بدل کرده بود، تکرار شد. رستم گفت: «حالا تصمیمتان چیست؟».

گفت: «ما مسلمانان شما را به یکی از سه چیز دعوت می‌کنیم: یا مسلمان شوید و امتیاز طبقاتی و پرستش دیگری را کنار بگذارید، در این صورت، ما هم برمی‌گردیم (مگر مسلمان برای مال جنگ می‌کند؟).

اگر شما موحّد شوید و آتش‌پرستی را کنار بگذارید، مثل خود ما هستید. اگر اسلام را نمی‌پذیرید، باید جزیه بدهید که یک نوع خضوع برای حق اسلام است. و اگر جزیه هم نمی‌دهید پس آماده جنگ باشید».

رستم گفت: «ممکن است به ما مهلت بدهید تا از مرکز دستور بگیریم».

ربعی گفت: «مسلمان این‌طور دستور دارد که تا سه روز مهلت دهد پس حساب‌هایت را بکن و یکی از سه چیز را اختیار کن».

رستم گفت: «خیلی عجیب است مثل اینکه تو اختیارات تام داری، مگر تو ما فوق نداری؟».

ربعی گفت: «مسلمان حکمش همین است؛ اگر یک سرباز امان دهد، همه لشکر همان را امضا می‌کنند، رئیس و مرئوس و این حسابها نیست». سپس افزود و گفت:

«بسیار خوب! تا سه روز شما را مهلت است».

رستم مایل به صلح بود، ولی اطرافیانش نگذاشتند و بالأخره جنگ کردند و شکست خوردند و جنگ قادسیه به نفع مسلمین تمام شد.

غرضم از این داستان، معرّفی یک مسلمان بود. آن‌وقت مسلمان چه بوده و حالا به چه کسی مسلمان می‌گویند. آن‌وقت به کسی مسلمان می‌گفتند که آخرت نزد او مهم بوده نه دنیا و زرق و برق آن. خدا لعنت کند کسانی را که منحرف کردند اسلام را.

معاویه و دودمانش وارونه کردند مردم را. آنان رو به حکومت، ریاست، جاه، جلال،

ایمان، ص: ۱۰۹

مال و منال آوردند. آن اساسی که پیغمبر اسلام شالوده محکم آن را ریخته بود و زمامش را به دست ماه هدایت علیّ بن ابی طالب علیه السّلام داده بود، بهم زدند. پیامبر صلّی اللّه علیه و آله فرمود: «مؤمنین! علی امیر شما باشد». امیر را رها کردند و دنبال معاویه رفتند و او هم

بردشان آنجایی که خودش هست. تا قیام قیامت آثار شومش باقی است. انسان اگر زاهد شد، مشکلات زندگی او را از پای درنمی‌آورد. زندگی دنیا چیست تا مسلمان از آن مرعوب گردد، مسلمان و خوف از فقر؟ هر آن‌کس که دندان دهد، نان دهد تا برسد به مرگ و میر. مسلمان از مردن نمی‌ترسد و هیچ دلهره‌ای ندارند، نه از مرگ خودش و نه بستگانش؛ چون:

«و من زهد فی الدنیا هانت علیه المصیبات».[۱۵۸]

عدم منافات زهد با کسب و کار

ضمنا زاهد بودن منافات با کسب و کار ندارد. می‌گوییم دنیا در دلت جا نکند.

نگفتیم لباس نپوش، از اجتماع کناره بگیر. حتّی روایتی دارد وقتی ایراد کردند به امام صادق علیه السّلام که جبّه‌ای پوشیدید که خلاف راه و روش اجدادتان است. علی علیه السّلام لباسی که برمی‌کرد وصله‌های متعدّد به

[۱۵۸] (۱)- اصول کافی: ۲/ ۵۰.

آن زده بود چنان‌که فرمود: «استحییت من راقعها[۱۵۹] از وصله زننده این لباس شرم می‌کنم». آن‌وقت شما چنین می‌پوشید، جدّه‌تان فاطمه، چادر سرش را سلمان می‌گوید دوازده جایش وصله لیف خرما بود.

جواب امام را هم بشنو. حضرت فرمود: «راه و روش جدّم در آن زمان که زمان قحط و غلا بود، سختی و نبودن جنس و پارچه و خوراک بود و پیغمبر و امام باید مانند ضعیف‌ترین و فقیرترین امّت زندگی کنند و آن‌وقت زندگی سخت بوده، ولی حالا (زمان حضرت صادق علیه السّلام) زمان سعه است، اگر بخواهم مانند جدّم علی علیه السّلام این‌طور لباسم را وصله کنم، مردم مرا استهزا می‌کنند، لذا ناچارم لباس نو بپوشم».

---

(۱)- اصول کافی: ۲/ ۵۰.

[۱۵۹] (۲)- نهج البلاغه فیض الإسلام: خ ۱۵۹/ فراز ۳۰؛ بحار الأنوار: ۴۰/ ۳۴۶.

(۲)- نهج البلاغه فيض الإسلام: خ ۱۵۹/ فراز ۳۰؛ بحار الأنوار: ٤٠/ ٣٤٦.

ایمان، ص: ۱۱۰

حضرت فرمود: «جلو بیا» و لباس زیرین خود را نشان او داد. دید پارچه زبری است که مناسب بدن لطیف امام علیه السّلام نیست. حضرت فرمود: «آنچه زیر است برای تواضع نسبت به خدا و لباس رویین را برای تو و امثال تو پوشیدم».

بنابراین، به حسب زمان، اوضاع فرق می کند. زهد یک امر قلبی است. با همه وسایل زندگی باید زاهد باشی؛ یعنی دل به آن نبندی. هوشت به عالم اعلی باشد. دل از حوض کوثر نکن. من در میان جمع و دلم جای دیگر است. در باغی که نشستی، دل از جوار علی علیه السّلام نکن. خیال نکن با پارک و ماشین آخرین سیستم به تمام مراد رسیدی بلکه باید مرادت باغ بهشت باشد.

پندی بزرگ از مولا علی علیه السّلام

روزی کسی بر اسد اللّه الغالب علیّ بن ابی طالب علیه السّلام مهمان شد، نگاه کرد دید وسایل زندگی که در خانه ضعیف‌ترین افراد است در این‌جا نیست. روی حصیری نشست.

نسبت به پیغمبر هم وضع چنین بود. کسی مقداری رطب هدیه آورده بود ولی نه با ظرف، ظرفش را می‌خواست ببرد. فرمود: «آیا در منزل ما ظرفی پیدا می‌شود؟». رفتند گشتند چیزی نیافتند. خاکهایی که در مقابلش بود، پاک کرد و خرما را روی زمین ریخت. پیغمبر و امام باید مطابق سخت‌ترین افراد زندگی کنند.

مهمان از علی علیه السّلام پرسید: «چرا وسایل زندگی را تدارک نمی‌فرمایید؟ شما پیشوای مسلمین هستید».

حضرت فرمود: «ما اهل بیت پیغمبر آنچه را که داریم خوبش را ذخیره می کنیم و می‌فرستیم برای خانه‌ای که در پیش داریم. می‌خواهیم آنجا را آباد کنیم. بالأخره

علّت اینکه می‌بینی ظرفی در خانه ما نیست؛ چون آن را از پیش فرستاده‌ایم به خانه آخرت».

سخنی از امام حسن مجتبی علیه السّلام

شیخ بهایی در کشکولش نقل کرده کسی به حضرت مجتبی علیه السّلام عرض کرد: «یا بن رسول اللّه! چطور است که ما مسلمانان از مرگ، بدمان می‌آید؛ ولی شما اهل بیت از

ایمان، ص: ۱۱۱

مرگ خوشحالید؟».

حضرت فرمود: «لانّکم عمّرتم الدنیا».[۱۶۰] چون شما همه‌اش در فکر آباد کردن اینجایید و خانه آنجا خراب است. معلوم است هیچ عاقلی از آبادی به خرابی نمی‌رود. تو می‌دانی خانه خراب هستی. در مدّت عمرت فقط دنیایت را آباد کردی. اگر کسی جرأت دارد به تو بگوید آماده باش برای پارکی که دو متر

[۱۶۰] (۱)- اصول کافی: ۲/ ۴۵۸.

بیشتر نیست و عمقش به اندازه قامت انسان است، چه کسی راضی است به خرابه رود؛ ولی آل محمّد صلّی اللّه علیه و آله و شیعیان خالصشان که آنجا را آباد کردند، مشتاق مرگند؛ مانند مولای ما حسین علیه السّلام که فرمود: «و ما اولهنی الی اسلافی اشتیاق یعقوب الی یوسف».[۱۶۱]

خدایا! به ما هم توفیق عنایت فرما که علاقه‌مان آن طرف برود. آباد کننده دین و آخرت و سرای باقی شویم. به تو پناه می‌بریم که مثل کفّار، آخرت را پشت سر اندازیم و ایمانمان مانند ایمان عمر سعد باشد؛ مسلمان بود، نماز، روزه و قرآن؛ ولی اسلام او مانند اسلام بسیاری از مسلمین همین روزها بود. می‌گفت به جنگ حسین علیه السّلام می‌رویم و به حکومت ری می‌رسیم و بعد هم توبه می‌کنیم. می‌گویند آخرتی و جهنّمی هست، توبه می‌کنیم. ایمانش به نفع دنیاست و برای دلخوشی خودش کلمه توبه‌ای هم می‌گوید.

[۱۶۱] (۲)- کلمات الامام الحسین علیه السّلام: ۳۲۸.

خدایا! به تو پناه می‌بریم که ایمانمان این‌طور باشد. به ما ایمان علوی و حسینی بده.

علاقه‌مند به سرای باقی باشیم. هرکه هم حسینی شد، همین است، دل جای دیگر است.

عدّه‌ای از اصحاب شب عاشورا که باقی ماندند، پس از کلمات آقا که فرمود: «این لشکر مرا می‌خواهند، شما هم بروید»، هرکدام سخنان محبّت‌آمیزی می‌گفتند. برخی گفتند:

«یا حسین! زندگی بعد از تو چه فایده دارد؟ مرگ بهتر است».

حضرت به بشر خضر فرمود: «برو کوفه و پسرت را از زندان نجات بده»، او گریان شد و گفت: «زنده نمانم و درندگان مرا بخورند اگر دست از یاری تو بردارم. تو را رها کنم برای خاطر زن و اولاد. تو عزیزترینی چطور تو را رها کنم و بروم، بعد سر راه بنشینم و از راهگذاران

بپرسم از حسین علیه السّلام چه خبر؟». السّلام علیکم یا اولیاء اللّه و احبائه.

---

(۱)- اصول کافی: ۲/ ٤٥٨.

(۲)- کلمات الامام الحسین علیه السّلام: ۳۲۸.

ایمان، ص: ۱۱۲

گفتار دوازدهم: ترقّب، پایه‌ای از صبر

وَ جاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ ذلِكَ ما كُنْتَ مِنْهُ تَحِيدُ* ... وَ جاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَعَها سائِقٌ وَ شَهِيدٌ* لَقَدْ كُنْتَ فِي غَفْلَةٍ مِنْ هذا فَكَشَفْنا عَنْكَ غِطاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ.[۱۶۲]

کلام در شرح فرمایشات امیر المؤمنین علیه السّلام راجع به صبر بود، صبری که اساس ایمان است نسبتش به ایمان نسبت سر به جسد است.

---

[۱۶۲] (۱)- ق: ۱۹ و ۲۱- ۲۲.

چهارمین پایه آن ترقّب است. ترقّب یعنی انتظار و چشم به راه بودن. اگر کسی چشم به راه شد، ساعت شماری و روز شماری می‌کند. انتظار چه؟ خودش می‌فرماید: «ترقّب موت».

حضرت، اثر شوق و اشفاق را چنین فرمود که هرکس شوق بهشت در او پیدا شد، خودش را از شهوات کنار می‌گیرد؛ چون می‌داند شهوات مقدّمه جهنّم است. او شوق بهشت دارد، چگونه راه جهنّم را در پیش می‌گیرد؟ حدیث مسلم از پیغمبر اسلام است که: «بهشت با سختیها (در دنیا و راه بهشت) پیچیده شده و آتش با خوشیهای دنیوی».[۱۶۳]

روایت دیگری دارد: «پس از آنکه خداوند بهشت را خلق فرمود، جبرئیل گفت:

---

(۱)- ق: ۱۹ و ۲۱- ۲۲.

[۱۶۳] (۲)- حفّت الجنة بالمکاره و حفّت النار بالشهوات(روضة الواعظین: ۴۲۱).

(۲)- حفّت الجنۀ بالمکاره و حفّت النار بالشهوات (روضۀ الواعظین: ٤٢١).

ایمان، ص: ۱۱۳

پروردگارا! کیست که به این مکان خودش را نرساند؟ کیست که از آن روی گرداند؟ ندا رسید که به راه بهشت نگاه کن، راهش را دید ناراحتیها، مصیبتها و ترک نفسها و خلاف میلهاست. گفت: اگر راهش به این سختی است، طالبش کم است. جهنّم را دید و گفت:

پروردگارا! کیست که رو به این عذابها بیاورد؟ ندا رسید راهش را ببین. دید تمام خوشیهای نفس، لذّات و شهوات حیوانی است. گفت مشتری‌اش فراوان است».[۱٦٤]

علی علیه السّلام مطالب را در این جمله روشن فرموده: «فمن اشتاق الی الجنّۀ سلا عن الشهوات».[۱٦٥]

---

[۱٦٤] (۱)- مستدرك حاكم: ۱/ ۲۷.

[۱٦٥] (۲، ۳، ۴ و ۵)- روضة الواعظين: ۴۳.

«کسی که شایق به بهشت است، راهش ترک شهوات است (نمی‌شود کسی بهشت را خواهان باشد و در راه شهوات باشد)».

قال علی علیه السّلام: «و من اشفق من النار اجتنب المحرمات».[۱۶۶]

اگر کسی هم از جهنّم ترسید دیگر گناه نمی‌کند. اینکه شخصی گناه می‌کند، آتش جهنّم را موهوم می‌پندارد و باور ندارد. محال است که کسی بترسد و آتش جهنّم را سخت بپندارد و رو به گناه آورد.

«و من زهد فی الدنیا استهان بالمصیبات».[۱۶۷]

«کسی که زاهد در دنیا باشد، مصیبتهای دنیا برایش آسان می‌گردد».

چهارمین پایه صبر، «ترقّب» است: «و من ارتقب الموت، سارع الی الخیرات».[۱۶۸] اگر مسلمان بنا بگذارد شبانه‌روز

---

[۱۶۶] (۲، ۳، ۴ و ۵)- روضة الواعظین: ۴۳.

[۱۶۷] (۲، ۳، ۴ و ۵)- روضة الواعظین: ۴۳.

[۱۶۸] (۲، ۳، ۴ و ۵)- روضة الواعظین: ۴۳.

مقداری یاد مرگ کند، آن هم نه صرف خطور و انتشار مرگ داشته باشد و بگوید نکند هم‌اکنون مرگ من برسد؛ چون مرگ از موضوعاتی است که خدای عالم به حکمت بالغه‌اش هیچ کلّیّتی برای آن قایل نشده، هرکس در هر حالی است احتمال مرگ برایش هست؛ چه صحیح المزاج و سالم باشد، چه مریض و علیل.

نفس رفت و برنگشت. در جبهه جنگ. با رختخواب خواب، یا بیدار. در هر حال، احتمال مرگ وجود دارد. این احتمال را فراموش نکن بلکه آن را همیشه پیش چشم

---

(۱)- مستدرک حاکم: ۱/ ۲۷.

(۲، ۳، ٤ و ٥)- روضهٔ الواعظین: ٤٣.

ایمان، ص: ١١٤

داشته باش که نکند امروز، آخرین روز من باشد. شاید کفنم در بازار آمده باشد. اگر این انتظار موت در تو

پیدا شد، همه چیزت درست می‌گردد. آمادگی از هر جهت برایت میسّر خواهد شد، لذا اگر در خطبه‌های علی علیه السّلام کسی دقّت کند کمتر خطبه‌ای است که آقا سفارش مرگ را نکند[۱۶۹]. ای شیعیان علی علیه السّلام! سفارش آقا به شما این است که زیاد یاد مرگ کنید و از آن بی‌خبر نباشید. نگو من جوانم، صحیح المزاجم. چگونه غفلت می کنید از چیزی که شما را رها نمی کند.

متنبّه شدن انسان هنگام مرگ

اگر فراموش نکردی ساعت مرگ را که دست و پا و زبان و چشم از کار افتاده وقتی خودت را در آن حال ببینی، بنده می‌شوی. خشوع پیدا می کنی. در دعای سحرهای ماه مبارک رمضان می‌خوانی: «خدایا! از تو خشوع ایمان می‌طلبم پیش از خشوع ذلت در آتش».[۱۷۰]

[۱۶۹] (۱)- اوصیکم ذکر الموت و اقلال الغفلة عنه(نهج البلاغه صبحی صالح: خ ۱۸۸).

[۱۷۰] (۲)- اللهم انی اسئلك خشوع الایمان قبل خشوع الذل فی النار(دعای سحر ماه مبارك رمضان).

اگر یاد مرگ را از دست ندادی، تکوینا خشوع پیدا می‌شود، آن خشوعی که ساعت جان کندن پیدا می‌شود. اگر حالا پیدا شود، ارزش دارد. محتضر را دیده‌اید چه خضوع و خشوعی دارد؟ ای کاش! مثل ساعت جان دادنت حالا خشوعی به تو دست می‌داد.

وقتی که رو به خدا می‌کردی یا اللّه! می‌گفتی آن ایمان است؛ ایمان خشوع قلب است نه زبان. اگر کسی مراقب موت شد، بنده می‌شود، من من نمی‌کند، استقلال در خودش نمی‌بیند، قدرت من، بازوی من، قلم من، مال من، دیگر نمی‌کند. یاد کن وقتی را که با همین دست، نمی‌توانی پشه‌ای را برانی. ساعتی که نمی‌توانی حرف بزنی. حافظه‌ات کار نمی‌کند. اسم بچّه‌ات را نیز فراموش می‌کنی. اگر یاد ساعت جان کندنت کردی، خاشع می‌گردی. استقلالت از بین می‌رود. به هر خیری موفّق می‌گردی. آدمی که مرگش را می‌بیند، انفاق برایش آسان می‌شود. اینکه می‌بینی انفاق برایش سخت است؛ چون مرگ

(۱)- اوصیکم ذکر الموت و اقلال الغفلۀ عنه (نهج البلاغه صبحی صالح: خ ۱۸۸).

(۲)- اللهم انی اسئلک خشوع الایمان قبل خشوع الذل فی النار (دعای سحر ماه مبارک رمضان).

ایمان، ص: ۱۱۵

را در نظر نمی‌آورد وگرنه اگر ساعت مرگ را فراموش نمی‌کرد که لختش می‌کنند، می‌گفت چه بهتر که هرچه هست هم‌اکنون بدهم. اگر مرگ خودش را در نظر می‌آورد، به سرعت رو به خیرات می‌رفت.

انسان به واسطه غفلت است که از خیرات محروم می‌گردد. مرگ تلخ است لکن چاره‌ای از آن نیست نتیجه‌اش شیرین است. ای خانمی که از خانه بیرون می‌روی! بگو شاید رفتم و به خانه باز نگشتم، پس رعایت حجاب کن. موقعی که پای بی‌جوراب می‌خواهی بیرون بیایی، متوجّه ساعتی باش که پایت را تو کفن

می‌پیچند. اگر این خانم نصیحت علی علیه السّلام را می‌شنید، مرگ را فراموش نمی‌کرد.

داستانی بگویم:

حکایتی شگفت از اسکندر و مردمان شهر

در حیوة القلوب مجلسی راجع به داستان طولانی اسکندر ذو القرنین می‌نویسد که در ضمن فتوحاتش به شهری می‌رسد. پس از آنکه وارد شهر می‌شود، عجایبی مشاهده می‌کند. از آن جمله در هر خانه‌ای می‌بیند چند قبر درب خانه‌هاست. آدرس دار الحکومه را پرسید، گفتند: «ما دار الحکومه و قاضی نداریم».

اسکندر گفت: «مگر اجتماع بشری می‌شود باشد و حاکم و قاضی نداشته باشد».

گفتند: «جناب اسکندر! در این شهر دو نفر پیدا نمی‌شود که با هم جنگ کنند و ادعایی نیست تا بخواهند نزاع کنند».

اسکندر گفت: «چطور چنین چیزی می‌شود؟».

گفتند: «راه و روشی که از پدران ما به ما رسیده است چنین است. هرکس می‌میرد جنازه‌اش را باید درب خانه‌اش دفن کنند لذا قبرستان جداگانه نداریم. هرکس مرد، قبرش درب خانه‌اش هست تا بازماندگانش از خانه که بیرون می‌روند، پا روی قبر پدرشان بگذارند و بروند و بدانند چنین سرنوشتی دارند تا مبادا گناهی بکنند. به خانه که برمی‌گردند نیز چنین است تا مبادا اهل و اولادشان را اذیّتی کنند. اجمالا این گور پدر، مادر، برادر و خواهر باید درب خانه باشد تا مرگ را فراموش نکند. هر روز مرگ در

ایمان، ص: ۱۱۶

نظر است لذا مال کسی را دیگری نمی‌برد. کسی که امید ندارد فردا زنده باشد، برای چه ادعای ناحقّی داشته باشد؟ چرا تو سر هم بزنند، جنگ و جدالها برای چه باشد».

برگشت این همه فسادها به غفلت است. قرآن مجید هم این معنا را یادآوری می‌فرماید. هرکس غافل است، حیوان است.[۱۷۱] از آدمیت دور است. انسان از انس است پس این توحّش چیست که تمام طبقات بشر را امروز گرفته و تمام زندگی انسانها حیوانی است. غفلت از مرگ سبب این همه بی‌بندوباری است.

خیال ماندن در دنیا را دارند و فکر بعد نیستند لذا نمی‌خواهند باور کنند راه پیشینیان را خواهند سپرد. مرگ را فراموش می‌کنند؛ از هر چیزی، اجتماع امروز محروم است.

سابق در هر شهری چقدر کارهای خیر می‌شد انفاقها و اطعامها می‌شد امّا حالا ... اگر صورت خیری هم از او سرزند به واسطه ریاکاری یا غرضهای دیگر است و بی‌بهره می‌ماند.

سرنوشت عبرت‌انگیز موسی هادی

[۱۷۱] (۱)-i\ ... أُولئِكَ كَالْأَنْعامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولئِكَ هُمُ الْغافِلُونَ\E اعراف: ۱۷۹.

باور کنید اگر غفلت آمد، انسان حاضر است ادعای خدایی کند و خودش را خدا بداند. داستانی بگویم تا تلخی موعظه با شیرینی داستان جبران شود:

در تاریخ نوشته‌اند موسی هادی؛ خلیفه عباسی، از آن قسی القلبها و غلیظهاست.

کسی که از اوّل تا آخر، لحظه‌ای به مرگ خودش توجّه نکرد و دائما کارش خونریزی و جنایت بود. آخرش جالب است. هرثمه رئیس الوزراء بود. ظهر گرما، او را احضار می‌کند. عجیب است مثل درنده‌ای می‌خواهد حمله کند. گفت: «هرثمه شنیده‌ام برادرم هارون خیالها دارد. یحیی بن خالد برمکی او را کمک می‌کند و در پنهانی زمینه عزل مرا فراهم می‌کند و می‌خواهد هارون را خلیفه نماید. امشب می‌روی درب خانه هارون، سرش را می‌بری و می‌آوری (برادرش را به احتمال اینکه مزاحم او در سلطنت و خلافت باشد، می‌خواهد بکشد)».

(۱)- ... أُولئِکَ کَالْأَنْعامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولئِکَ هُمُ الْغافِلُونَ اعراف: ۱۷۹.

ایمان، ص: ۱۱۷

هرثمه می‌گوید: «عجیب است! این برادر پدر و مادری و نایب الخلافه تو است، جواب خدا و خلق را چه می‌دهی؟».

موسی هادی گفت: «این حرفها را کنار بگذار. هرکس مزاحم خلافت شود باید او را از بین برد. پس از آنکه او را کشتی، به زندان می‌روی و تمام علویها و سادات را از زندان بیرون می‌آوری، نیمی از آنان را سر ببر و نیمی را در شط بینداز. زندانهای دیگر باید خالی شود و همین امشب باید خودت را به کوفه برسانی و قبلا اعلام کنی هرچه عبّاسی است بیرون رود و سپس همه شهر را آتش بزن. مأمورین را هم در اطراف معیّن کن هرکس خواست فرار کند، کشته شود، نمی‌خواهم شیعه علی

[علیه السّلام] دیگر در این شهر بماند. پس از سوختن، کوفه را با خاک یکسان کنید!».

هرثمه گفت: «اینها چه گناهی کرده‌اند؟ اینها مسلمانند. اهل کوفه بالأخره مسلمانند.

چطور این‌طور حکم می‌کنی؟ این همه خونها ریخته گردد».

موسی هادی جواب عجیبی داد و گفت: «مسلمان کسی است که تابع من باشد! هر کس که تابع من شد، مسلمان است».

هرکس در حدّ خودش چنین خیال می‌کند. آنچه شأن خداست برای خودش قایل می‌گردد. پناه بر خدا! از ثروت زیاد و عافیت. سلامتی، جوانی و فراموشی مرگ، اینهاست که طغیان می‌آورد.

هرثمه این‌جا استعفا داد و گفت: «من ریاست را نمی‌خواهم و این جنایتها را نمی‌توانم انجام دهم». تا

چنین کرد، خلیفه گفت: «حکم تو هم قتل است! یا باید این کارها را انجام دهی، یا کشته شوی».

هرثمه دید پای کشته شدن است، گفت: «چشم». خلیفه به اندرون رفت. هرثمه سردرد گرفته به حال بهت و حیرت است. مادر خلیفه وقتی شنید فرزندش تصمیم قتل برادرش را گرفته آمد روی پای پسرش افتاد و التماس کرد که دست از برادرت بردار، برادرکشی نکن؛ امّا آن شقی، لگد به مادر زد و او را نهیب داد. نفسش این‌قدر طغیان کرده که همه چیز را فراموش کرده است.

ایمان، ص: ۱۱۸

لطف حق با تو چون که از حد بگذرد
مداراها کند رسوا کند

یک وقت صدای ناله زن خلیفه بلند شد که بیایید خلیفه مرد. مادر که بیرون رفت، خلیفه آمد خوراک بخورد، راه گلویش گرفت و مرد. نفرین مادر او را به اسفل السافلین برد. فرستاد دنبال هرثمه بیا که خلیفه مرد. هرثمه آمد قطیفه‌ای که رویش زده بودند عقب زد دیدند خلیفه مثل قیر سیاه شده بود. همان شب برعکس شد، خودش را بردند در گور و برادرش هارون را بر سر جایش بر مسند خلافت نشاندند.

غرضم این است که جلو طغیان و عصیان نفس را چیزی نمی‌گیرد مگر یاد مرگ و فنای دنیا و زوال آن. به خاطر این است که بعضی از بزرگان در خانه‌های خود، قبر درست می‌کردند تا برای مردن، آمادگی داشته باشند.

حکایت ابن بطوطه و کاسب شیرازی

ابن بطوطه مصری رحله‌ای دارد که در آن تاریخچه سیاحت به کشورهایی که رفته در هفتصد سال قبل، نوشته است. به شیراز که می‌رسد، حال شیراز هفتصد

سال قبل را می‌نویسد که به مسجد جامع عتیق رفتم. مقداری اوصاف مسجد جامع را نقل می کند.

تمام صحن، سنگ مرمر و شبانه‌روزی سه مرتبه آنجا را شستشو می کردند. کسی با پای کفش در این مسجد قدم نمی گذاشت. جمعیّت مانند سیل هنگام نماز حاضر بودند. بیرون مسجد، بازاری است (ندانم الآن کجاست) در جنب مسجد که در زیبایی بنایش در هیچ شهری جز شام ندیدم. وقتی که به آنجا رفتم، چشمم به کاسبی افتاد دیدم مشتری ندارد و قرآن می‌خواند. وجناتش مرا به خود جلب کرد، نزدش رفتم و نشستم و احوال از او پرسیدم که چه می کنی؟ (محل شاهدم این‌جاست) گفت: «یکی از کارهایم این است که قبرم همین‌جاست. در همین حجره، فرش را عقب زد، دیدم قبر آماده‌ای است. سنگش آماده و اسم حاجی هم رویش نقش است. و اینکه من در حجره تجارتم گورم را درست کرده‌ام برای این است که فریب دنیا نخورم. تدلیس در معامله نکنم. حقّه و کلک بر سر مشتریها نزنم.

وقتی مشتری نداشته باشم خودم سر گورم قرآن می‌خوانم. آنجا قدری ذکر خدا

ایمان، ص: ۱۱۹

می‌کنم، چرا؟ تا نفس طغیان نکند».

این نمونه تاجرهای هفتصد سال قبل در شیراز است. این هم وضع این زمان که همه‌اش رو به نکبت است. تمام غفلت اندر غفلت است. ماهها می‌گذرد و یادی از مرگ خود نمی‌کند. از مالش چیزی جلو بفرستد برای آخرتش و عالم برزخش اصلا به فکر آخرت نمی‌افتد، همه حواسش ماشین و زمین و استفاده مادّی است.

از یاد مرگ غفلت نشود

شعبه آخر صبر را فراموش نکنید. یاد مرگ را از کف ندهید. مرگ خودت نه دیگری را. شبانه‌روز اقلّا یک دفعه نگاه به کفنت بکن. خودت را وادار برای سفر قطعی؛ یعنی اگر کفنت را آماده کنی، مرگ زودتر

می‌آید؟ یا اگر خودت را به غفلت بزنی، مرگ نمی‌آید؟ چه یاد مرگ کنی چه نکنی ساعت معیّن، مرگ می‌رسد پس چه بهتر که انسان آن را نزدیک ببیند.

«الموت! الموت! جاء الموت بما فیه جاء بالروح و الراحۀ و الکرۀ المبارکۀ الی جنۀ عالیۀ لأهل دار الخلود الذین کان لها سعیهم و فیها رغبتهم و جاء الموت بما فیه ... و الکرۀ الخاسرۀ الی نار حامیۀ لاهل دار الغرور الذین کان لها سعیهم و فیها رغبتهم».[۱۷۲]

این است خطبه رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله، وصیّت پیغمبر و موعظه‌اش: «الموت! الموت!».

مسلمانان! مرگ را فراموش نکنید. از خانه بیرون می‌آیی بگو شاید برنگشتم. در خانه رفتی بگو شاید بیرون نرفتم. اگر این راه و روشت شد، به خیرات سرعت می‌کنی. اگر این جمع واقعا پیش خود این‌جور تصوّر کنیم که ماه رمضان آخر عمرمان است و سال دیگر زیر

[۱۷۲] (۱)- بحار الأنوار: ۶/ ۱۲۶.

خاکیم، چقدر در کارهای خیر سرعت می‌کنیم. ولی ما و یاد مرگ کجا! نفس نمی‌گذارد. خودت را به این فکر وادار. شاید سال آخر عمرم باشد. از امشب که ایّام البیض ماه مبارک است (سیزده، چهارده و پانزدهم) یعنی شبانه‌روزی که به برکت اعمال خیر در آن، روهای سیاه گنهکاران به رحمت پروردگار سفید گردد. آی

---

(۱)- بحار الأنوار: ٦/ ١٢٦.

ایمان، ص: ۱۲۰

روسیاهان! روسفید شوید. اگر این ایّام را قدردانی کنید، بگو خدایا! دلم می‌خواهد؛ ولی نفس و هوا غالب بر من بدبخت شده است مرگ به این آشکاری را نمی‌توانم ببینم.

خدایا! «قعدت بی‌اغلالی؛[۱۷۳] گناهان نمی‌گذارند به فکر آخرت باشم».

قال علی بن الحسین علیه السّلام: «اللّهم ارزقنی التّجافی عن دار الغرور و الانابهٔ الی دار الخلود و الإستعداد للموت قبل حلول الفوت».[۱۷٤]

شب عاشورا هم وقتی امام حسین علیه السّلام می‌خواست خواهرش را به صبر وادارد، باید صبر فوق العاده‌ای پیدا کند تا عالمی مصیبت را تحمّل کند لذا اوّل مقدّمات صبرش را درست کرد. او را به یاد مرگ انداخت. خواهرم اهل زمین همه می‌میرند اهل آسمان کسی نمی‌ماند: «انّ اهل الأرض یموتون و اهل السماء لا یبقون».[۱۷۵] جدّم پیغمبر، پدرم علی، مادرم فاطمه و برادرم حسن علیهم السّلام از من بهتر بودند، از دنیا رفتند، یعنی بالأخره حسین باید بمیرد و در دنیا باقی نمی‌ماند پس چه بهتر که در راه خدا کشته گردد:

---

[۱۷۳] (۱)- دعای کمیل.

[۱۷۴] (۲)- بحار الأنوار: ۹۸/ ۶۳.

[۱۷۵] (۳ و ۴)- بحار الأنوار: ۴۵/ ۲.

«لا يذهبن حلمك الشيطان؛[۱۷۶] خواهر! صبر کن، مبادا شیطان بردباری تو را از بین ببرد».

---

(۱)- دعای کمیل.

(۲)- بحار الأنوار: ۹۸/ ٦۳.

(۳ و ٤)- بحار الأنوار: ٤٥/ ۲.

ایمان، ص: ۱۲۱

گفتار سیزدهم: وجوب حفظ جان

وَ لا تَسْتَوِی الْحَسَنَةُ وَ لَا السَّیِّئَةُ ادْفَعْ بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ ....[۱۷۷]

در بعضی ذهنها می‌آید که اسلام، قرآن و روایات، امر به صبر می‌فرمایند بلکه صریح بیان فرموده‌اند که بدون

---

[۱۷۶] (۳ و ۴)- بحار الأنوار: ۴۵/ ۲.

[۱۷۷] (۱)- فصّلت: ۳۴.

صبر، بشر به سعادت نمی‌رسد. بدون صبر، به ایمان نمی‌رسد بلکه بدون صبر، همین حیات دنیا هم به خوشی نمی‌گذرد. آنگاه شبهه القا می‌کنند که اسلام مسلمانان را وادار می‌کند تو سری بخورند، مالشان را ببرند، عرضشان را ببرند و زیر بار ظلم بروند.

خلاصه جواب این است که: صبر پس از واقع شدن ظلم و ستم است؛ اما پیش از وقوع آن، بر هر مسلمانی تا آنجا که بتواند واجب است از مال، جان و ناموسش دفاع کند. واجب است برای حفظ جانش تا پای جانش دفاع کند و اگر نتوانست مقاومت کند، واجب است فرار کند تا جانش محفوظ بماند؛ چنانچه درباره مال که اگر غیر قابل اعتناست دفاعش وجوبی ندارد؛ مثلا لباس و فرش کهنه کم‌قیمتی است که اهمّیّت ندارد، دفاع واجب نیست؛ امّا اگر مال معتدّ به، یا واجب الحفظی مانند سرمایه‌اش هست، باید دفاع کند و نگذارد مالش را ببرند. یا اگر طلبی دارد که سرمایه‌اش هست، نتیجه

زندگی اوست، بر او واجب است مطالبه کند، نه اینکه این‌جا عفو کند بلکه باید نگذارد از بین

---

(۱)- فصّلت: ۳٤.

ایمان، ص: ۱۲۲

برود تا حدّی که سلامتی خودش در خطر نیفتد. اگر سلامتی‌اش در خطر بیفتد، دفاع از مال جایز نیست. خودت را بخواهی فدای پول کنی جایز نیست. اوضاع دنیا کوچکتر از آن است که خودت را فدای او کنی. دست به یقه دزد شوی که اسلحه دارد و جانت در خطر است، حفظ جان مقدّم است تا خود مال؛ مثلا برخی جنس قاچاق حمل می‌کنند، جان خودشان را در معرض خطر قرار می‌دهند و برای ازدیاد ثروت، جان را فدای مال می‌کنند. جان انسان عزیز است و دفاع از مال تا اندازه‌ای واجب است که ضرر به سلامتی و حفظ جان نزند. مگر اطمینان داشته باشی به سلامتی خودت،

آنگاه حفظ مال لازم است مخصوصا اگر واجب الحفظ باشد.

وجوب دفاع از مظلوم

نسبت به ظلمهایی که به دیگری می‌شود، آیا دفاع بر شخص واجب است یا نه؟

این مسأله برگشتش به حکم نهی از منکر است. اگر چنانچه شرایطش جمع شود؛ یعنی اگر بتوانی و سخن تو اثر داشته باشد، دفاع لازم است و نباید بگذاری کسی مال دیگری را ببرد، یا دیگری را بکشد؛ البتّه به شرط حفظ جان خودت، گاهی جان خود شخص در خطر است با امن از ضرر، دفاع لازم است و کسی نگفته که ای مسلمان! تو سری بخور و زیر بار ستم برو بلکه نسبت به خود و دیگری، اگر بتواند واجب است دفاع کند:

... لا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْساً إِلَّا ما آتاها ....[۱۷۸]

[۱۷۸] (۱)- طلاق: ۷.

ولی اگر چنانچه انسانی جنب‌وجوش بخواهد بکند، برای اینکه خوشیهای دنیا را درک نماید، خودش را در زحمتهایی بیندازد، این حرف دیگری است.

جوانی متدیّن می‌پرسید: آیا بر انسانی واجب است جنب و جوش کند برای زندگی بهتری؟ بنده خوشحال شدم به خیالم حیات پس از مرگ را می‌گوید. گفتم: «آفرین! بلی بر هر فردی واجب است کاری کند تا به حیات بهتری برسد. وقتی به عالم دیگر می‌رود،

---

(۱)- طلاق: ۷.

ایمان، ص: ۱۲۳

سروسامانی داشته باشد. با دو بال علم و عمل در آن عالم اعلا اوج بگیرد. تأمین آتیه آخرتی- که حتمی است- بر هر فردی واجب است».

او گفت: «نظرم راجع به عالم دنیاست. آدم فداکاری کند، جنب و جوش کند به زندگی بهتری برسد». ما کجا رفتیم و او چه می‌گفت.

در پاسخش گفتم: «اگر خواستید، هدف را حیات دنیا و تأمین آسایش دنیا و رسیدن به زندگی بی‌دردسر و سرتاسر خوشی قرار دهید، اوّلا: این مطلب محال است. اگر بخواهی یک زندگی در کره خاک برای خودت پیدا کنی که از اوّل تا آخر، هیچ ناراحتی نداشته باشی، محالست بشری را نشان دهید در تاریخ که هیچ ناراحتی نداشته باشد. بدون اینکه پیری در پیش داشته باشد، بدون اینکه ضعف قوا و ناتوانی داشته باشد. اگر می‌خواهی حسد حاسدین و نزاع و جدال پیش نیاید و همه‌اش مطابق میل تو باشد، این محال است.

یک تن آسوده در جهان دیدم — آن هم آسوده‌اش تخلّص بود

***

دل بی‌غم در این عالم اگر باشد بنی آدم نباشد نباشد

این ناملایمات لازمه عالم دنیا و عالم تضادّ و مادّه است، چرا؟ زندگی بی‌دردسر برای شخص اوّل عالم ایجاد، محمّد صلّی اللّه علیه و آله فراهم نشد. همچنین برای سلاطین و حکّام و برای هیچ‌کس فراهم نشده و نخواهد شد».

وطن واقعی کجاست؟

سرّ این مطلب آن است که روی کره خاک، وطن انسان نیست. وطنش عالم اعلاست. لازمه غربت، زحمت است. می‌خواهی در محلّ غربت، خوش باشی. بگو در غربت خوش نمی‌گذرد. وطن اصلی جوار آل محمّد صلّی اللّه علیه و آله ان شاء اللّه تعالی است. این زندگی

حیوانات را با زندگی بشر مقایسه کنید ببینید هر حیوانی زندگی‌اش کم‌دردسرتر

ایمان، ص: ۱۲٤

از بشر است. زندگی هر حیوانی را با راحت‌ترین و بهترین افراد بشر مقایسه کنید می‌بینید خوش‌تر و آرام‌تر از بشر است؛ چون حیوان وطنش این‌جاست. آسایش دارد. ای انسان! تو وطنت این‌جا نیست.

تو را ز کنگره عرش می‌زنند صفیر
ندانمت که در این دامگه چه افتاده است[۱۷۹]

راحتی بشر، آرامگاه او، جایی که آرام مطلق است، جز در جوار آل محمّد نیست.

ای انسان! توقع داری به زندگی بهتر برسی؛ یعنی زندگی بی‌دردسر که هیچ ناراحتی در آن نباشد که در

[۱۷۹] (۱)- دیوان حافظ: ۳۱.

دنیا برای بشر محال است، خدا جای دیگر برایت تدارک کرده، اگر می‌خواهی جنب‌وجوشی کنی، بسط عدل شود، درست است انسان سعی کند بسط عدل شود لکن به شرطی که برای خدا باشد به هر اندازه که بتوانی، هرچند میان زن و شوهری بتوانی بسط عدل دهی، بین عقل و نفس خودت بسط عدل دهی، عدل در وجود خودت پیدا شود.

سیّد بن طاووس و منصب قاضی القضات

از دربار خلافت، خدمت سیّد بن طاووس پیشنهاد کردند منصب قضاوت کلّ خلافت اسلامی را بپذیرد. جناب سیّد، نقیب سادات و رئیس شیعه، ساکن حلّه است. از بغداد به حلّه آمده، منصب قاضی القضات را پیشنهاد کردند و منصب قضاوت در اهمّیّت پس از خلافت بوده است.

سیّد فرمود: «من به کار قضاوت نمی‌خورم».

گفتند: «چطور شما با این تقوا و علم و همه به صلاحیّت شما معتقدند».

فرمود: «من سالها دارم با خودم می‌جنگم که در وجود خودم به عدل رفتار کنم و عقلم را بر نفسم حاکم کنم، هنوز نتوانسته‌ام».

به عدل، زبانت کنترل باشد. به عدل چشمت، دستت، پایت، دلت و همه هستی‌ات

---

(۱)- دیوان حافظ: ۳۱.

ایمان، ص: ۱۲۵

بگردد. عدل یعنی تجاوز از حدّ نکردن. کدام معامله و مصاحبه به عدل بوده است. کدام عاقل است که با اعضا و جوارحش به عدل رفتار کرده باشد. گاه می‌شود انسان با خوردن یک لقمه زیادی، به معده‌اش ظلم کرده است. معده نتوانسته هضم کند. گاه می‌شود با یک کلمه

بی‌جا دلی را می‌رنجاند. الآن ظلم کرده است؛ چرا این حرف را زدی.

ای جوان عزیز! اوّل عدل را در خودت جاری کن. سعی کن ظالم نباشی. پس از سعی در اصلاح خودت، آن‌گاه جلوگیری از ظلم اگر برای خدا باشد، خوب است. گاه می‌شود هوس است. چیزهای دیگر در نفس انسانی است. حیف است برای تو ای انسان! که به غیر خدا معامله کنی. روی هوا و هوس بجنبی. اگر برای خدا معامله کردی، هر زحمتی هم ببینی، پاداش داری.[۱۸۰]

اگر کارهایت برای تظاهر نباشد و برای خدا باشد، می‌بینی پدر بر فرزند، همسایه با همسایه، مؤمنی با دیگری، ظلم می‌کند اگر برای خدا جلوگیری کردی، هر نوع صدمه هم بخوری، اجرت نزد خدایت محفوظ است. اگر روی تکلیف، کشته هم شدی، اجرت با

[۱۸۰] (۱)-\i ... لا يُصِيبُهُمْ ظَمَأٌ وَ لا نَصَبٌ وَ لا مَخْمَصَةٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ لا يَطَؤُنَ مَوْطِئاً يَغِيظُ الْكُفَّارَ وَ لا يَنالُونَ مِنْ عَدُوٍّ نَيْلًا إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ بِهِ عَمَلٌ صالِحٌ إِنَّ اللَّهَ لا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ\E توبه: ۱۲۰.

خدایت هست؛ البتّه به همین شرط که روی هوا نباشد فقط برای خدا باشد وگرنه زحمت بیهوده‌ای کشیده‌ای.[۱۸۱]

انسان زیانکار

به‌عنوان مثال، غزّالی نقل کرده است که در یکی از غزوه‌ها یکی از شهدا مشهور شد به «شهید الحمار» یعنی شهید راه خر شده بود! سببش این بوده که این بدبخت مسلمان، در صحنه جنگ، چشمش می‌افتد به کافری که بر خر زرنگ جالبی سوار شده بود. به رفیقش می‌گوید: «من این کافر را می‌کشم و الاغش را می‌گیرم». حمله می‌کند ولی به عکس می‌شود؛ کافر، این مسلمان را می‌کشد و به جای اینکه الاغ نصیبش شود، جانش

---

(۱)- ... لا يُصِيبُهُمْ ظَمَأٌ وَ لا نَصَبٌ وَ لا مَخْمَصَةٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ لا يَطَؤُنَ مَوْطِئاً يَغِيظُ الْكُفَّارَ وَ لا يَنالُونَ مِنْ عَدُوٍّ نَيْلًا

[۱۸۱] (۲)-\i ... كَسَرابٍ بِقِيعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمْآنُ ماءً ...\E نور: ۳۹.

إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ بِهِ عَمَلٌ صالِحٌ إِنَّ اللَّهَ لا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ توبه: ۱۲۰.

(۲)- ... كَسَرابٍ بِقِيعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمْآنُ ماءً ... نور: ۳۹.

ایمان، ص: ۱۲۶

را هم به هدف خر داده است. این شهید، هدفش چیست؟ ببین خواسته‌اش چیست؟

هدفش هرچه هست، حسابش با همان است.

اگر کسی هدفش خاک باشد، کشته راه خاک است. جان عزیز انسان طرف معامله‌اش خاک باشد، تمام ملک زمین مال خداست و همه‌اش برای همه عاریه است.

آب و خاک، ارزشی ندارد که جانش را بدهد مگر اینکه وجهه حق پیدا کند و طرف معامله‌اش خدا باشد؛ مثلا کفّار می‌خواهند کشور اسلامی را بگیرند و آن‌وقت ظلم و کفر شایع می‌شود، برای جلوگیری از کفر و ظلم، دفاع می‌کند؛ البتّه کشته راه خدا شده؛ امّا اگر راجع به

حق و حقیقت نباشد بلکه هدفهای شخصی و موهومات باشد جانش را با اوهام معاوضه کرده است. یا مثلا برای اینکه اسمش را به نیکی ببرند، در رادیو و روزنامه ذکر کنند، کشته شود. راستی که چقدر موهومات بعضیها را گرفته است.

انسانی که باید رشد عقل داشته باشد، باید به غیر از خدا معامله نکند و خودش را بزرگتر از این بداند که با موهومات جانش را معاوضه کند. کسی که چنین مشتری مثل خدا داشته باشد، جان و مالش را بخرد،[۱۸۲] آن‌وقت با شهرت معاوضه کند، با مال، ثروت و اعتبار صرف معاوضه کند، زهی خسران. برای رسیدن به مقام و کرسی، تمام، تنزّل ادراک است، پس از اینکه جانش از قالبش بیرون آمد روحی که به حسب ادراکش این قدر پست بود که حدّش معامله با غیر از خدا بود،[۱۸۳] چگونه عروج می‌کند و به عوالم بالا ارتقا می‌یابد؟ طرف معامله با هر که باشد، قیمتش هم همان است. هر کس بخواهد

---

[۱۸۲] (۱)-i\... إِنَّ اللَّهَ اشْتَرى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَ أَمْوالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ ...E\ توبه: ۱۱۱.

[۱۸۳] (۲)-i\... لا تُفَتَّحُ لَهُمْ أَبْوابُ السَّماءِ وَ لا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّى يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِياطِ ...E\ اعراف: ۴۰.

بداند حدّ وجودش چه مقدار است، ببیند طرف معامله‌اش کیست؟ و دنبال چه می‌رود، عقب آب و خاک می‌گردی، حدّت همان است. دنبال خوشیهای دنیوی می‌گردی، ارزشت همین مقدار است.

اگر معامله با خدا را رها کردی، با نفس و هوا، با آب و خاک و با شهوات معامله

---

(۱)- إِنَّ اللَّهَ اشْتَرى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَ أَمْوالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ ... توبه: ۱۱۱.

(۲)- ... لا تُفَتَّحُ لَهُمْ أَبْوابُ السَّماءِ وَ لا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّى يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِياطِ ... اعراف: ٤٠.

ایمان، ص: ۱۲۷

نموده‌ای. بدان لحظه به لحظه رو به سقوط هستی. هرچه بیشتر به این هدف برسی، از هدف اصلی، باز می‌مانی. نشنیدی: «حلاوة الدنیا مرارة الآخرة».[۱۸٤]

---

[۱۸۴] (۱)- بحار الأنوار: ۷۳/ ۱۱۹.

«خوشی دنیا زحمت آخرت است».

هرچه آرامش به دنیا پیدا کنی[۱۸۵] به همان میزان، از آخرت محروم مانده‌ای. وقتی پولی می‌رسد، چنان دلش شاد است که همه چیز را فراموش می‌کند. اطمینان به دنیا دارد؛ امّا شما مسلمانید و عقیده دارید[۱۸۶] که آخرت حتمی است و دنیا بازیچه و زودگذر است. شما نباید به دنیا دلخوش باشید بلکه باید همیشه آرزوی رسیدن به حوض کوثر را داشته باشید.

رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله در روزهای واپسین عمر شریفش خبر داد که رفتنم نزدیک است.

من از بین شما می‌روم و سر حوض کوثر منتظر شمایم، خودتان را به من برسانید.

تا قیام قیامت، هرکس مؤمن به محمّد است، باید دائما حواسش به ایستگاهش باشد.

---

[۱۸۵] (۲)-i\... رَضُوا بِالْحَياةِ الدُّنْيا وَ اطْمَأَنُّوا بِها ...E\ یونس: ۷.

[۱۸۶] (۳)-i\وَ أَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لا رَيْبَ فِيها ...E\ حج: ۷.

من در میان جمع و دلم جای دیگر است. ضمنا کسی نگفت دنبال مال دنیا نرو بلکه می‌گویم حرص نزن؛ چون امر کرده‌اند به کار کردن. جنبش کن. نگفتم تنبلی کن بلکه قرآن می‌فرماید: «به سوی خیر بشتابید».[۱۸۷] تنبلی را کنار بگذار. راحتی و آرامشت را بگذار سر حوض کوثر. پیشدستی کنید از یکدیگر. در کار خیر پیش بیفتید.[۱۸۸]

حالا می‌بینید کار خیری را به کسی که پیشنهاد می‌کنید، از زیر بار شانه خالی می‌کند و به دیگری حواله می‌کند، امّا اگر زمین جالبی که رو به پیشرفت است سراغ کند، روی دست یکدیگر بلند می‌شوند.

شتاب علی علیه السّلام در خیرات

در بحار الأنوار است که راوی می‌گوید: قبل از ظهر آفتاب سوزان کوفه در هوای

---

[۱۸۷] (۴)-i\ وَ سارِعُوا إِلى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ ...E\ آل عمران: ۱۳۳.

[۱۸۸] (۵)-i\ ... فَاسْتَبِقُوا الْخَيْراتِ ...E\ بقره: ۱۴۸.

(۱)- بحار الأنوار: ۷۳/ ۱۱۹.

(۲)- ... رَضُوا بِالْحَياةِ الدُّنْيا وَ اطْمَأَنُّوا بِها ... یونس: ۷.

(۳)- وَ أَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لا رَيْبَ فِيها ... حج: ۷.

(٤)- وَ سارِعُوا إِلى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ ... آل عمران: ۱۳۳.

(٥)- ... فَاسْتَبِقُوا الْخَيْراتِ ... بقره: ١٤٨.

ایمان، ص: ۱۲۸

گرم، دیدم حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام پشتش را به دیوار زده تنها نشسته است. عرض کردم: «این هنگام چرا در زیر سایه تشریف نمی‌برید؟».

فرمود: «آمده‌ام شاید خیری از من سر زند. شاید بتوانم دادرسی از مظلوم کنم».

همین‌طور که با حضرت آقا صحبت می‌کردم، دیدم زنی گریان و نالان خدمت آقا آمده گفت: «یا امیر

المؤمنین علیه السّلام! به دادم برس! شوهرم مرا زجر کرده از خانه بیرونم کرده» و شکایت شوهرش را کرد.

حضرت فرمود: «خانه‌ات کجاست؟».

گفت: «فلان محلّه دور».

با حضرت به اتّفاق زن حرکت کردیم تا به در خانه‌اش رسیدیم. در زدیم. مرد آمد درب را باز کرد و آقا را نشناخت. حضرت فرمود: «چرا رعایت زنت را نمی‌کنی، با او به عدل رفتار نمی‌کنی».

حضرت مقداری به او نصیحت فرمود. بعد دستور فرمود با او محبّت کن. جوان مغرور شروع کرد خلاف ادب کردن. گفت: «حالا که اختلافمان را به تو گفته، چنین و چنان بر سرش می‌آورم».

علی علیه السّلام هم ذو الفقار را بیرون آورد و فرمود: «من امر به معروف می‌کنم، تو ناسزا می‌گویی».

جوان دید ناجور است. تصادفا در همین هنگام برخی عبور کردند می‌گفتند:

السّلام علیک یا امیر المؤمنین علیه السّلام. جوان تا آقا را شناخت معذرت خواست و گفت: «به واسطه تشریف فرمایی شما به خانه‌ام، او را می‌پذیرم و احترام می‌کنم بلکه صورتم را می‌گذارم زمین تا زن پایش را به صورتم بگذارد».

حضرت هم از او تشکّر کرد. زن را به خانه شوهرش رساند و سپس شکر خدا کرد به اینکه او را به اصلاح میان زن و شوهری موفّق داشته است.

برای هر مردی، مناسب حالش پیش می‌آید اصلاح و دادرسی از مظلوم، از ضعیف، از مصیبت‌زده‌ای، تا برسد به اذکار و اوراد آن‌هم یک رشته اصلاح است. بالأخره عمر

ایمان، ص: ۱۲۹

عزیز است و حد اکثر استفاده را از آن باید برد.

هر نفس ز انفاس عمرت گوهریست
آن نفس سوی خدایت رهبری است[۱۸۹]

رشته‌های خیر، چه عملی چه قولی، تمام این شؤون راجع به معارف و ادراکات را باید به اندازه توانایی از دست نداد. نزد عالمی برو که تو را به خدایت آشنا بسازد بلکه چیزی بفهمی و ادراکت زیادتر گردد، تنبلی نکن.

معامله با نفس و هوا را رها کن و بیا و با خدا معامله کن. آرامگاه تو و آسایشگاهت بعد از مرگ است ان شاء اللّه قبرت حجله‌ات می‌شود نه گودالی از آتش.[۱۹۰]

---

[۱۸۹] (۱)-

هر نفس ز انفاس عمرت گوهری است
سوی حق هر ذره‌ای نو رهبری است

(عطار نیشابوری).

[۱۹۰] (۲)- القبر روضة من رياض الجنة او حفرة من حفر النيران(بحار الأنوار: ۶/ ۲۰۵).

مطلب همین است. جای تو در برزخ، بدنت زیر خاک و روحت در عالم برزخ در راحتی و فراخی در بستانی از بستانهای بهشت، یا خدای نکرده گودالی و زندان و فشاری از دوزخ، تا در زندگی دنیا چطور باشد.

در دعا می‌خوانیم: «ظلمت نفسی». خدایا! من ظالم به خودم و افتاده نفس و هوا را یاری فرما. خودخواهی‌ام رها شود و خداخواه شوم. دنیاطلبی من، به آخرت‌طلبی تبدیل شود.

---

(۱)-

هر نفس ز انفاس سوی حق هر ذره‌ای
عمرت گوهری است نو رهبری است

(عطار نیشابوری).

(۲)- القبر روضة من رياض الجنة او حفرة من حفر النيران (بحار الأنوار: ٦/ ٢٠٥).

ایمان، ص: ۱۳۰

گفتار چهاردهم: تلازم ایمان و صبر

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلى تِجارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذابٍ أَلِيمٍ* تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ تُجاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ ...* يَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَ يُدْخِلْكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ وَ مَساكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ ذلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ* وَ أُخْرى تُحِبُّونَها نَصْرٌ مِنَ اللَّهِ وَ فَتْحٌ قَرِيبٌ ....[۱۹۱]

کلام در صبر و اهمّیّت آن بود. ضمن بحثهای گذشته، یادآوری شد که بدون صبر، ایمان درست نخواهد شد بلکه ایمان و صبر متلازمین و به تعبیر دیگر، علّت و معلول یکدیگرند نه اینکه دور باشند؛ یعنی تا ایمان نباشد، شخص نمی‌تواند صبر کند و تا صبر نکند، ایمان پیدا

[۱۹۱] (۱)- صف: ۱۰- ۱۳.

نشود بلکه به اعتبار مراتبش، یک مرتبه ایمان اگر صبر باشد، پیدا می‌شود که مقتضی مرتبه بالاتری از ایمان می‌گردد، یک مرتبه دیگر از ایمان، مقتضی یک نوع صبری است که اگر صبر کرد، علّت زیاد شدن ایمان است و اگر ایمان زیادتر آمد، علّت می‌شود برای زیادتر صبر کردنش.

صبر و ایمان به اعتبار و مراتب، هرکدام علّت و معلول یکدیگرند، تا اصل ایمان پیدا نشود، صبر محال است. اگر ایمان پیدا شد، صبری که کرد، آماده‌اش می‌کند تا قوی‌تر گردد. ایمان قوی‌تر او را آماده برای صبر بیشتر می‌کند و در نتیجه ایمانش به مرتبه بالاتر می‌رسد.

---

(۱)- صف: ۱۰- ۱۳.

ایمان، ص: ۱۳۱

فلسفه علاقه فرزند به سینه‌های مادر

ناچارم این حقیقت را با ذکر مثالی آشکارتر کنم. بچّه در سن شیرخوارگی، تا یک سال و دو سالگی، غیر از ایمان به پستان، به چیزی ایمان ندارد. تمام ادراکش اطراف پستان است. اگر از او گرفته شد، نمی‌تواند صبر کند. ناآرامی، ناله و ناراحتی می‌کند. هیچ چیز هم او را آرام نمی‌کند؛ چون چیزی جز آن ادراک ندارد. علّت صبر نکردنش چون غیر از پستان، چیزی نمی‌شناسد تا وقتی که به سن دوسالگی رسید، چیزهای دیگر را هم می‌فهمد و کم‌کم با خوراکیهای دیگر آشنا می‌شود، لذا آن علاقه‌ای که به پستان داشت، دیگر ندارد. با فقدان پستان، می‌تواند آرام بگیرد. به خوراکیهای دیگری مأنوس می‌شود و پس از مدّتی دیگر اعتنایی به پستان مادر ندارد؛ چون کاملا با غذاهای دیگر انس گرفته است.

لزوم ایمان به آخرت و صبر در دنیا

تا وقتی از عالم غیب، خبر نیافتی، ایمان به خدا و آخرت نداری. غیر از اوضاع دنیا چیزی نفهمیده‌ای. چطور می‌توانی بر دنیا و مصیبتهای آن صبر کنی؟ پیشامد ناگواری تو را از کار می‌اندازد؛ چون بیش از این ادراک نداری. تمام ادراک همین است؛ مانند همان بچه و پستان.

بلی اگر ایمان آمد: الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ ...[۱۹۲] عالم دیگری هست. این‌جا عاریه و موقّت است. تو را حیات عظیم و خوشیهای بزرگی در پیش است.[۱۹۳] تو خبر نداری پشت پرده غیب، چه نعمتهایی برایت تدارک شده است. اگر باور کردی و این معنا را از پیغمبر پذیرفتی، دیگر دل به زندگی دنیا نخواهی بست. دل به این حیات که بستی، خوشی و ناخوشی تو این‌جاست؛ زیرا از جای دیگر خبر نداری. این بازیچه[۱۹۴] را نسبت

---

[۱۹۲] (۱)- بقره: ۳.

[۱۹۳] (۲)-\i فَلا تَعْلَمُ نَفْسٌ ما أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ ...\E سجده: ۱۷.

[۱۹۴] (۳)-\i وَ ما هذِهِ الْحَياةُ الدُّنْيا إِلَّا لَهْوٌ ...\E عنکبوت: ۶۴.

(۱)- بقره: ۳.

(۲)- فَلا تَعْلَمُ نَفْسٌ ما أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ ... سجده: ۱۷.

(۳)- وَ ما هذِهِ الْحَياةُ الدُّنْيا إِلَّا لَهْوٌ ... عنكبوت: ٦٤.

ایمان، ص: ۱۳۲

به آن حیات اصلی گرفته‌ای. چرا صبر نمی‌کنی؟ چرا این‌قدر همه چیزت را به دنیا داده‌ای؟ چون به کلّی از عالم اعلا غافل و بی‌خبر شده‌ای. این بشر مرز ادراک و حدّ علمش مادّیّات و همین حیات روی خاک شده و ادراکش به آخرت نرسیده است. عمر هفتاد ساله تو ساعتی هم در جنب آخرت و عالمی که در پیش داری و باید بروی نیست.

بالاتر از این تعبیری نیست که یک روزش به اندازه پنجاه هزار سال است.[۱۹۵]

برای یک ساعت این‌قدر اهمّیّت دادن، بی‌صبری کردن، مال این است که خبر نداری و در شکّ هستی. هنوز از قرآن یقین پیدا نکردی. بشارتهای خدا را باور نکردی.[۱۹۶]

خدا وعده عظیمی به شما داده است. اگر ایمان به آن پیدا شد؛ یعنی همان‌طور که پیغمبران فرمودند باور کرد و انتظار هم داشت، یقین بدانید یک مرتبه از صبر را پیدا می‌کند. آنکه به دنیا اهمّیّت می‌دهد، چون از اوضاع آنجا بی‌خبر است، اگر رشد عقلی پیدا کرد و از عالم دیگر آگاه شد، دیگر بر سر مال دنیا بر سر هم نمی‌زنند.

حکم اسلام پیرامون قهر دو مسلمان با یکدیگر

---

[۱۹۵] (۱)-\i ... فِي يَوْمٍ كانَ مِقْدارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ\E معارج: ۴.

[۱۹۶] (۲)-\i فَلا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ مُخْلِفَ وَعْدِهِ رُسُلَهُ ...\E ابراهیم: ۴۷.

-\i ... وَ مَنْ أَوْفى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ ...\E توبه: ۱۱۱.

بعضی از نکات در روایات اهل بیت است که در اصول کافی به سند متصل از خاتم الأنبیاء محمّد صلّی اللّه علیه و آله نقل شده است و آن اینکه: اگر دو مسلمان مانند زن و مرد از یکدیگر قهر کردند، اگر سه روز گذشت و آشتی نکردند، از اسلام (حقیقی) بیرونند و اگر در این حال بمیرند بر غیر اسلام مرده‌اند.[۱۹۷]

این‌قدر دنیا نزد تو مهم شده است. اینها مال این است که عالم دیگر نزد تو مهم نیست. بهشت و جهنّم را حکایتی پنداشتی و تمام ایمانت به این زندگی دنیا افتاده است.

---

(۱)- ... فِی یَوْمٍ کانَ مِقْدارُهُ خَمْسِینَ أَلْفَ سَنَةٍ معارج: ٤.

(۲)- فَلا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ مُخْلِفَ وَعْدِهِ رُسُلَهُ ... ابراهیم: ٤٧.

- ... وَ مَنْ أَوْفی بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ ... توبه: ١١١.

---

[۱۹۷] (۳)- ایّما مسلمین تهاجرا فمکثا ثلاثا لا یصطلحان الّا کانا خارجین من الاسلام و لم یکن بینهما ولایة(اصول کافی: ۲/ ۳۴۵).

(۳)- ایّما مسلمین تهاجرا فمکثا ثلاثا لا یصطلحان الّا کانا خارجین من الاسلام و لم یکن بینهما ولایهٔ (اصول کافی: ۲/ ۳٤٥).

ایمان، ص: ۱۳۳

اگر کسی حیات پس از مرگ را باور کند، تمام سروصداها و کم و زیادها را بچّگی می‌بیند. این است که حضرت می‌فرماید: «خارجین من الاسلام».

لزوم ترس از شداید شب اوّل قبر

شما چطور از غصّه شنیدن حرفی پشت سرت، خوابت نمی‌برد؛ ولی از شداید شب اوّل قبر چطور است که خوابت می‌برد. معلوم است که ایمان این‌جا ایمان به اسم و رسم و مال و منال و جاه و مقام است.

آیا شبی شد که این خبر مهم، اثری در او گذارد که خوابش را بگیرد؟ ایمان و گروشی که به عالم اعلی باید داشته باشد، ندارد. ایمان به خدا و آخرت، سؤال و

جواب قبر. دل برود به عالم اعلی؛ همان‌طوری که حالا با دنیا گرویده‌اید و دلتان با دنیاست، ایمانتان به دنیاست، عوض شود. می‌ترسم به عالم برزخ بیفتید. می‌ترسم به وقتی بکشد که در قبر بگویی: «خدایا! مرا به دنیا برگردان تا تدارکی کنم». گویند: «هرگز».[۱۹۸]

آیا نباید این‌همه دعوتهای الهی دلت را تکان دهد. حرکتی کنی. عرشه‌ای به عالم اعلی پیدا کنی. ضمنا حقیقت دیگری را هم بیان کنم: «اسئلک الامن و الایمان بک و التصدیق بنبیّک».[۱۹۹]

برکات صبر

ایمان که آوردی به خدا و غیب و عالم اعلی، در درجه اوّل سبب می‌شود برای این که بتوانی در برابر گناه، خودت را بگیری؛ چون از عالم دیگر، خبردار شدی، وقتی‌که خودت را در برابر هر گناهی گرفتی، آن ایمانی که داشتی بالاتر می‌رود و زیادتر می‌شود.

---

[۱۹۸] (۱)-i\... رَبِّ ارْجِعُونِ* لَعَلِّي أَعْمَلُ صالِحاً فِيما تَرَكْتُ كَلَّا ...E\ مؤمنون: ۹۹- ۱۰۰.

[۱۹۹] (۲)- اصول کافی: ۲/ ۵۸۷.

پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله تعبیر می‌فرماید به اینکه:

«اگر در برابر مصیبت صبر کردی، ایمان سیصد درجه، در برابر مرگ اولاد، یا از بین

---

(۱)- ... رَبِّ ارْجِعُونِ* لَعَلِّی أَعْمَلُ صالِحاً فِیما تَرَکْتُ کَلَّا ... مؤمنون: ۹۹- ۱۰۰.

(۲)- اصول کافی: ۲/ ۵۸۷.

ایمان، ص: ۱۳٤

رفتن مال، هر درجه از روی زمین تا عرش باشد، بالا می‌رود. و اگر در برابر واجبات صبر کردی، ششصد درجه بالا می‌رود، هر درجه‌ای از تخوم ارض تا عرش. اگر در برابر گناه صبر کردی، نهصد درجه بالا می‌رود و به همین ترتیب ایمان قوی‌تر می‌گردد و سبب می‌شود که صبر و قدرت بیشتر گردد و شخص، صاحب حظّ عظیم از ایمان می‌گردد».

قبلا مثالی زدم: مادر وقتی که می‌خواهد بچّه را از شیر بگیرد خیلی مشکل است. با آن علاقه‌ای که بچّه به پستان مادر دارد، بزرگترین صدمه به بچّه، گرفتن او از پستان است. مادر دلسوز و دانا یک‌دفعه این کار را نمی کند تا بچّه عقده پیدا کند بلکه به تدریج از شیرینی‌ها و خوراکیها به کامش می‌رساند تا وقتی که بچّه را برای صبر آماده کرد، سر پستان را تلخ و قدری او را ناراحت می کند؛ چون کامش را از چیزهای دیگر شیرین کرده، کودک، این تلخی را تحمّل می کند.

بلایا عامل تعالی انسان

خدای مهربانتر از مادر، کسی را که می‌خواهد به عالم اعلا آشنا سازد و ربّانی، الهی و محمّدی کند، کامش را از خوشیهای دنیا تلخ می کند. برایش بلا می‌فرستد تا خودش طالب آخرت گردد. بلا برای مؤمن بزرگترین نعمت است. از خاک بلندت می کند. بلای تازه‌ای خدا

می‌فرستد تا مؤمن بگوید پروردگارا! کی می‌شود به جوار علی علیه السّلام برسم؟

خصوصا خداوند قبل از مرگ، بیماریهای سختی لطف می‌فرماید تا با فشار مرض، روحانی گشته و طلب آخرت در او قوی گردد.

بعضی از بزرگان برای روایت: «ما تردّدت فی شیء أنا فاعله کترددی فی موت عبدی المؤمن».[۲۰۰] وجوهی ذکر کرده‌اند.

یکی از معانی «تردد» در حدیث شریف، همین بلاها را ذکر کرده‌اند. وقتی عبدی مورد لطف خدا باشد، کامش را از مصیبات تلخ می‌کند به قسمی که وقتی ساعت مرگ چشمش به علی علیه السّلام افتاد، خودش را تسلیم می‌کند. شنیده‌اید:

---

(۱)- اصول کافی: ۲/ ۲٤٦.

[۲۰۰] (۱)- اصول کافی: ۲/ ۲۴۶.

ایمان، ص: ۱۳۵

هرکه در این بزم جام بلا بیشترش مقرّبتر است می‌دهند

در روایات کثیره است که سخت‌ترین بلاها نخست برای پیغمبران و اوصیای ایشان و بعد مؤمنین به مراتب ایمانشان بوده است.[۲۰۱] امام موسی بن جعفر علیه السّلام می‌فرماید: «بلا و ایمان مانند دو کفّه ترازو است؛ اگر یکی زیاد شد، دیگری هم زیاد می‌گردد».[۲۰۲]

حتما شنیده‌اید که اجرها و مقامها همه به اعتبار مراتب بلاها و شدّتهاست. روی همین موازین است که خداوند می‌خواهد بشر را به جاهای عالی برساند و راهش غیر از این نیست. اگر خیال کنید به راه خوش‌گذرانی می‌شود به درجات عالی ایمان رسید، اشتباه است.

---

[۲۰۱] (۱)- انّ اشد الناس بلاء الأنبیاء ثم الذین یلونهم ثم الامثل فالامثل(بحار الأنوار: ۱۱/ ۶۹).

[۲۰۲] (۲)- مثل المؤمن مثل کفّتی المیزان کلّما زید فی ایمانه زید فی بلائه(بحار الأنوار: ۶۷/ ۲۴۳؛ امالی طوسی: ۶۳۱).

اوّل دعای ندبه می‌خوانید: «بعد ان شرطت علیهم الزهد فی درجات هذه الدنیا الدنیئة».

با پیغمبرها و امامها شرط شد که باید زهد بورزند. صبر کنند. اگر صبر نکنند رشد پیدا نمی‌کنند. در برابر ناملایمات، بردباری کنند تا پروردگار لطفها در دنیا و آخرت کند.

نمونه‌ای از جبرانهای الهی در قیامت

روز قیامت که می‌شود پروردگار عالم- جلّ و علی- از مؤمن، عذرخواهی می کند:

یا رب ار یک بار بگذرد از عرش اعظم
گویی بنده‌ام خنده‌ام

ندا می‌رسد: «ای مؤمن! در دنیا گرفتاریهایی که برایت پیش آوردیم، امروز تلافی می کنیم».

آن کسی که ایمان به غیب دارد، این مطالب را باور دارد. یقین بدانید اهل صبر می‌شود. آنگاه در اثر این درجات و مقامات، کار می‌رسد به جایی که ندا می‌رسد ای بنده‌ای که در دنیا دلسوخته بودی! امروز هرچه می‌خواهی و برای هرکس بخواهی

---

(۱)- انّ اشد الناس بلاء الأنبياء ثم الذين يلونهم ثم الامثل فالامثل (بحار الأنوار: ۱۱/ ٦۹).

(۲)- مثل المؤمن مثل كفّتى الميزان كلّما زيد فى ايمانه زيد فى بلائه (بحار الأنوار: ٦۷/ ۲٤۳؛ امالى طوسى: ٦۳۱).

ایمان، ص: ۱۳٦

سفارشت را می‌پذیرم لذا همسر، فرزند، بستگان و هرکس که باایمان از دنیا رفته باشد، با شفاعت او به بهشت می‌رود.

روایتی است وقتی که مؤمن از جهنّم رد می‌شود، یک نفر از اهل عذاب صدا می‌زند: «ای مؤمن! که به چنین مقامی رسیدی یادت هست در دنیا در فلان روز جام آبی به دست تو دادم، امروز به فریادم برس».

چه افتاده‌ها را که بلند می‌کند. یکی از اسرار شفاعت، اظهار شرف و عظمت شفیع است. عظمت مؤمن در قیامت آشکار می‌شود. خدای ما سپاسگزار است.[۲۰۳] از صبر بنده تشکّر می‌کند. از صبر حسین چه شکرگزاریها که فرموده و می‌فرماید. همه افتاده‌ها را که حسین بلند کند، سزاوار است، لذا پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله فرمود: «حسین جان! مقامی برای تو است که به آن نمی‌رسی جز به شهادت. آن صبر عظیم، نتیجه‌اش چنین مقام عظیمی است».

---

(۱)- ... إِنَّ رَبَّنا لَغَفُورٌ شَكُورٌ فاطر: ٣٤.

[۲۰۳] (۱)-\i ... إِنَّ رَبَّنا لَغَفُورٌ شَكُورٌ\E فاطر: ۳۴.

ایمان، ص: ۱۳۷

گفتار پانزدهم: دشواری و سختی صبر بر گناه

لَتُبْلَوُنَّ فِی أَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ وَ لَتَسْمَعُنَّ مِنَ الَّذِینَ أُوتُوا الْکِتابَ مِنْ قَبْلِکُمْ وَ مِنَ الَّذِینَ أَشْرَکُوا أَذیً کَثِیراً وَ إِنْ تَصْبِرُوا وَ تَتَّقُوا فَإِنَّ ذلِکَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ.[۲۰۴]

در اصول کافی از حضرت خاتم الأنبیاء محمّد صلّی اللّه علیه و آله روایتی عرض شد که مرتبه اوّل صبر عبارت از صبر در مکاره و مصایب و ناملایمات است و برای صبر کننده‌اش سیصد درجه است و مرتبه دوّم، صبر بر طاعت و برایش ششصد درجه است؛ چون سخت‌تر است و مرتبه سوم، صبر در معصیت است که از آن دو سخت‌تر است. اگر کسی در برابر گناه، خودش را بگیرد، برای او نهصد درجه است.[۲۰۵]

اگر اسباب گناه پیش آمد، مقتضی موجود، مانع هم نباشد، خیلی قدرت می‌خواهد انسان خودش را بگیرد.

---

[۲۰۴] (۱)- آل عمران: ۱۸۶.

[۲۰۵] (۲ و ۳)- اصول کافی: ۲/ ۹۱.

جوان در محلّ خلوت با زن بیگانه مانعی هم نباشد، راستی کفّ نفس، سخت است. یا فقیر و گرفتار است، مال دیگری زیر دستش آمد. مال وقف یا امانت. احتیاج و گرفتاری و بی‌پولی هم موجود است، خیلی هنر می‌خواهد انسان با گرسنگی بسازد و دست به مال حرام دراز نکند، لذا رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله برایش اجر زیادتری بیان می‌فرماید و می‌فرماید برای صاحبش نهصد درجه است، هر درجه‌ای از زیرزمین تا آخر عرش تخوم الأرض الی منتهی العرش،[۲۰۶] هریک از این سه، به واجب و مستحب

---

(۱)- آل عمران: ۱۸۶.

(۲ و ۳)- اصول کافی: ۲/ ۹۱.

ایمان، ص: ۱۳۸

تقسیم می‌گردد.

---

[۲۰۶] (۲ و ۳)- اصول کافی: ۲/ ۹۱.

اوّلا: بر هر مسلمانی واجب است واجبات و محرّماتش را بداند. آنگاه بکوشد واجبی از او فوت نشود و حرامی از او سرنزند.

هر حرامی که از انسان سرزند، از ایمانش کاهیده می‌شود و اگر گناه زیاد شود اصل ایمان در خطر است. اگر صبر بر گناه نکردی، یقین بدان اصل ایمان در خطر است. عاقبت کسانی که پشت سرهم گناه می کنند این است که آیات خدا را کافر می‌شوند و آنها را مسخره می‌نمایند.[۲۰۷]

اگر صبر بر اطاعت یا مصائب نکردی، اصل ایمان در خطر است؛ بنابراین، مراتب واجب این سه صبر، باید واضح شود که کجا صبر واجب است؟

ناملایمات تکوینی و غیر اختیاری

درجه اوّل، صبر بر مکاره، ناملایمات و ناراحتیهاست. چیزهایی که خلاف میل انسان می‌باشد دو دسته است:

[۲۰۷] (۱)-\i ثُمَّ كانَ عاقِبَةَ الَّذِينَ أَساؤُا السُّواى أَنْ كَذَّبُوا بِآياتِ اللَّهِ وَ كانُوا بِها يَسْتَهْزِؤُنَ\E روم: ۱۰.

تکوینیها یعنی اموری که هیچ ربطی به فعل بشر ندارد و بر نفس انسان ناراحت کننده است مانند بیماری که کاری به اختیار بشر ندارد. فقر و تهیدستی که قضا و تقدیر الهی است بنا به مصلحتها و حکمتهایی که خودش می‌داند از آن جمله مرگ اقارب و بستگان. مکرّر در قرآن مجید یادآوری می‌فرماید که میراندن کار خداست.[۲۰۸]

از مکاره تکوینی، سرما و گرمای شدید است که خوشایند نفس انسانی نیست. قحطی ارزاق و غیره در برابر این مکاره، صبری واجب است که شخص در جزع و اعتراض نباشد. در برابر هر مکروه تکوینی بر هر مسلمانی واجب است صبر کند و اعتراض نکند.

اعتراض به قضای الهی در حدّ کفر است. اگر در دلش غیظ کرد، این امر قلبی حرام است هرچند به زبان

[۲۰۸] (۲)-\i اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا ...\E زمر: ۴۲.\i قُلْ يَتَوَفَّاكُمْ مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ ...\E سجده: ۱۱.

نیاورد اگر مثلا بیماری‌اش سبب شود بی‌صبری کند، با خدای خودش

---

(۱)- ثُمَّ کانَ عاقِبَةَ الَّذِینَ أَساؤُا السُّوای أَنْ کَذَّبُوا بِآیاتِ اللَّهِ وَ کانُوا بِها یَسْتَهْزِؤُنَ روم: ۱۰.

(۲)- اللَّهُ یَتَوَفَّی الْأَنْفُسَ حِینَ مَوْتِها ... زمر: ۴۲. قُلْ یَتَوَفَّاکُمْ مَلَکُ الْمَوْتِ الَّذِی وُکِّلَ بِکُمْ ... سجده: ۱۱.

ایمان، ص: ۱۳۹

طرف شود، این حرام است. صبر کردن در این مقام یعنی با پروردگارش اعتراضی نداشته باشد.

در کتاب وسائل الشیعه، در باب آداب مریض، روایات کثیره است از آن جمله از معصوم می‌پرسند صبر با شکایت و بی‌شکایت چطور است؟

امام می‌فرماید: «مثلا از بیمار احوال می‌پرسند، او می‌گوید: به بلایی مبتلا شدم که کسی مبتلا نشده است، این شکایت است».

و بگوید: «شبی به من گذشت که به هیچ‌کس نگذشت، نمی‌دانم چه کردم که باید خدا با من چنین کند؟!». امّا اگر بگوید دیشب تب شدیدی داشتم، این مانعی ندارد.

صرف اخبار از واقع است. یا بگوید: «دیشب خوابم نبرد»، این هم از اخبار واقع است و مانعی ندارد.

اعتراض به قضا از بی‌ایمانی است

«به پروردگارت سوگند ایمان نیاورند ... مگر وقتی که اهل تسلیم شوند».[۲۰۹]

اگر خودت را بنده خدا می‌دانی پس اعتراضت چیست؟ چون و چرایت کدام است؟

[۲۰۹] (۱)-\i فَلا وَ رَبِّكَ لا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيما شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجاً مِمَّا قَضَيْتَ وَ يُسَلِّمُوا تَسْلِيماًE\ نساء: ۶۵.

اگر می‌دانی خالقی داری، مدبّری داری، تو را آورده و می‌برد، نگاهدارنده‌ات اوست، رزقت با اوست، همه چیزت با اوست، دیگر حقّی نداری. در هر حالی که تو باشی، از طرف تو حقّی بر او نیست. تو مخلوقی. تو می‌گویی «رضیت باللّه ربّا». در تعقیب نماز می‌گویی: «دل خوشم به اینکه پروردگارم خداست». اگر مربّی تو خداست، پس اعمال سلیقه و نظر از طرف بنده غلط است. صلاح‌اندیشی از طرف خودت بی‌جاست نظیر کارهای مسلمانان صدر اسلام پس از پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله. برخی گفتند: چون علی علیه السّلام جوان است و سابقه کشتن مشرکین دارد، پس فعلا صلاح نیست او رئیس باشد، اوّل پیرمردها بیایند و بعد علی علیه السّلام؛ یعنی اعتراض کردند به کار خدا و پیغمبر؛ یعنی ما بهتر از آنها می‌دانیم!

---

(۱)- فَلا وَ رَبِّکَ لا یُؤْمِنُونَ حَتَّی یُحَکِّمُوکَ فِیما شَجَرَ

بَيْنَهُمْ ثُمَّ لا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجاً مِمَّا قَضَيْتَ وَ يُسَلِّمُوا تَسْلِيماً نساء: ٦٥.

ایمان، ص: ١٤٠

پس در برابر مکاره و چیزهای تکوینی، صبری که واجب است این است که اعتراض و جزع و فزعی که متضمن اعتراض است، نباشد، البتّه گریه عیب ندارد؛ ولی گریبان پاره کردن، صورت را خراشیدن و نظایر آن؛ مانند کندن مو درست نیست. این مسأله در رساله‌های عملیّه هم ذکر شده است.

صبر در برابر کردار ناپسند مردم

دوّمین مکاره در عالم هستی، مکروهاتی است که از فعل بشر دیگری پیش می‌آید نه قضا و قدر تکوینی؛ مثلا کسی مالش را برده، طلبش را نداده، آبرویش را برده و او را زده، صبر بر آن چطور است؟

این مکاره دو شعبه دارد: یکی امری است که شرع اسلام حرام کرده و شارع حقّی برای انسان گرفتار شده مقرّر داشته است و بیش از مقداری که شارع معیّن کرده، بی صبری حرام است؛ مثلا فحش خوردی، حکم اسلام این است که اگر فحش، قذف است نباید قذف کند؛ یعنی نسبت زنا یا لواط به پاکدامن دادن ممنوع است، پس چه کند؟ او را نزد حاکم شرع می‌برد، اگر حق ثابت شد، آنگاه هشتاد تازیانه باید بخورد. و اگر خدای ناکرده بگوید: خواهر یا مادر فلان! در این صورت حقّ قذف برای خواهر یا مادر آن شخص، ثابت می‌باشد.

این ناملایم و تجاوز، حرام است. همان حدّی که برایت معیّن فرموده‌اند و مالت را برده‌اند، به همان اندازه حق داری مطالبه کنی؛ ولی دیگر فحش نباید بدهی. حقّ کتک زدن نداری و یا آبروی طرف را بردن جایز نیست.

پرهیز از موهومات

دوّم از ناملایمات مربوط به معاشرت و مصاحبت است؛ زن، شوهر، برادر، خواهر، شریک، همسفر و غیره. در معاشرتها معمولا گفت‌وشنودهایی پیش می‌آید و خلاف میلی از رفیقش از زن و شوهر، خلاف میل پیش می‌آید. ایرادهایی که پیش می‌آید باید نشنیده حساب کرد. صبر کردن در این مواقع واجب است، یک امر موهوم نباید سبب

ایمان، ص: ۱۴۱

کینه و کدورت گردد.

او سر ختم پدرم نیامد، من هم هرگز پا در خانه‌اش نمی‌گذارم. به من سلام نکرد، هرگز اعتنایی به او نخواهم کرد. کسی که به این موهومات اهمّیّت می‌دهد از ایمان و معارف دور می‌افتد. هوشش را کجا آورده است. تو باید این‌قدر بزرگ شوی که این سر و صداها در تو هیچ اثر نگذارد، مثلی می‌زنند.

لزوم شنیدن سخنان ائمّه معصومین علیهم السّلام

سلطان محمود غزنوی شتری داشته که کوس سلطنتی بر روی آن می‌کوبیدند.

هنگامی که ردّ می‌شد، بچّه کوچکی کفشهایش را به هم کوبید تا شتر بترسد. شتر به زبان حال گفت: ای بچّه! من صدای کوس در گوشم هست چه اعتنایی به صدای تو دارم. باید صدای داعیان الهی و پیغمبران تو را حرکت دهد تا دیگر اعتنایی به حرفهای موهوم جزئی نداشته باشی.

وَ سارِعُوا إِلی مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّکُمْ ....[۲۱۰] بشتابید بار سفر آخرت را ببندید، این صدای محمّد است. صدای علی علیه السّلام تا قیامت: «تجهّزوا رحمکم اللّه»[۲۱۱] است. مروی است که تا شش ماه علی علیه السّلام مرتّب در مسجد کوفه پس از نماز عشا رو به مردم می‌فرمود:

---

[۲۱۰] (۱)- آل عمران: ۱۳۳.

[۲۱۱] (۲)- نهج البلاغه صبحی صالح: خ ۲۰۴.

«مسلمانان مجهّز و آماده شوید». این صدای علی علیه السّلام در گوش تو باید طنین اندازد، نه قال و قیلهای بچّگانه.

از پیغمبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله مروی است که: «بعضی تا چهل سال بهت دارند و می‌ترسند»، اینها حقایق است نه قصّه.

علی علیه السّلام می‌فرماید: «اگر آنچه من می‌دانستم شما هم می‌دانستید، بسیار می‌گریستید و کم می‌خندیدید[۲۱۲] و دیوانه‌وار سر به صحرا می‌گذاشتید».

من برای چه دعوا می‌کنم در حالی که ندانم آخر کارم کجا و سروکارم به چه

---

(۱)- آل عمران: ۱۳۳.

(۲)- نهج البلاغه صبحی صالح: خ ۲۰٤.

[۲۱۲] (۳)- لو تعلمون ما اعلم لبکیتم کثیرا و لضحکتم قلیلا(کنز العمال: ۱۱/ ۱۲۸).

(۳)- لو تعلمون ما اعلم لبكيتم كثيرا و لضحكتم قليلا (كنز العمال: ۱۱/ ۱۲۸).

ایمان، ص: ۱۴۲

هست؟ پس از مرگ برای هر مؤمنی چه درجات و مقاماتی است؛ ولی من در چه حال هستم؟

حرمت قهر کردن

در برابر فعل بشر، هر ناملایمی که به شما رسید، بر شما صبر واجب است و حرام است از یکدیگر قهر کنید. هوای نفس را در کار نیاورید. قدم به قدم از رحمت دور و به شیطان نزدیک می‌شوید. در باب هجرت در کتاب شریف اصول کافی، روایتها رسیده است؛ پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله می‌فرماید: «لعنت خدا بر قهر کننده است».

دو نفر مسلمان که از یکدیگر قهر کردند (به سبب همین خلاف میلهایی که از یکدیگر می‌بینند و می‌شنوند، در

معاشرتهایشان) سزاوار لعنت و دوری از رحمت می‌شوند.[۲۱۳]

امام جمله دیگری اضافه می‌فرماید: «آنکه قهر کرد مستحقّ لعنت است».

امام علیه السّلام می‌فرماید: «آنکه مظلوم بود نیز ممکن است سزاوار لعنت و دوری از رحمت خدا گردد. راوی عرض می‌کند: آنکه مظلوم بوده چرا مستحقّ لعنت باشد؟

می‌فرماید: چون می‌توانسته برود و به طرف بگوید من بد کردم، من ظالم هستم تا اینکه بریدگی پیدا نشود».[۲۱۴]

مؤمن با بریدگی از برادرش، در معرض خطر است. دلش را شیطان می‌گیرد. حضرت می‌فرماید آن طرف که بد کرد و قهر کرد، تو می‌توانی بروی آشتی کنی و

---

[۲۱۳] (۱)- لا یفترق رجلان علی الهجران الا استوجب احدهما و البرائة اللعنة و ربما استحقّ ذلك كلاهما(سفینة البحار: ۲/ ۶۹۷).

[۲۱۴] (۲)- اصول کافی: ۲/ ۳۴۴.

بگویی من ظلم کرده‌ام. راست هم گفتی. کیست که ظلم به خودش نکرده باشد: «ظلمت نفسی».

باز مروی است که: «وقتی آن دو نفر آشتی کردند، شیطان را غشوه عارض می‌گردد، از بس ناراحت می‌شود».[۲۱۵]

---

(۱)- لا یفترق رجلان علی الهجران الا استوجب احدهما و البرائة اللعنة و ربما استحقّ ذلک کلاهما (سفینة البحار: ۲/ ٦۹۷).

(۲)- اصول کافی: ۲/ ۳٤٤.

(۳)- اصول کافی: ۲/ ۳٤٦ (با اندکی اختلاف).

ایمان، ص: ۱٤۳

در مناجات زین العابدین علیه السّلام در صحیفه سجادیّه می‌خوانید عرض می کند:

[۲۱۵] (۳)- اصول کافی: ۲/ ۳۴۶(با اندکی اختلاف).

پروردگارا! بلند کن مرا از محلّ افتادنها به واسطه گناهان: «و ارفعنی عن مصارع الذنوب».[۲۱۶] هرجا موافق نفس و هوا رفتار کردید، آنجا مصرع شماست، مقابل چقدر نمازها و روزه‌هاست. این همه رسول اللّه می‌فرماید در سیصد درجه مقام برای این‌چنین صبری است که بر نفس سخت است وگرنه چه‌بسا نمازها و روزه‌ها یا بعضی از اعمال مستحبّی موافق با میل نفس و گاهی به دستور شیطان باشد؛ البتّه تشخیص آن خیلی مشکل است. نمونه عرض کنم:

یکی از اهل معرفت گوید: «چند سفر پیاده به مکّه معظّمه می‌رفتم؛ البتّه سفر سابق که با چه سختی بود، در خار و خاشاک شبی زمستان خوابیده بودم. مادرم هم با من بود.

نیمه‌های شب سرما در بیرون اطاق فوق العاده بود. مادرم صدایم زد و گفت: تشنه‌ام، جام آبی برایم بیاور. در این حال متوجّه سرما شدم. دیدم سخت است.

[۲۱۶] (۱)- صحیفه سجّادیّه: ۱۵۹.

گفتم: مادر خیلی به صبح نمانده، صبر کن مختصری، بالأخره صبح شد. مادر هم با تشنگی ساخت. فردا به فکر افتادم تو پیاده در این خارها در سرما و زحمت می‌روی به مکّه امّا اطاعت مادر، وقتی که امرش را اطاعت نکنی، ناراحت می‌شود، اطاعت مادر واجب است، چطور شد آن را اطاعت نکردی؟».

معلوم می‌شود آن حج پیاده هم هوای نفس در کار بوده است. آخر معنا ندارد شخص امر واجب را اطاعت نکند؛ ولی به امر مستحب اهمّیّت بدهد. چطور می‌شود در حج مستحبّی این‌طور تحمّل زحمت بکند؛ ولی مراعات حقّ مادر را نکند؟

ترک واجب کردن و سنّت بجا آوردن!

به تو می‌گویند قهر کردنت حرام است، اعتنا نمی‌کنی؛ امّا در مستحبّات خوب اقدام می‌کنی. بدان این هم ساخته نفس تو است نه جهت رحمانی وگرنه اگر انسان

وجهه الهی پیدا کرد، واجبات را از همه چیز بیشتر مهم می‌داند. محرّمات را از مکروهات مهمتر

---

(۱)- صحیفه سجّادیّه: ۱۵۹.

ایمان، ص: ۱٤٤

می‌داند، نمی‌گذارد واجبی از او فوت شود و حرامی از او سرزند. در راه نفس و شیطان که شد به مستحبّات اهمّیّت می‌دهد و لکن در واجبات و محرّمات، اعتنایی ندارد. گاهی هم اگر تذکّرش دهند، کفر هم می‌گوید!

تفاوت خداپرستی با هواپرستی

اهل قرآن غیظ نکنید و بدانید بر زخم زبان و ناراحتیها چه از یهود و نصارا، چه از مشرکین و به قول من چه از مسلمانها صبر کنید.[۲۱۷] تقوا را رعایت کنید و هجران نکنید فانّ ذلک من عزم الأمور بردباری شاهد است بر اراده محکم. معلوم می‌شود ایمان درستی در برابر

---

[۲۱۷] (۱)-i\ ... وَ لَتَسْمَعُنَّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتابَ مِنْ قَبْلِكُمْ ...E\ آل عمران: ۱۸۶.

ناملایمات داری ناراحتیهایی که برای هر فردی پیش می‌آید خصوصا در معاشرت. اگر از ناملایماتی که به تو می‌رسد، از پا درافتی صبر نکردی و در ظلم هستی. معلوم نیست آخرش چه می‌شود، آیا با ایمان می‌روی یا نه؟ ایمان با سستی و در دام شیطان بودن نمی‌شود، به جایی نمی‌رسی و در همان کوچکی و خردی، خواهی ماند.

شخص به حد انسانیّت و کمال نمی‌رسد مگر صاحب اراده قوی گردد. تو می‌گویی:

«الساعة حق[۲۱۸] وَ أَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لا رَيْبَ فِيها ...[۲۱۹]»؛ قیامت حقّ است، آخرت حقّ است پس این بازیها چیست که درمی‌آوری؟! الجنّة حق، پس اینها باطل است چرا خودت را به باطل سرگرم می‌کنی؟ اگر ایمانی داری، پس صبرت کو؟ به چه اهمّیّت می‌دهی؟ به کم و زیادهای موهوم، با اینکه خودت قبول داری

[۲۱۸] (۲)- بحار الأنوار: ۸۶/ ۱۸۰.

[۲۱۹] (۳)- حج: ۷.

حق، آخرت و عالم اعلی است، باورت شده یا نه؟ اگر شده، پس چرا در باطل افتادی؟ کردارت شاهد این معناست.

می‌خواهی صبر کنی یا نکنی، به خودت برمی‌گردد. می‌گویند صبر کن بلکه خودت بتوانی رشدی پیدا کنی و در میان انسانهای واقعی که در رأس آنها محمّد و آل محمّدند سر دربیاوری.

---

(۱)- ... وَ لَتَسْمَعُنَّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتابَ مِنْ قَبْلِكُمْ ... آل عمران: ۱۸٦.

(۲)- بحار الأنوار: ۸٦/ ۱۸۰.

(۳)- حج: ۷.

ایمان، ص: ۱٤٥

گفتار شانزدهم: صبر، مایه تعالی انسان

وَ لا تَسْتَوِی الْحَسَنَةُ وَ لَا السَّیِّئَةُ ادْفَعْ بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِی بَیْنَکَ وَ بَیْنَهُ عَداوَةٌ کَأَنَّهُ وَلِیٌّ حَمِیمٌ* وَ ما یُلَقَّاها إِلَّا الَّذِینَ صَبَرُوا وَ ما یُلَقَّاها إِلَّا ذُو حَظٍّ عَظِیمٍ.[۲۲۰]

مکرّر یادآوری شد که بدون صبر، بشر تزکیه نمی‌شود. آماده بهشت نمی‌گردد.

ادراکاتش محدود می‌ماند و به روحانیین ملحق نمی‌گردد. انسان بدون صبر، به مقام یقین نمی‌رسد. تمام کمالات انسانی و درجات روحانی، مقدّماتش صبر است. راجع به یک رشته از صبر که کمتر اهل ایمان به آن التفات می‌کنند و خیال می‌کنند بدون آن به جایی می‌رسند، صبر در برابر آزارهایی است که از یکدیگر می‌بینند که واجب است صبر کنند.

معنای صبر در برابر ستم و ناملایمات بدنی یا مالی یا عرضی را باید متوجّه بود، اوّلا باید عفو کند، صبر کند

[۲۲۰] (۱)- فصّلت: ۳۴- ۳۵.

یا آن اندازه‌ای که شرع و عقل اذن داده است تلافی کند. اگر سر سوزنی تجاوز از حد کرد، ظالم است.

خدا ستمگر را دوست نمی‌دارد.[۲۲۱] کسی که مبغوض خدا شد، چطور می‌شود به بهشت برود. اگر سر سوزن تجاوز کردی، در تلافیهایی که با یکدیگر می‌کنید، ظالمید و ظالم هم مطرود است. مثالهایی ذکر شده و تکرار نمی‌کنم هرچند در ذهنها نمی‌ماند.

غالبا عادت بر این شده که پای منبر که می‌نشینند برای ثواب، یا فوقش آهی برای امام

---

(۱)- فصّلت: ۳٤- ۳۵.

(۲)- ... إِنَّهُ لا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ ... شوری: ٤۰.

ایمان، ص: ۱٤٦

[۲۲۱] (۲)-\i ... إِنَّهُ لا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ ...\E شوری: ۴۰.

حسین علیه السّلام بکشد امّا بخواهد راستی دلش باخبر شود، ایمانش زیاد گردد، علمی بر معلوماتش افزوده گردد نیست. در صدر اسلام و زمان ائمّه هر کس خدمت پیغمبر یا امام می‌رسید، برای این می‌آمده که راه و روش سعادت را یاد بگیرد و عمل کند.

اگر چنانچه کسی خراشی به بدن شما رسانید، زخم زد و در مقام تلافی خواستی تو هم بزنی، اگر یک ذرّه بیشتر خراش وارد کردی، ظالم هستی. اوّل مظلوم بودی، حالا که می‌خواهی بزنی، حقّ نداری بیش از آنچه خوردی، بزنی وگرنه ظالمی. یک سیلی به تو زد، جایش سرخ شد، برگشتی سیلی زدی و جایش سیاه شد، این گناه است، پس چه بهتر که عفو و صبر کنی.

مالی از تو برد، دزدی کرد، یا طلب داشتی به تو نداد، به همان اندازه حقّ داری، امّا اگر هم پولش را برداشتی و هم آبرویش را بردی، صد تومان طلب داشتی و هزار تومان و بیشتر آبرویش را بردی، ظالمی. یا سبهایی که با

یکدیگر می کنند. صبر در این مقامات واجب است. نفس می‌گوید بیشتر جواب بده، ولی خدایت می‌فرماید: «اگر تجاوز کردند به اندازه آن حق داری».[۲۲۲] گاهی کینه طرف را هم به دل می‌گیرد که خود گناهی قلبی و مهلک است.

شخص کینه‌دار به بهشت نمی‌رود

به من نگویید چرا این حرفهای کوچک را می‌زنم؛ خیلی مهمّ است. ناچارم به مثالهای متعدّد مطلب را واضح‌تر کنم. دلی که یک ذرّه در آن کینه و بغض مؤمن است نمی‌شود به بهشت برود. به بهشت کسی می‌رود که هرچه ببیند شاد گردد. تا یک ذرّه غل و کینه در دل انسان است، به بهشت نمی‌رود. نخست باید کینه از دلش کنده شود آن وقت به بهشت راه بیابد.[۲۲۳] دو نفری که با هم کینه دارند، با این حال محال است به

[۲۲۲] (۱)-\i فَمَنِ اعْتَدى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدى عَلَيْكُمْ ...\E بقره: ۱۹۴.

[۲۲۳] (۲)-\i وَ نَزَعْنا ما فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غِلٍّ إِخْواناً عَلى سُرُرٍ مُتَقابِلِينَ\E حجر: ۴۷.

بهشت بروند؛ زیرا اهل بهشت نمی‌شوند جز با خوبی و درود، نه لغو و بیهوده یا ناسزا گفتن.[۲۲۴]

---

(۱)- فَمَنِ اعْتَدی عَلَیْکُمْ فَاعْتَدُوا عَلَیْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدی عَلَیْکُمْ ... بقره: ۱۹٤.

(۲)- وَ نَزَعْنا ما فِی صُدُورِهِمْ مِنْ غِلٍّ إِخْواناً عَلی سُرُرٍ مُتَقابِلِینَ حجر: ٤۷.

(۳)- لا یَسْمَعُونَ فِیها لَغْواً وَ لا تَأْثِیماً* إِلَّا قِیلًا سَلاماً سَلاماً واقعه: ۲۵- ۲٦.

ایمان، ص: ۱٤۷

آنجا دیگر جای کینه‌ورزی و دشنام و ناسزا نیست. سرتاسر بهشت، خوشی و سرور است. دلی که ناخوش است، ناراحتی از مؤمنی دارد، نمی‌شود در بهشت برود.

---

[۲۲۴] (۳)-\i لا یَسْمَعُونَ فِیها لَغْواً وَ لا تَأْثِیماً* إِلَّا قِیلًا سَلاماً سَلاماً\E واقعه: ۲۵- ۲۶.

مدّتها باید در عذاب برزخی یا خدای نکرده در درکات جهنّم تصفیه گردد و دلشان پاک گردد و غیر از محبّت هیچ نباشد، آنگاه در بهشت که جای اهل محبّت و سلامت است[۲۲۵] وارد شوند. این‌قدر که فریاد می‌زنم صبر! صبر! تجاوز نکن و خودت را کنترل کن، نمی‌گویند حتما عفو کن، اگر خواستی، تلافی و قصاص کن امّا می‌گویند تجاوز نکن برای همین است. اینها بهانه‌های نفس است، آدم فحش بخورد و جواب ندهد.

بعضی از اوقات انسان می‌بیند دو نفر مؤمن اهل نماز جماعت، بغضهایی بینشان است، حسابش را نمی‌کنند که اگر در این حال مرگشان برسد، در چه وضعی هستند؟ آیا می‌شود با این حال بهشتی شوند؟ پناه بر خدا! عاقبت به شرّی است با حال گناه مردن، در گناه باشد و بمیرد تا سالها در برزخ زیر فشار پاک گردد.

یکی از فواید صبر

[۲۲۵] (۱)-\i لَهُمْ دارُ السَّلامِ ...\E انعام: ۱۲۷.

اگر چنانچه صبر کردید، اثرش را می‌یابید. اگر توانستید مدّتی بر صبر مقاومت کنید، صاحب مقام عظیمی می‌شوید. به درجات کمال انسانیّت می‌رسید و قدرتی را صاحب می‌شوید و آنگاه صاحب حظّ عظیم می‌گردید: ... وَ ما يُلَقَّاها إِلَّا ذُو حَظٍّ عَظِيمٍ.[۲۲۶] قوی می‌شوید.

از آثار صبر این است که در برابر هر بدی، نه تنها عفو و گذشت می‌کنی بلکه نیکی هم می‌کنی. حالا که بچّه هستی می‌گویی: چطور آدم کتک بخورد ولی هیچ تلافی نکند بلکه احسان هم بکند، امّا وقتی رشد پیدا کردی، در برابر بدی، نه تنها عفو و نه تنها نیکی بلکه کار «احسن» می‌کنی. جواب ندادی که ندادی بلکه به او هم احسان کردی. برادرت از تو قهر کرد، بدی او را به بهترین وجهی تلافی به نیکی می‌نمایی.

[۲۲۶] (۲)- فصّلت: ۳۵.

می‌فرماید: وَ لا تَسْتَوِی الْحَسَنَةُ وَ لَا السَّیِّئَةُ ...[۲۲۷] همه می‌فهمند که خوبی و بدی

---

(۱)- لَهُمْ دارُ السَّلامِ ... انعام: ۱۲۷.

(۲)- فصّلت: ۳۵.

(۳)- فصّلت: ۳٤.

ایمان، ص: ۱٤۸

مثل هم نیستند، پس ... ادْفَعْ بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ ....[۲۲۸] ای کسی که پس از چند سال خدا به تو لطف کرده! هرکس به تو بدی کرد، تو نه تنها عفوش کن بلکه به احسن وجه تلافی کن. حسن داریم و احسن. نه تنها گذشت که «حسن» است بلکه نیکی هم به او کن که «احسن» است، پیش از آنکه او بیاید، تو برو. اگر قرض

---

[۲۲۷] (۳)- فصّلت: ۳۴.

[۲۲۸] (۱)- فصّلت: ۳۴.

خواستی به تو نداد، تو علاوه بر عفوش، اگر قرض خواست، نگفته به او بده.

حلم پیغمبر در برابر اعرابی گستاخ

در جلد چهل و سوّم بحار است که یک عرب بیابانی، با کاردی، مستقیم مقابل پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله آمد. مقام معنوی و روحانی سر جایش. به حسب ظاهر هم پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله رئیس است. این مرد نادان مقابل پیغمبر ایستاد و دشنام داد و گفت: «یا محمّد! زیر این خیمه آسمان، دروغ‌گوتر از تو سراغ ندارم!».

به این هم اکتفا نکرد و گفت: «اگر قوم من نمی‌گفتند عجله کردی، با همین کارد تو را می‌کشتم تا همه عرب به من آفرین بگویند که از دست تو راحت شدند!».

عمر بلند شد تا او را تنبیه کند، پیغمبر مانعش شد و فرمود: «کاد الحلیم ان یکون نبیّا».

«بردبار، نزدیک پیغمبری است».

اگر کسی به تو فحش داد، تو هم فحش بدهی، مثل او می‌شوی. او خرد است، تو بزرگ هستی، بزرگ اگر سربه‌سر کوچک بگذارد معلوم می‌شود خودش هم کوچک است. رسول خدا علاوه بر اینکه او را اذیّت نکرد بلکه با نهایت رفق و مدارا با او سخن فرمود و گفت: «یا اخا العرب!؛ ای برادر عرب!». در حالی که آن بیابانی نام معمولی پیغمبر را به زبان آورد بدون ذکر لقب یا کینه- که خود در زبان عرب مخصوصا در آن زمانها اهانتی به شمار می‌رفت.

خلاصه پیامبر خطاب «برادری» به او می‌فرماید. بعد فرمود: «خدای من شاهد است

---

(۱)- فصّلت: ۳٤.

ایمان، ص: ۱٤۹

که من در آسمانها به احمد امین مشهورم، من دروغگو نیستم. ای برادر عرب! اسلم تسلم؛ تو هم بیا و مسلمان بشو، موحّد بشو، ما هم با تو یار خواهیم بود».

به قدری پیامبر به رفق با او معامله کرد که او را مسلمان کرد و بعد هم سبب شد که شش هزار نفر مسلمان شوند.[۲۲۹]

اگر در برابر بدی، نیکی کردی، دشمنی از بین می‌رود و برعکس، دوستی و الفتی میان شماها واقع می‌گردد[۲۳۰]؛ البتّه کار همه‌کس نیست.

اگر کسی اهل صبر شد، تمرین کرد، صبر کرد تا کارش رسید به جایی که بتواند در برابر بدی، نیک‌تر را رعایت کند، این‌قدر عفو و گذشت بکند تا کارش به جایی برسد که احسان هم بکند، به این مقام نمی‌رسد مگر کسی که بهره عظیم از انسانیّت و ایمان برده باشد[۲۳۱].

---

[۲۲۹] (۱)- بحار الأنوار: ۴۳/ ۷۰.

[۲۳۰] (۲)-\i ... فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُ عَداوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ\E فصلت: ۳۴.

[۲۳۱] (۳)-\i وَ ما يُلَقَّاها إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَ ما يُلَقَّاها إِلَّا ذُو حَظٍّ عَظِيمٍ\E فصّلت: ۳۵

فکرش را بکن اگر مرگت برسد، چه بهره‌ای از ایمان، انسانیّت و ملکات فاضله داری؟

محقّق اردبیلی در «آیات الاحکام» خصوصا این مسأله را عنوان کرده است.

مخاصمات یعنی حقّی که انسان بر دیگری دارد، آیا جایز است نزد حکومت برود؟

حاکم شرع یا عرف فتوا داده‌اند که اگر چنانچه بتواند در مخاصمه تجاوز نکند، عیبی ندارد و چون رعایت این معنا مشکل است، احتیاط آن است که مخاصمه نکند؛ چون نمی‌توانی خودت را کنترل کنی، خواهی نخواهی به تجاوزی دست می‌زنی و در گناهانی می‌افتی.

اجمالا مخاصمه‌ها اگر چنانچه به همان حدّ الهی باشد و تجاوز نکند، عیبی ندارد وگرنه احتیاط در ترک آن است. بعضی اوقات در این دادگستری، خودشان یا وکلایشان تهمتهایی به طرف می‌زنند برای اینکه رأی

قضات را به خودشان جلب کنند، این رشته‌ای از صبر است، اگر راست می‌گویی و ایمان داری پس بگذر.

---

(۱)- بحار الأنوار: ٤٣/ ٧٠.

(۲)- ... فَإِذَا الَّذِی بَیْنَکَ وَ بَیْنَهُ عَداوَةٌ کَأَنَّهُ وَلِیٌّ حَمِیمٌ فصلت: ٣٤.

(۳)- وَ ما یُلَقَّاها إِلَّا الَّذِینَ صَبَرُوا وَ ما یُلَقَّاها إِلَّا ذُو حَظٍّ عَظِیمٍ فصّلت: ٣٥

ایمان، ص: ١٥٠

لزوم پرهیز از گناه و عصیان

مؤمنین! با زن و فرزند و اقارب و رفیق و همسفر، این معنا را رعایت کنید. وای اگر چنانچه چیزی که شرع برایش حقّی نداده باشد، مخاصمه روی آن بیاید. این حرفها که زدیم راجع به اموری است که شارع در برابر

آن حق قرار داده است. توقّعات بی‌جا و موهومات که از اصل حقّی نداشتی که اعتراض و آبروریزی کنی.

مروی است خاتم انبیا محمّد صلّی اللّه علیه و آله به ابن مسعود می‌فرماید: «ابن مسعود! از گناه بترس؛ گاه می‌شود مؤمن یک گناه از او سرزده (تمام کارهایش درست است امّا برای آن یک گناه) یک‌صد سال در موقف حساب می‌ماند از همان‌جا مقامش را می‌بیند ولی نمی‌تواند بهره ببرد».

یک‌صد سال که ندانیم از سالهای دنیوی است یا اخروی. به خاطر یک گناه، بلی بهشتی شدی ولی ببین چقدر اثنای راه تو را معطّل کرده است. این بغضها، کینه‌ها و حسدها که در نتیجه توقّعات بی‌جا پیدا شده است.

ایمان، ص: ۱۵۱

گفتار هفدهم: وجوب عمل به دستورات قرآن

... فَمَنِ اعْتَدى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدى عَلَيْكُمْ ....[۲۳۲]

... وَ لَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ.[۲۳۳]

اینک که بزرگترین موضوعات قرآن مجید که بیش از هفتاد جای قرآن درباره آن صحبت شده و امر به آن شده، پیش آمده است، باید مورد و مراتب «صبر» یادآوری شود. آنچه پروردگار در قرآن امر فرموده است باید بدانیم.

شیخ شوشتری می‌فرماید: «تو می گویی و القرآن کتابی و الکعبهٔ قبلتی. شب اوّل قبر از تو عقایدت را می‌پرسند. شیخ می‌فرماید: معنای و القرآن کتابی آیا این است که چند تومان بدهی قرآن بخری و کنار اطاق بگذاری؟ یا اینکه سرمشق کار من قرآن است، راه و روش من طبق دستور قرآن است. معنای و القرآن کتابی این است».

---

[۲۳۲] (۱)- بقره: ۱۹۴.

[۲۳۳] (۲)- نحل: ۱۲۶.

به عین مثل نسخه طبیب است پس از آنکه دکتر نسخه‌ای به مریض داد، آیا مریض می‌گوید دکترم فلانی است و نسخه‌اش را هم داده است، دیگر کارم تمام است. آیا این مراجعه به طبیب و نسخه گوشه اطاق گذاشتن، کافی است؟ تو باید به نسخه عمل کنی تا دردت دوا گردد.

---

(۱)- بقره: ۱۹٤.

(۲)- نحل: ۱۲٦.

ایمان، ص: ۱۵۲

قرآن مجید، شفای از امراض نفسانی این بشر است[۲۳٤] باید عالم گردد و عامل، تا فردا در دار السّلام الهی راه پیدا کند. غرضم تأکید این معنا بود امرهایی که در قرآن مجید شده، واجباتی که ذکر شده، دستورالعمل است.

---

[۲۳٤] (۱)-\i وَ نُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ ما هُوَ شِفاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ ...\E اسراء: ۸۲.

عدم تجاوز از مقابله به مثل

از واجبات الهی- که در چند جای قرآن ذکر شده است- مسأله «صبر است در برابر آزارهایی که از دیگری به انسان می‌رسد». بحث بسیار مهمّی است که برای هر فردی در عمرش زیاد پیش می‌آید. گناهانی مرتکب می‌شود در اثر اینکه ظلمی متوجّهش شده است. آنچه در قرآن مجید دستور داده است ای مسلمانان! هرگاه از کسی به شما ستمی رسید، مالت را برد و خورد یا طلبت را نداد، یا از جهت عرض و آبرو، به تو فحش داد، غیبت کرد، تهمتی به تو زد، ستمی از جهت آبرو، یا ستم از جهت بدن، سیلی به صورتت زد، زخمت زد، ستم بدنی، هر نوع ستمی که به شما رسید، شما حق ندارید بیش از آنچه به شما تعدّی شده است، تلافی کنید. همین آیه‌ای که تلاوت شد:

... فَمَنِ اعْتَدی عَلَیْکُمْ فَاعْتَدُوا عَلَیْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدی عَلَیْکُمْ ....

«هرکس به شما تجاوز کرد، همان اندازه به او تلافی کنید».

اگر صد تومانت را خورده به اندازه همان صد تومانت مطالبه کن نه اینکه پناه بر خدا! این‌قدر آبرویش را بریزی که بیش از صد هزار تومان به او صدمه زده باشی. هرجا نشستی و برخاستی بگویی فلانی صد تومانم را خورده است، الآن (در این حال) تو تجاوزکار و ظالم هستی.

لزوم پرهیز ستمدیده از ستمگری

بهتر آن است که روایتی برایتان بخوانم و کلام مرحوم مجلسی را ذکر کنم.

در اصول کافی است امام صادق علیه السّلام می‌فرماید: «ستمدیده است که مالش را برده‌اند،

---

(۱)- وَ نُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ ما هُوَ شِفاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ ... اسراء: ۸۲.

ایمان، ص: ۱۵۳

فحش خورده، بعدا در مقابل تلافی، این‌قدر نفرین می‌کند که خودش ظالم می‌شود».[۲۳۵]

مرحوم مجلسی در شرح کافی، چندین وجه برای این حدیث ذکر می‌کند که بهترین آن همان وجه اوّل است. می‌فرماید مثل اینکه پول اندکی از او برده است، در مقام تلافی، نفرینهای سختی به او می‌کند: الهی کور شوی! الهی داغ جوانت را ببینی! در بغض و سخطش تجاوزهایی می‌کند که تا پای مرگ او حاضر است؛ مثلا ارزش صد تومان آیا با این تجاوز در بغض و دشمنی، معادل است؟ او تجاوزی کرده و صد تومانت را خورده، تو تجاوزهایی می‌کنی که چندین برابر او ظالمی. هرچند نخست مظلوم بودی، دقیق است، مسأله‌ای است که کمتر عنوان می‌شود و انسان کمتر در فکرش می‌رود.

[۲۳۵] (۱)- انّ العبد لیکون مظلوما فما یزال یدعو حتی یکون ظالما(اصول کافی: ۲/ ۳۳۳- ۳۳۴).

در محاکمه‌هایی که در دادگستریها می‌کنند ببینید چه گناهانی، چه کثافتکاریهایی می‌شود، مظلوم است امّا در ادّعاهایش چه تهمتهایی به طرف می‌زند. اگر هزار تومان طلب داشت، سب می‌کند، به یکدیگر فحش می‌دهند، آبروی یکدیگر را می‌ریزند. از همه بدتر، ادّعای فضله (و سود) پول را هم می‌کند. لعنت خدا بر هر بی‌دین و بی‌بندوباری. تو الآن ظالم هستی. او ظلمی کرد و ظلمهایی هم تو می‌کنی. اجرائیّه برای سود پول صادر می‌کنی. خدا ستمکاران را دوست نمی‌دارد.[۲۳۶] ای کسی که تجاوزکاری، مبغوض خدا هستی. الآن اشدّ ظلما هستی. آبرویش را که می‌ریزی، آیا آبرویش ارزشی ندارد.

ارزش پولی که طلب داری با ارزش آبروی طرف مقایسه کن: ... فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدى عَلَيْكُمْ ... همان اندازه حق داشتی تلافی کنی که بر تو ظلم کرده است و نه بیشتر.

[۲۳۶] (۲)-\i ... إِنَّهُ لا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ\E شوری: ۴۰.

اگر چنانچه یقه بدهکارت را در ملأ عام بگیری و داد و فریاد راه بیندازی برای مال دنیا، تو ظالم هستی. نمی‌گویم مطالبه نکن بلکه جوری مطالبه کن که خودت ظالم نشوی.

دیگر فحش برای چه؟ سب، غیبت، تهمت برای چه؟

من نمی‌دانم این مسلمانان با این بی‌بندوباریشان چطور می‌میرند؟ آیا هنگام مرگ ایمانی با خود می‌برند؟ کسانی که دلشان پر از بغض و کینه است آیا در این حال به بهشت

---

(۱)- انّ العبد لیکون مظلوما فما یزال یدعو حتی یکون ظالما (اصول کافی: ۲/ ۳۳۳- ۳۳٤).

(۲)- ... إِنَّهُ لا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ شوری: ٤٠.

ایمان، ص: ١٥٤

می‌روند؟ لذا انسان باید بترسد از آخر کارش.

جای دیگر از قرآن مجید ظاهرا سوره نحل باشد که می‌فرماید:

... وَ إِنْ عاقَبْتُمْ فَعاقِبُوا بِمِثْلِ ما عُوقِبْتُمْ ....[۲۳۷]

اوّلا برای خدا عفو کن، فحش شنیدی، نشنیده حسابش کن:

... فَمَنْ عَفا وَ أَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ ....[۲۳۸]

«کسی که بگذرد و اصلاح کند، پاداشش با خداست».

و اگر چنانچه زورت به خودت نمی‌رسد که بتوانی بگذری و عفو کنی، حالا که نمی‌توانی صبر کنی: فَعاقِبُوا بِمِثْلِ ما عُوقِبْتُمْ. فحش شنیدی و نمی‌توانی ده تا جوابش بدهی، اگر به تو گفت: جاهل، برگردی نسبت جاهل بودن را به خودش و پدرش و مادرش و برادرش و همه کسانش بدهی این درست نیست.

---

[۲۳۷] (۱)- نحل: ۱۲۶.

[۲۳۸] (۲)- شوری: ۴۰.

لقد أمرّ على اللئيم فمضيت ثمة قلت لا يسبّنى يعنينى[۲۳۹]

شعر منسوب به آقا امیر المؤمنین است که می‌فرماید: «از جایی رد می‌شدم شنیدم شخص پستی مرا دشنام می‌دهد، گذشتم و گفتم: مرا نخواسته است، از من صبر و غفران ... ذٰلِكَ لَمِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ[۲۴۰]».

«صبر» در این آیه، صبر در برابر آلام و آزارها و ناملایمات است. راجع به صبر در مصیبت نیست، مورد آیه به مناسبت سابقش راجع به ظلمها، ستمها، ناراحتیهایی که از دیگران می‌بینی می‌باشد. کسانی که رشد عقلی داشته باشند، ایمان به خدا و روز جزا پیدا کرده باشند و صاحب اراده محکمی گردیده باشند، صبر می‌کنند.[۲۴۱] بچّه اراده‌ای ندارد، اگر از بچّگی بالا

[۲۳۹] (۳)- تفسیر جوامع الجامع: ۱/ ۵۸.

[۲۴۰] (۴)- شوری: ۴۳.

[۲۴۱] (۵)-\i فَاصْبِرْ كَما صَبَرَ أُولُوا الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ ...\E احقاف: ۳۵.

آمده‌ای، رشد پیدا کردی، می‌توانی در برابر آزار دیگران صبر کنی.

مرد بی‌ادب و رفتار حکیمانه امام صادق علیه السّلام

در مسجد الحرام هنگامی که آقا امام صادق علیه السّلام پس از طواف، گوشه مسجد تنها

---

(۱)- نحل: ۱۲٦.

(۲)- شوری: ٤۰.

(۳)- تفسیر جوامع الجامع: ۱/ ۵۸.

(٤)- شوری: ٤۳.

(۵)- فَاصْبِرْ كَما صَبَرَ أُولُوا الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ ... احقاف: ۳۵.

ایمان، ص: ۱۵۵

سرگرم عبادت است، یک نفر یقه حضرت را می‌گیرد که یک صد اشرفی مرا می‌دهی یا نه؟ حضرت می‌فرماید: «اشرفی چه؟». گفت: یک صد اشرفی که امانت به تو سپردم می‌خواهی بخوری! یا اللّه! همین الآن باید بدهی. حضرت فرمود: «شاید اشتباه کردی».

عرب داد و فریاد راه انداخت. حضرت فرمود: «بسیار خوب! برخیز تا صد اشرفی را به تو بدهم». امام با کمال خونسردی و با مهر با او سخن فرمود و متوجّه بودند که با او مخاصمه کردن، منتهی به هتک مقام امام می‌شود. بالأخره او را درب منزل بردند و صد اشرفی به او داد و رفت (نگو چرا انسان زیر بار ظلم برود) ارزش ندارد انسان جرّ و نزاع کند از این گذشته، بهترین مصرفهای پول، خرج کردن در راهی است که مؤمن به واسطه آن آبروی خودش را برای خدا حفظ کند.[۲۴۲] مؤمن عزیز است. عمر عزیز است. برای صد اشرفی چقدر نزد حاکم برود و شاهد بیاورد. این عرب پولها را گرفت و

[۲۴۲] (۱)- و ما وقی به المرء عرضه کتب له به صدقة(سفینة البحار: ۲/ ۲۵).

رفت. فردا آن بدهکارش را پیدا کرد، فهمید اشتباه کرده است. طلبش را از او مطالبه کرد، او گفت حاضرم و طلبت را می‌دهم. عرب گفت: پس آن مرد دیروزی (یعنی امام صادق علیه السّلام) را پیدا کنم. آمد در مسجد امام را پیدا کرد و خیلی عذر خواست و گفت: آقا من اشتباه کردم حالا بدهکارم را پیدا کردم بیایید این صد اشرفی خودتان را بگیرید.

امام فرمود: «امّا من همان دیروز تو را عفو کردم، کینه‌ای از تو در دل ندارم، پول را هم پس نمی‌گیرم؛ چون برای خدا دادم. هر معامله‌ای که با خدا شده، قابل فسخ نیست.[۲۴۳] چیزی که در راه خدا دادی، نمی‌توانی برگردانی».

پس اوّلا انسان باید صبر کند، عفو کند و خودش را ناراحت نکند و اگر راستی زورش به خودش نمی‌رسد، در مقام تلافی، تجاوز نکند. اگر سبّی که کرده قذف باشد، حق نداری در مقابل او قذف کنی. اگر خدای

[۲۴۳] (۲)- ما کان للّه فلا رجعة فیه(الحدائق النّاظره: ۲۲/ ۱۷۰).

نکرده گفت: خواهر فلان! تو نمی‌توانی به خواهرش چنین نسبتی بدهی که در این صورت هشتاد تازیانه باید بخوری، بنابراین، آنچه موجب حدّ است، تلافی حرام است؛ یعنی نمی‌شود به مثل آن تلافی شود.

---

(۱)- و ما وقی به المرء عرضه کتب له به صدقة (سفینة البحار: ۲/ ۲۵).

(۲)- ما کان للّه فلا رجعة فیه (الحدائق النّاظره: ۲۲/ ۱۷۰).

ایمان، ص: ۱۵۶

گفتار هجدهم: هدایت عامّه و خاصّه

أَ لَمْ یَأْنِ لِلَّذِینَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِکْرِ اللَّهِ وَ ما نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ وَ لا یَکُونُوا کَالَّذِینَ أُوتُوا الْکِتابَ مِنْ قَبْلُ فَطالَ عَلَیْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَ کَثِیرٌ مِنْهُمْ فاسِقُونَ.[۲۴۴]

---

[۲۴۴] (۱)- حدید: ۱۶.

عرض شد هدایت تشریعی- که اختصاص به بشر دارد و مربوط به سعادت ابدی اوست- یعنی راهنمایی بشر به آنچه موجب خوشبختی اوست. راه رسیدن به بهشت و معنویات و درجات و مقاماتی که خدا بشر را برای آن خلق کرده است. این هدایت دو قسم است: عامّه و خاصّه.

«هدایت عامه» همان است که در فطرت و عقل قرار داده و توسّط پیغمبران و کتب آسمانی آن را تقویت و کلّیّات را روشن فرموده است. قرآن مجید از اوّل تا آخر هدایت است؛ راه سعادت و رسیدن به درجات را معیّن فرموده است. این است هدایت عامّه که به هرکس برسد، به هدایت عامّه راهنمایی شده است.

امّا «هدایت خاصّه»، انسانی که هدایت عامّه و کلّی را پذیرفت، آنگاه خداوند کریم هر آن او را یاری می‌فرماید تا کلامی را که فهمید، تطبیق به موارد نماید.

لحظه به لحظه راهنمایی خدایی باید همراهش باشد. اگر تقویت الهی نباشد، انسان در مخمصه‌های

---

(۱)- حدید: ۱۶.

ایمان، ص: ۱۵۷

شکوک، اوهام و وسواس شیاطین گرفتار است مگر می‌گذارند بشر اهل نجات شود و لذا در تعقیب مشترکه نماز می‌خوانید:

«اللّهم اهدنی من عندک و افض علیّ من فضلک».

خدایا! هدایتم کن، دستگیری و راهنمایی‌ام کن، تقویتم کن. اینها هدایت خاصّه است در هر حالی شخص محتاج به هدایت خداست که اگر او را لحظه‌ای به خودش واگذارد، از صراط مستقیم منحرف می‌شود. سوره مبارکه: «حمد» در هر نماز، دو مرتبه واجب است از آیاتش اهْدِنَا الصِّراطَ الْمُسْتَقِیمَ است. پروردگارا! تو ما را به راه راست راهنمایی فرما؛ البتّه به‌طور کلّی که

هدایت کرده است. قرآن، صراط مستقیم است. علی و آل علی علیهم السّلام صراط مستقیم‌اند. توسّط قرآن و اهل بیت، توحید و معارف حقّه و اعمال صالحه را بیان فرموده است. پس اهدنا آنچه راهنمایی فرمودی، در موردش یاری فرما که عمل نمایم. فرمودی در قرآن مجید: فَاعْلَمْ أَنَّهُ لا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ ...[۲۴۵] یاری بفرما که در دلم برای تو خاشع گردم.

شبهه نصرانی و پاسخ علی علیه السّلام

این‌جا به مناسبت، شبهه‌ای که بعضی القا کرده‌اند، جواب آن را بیان نمایم نوعا شبهه هایی که می‌شود، چیز تازه‌ای نیست، اموری است که از قبل گفته شده و جوابهای شافی و کافی نیز داده‌اند. از آن جمله در اهْدِنَا الصِّراطَ الْمُسْتَقِيمَ شبهه‌ای کرده‌اند. پس از رحلت پیغمبر اکرم یک نفر نصرانی- که مسلمان شده بود- بعد از چندی از رحلت پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله که گذشت شبهه واهیه‌ای به او کرد و گفت: خوب تو

[۲۴۵] (۱)- محمّد: ۱۹.

مسلمان شدی، عجب اسلامی که در نماز می‌گویید: اهْدِنَا الصِّراطَ الْمُسْتَقِيمَ شما هنوز راه راست و هدایت را نیافتید که مکرّر از خدا می‌خواهید اهْدِنَا الصِّراطَ الْمُسْتَقِيمَ چون شما راه را نیافتید از ما می‌طلبید، بیا با ما که راه نجات را یافتیم.

این تازه مسلمان بی‌خبر نادان، لااقل نرفت بپرسد ببیند معنای آن چیست و جوابش

---

(۱)- محمّد: ۱۹.

ایمان، ص: ۱۵۸

کدام است لذا اسلام را رها کرد و دوباره نصرانی شد!

این جریان زمان خلافت ابو بکر بود. به او گفتند چاره‌ای بیندیش. ابو بکر هم خدمت امیر المؤمنین علی علیه السّلام فرستاد و گفت: به داد امّت اسلام برس، اگر یک نفر با شبهه مرتد شد، در عقاید خلق اثر می‌گذارد و سبب تزلزل مردم می‌گردد. (مرتد را که اسلام مهدور

الدم کرد؛ یعنی اگر مسلمان‌زاده‌ای از اسلام برگشت باید کشته شود بلکه به حسب ظاهر توبه‌اش هم پذیرفته نمی‌شود و باید او را کشت با اینکه لا إِكْراهَ فِي الدِّينِ ...[۲۴۶] امّا در مخالفت و مبارزه با دین؛ چون ضررهای عظیمی برای عالم اسلام دارد، مگر این که کفرش را پنهان کند و اظهار نکند؛ زیرا مانند مرض مسری باید زود آن را قطع کرد تا سرایت به دیگران نکند. بلی اگر اظهار نکرده بود و به دیگران سرایت نمی‌کرد کاری به او نداشتند ولی به واسطه اظهارش باید او را بکشند، مسلمان هم بشود باز باید کشته شود تا دیگر کسی جرأت نکند تبلیغات مخرّب و ضدّ دین راه بیندازد و زحمات پیغمبر و اوصیایش را از بین ببرد).

خلاصه، حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام نامه‌ای به او نوشت: بسم اللّه الرّحمن الرّحیم غافِرِ الذَّنْبِ وَ قابِلِ التَّوْبِ شَدِيدِ الْعِقابِ ذِي الطَّوْلِ ....[۲۴۷]

---

[۲۴۶] (۱)- بقره: ۲۵۶.

[۲۴۷] (۲)- غافر: ۳.

اوّل این آیه مبارک را نوشتند و غرض از آن، دو نام مبارک پروردگار است که خداوند بخشنده گناهان و پذیرنده توبه است.

ای کسی که به واسطه شبهه واهی، دوباره نصرانی شده‌ای! اگر برگردی، خدا تو را می‌پذیرد؛ غافر الذنب است، برگرد توبه کن. ذی الطول است؛ صاحب نعمت و احسان است. و ضمنا بدان که اگر نیامدی، شدید العقاب است.

بعد نوشت: و امّا شبهه تو اهْدِنَا الصِّراطَ الْمُسْتَقِيمَ معنایش نه هدایت کلّی است.

هر مسلمانی راه نجات را به‌طور کلّی یافته است و می‌داند قرآن، اسلام و ولایت اهل بیت علیهم السّلام است و معلوم است معنای آن: ارشدنا للزوم طریق معرفتک.[۲۴۸] عرض می‌کند:

[۲۴۸] (۳)- معانی الأخبار: ۳۳(با اندکی اختلاف).

پروردگارا! تو مرا راهنمایی فرما که بر صراط مستقیم ثابت قدم بمانم و آن را رها ننمایم.

---

(۱)- بقره: ۲۵٦.

(۲)- غافر: ۳.

(۳)- معانی الأخبار: ۳۳ (با اندکی اختلاف).

ایمان، ص: ۱۵۹

لحظه به لحظه مرا یاری فرما که لغزش پیدا نکنم و منحرف نشوم. به‌طور کلّی دانسته‌ام که راه نجات صراط مستقیم، بندگی تو است؛ ولی طوری شود که یک‌دفعه بنده شیطان نشوم که از صراط مستقیم منحرف گردم و در دلم شبهه القا نماید و آن را بپذیرم.

ثبات قدم و ملازم صراط مستقیم بر طریق بندگی بودن، دائما راهنمایی و توفیق دیگری می‌خواهد که می‌گوییم چندین مرتبه در شبانه‌روز اهْدِنَا الصِّراطَ

اَلْمُسْتَقِيمَ نه راهنمایی کلّی که اصل دین است بلکه تدیّن به دین است یعنی تو در هر آن ما را نگاهدار که از صراط مستقیم نیفتیم.

رفتند دنبال او، دیدند در کلیساست. او را یافتند و نامه امیر المؤمنین را به او دادند.

نامه را که خواند اشک از چشمش جاری شد و فهمید غلط کرده است. آن شبهه شیطانی بی‌ربط بوده است. سبحان اللّه! از اثر نامه علی علیه السّلام فورا از کلیسا بیرون آمد و رو به مدینه آورد و به دست علی علیه السّلام توبه کرد.

غرضم این است که شبهه شیطانی را به دل راه نده و بر فرض اگر شبهه آمد، یا دیگری به تو القا کرد، نزد عالمی برو و بپرس.

وضوی وارونه با یک شبهه واهی

می‌گویند یک نفر با دو سه نفری که به مکّه رفته بودند، وضع عامّه او را تحت تأثیر قرار داده بود و جانوری هم به او گفته است: این همه افراد چنین (وارونه) وضو می‌گیرند ولی شما برخلاف این همه جمعیّت وضو می‌گیری، مگر نه قرآن می‌فرماید:

... فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَ أَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرافِقِ ....[۲۴۹]

«بشویید تا مرفق (یعنی از انگشت تا آرنج)».

این احمق هم باورش شده است و می‌گویند حالا وضوی وارونه می‌گیرد.

آقای احمق! آخر تو اصل دینت را چرا درست نکردی؟! از روز اوّل در احکامت، در وظیفه دینی‌ات می‌خواهی تابع چه کسی باشی؟ سنّیها از روز اوّل می‌گویند ما تابع

[۲۴۹] (۱)- مائده: ۶.

(۱)- مائده: ٦.

ایمان، ص: ١٦٠

ابو حنیفه هستیم و او را پیروی می‌کنیم. دیگری می‌گوید: شافعی و احمد حنبل یا مالک، تو از روز اوّل بنا گذاشتی تابع یکی از این چهارتا شوی یا تابع جعفر بن محمّد صادق علیه السّلام. می‌خواستی از روز اوّل پشت سر کی باشی؟ اوّل امام خودت را شناختی یا جمعیّت کثیر تو را فریفت. کثرت عدد که میزان نیست.[۲۵۰] امروز روی کره زمین مذهبی که از همه بیشتر تابع دارد بت‌پرستها هستند، کمونیستها هستند که اصلا دین ندارند. اگر بخواهید حقیقت را دریابید جمعیت هواپرست، دنیاپرست از همه بیشتر است، پس آیا هواپرستی بهتر از خداپرستی است؟

فردا که از تو بازخواست می‌کنند اعمالت را چگونه انجام دادی؟ چه جواب می‌دهی؟ می‌گویی چون بیشتر

[۲۵۰] (۱)-i\ وَ إِنْ تُطِعْ أَكْثَرَ مَنْ فِي الْأَرْضِ يُضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ ...E\ انعام: ۱۱۶.

مردم وضو را از پایین به بالا می‌گرفتند من هم چنین می‌کردم یا عذر صحیحی دارم اوّلا پیغمبر فرموده یا ابو حنیفه؟ اهل کجاست، از اهل بیت است، پیغمبر او را معیّن فرموده که از او پیروی کنند. آیا «انّی تارک فیکم الثقلین کتاب اللّه و عترتی».[۲۵۱] درباره اهل بیت است. چیزی که همه مسلمین قبول دارند عترت نیست مگر علی و آل علی علیهم السّلام.

عترت، ذرّیّه حسین است تا روز قیامت که رسول خدا به نامهای خودشان آنها را نام برد. سند قطعی در دست تو است. اگر از تو بپرسند وظایف شرعی‌ات را به دستور کی عمل می‌کنی؟ فوری می‌گویی از امامان، از ذرّیّه پیغمبر که خودش معیّن فرموده در قرآن[۲۵۲] و اطاعت اولی الامر را واجب فرموده و اولی الامر به فرموده پیغمبر دوازده امامند، آیا اگر نزد ابو حنیفه رفتی، جز تقلید بدون دلیل است؟ مانند خلافت نخستین در سقیفه. وضوی شیعه اشتباه است؛ یعنی اهانت به امام علیه

---

[۲۵۱] (۲)- بحار الأنوار: ۲۳/ ۱۰۹.

[۲۵۲] (۳)-\i ... أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ ...\E نساء: ۵۹.

السّلام، وضوی سنّی صحیح است؛ یعنی پیروی از نااهل کردن.

تو چه می‌فهمی آیه قرآن چیست؟ تو از علوم ادبی چه خبر داری؟ ابتدا و انتها از

---

(۱)- وَ إِنْ تُطِعْ أَكْثَرَ مَنْ فِي الْأَرْضِ يُضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ ... انعام: ۱۱۶.

(۲)- بحار الأنوار: ۲۳/ ۱۰۹.

(۳)- ... أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ ... نساء: ۵۹.

ایمان، ص: ۱۶۱

«من» و «الی» در جایی که ابتدا و انتها مراد باشد، این‌جا برای بیان ابتدا و انتها نیست بلکه برای مقدار شستن دست است؛ مقداری که باید شستشو شود تا مرفق است نه اینکه ابتدا و انتهایش این است. این معنا را کی

باید بفهمد؟ آل محمّد که قرآن در خانه آنان نازل شده و اهل قرآنند.

پاسخ چند شبهه

چند روز قبل یک نفر نامه نوشت و چند شبهه نوشته جوابش را نوشتم. از آن جمله می‌پرسد چرا با اینکه عمر خدمات فراوان به اسلام کرد، شیعه به او بد می‌گویند.

عمر بن خطّاب که خدمت به عالم اسلام کرد، از آن جمله مسلمان شدن ایرانیان به واسطه او بود، چرا او را بد می‌دانند.

بدگویی ما برای این است که چون حکومتی را که به دست گرفت، برخلاف حکم خدا و رسول بوده است. از اوّل، خدا و رسول گفتند علی علیه السّلام پس عمر هر کار خوبی هم که کرده باشد، غلط اندر غلط است؛ چون اساس را تغییر داده است. آیا خدا و پیغمبر بهتر می‌دانند یا تو؟ عمر خدمت به اسلام کرد؟ عمر کوچکتر از این بود که بتواند قریه‌ای را فتح کند. شجاعت و

شهامتش کجا بود؟ کسی که قبلا شترچران بوده است، آیا او و ابو بکر و عثمان به اندازه سر سوزنی خون در راه اسلام ریخته‌اند؟ این‌همه فرارها در جنگهایشان. به قول سیّد بن طاووس از وقتی که عمر اسلام اختیار کرد تا پیغمبر مرد، مجموعا نزدیک هشتاد غزوه اتّفاق افتاد، تمام تواریخ اسلامی را مراجعه کنید آیا اثری در این غزوه‌ها از اینها دیده شده است؟

وعده حتمی الهی بود که در ممالک اطراف، صدای «لا اله الّا اللّه» بلند شود.[۲۵۳] عمر نباشد، دیگری هم بود مطلب از این قرار بود. لشکر اسلام در قرن اوّل، از برکات نور محمّدی صلّی اللّه علیه و آله ایمان داشتند، ایمان لشکر بود که به آنها نیرو می‌داد.

وا عجبا! عمری که در جنگ با عمرو بن عبد ود تا جلو او رفت امّا فرار کرد و

[۲۵۳] (۱)-\i وَعَدَكُمُ اللَّهُ مَغانِمَ كَثِيرَةً تَأْخُذُونَها فَعَجَّلَ لَكُمْ هذِهِ وَ كَفَّ أَيْدِيَ النَّاسِ عَنْكُمْ ...\E فتح: ۲۰.

(۱)- وَعَدَكُمُ اللَّهُ مَغانِمَ كَثِيرَةً تَأْخُذُونَها فَعَجَّلَ لَكُمْ هذِهِ وَ كَفَّ أَيْدِيَ النَّاسِ عَنْكُمْ ... فتح: ۲۰.

ایمان، ص: ۱۶۲

برگشت، ای کاش! ساکت شده بود بلکه مسلمانان را ترسانید و گفت: بدانید هرکس رفت کشته می‌شود. در جنگ خیبر فرار کردن او و ابو بکر مشهور است.[۲۵۴] لذا پیغمبر فرمود:

«فردا بیرق را به دست کسی می‌دهم که کرّار غیر فرّار باشد؛ آن شجاعی که هیچ‌وقت پشت به لشکر نمی‌کند، خدا و پیغمبرش را دوست می‌دارد و خدا و رسولش نیز او را دوست می‌دارند».[۲۵۵]

[۲۵۴] (۱)- و لیس بنکر فی حنین فراره(الصوارم المهرقه: ۱۲۰).

[۲۵۵] (۲)- یحبّ اللّه و رسوله و یحبّه اللّه و رسوله(بحار الأنوار: ۲۱/ ۲۸).

عجیب این‌جاست که فردا صبح عمر هم سر می‌کشد بلکه امروز علم را به دست گیرد. فرمود: «کجاست ابن عمّم علی علیه السّلام». به تفصیلی که شنیده‌اید. آقا چشم‌درد سختی داشت. پیغمبر آب دهان به چشم علی علیه السّلام کشید و تا آخر عمر علی علیه السّلام چشم‌درد نگرفت و بالأخره رفت و فتح کرد.

در این غزوه مثلا جز گریختن اثری برای عمر نقل نشده است؛ چنانچه در غزوه احد شیعه و سنی نوشته‌اند که این سه نفر فرار کردند. عمر پشت سنگی پنهان شده بود. اسامی آنهایی که عمر را در همان حال دیده‌اند، در تواریخ نوشته‌اند.

گریختن مردان و ایستادگی یک زن

مادر عبد اللّه انصاری از زنهای مجلّله عالم اسلام است. تا دید پیغمبر خدا تنها شده است، این زن مردانه دور پیغمبر طواف می‌کند تا اگر تیری برسد خودش را هدف قرار دهد. به یکی از مسلمانان که می‌خواست فرار کند

گفت: ای نامرد! حالا که می‌روی سپرت را به من ده تا بتوانم کمک پیغمبر کنم. سپرش را انداخت و فرار کرد. این زن کنار پیغمبر است، از هر طرف تیر و نیزه یا شمشیری می‌آمد، دفع می‌کرد.

لزوم پرهیز از محبّت داشتن دشمنان علی علیه السّلام

ناچار شدم برای اینکه کسی به یک شبهه‌ای از پا درنرود، مثالهایی بزنم. باید به دانایی مراجعه کنید تا ببینید جواب شبهه چیست. مبادا در شبهه بمانید. خدای نکرده

---

(۱)- و لیس بنکر فی حنین فراره (الصوارم المهرقه: ۱۲۰).

(۲)- یحبّ اللّه و رسوله و یحبّه اللّه و رسوله (بحار الأنوار: ۲۱/ ۲۸).

ایمان، ص: ۱۶۳

یک ذرّه مهر عمر به دلت راه بیاید، یقین بدان تو هم به همان راه خواهی رفت.

هرکس مهر دشمن علی به دلش وارد شد، با او یکی می‌شود. یقین بدانید که ذرّه‌ای محبّت معاویه، کار تو را خراب می‌کند. اگر کسی را که مبغوض خداست، دوست‌داشتی کار به جایی می‌رسد که محبوب خدا را دشمن می‌داری. شیطان کارش همین است. تا عاقبت بی‌ایمان نکند، تا با بغض حق نشود رهایش نمی‌کند. هرکس با حق و حقیقت اتّصالش را رها نکرد، با باطل و اهل باطل کاری ندارد. خدایا! تو ما را از انواع وسوسه‌های شیاطین جنّی و انسی که دلمان را وسوسه کند دلهای ما را تو نگهدار.[۲۵۶] به نور محمّد و آل محمّد صلّی اللّه علیه و آله. هدایت خاصّه که تقویت دل است به ما عطا کن. خدایا! دست ما را بگیر تا شبهه‌ها در دلمان نماند به قسمی که اگر تمام عالم مقابلمان جمع شوند، بر عقیده خود استوار باشیم. خصوصا ساعت آخر عمر، آن

[۲۵۶] (۱)- ربّ لا تکلنی إلی نفسی طرفة عین أبدا(اصول کافی: ۲/ ۵۸۱).\i رَبَّنا لا تُزِغْ قُلُوبَنا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنا ...\E آل عمران: ۸.

لحظات که شیاطین بیش از هر وقتی می‌خواهند دستبرد بزنند تا بلکه شخص، بی‌ایمان و با بغض حق بمیرد.

خدایا! تو ما را نگهدار.[۲۵۷] همیشه بخوانید: «اللّهم اهدنی من عندک و افض علیّ من فضلک».

حکایت شنبه هذیلی و پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله

بشارت هم بدهم که در کتاب عدّۀ الداعی است یک روز شنبه هذیلی پیرمردی است که عمری درب خانه خداست. مویش را سپید کرده. آخر عمرش هست. آمد خدمت پیغمبر. عصازنان با نهایت عجز گفت: «یا رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله! عمرم رو به آخر است، پیری و سستی و ضعف قوا، روزها نمی‌توانم روزه بگیرم، تهجّد نافله‌ها و بپا ایستادنها را نتوانم، یا رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله! انفاقهایی که می‌کردم دیگر ندارم دستم خالی است چه کنم؟

[۲۵۷] (۲)- اجعل عواقب امورنا خیرا.

حج نمی‌توانم بروم. راستی روی بیچارگی و عجز بیان کرد این آخر عمر به جای اینکه بیشتر به کارم برسم، دست و پایی بزنم، قوا دیگر از کار افتاده است».

پیغمبر خدا صلّی اللّه علیه و آله گوش گرفت. بعد فرمود: «دوباره بگو». باز با همان لحن عجز،

---

(۱)- ربّ لا تکلنی إلی نفسی طرفۀ عین أبدا (اصول کافی: ۲/ ۵۸۱). رَبَّنا لا تُزِغْ قُلُوبَنا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنا ... آل عمران: ۸.

(۲)- اجعل عواقب امورنا خیرا.

ایمان، ص: ۱٦٤

گفته‌هایش را تکرار کرد. باز فرمود: «تکرار کن». پس از مرتبه سوّم، فرمود: «این حالی که تو داری نماند سنگ و کلوخی، در و دیواری در این محوطه مگر همه برای تو رقّت کردند (یعنی ملکوت اشیاء برای تو ترحّم کردند)».

گفت: «دستوری بفرما که از عهده‌ام بیاید».

حضرت فرمود: بعد از هر نماز واجب که بخوانی، سه مرتبه بگو: «اللّهم اهدنی من عندک و افض علیّ من فضلک و انشر علیّ من رحمتک».[۲۵۸]

یکی از اصحاب عرض کرد: «آقا! مختصر است». حضرت فرمود: «با این حالی که او دارد، اگر این دعا را ترک نکند، بعد از مرگ، هشت در بهشت به روی او باز است».

خدایا! دستم را بگیر و مرا به خودم وامگذار، ضعیفم، ذلیل نفس و هوایم.

پیرمرد تشکّر کرد و گفت: «برای دنیایم چیزی بفرمایید».

حضرت فرمود: «بعد از نماز صبح بخوان: سبحان اللّه العظیم و بحمده استغفر اللّه ربّی و اتوب الیه، که تا زنده‌ای، کور و دیوانه و فقیر نمی‌گردی».

[۲۵۸] (۱)- مفاتیح الجنان/ در تعقیبات مشترکه.

یا هادی المضلّین! خدایا! ما را هم از نور هدایت محروم نفرما، یا هادی من استهدی.

---

(۱)- مفاتیح الجنان/ در تعقیبات مشترکه.

ایمان، ص: ۱۶۵

گفتار نوزدهم: تحقیر ابو بکر توسّط پدرش ابو قحافه

أَ لَمْ یَأْنِ لِلَّذِینَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِکْرِ اللَّهِ وَ ما نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ وَ لا یَکُونُوا کَالَّذِینَ أُوتُوا الْکِتابَ مِنْ قَبْلُ فَطالَ عَلَیْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَ کَثِیرٌ مِنْهُمْ فاسِقُونَ.[۲۵۹]

راجع به مطالب دیروز، تذکّری لازم است. گفتیم اعتقاد ما درباره خلفا این است که اینها بدون اذن خدا و پیغمبر، خلافت و حکومت اسلامی را غصب کردند. ابو بکر در نامه‌ای به پدرش ابو قحافه نوشت: «این نامه‌ای است از خلیفه رسول اللّه. به درستی که مردم جمع

---

[۲۵۹] (۱)- حدید: ۱۶.

شدند و مرا خلیفه پیغمبر کردند، تو هم بیا و با من بیعت کن».

ابو قحافه نوشت: «ای پسر احمق! نامه‌ات به کمبود عقلت گواهی می‌دهد. اوّل نامه می‌نویسی من جانشین پیغمبرم صلّی اللّه علیه و آله و بعد می‌نویسی مردم مرا خلیفه کردند، بگو خلیفه مردم هستم نه خلیفه رسول اللّه».

وجوب اطاعت از علی علیه السّلام

دیگر آنکه ما شیعیان، خلفا را واجب الاطاعه نمی‌دانیم. آنان با یک مسلمان عادی، هیچ فرقی نمی‌کنند. امر و نهی آنان عقلا و شرعا اطاعتشان واجب نیست؛ امّا

---

(۱)- حدید: ۱٦.

ایمان، ص: ۱٦٦

عقلا چون هیچ مزیّتی بر دیگران ندارند و حقّ حکومتی بر دیگران ندارند. بلی امیر المؤمنین علی علیه السّلام هر حکمی کرد، بر همه اطاعتش واجب است، چون به امر خدا و رسول است وَ أُولِی الْأَمْرِ مِنْکُمْ. پیغمبر فرمود که امر و نهی او، امر و نهی من است، آیا درباره دیگران، چنین چیزی رسیده است؟

ما در مقام اعمال و وظایف شرعیّه‌مان می‌گوییم: واجب است از اهل بیت بپرسیم کیفیّت عبادت را. آنان باید بیان فرمایند. علی و یازده فرزندانش. رجوع به غیر ایشان عقل می‌گوید غلط است. به چه جهت من از ابو حنیفه اطاعت کنم؟ یک نفر عادی است، امّا اهل بیت غیر از افراد عادی هستند. جعفر بن محمّد علیه السّلام کسی است که خدا اطاعتش را واجب فرموده است.

علی علیه السّلام هدایتگر خلفا

امّا راجع به فتوحات در زمان آنان همان‌طور که اشاره شد، به‌هیچ‌وجه مربوط به آنها نبوده است. عمر کوچکتر

از این است که بتواند قریه صد نفری را فتح کند. یک ذرّه شجاعت در او نبوده. در هیچ نبردی، جز فرار از او سراغ نداریم. ابن ابی الحدید می‌گوید: «از عمر سراغ ندارم جز فرار از جبهه جنگ را. در کوه احد پنهان شدنش پشت سنگها و در ... و لیس بنکر فی حنین فراره».[۲۶۰]

امّا راجع به سیاستمداری، اگر علی علیه السّلام به فریادش نمی‌رسید معلوم می‌شد چقدر سیاستمدار است. در هر مشکلی که پیش می‌آمد، دنبال علی علیه السّلام می‌رفتند. در جنگ با ایران وقتی دیدند کار مشکل شده است، نزد عمر به مدینه فرستادند که چه کنند؟ خودت بیا بلکه پیشرفتی گردد. گفت دنبال علی علیه السّلام بروید. آقا امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: «رفتن خودت صلاح نیست، همین‌جا بنشین و از اطراف لشکر جمع کن (الی غیر ذلک)». نه اینکه خیال کنی

[۲۶۰] (۱)- الصوارم المهرقه: ۱۲۰.

سیاستمدار بوده، اگر نگویی غیر از حقّه و کلک چیزی سرش نمی‌شد.

فتوحات هم وعده حتمی الهی بود. در غزوه خندق شنیده‌اید پیغمبر مکرّم سه مرتبه کلنگی زد و هر دفعه برقی جستن کرد. مرتبه اوّل، تمام قصرهای یمن و مرتبه دوّم، شام و

---

(۱)- الصوارم المهرقه: ۱۲۰.

ایمان، ص: ۱۶۷

مرتبه سوّم ایران را دید، فرمود: «در تمام این ممالک، اسلام پیشرفت می‌کند». این وعده خداست. هر کس در رأس کار باشد، فرقی نمی‌کند. لشکریانی که به فتح این ممالک موفّق شده بودند، با این اعتقاد که پیغمبر فرموده کسی که در جبهه جنگ با مشرکین کشته شد، مسلّما در بهشت است؛ ولی اگر در غیر جبهه مرد، بهشتی بودنش مشکوک است، لذا از همان اوّل مسلمانان عاشق

کشته شدن در راه خدا بودند. آنان که ایمان به آخرت داشتند از خدا می‌خواستند که کشته شوند؛ چون می‌دانستند پیغمبر راست می‌فرماید، لذا با این ایمان به جبهه می‌رفتند و تمام همّتشان بلند کردن شعار اسلام: «لا اله الا اللّه» بود. کسی که چنین است، یقینا پیش می‌برد.

حکایتی شگفت در نبرد نهاوند

در جنگ نهاوند که بر مسلمانان خیلی سخت گذشت، رئیس کلّ قشون ایرانی در نهاوند، قلعه محکمی درست کرده بود و قشونش را در آن آماده کرده بود. نزدیک یک ماه مسلمانان همین‌طور معطّل بودند و راهی هم به قلعه نداشتند تا نزدیک می‌شوند از کمینگاههای قلعه آنها را هدف قرار می‌دهند. در همان اوان که مسلمانان این‌طور حیران بودند، دختر رئیس کلّ قشون از پشت‌بام قلعه چشمش به رئیس لشکر عرب افتاد، جمال این مرد عرب او را دلباخته کرد. یک نفر را پنهانی نزد

او فرستاد و شیفتگی خودش را به او اظهار کرد و گفت: «اگر حاضر باشی با من ازدواج کنی، این قلعه را بدون خونریزی برایتان فتح می‌کنم». معلوم است که سرلشکر عرب از خدا می‌خواست لذا پیغام داد البتّه حاضر هستم. پس از معاهده‌ای که شد، شب ساعت معیّن در آن ساعت که مأمورین معمولا خواب هستند و بیدارها هم زمینه غافل کردنشان هست، باز کردن درهای قلعه را فراهم نمود. قشون آماده در ساعت معیّن، درب قلعه باز شد بدون اینکه خونی ریخته شود، قلعه را گرفتند.

دختر آمد نزد رئیس کلّ قوا ... جوان است، دختر هم شیفته اوست. خودش را عقب کشید و گفت: «ای دختر! به تو قول دادم؛ امّا من باید ببینم آیا بابت غنایم، تو سهم من

ایمان، ص: ۱۶۸

می‌شوی یا نه؟».

این ایمان است که فتح می‌کند. بدون اذن، حق ندارد هیچ مسلمانی تصرّفی در مالی و غنیمتی بکند. دختر بیچاره به آرزوی وصل زحمت کشید، بالأخره گفت: «تو که نمی‌خواستی، چرا از اوّل مرا اغوا کردی؟». پاسخ داد به قولم حاضرم امّا من از خدا می‌ترسم. بیا همراه خودم تو را به مدینه می‌برم، آنچه خلیفه گفت همان‌طور عمل می‌کنم. بدون اینکه به او دست دراز کند، شبانه‌روز از نهاوند تا مدینه با این دختر بود تا وقتی به مدینه رسید. جریان را عرضه داشت. عمر هم گفت: «به شرطی که اسلام بپذیرد، او را عقد کن». اسلام را به او عرضه داشت، او هم پذیرفت و گفت: «آرزو دارم پیغمبر را ببینم، حالا که او نیست قبرش را به من نشان بده».

او را به قبر پیغمبر راهنمایی کرد. آن روز همان‌جا ماند. شب که شد دنبالش آمد که بیا برویم. گفت: «من از محمّد صلّی اللّه علیه و آله نمی‌توانم دل بکنم (اوّل

عشق مجازی بود حالا عشق حقیقی شده)». فردا هم دنبالش آمد گفت: «می‌خواهیم عقد و ازدواج کنیم».

گفت: «دیگر من محمّدی شدم. آن‌وقت که خواستار تو شده بودم از محمّد بی‌خبر بودم امّا حالا دیگر گذشت».

همان‌جا می‌ماند. یک هفته یا بیشتر از عمرش نمانده بود که بر سر قبر پیغمبر هم می‌میرد.

پس اگر یک مورّخ سنّی و یا بی‌اطّلاعی بگوید اسلام ایران مرهون عمر است! بدانید دروغ است. وعده خدا و لطف او بود و به حسب ظاهر، ایمان لشکریان بود.

نکته‌ای که مهم بود، حاضرین به غایبین برسانید ائمّه به ما سفارش کردند کسی حق ندارد آشکارا به عمر بد بگوید بلکه تقیّه را باید رعایت کرد؛ البتّه پیغمبر و قبله و کتاب ما یکی است، در نمازشان شرکت می‌کنیم.

رفیق ایمانی لطفی از هدایت خاصّه

بحث در هدایت خاصّه الهی بود. الطاف خاصّه و توفیقات و تأییدات خاصّ الهی

ایمان، ص: ۱۶۹

برای کسی است که هدایت عامّه الهی را پذیرفته است و خواست، خداپرست شود. روی صدق، خواهان تأمین آخرت بود. خداوند هم لحظه به لحظه او را یاری می‌فرماید به انواع مختلف؛ گاهی رفیق صاحب یقینی به او می‌رساند و دلش را قوی نگه می‌دارد.

دیگر از الطاف خاصّه الهی نسبت به اهل ایمان چنین است که دل انسان ظرف ایمان است، نه اینکه زبان یا بدن باشد بلکه بدن محلّ ظهور است، ایمان در دل و نفس است.

دل انسان در اثر مشاغل و غفلات و شهوات و آمال و آرزوها حالی عارضش می‌شود که آن را «قساوت» گویند. غفلت را می‌خواهی بفهمی به یک مثل توجّه کن.

زمینی را که می‌خواهند زراعت کنند، گاهی رخوه و سست است به قسمی که اگر دانه را پاشیدی و مختصر آبی هم به آن دادی، رشد می‌کند؛ امّا زمینی است از سنگ، ریشه این سنگ خیلی پایین رفته، دانه ریختن روی این سنگ میسّر نیست. طولی نمی‌کشد که باد یا باران آن را از بین می‌برد. اگر چنانچه می‌خواهی زراعت داشته باشی، باید این سنگ را برداری. اگر نمی‌شود، پس جای دیگر زراعت کن.

دلت اگر با قساوت همراه شد، دیگر ایمان نمی‌تواند در، آنجا کند بلکه ایمان در زبان و چشم است نه دل. بلی اگر دل نرم شد، هرچه نرمتر گردد، نور ایمان آنجا بیشتر جا می‌کند.

لزوم پرهیز از قساوت قلب

قرآن مجید می‌فرماید: «وای بر کسانی که دلهایشان سخت شده است».[۲۶۱] آنان که یاد خدا دیگر در دلشان

[۲۶۱] (۱)-i\ ... فَوَيْلٌ لِلْقاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ ...E\ زمر: ۲۲.

نمی‌ماند. آرزوها و سرگرمیهای دنیا این دل را چنان سخت کرده است که دیگر یاد خدا در آن قرار نمی‌گیرد.

خدای کریم و حکیم که می‌خواهد زیر بغل عبد را بگیرد، ایمان در دلش جا بگیرد، کاری می‌فرماید که قساوتش علاج شود تا ایمان در دل بنده برقرار گردد. مقلّب القلوب خداست. برای علاج قساوت که لطف می‌فرماید گرفتاریها و ناراحتیها برایش پیش

---

(۱)- ... فَوَيْلٌ لِلْقاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ ... زمر: ۲۲.

ایمان، ص: ۱۷۰

می‌آورد تا دلش شکسته گردد مانند همان کلنگی که به زمین سخت می‌زنند تا شکافته شود و بشود در آن تخمی کاشت.

اولاد عزیزت را می‌گیرد، دلت شکسته می‌شود، حالا می‌تواند یاد خدا در آن قرار بگیرد. مال دارد، یک‌دفعه

گم می‌شود، دزد می‌برد. بیچاره‌اش می کند، می گوید: «خدایا! چه کنم؟». با دل شکسته رو به درگاه حق می‌آورد. در آن حال چقدر قیمت پیدا می کند.

انواع ناراحتیها و سختیها برای اصلاح دل و نفس است.

چندین روایت رسیده که مضمونش این است:[۲۶۲] هر کس دوستی علی را می‌خواهد باید آماده بلا باشد؛ زیرا حبّ علی وقتی می‌خواهد به دل بیاید، باید نخست قساوت از آن بیرون رود، چاره ندارد، باید نخست از قساوت بیرون رود. تمام خوشیهای دنیا جز قساوت قلب چیزی نمی‌آورد. هر دل قساوت‌داری، از حبّ علی علیه السّلام محروم است. از ایمان قلبی محروم است. دلی که به واسطه شهوات و خوشیهای دنیا غافل شده، از قیامت خوف و دلهره ندارد.

اگر ایمان و حبّ علی علیه السّلام پیدا شود، غالبا در فقر است، در متمکّنین خوشگذران، خیلی کم اتّفاق می‌افتد

[۲۶۲] (۱)- من احبّنا اهل البیت فلیستعد للفقر جلبابا(شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ۱۸/ ۲۷۵) و در روایت دیگر: من احبّنا اهل البیت فلیستعد عدة للبلاء(همان: ۴/ ۱۰۵).

دوستی علی علیه السّلام و ایمان حقیقی باشد، مگر وقتی دل شکستگی برایشان پیش بیاید، ممکن است ایمان و محبّتی برایشان پیدا شود. بلا، تحفه خداست برای نجات از قساوت و غفلت، لذا بلا، به مؤمن خیلی نزدیک است. گاهی مبتلا به اذیّت همسر می‌شود. از هیچ جا که به او بلا نرسد، از همسرش ناراحتی می‌بیند؛ چنانچه مضمون روایت است. همین یا اللّه! از روی دل شکستگی است که کارش را اصلاح می کند.

گستره مظلومیّت علی علیه السّلام

از علی علیه السّلام بگویم و گرفتاریهایش. چقدر دل علی لطیف است، تمام، شوق لقای

---

(۱)- من احبّنا اهل البیت فلیستعد للفقر جلبابا (شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ۱۸/ ۲۷۵) و در روایت دیگر: من احبّنا اهل البیت فلیستعد عدۀ للبلاء (همان: ٤/ ۱۰۵).

ایمان، ص: ۱۷۱

خداست. مروی است یک نفر از پای منبر، مظلمه‌ای داشت و گفت: «یا علی علیه السّلام! به دادم برس».

حضرت فرمود: «چه شده؟».

گفت: «ظلمی به من شده است، مالم را فلان کس برده است».

حضرت فرمود: «اگر به تو یک ظلم شده است، به من به عدد ریگهای بیابان و قطرات باران ظلم شده است: ما زلت مظلوما.[۲۶۳] اگر تو یک دفعه مظلوم شده‌ای، من از اوّل عمر تاکنون ظلمها دیده‌ام؛ از بچّگی برادرم عقیل چشمش درد گرفت، فاطمه بنت اسد خواست دوا در چشم عقیل کند، ایراد گرفت که باید اوّل دوا در چشم علی بکنی، با اینکه چشمم سالم بود، مادرم ناچار مرا خوابانید و دوا در چشم من کرد».[۲۶۴] کیست از علی علیه السّلام مظلوم‌تر؟ «السّلام علی اوّل مظلوم».

---

[۲۶۳] (۱)- بحار الأنوار: ۲۸/ ۳۷۳.

[۲۶۴] (۲)- مناقب آل ابی طالب: ۲/ ۱۲۲.

شعری در مظلومیّت علی علیه السّلام

فلم أر مثل ذاک الیوم و لم أر مثله حقّا یوما اضیعا[۲۶۵]

عذری است یا دیگری از شعرا راجع به غدیر خم و پیشامد ظلمی که برای آقا شده است. یک مصرع گفت:

«فلم أر مثل ذاک الیوم یوما».

«روزی مثل عید غدیر ندیدم (که حق را این‌طور پیغمبر ظاهر کند و این همه خلق بیعت کنند)».

ولی مصرع دیگر نیامد. شب در عالم رؤیا آقا امیر المؤمنین علیه السّلام را دید، حضرت فرمود: «بگو: و لم أر مثله حقّا اضیعا».

«از اوّل خلقت عالم تا آخر، این همه حق که پایمال شده، هیچ‌کدام این‌طور پایمال نشده است».

---

[۲۶۵] (۳)- بحار الأنوار: ۳۷/ ۱۵۱.

(۱)- بحار الأنوار: ۲۸/ ۳۷۳.

(۲)- مناقب آل ابی طالب: ۲/ ۱۲۲.

(۳)- بحار الأنوار: ۳۷/ ۱۵۱.

ایمان، ص: ۱۷۲

مبارزه با ناکثین، قاسطین و مارقین

راستی ببینید کسی که اوّل مؤمن به خداست، از سنّ دوازده سالگی، نماز جماعت پشت سر پیغمبر را ترک نکرد. تمام وجودش را در راه خدا داد. پس از ۲۵ سال کنار بودن، در مدّت کمتر از پنج سال، حکومت ظاهری، گرفتار ناکثین و بیعت‌شکنانی چون طلحه و زبیر و سپس با قاسطین و ستمگرانی چون معاویه و اتباعش درگیر شد که می‌گفتند علی کافر است. آن‌وقت با مارقین، دوازده هزار خوارج نمازخوان خر مقدّس نافهم، مسواک و قرآن به سر، از اصحاب خودش، آن‌وقت می‌گفتند: نماز پشت سر علی باطل است. مسجد

کوفه که علی می‌ایستاد، اقتدا نمی‌کردند و نماز جماعت علی حده برای خودشان درست کردند؛ قشون درست کردند و ...

حقّه‌های عمرو عاص چه کرد؟ روزی نبود که علی علیه السّلام مصیبتی از تضییع حق نداشته باشد. چیزی که دل را آزرده می‌کند، تهمتهایی بود که به آقا می‌زدند. سنگین‌تر از آسمانها و زمین، «تهمت» است. بنا به تعبیر روایت، معاویه دستور داد شایع کنند علی علیه السّلام از قول پیغمبر حدیث دروغ نقل می‌کند. این شایعات از شام به کوفه رسید و پخش گردید و به گوش آقا علی علیه السّلام رسید. روی منبر ناله‌ها دارد: «ای معاویه! وای بر تو! آیا من به پیغمبر دروغ می‌بندم؛ من اوّل مؤمن به محمّدم. تا نفس آخر، یار محمّد بودم. سرش در دامن من بود که از دنیا رفت. برای چه و به چه غرضی به او دروغ ببندم؟». کم‌کم دیدند هرچه بگویند در شام می‌شود. گفتند: علی علیه السّلام حتّی نماز هم نمی‌خواند. تمام، برای اینکه معاویه حکومت بلامنازع

نصیبش شود. برای اینکه خلافت را از بنی هاشم به بنی امیه بگرداند. شکر خدای را که همه ناکام و نامراد مردند.

ایمان، ص: ۱۷۳

گفتار بیستم: درمان قساوت قلب

أَ لَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ وَ ما نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ وَ لا يَكُونُوا كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتابَ مِنْ قَبْلُ فَطالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَ كَثِيرٌ مِنْهُمْ فاسِقُونَ.[۲۶۶]

بحث ما، رسید به موضوع قساوت قلب. اسلام را پذیرفتن سهل است؛ امّا جا گرفتن ایمان در دل، حبّ خدا و علی در دل جا گرفتن بدون نرم شدن قلب و خشوع دل، محال است. وقتی قساوت باشد، کجا دل برای علی خاشع می‌گردد. به زبان می‌گوید خدا؛ ولی دلش برای پول خاضع است. باید زمین مزرعه را نرم بکند آن‌وقت تخم در آن خوب جا می‌گیرد و پرورش

[۲۶۶] (۱)- حدید: ۱۶.

می کند، ولی اگر سخت باشد، سنگ صاف است و تخم در، آنجا نمی گیرد، لذا باید اوّل دل نرم شود بعد ایمان در، آنجا بگیرد.

قساوت دل به چه علاج می‌شود؟ یکی از طرقش که در قرآن مجید اشاره فرموده است بلا، گرفتاری و ناراحتی در دنیاست. تا این بشر به بلا گرفتار نشود، دل سختش نرم نمی‌شود. خیلی عجیب است، اگر کسی دقّت کند این دل بشری، خوشیهای دنیا در آن هر چه بیشتر باشد آن را بیشتر سخت می کند. وای از کامیابی در دنیا! از اینکه هرچه واقع شد مطابق میلش باشد.[۲۶۷] دلش غلظتی تازه می‌یابد. این شهوات و مطابق میلها هرچه

---

(۱)- حدید: ۱٦.

(۲)- كَلَّا إِنَّ الْإِنْسانَ لَيَطْغى* أَنْ رَآهُ اسْتَغْنى علق: ٦- ۷.

ایمان، ص: ۱۷٤

---

[۲۶۷] (۲)-\i كَلَّا إِنَّ الْإِنْسانَ لَيَطْغى* أَنْ رَآهُ اسْتَغْنى\E علق: ۶- ۷.

بیشتر باشد، دل قسی‌تر می‌گردد. برعکس، ناکامیها و نامرادیها پرده را عقب می‌زند و شکسته‌ترش می‌کند. مالش از کفش برود، بیمار می‌شود.

آزمایشی سخت برای یک مادر

حاجی نوری در دار السّلام نقل نموده است که: «علویّه‌ای مجلّله بیست شکم زایید و هرکدام پسر امّا پیش از رسیدن به دو سال، می‌مردند. زحمت می‌کشید، همین‌که بچّه دو سال می‌شد، می‌مرد. پسر بیستم که از کفش رفت، گفت: پروردگارا! حکم با تو است ولی اقلّا یک پسر برای من لطف بفرما و بگذار. در همان وقت مقام او را در خواب نشانش دادند و به او فهماندند که این مصیبتها تا نیاید به این مقام نمی‌رسی مخصوصا زنها که با شهوات دنیوی بیشتر سروکار دارند».

در دل زنها، لباس زیبا و طلا و غیره هست، با این وضع اگر برود، کجا به آن مقامات می‌رسد.

شکسته شدن دل، عامل تعالی انسان

نمی‌گویم طالب بلا باش بلکه از خدا عافیت بخواه. بلی اگر خدا بلا برایت خواست، اعتراض نکن و بدان صلاحت می‌باشد. لطفی درباره‌ات می‌خواهد بفرماید. می‌خواهد دلت شکسته شود و کثافتها پاک شود. حبّ خدا و لقای خدا در دلت بیاید. تا این بیماریها و زحمتها نیاید، از دنیا دل کنده نمی‌شود. باید از مادّه و اسباب، دل کنده شود و بگوید: یا اللّه! خودش را بیچاره و محتاج خدا ببیند. وقتی حاجت مهمّی دارد چگونه رو به درگاه خدا می‌آورد. هرچه حاجتش بیشتر طول بکشد، برایش بهتر است. اگر خدای نکرده دل قساوت بیاورد، صدها موعظه و اندرز او را تکان نمی‌دهد[۲۶۸]؛ چنانچه سعدی می‌گوید:

با سیه دل چه سود گفتن وعظ — نرود میخ آهنین در سنگ[۲۶۹]

[۲۶۸] (۱)-i\ ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذلِكَ فَهِيَ كَالْحِجارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً ...E\ بقره: ۷۴.

[۲۶۹] (۲)- کلّیّات/ سعدی/ گلستان/ باب دوّم در اخلاق درویشان: ۱۶۶.

(۱)- ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذلِكَ فَهِيَ كَالْحِجارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً ... بقره: ٧٤.

(۲)- کلّیّات/ سعدی/ گلستان/ باب دوّم در اخلاق درویشان: ١٦٦.

ایمان، ص: ۱۷۵

وای از دلی که قساوت پیدا کرده باشد! خیلی مواظب دلت باش. انسان با قساوت دل، زیر بار معجزه هم نمی‌رود. به مناسبت امروز که نوزدهم ماه مبارک رمضان است، معجزه‌ای از علی علیه السّلام بگویم و قساوتی از یک نفر قسی القلب.

کیفر سخت جسارت به علی علیه السّلام

جناب شیخ مفید- اعلی اللّه مقامه- می‌فرماید: «روزی در بازار بغداد نزد شخصی که کتاب حراج می کرد رفتم و چند کتاب انتخاب کردم تا بخرم. به من گفت: جناب شیخ بنشین مطلبی دارم که برایت نافع است. شیخ

می‌فرماید پس از اینکه از کارش فارغ شد، گفت: من و رفیقم استادی داشتیم به نام ابو عبد اللّه محدّث. نزد او می‌رفتیم و درس حدیث و تفسیر می‌گرفتیم. بعضی از روزها از دهانش مطالبی بیرون می‌آمد که کشف از بغض علی و فاطمه می‌کرد. روزی طوری شد که ما بی‌طاقت شدیم و گفتیم اگر چنین باشد دیگر ما نمی‌توانیم نزد تو بیاییم. به‌طور صریح گفت: من از علی [علیه السّلام] بدم می‌آید!!

شب که شد من به منزل رفتم. موقعی که می‌خواستم بخوابم، خیلی در فکر بودم که عاقبت این بدبخت شقی چه می‌شود. در خواب جمال محمّد صلّی اللّه علیه و آله را دیدم. دیدم به اتّفاق امیر المؤمنین. آقا علی علیه السّلام به پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله عرض کرد: از این شیخ بپرسید مگر من با او چه کرده‌ام که مرا سب می‌کند؟ رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله با انگشت مبارک به چشم راست او اشاره کرد و فرمود: کور باد چشمت ای سب کننده علی علیه السّلام! از خواب بیدار

شدم و برخاستم بروم نزد رفیقم به او بگویم من چنین در خواب دیدم. در راه رفیقم هم می‌آمد. پرسیدم کجا می‌روی؟ گفت: دیشب در خواب چنین دیدم. همان ماجرایی که من دیده بودم، او هم دیده بود. گفتم: خوب حالا که چنین است پس بیا و با هم نزد او برویم و او را نصیحت کنیم و بگوییم مورد خشم پیغمبر هستی.

هر دو نزد درب خانه او آمدیم و شنیدیم صدای ناله می‌آید. زن پشت در خانه آمد و گفتیم با شیخ کار داریم. گفت: او افتاده است و ناله می‌کند. دیشب سالم بود که خوابید وقتی از خواب برخاسته دست بر چشمش گذاشته می‌گوید: علی [علیه السّلام] کورم کرد.

ایمان، ص: ۱۷۶

گفتیم: ما برای همین موضوع آمده‌ایم. در را باز کرد و نزد او رفتیم. دیدیم دست روی چشمش گذاشته است. گفتیم: جناب شیخ ما آمده‌ایم برایت خیرخواهی کنیم.

دیشب در خواب این جریان را ما دیدیم که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله با انگشت مبارکش اشاره کرد به چشم راست تو، اکنون ببین چه شدی؟ حالا بیا و توبه کن، حق با علی [علیه السّلام] است (قساوت را ملاحظه کن) یک‌دفعه گفت: اگر علی علیه السّلام یک چشم دیگرم را هم کور کند محال است با او خوب شوم.

از نزد او بیرون آمدیم. شب دوّم باز همان جریان را دیدیم که پیامبر اشاره فرمود به چشم دیگرش. فردا باز درب خانه‌اش رفتیم و دیدیم چشم دیگر او نیز مثل چشم اولش کور شده است».

این شخص معجزه را می‌بیند و آشکارا حق را می‌فهمد ولی زیر بار حق نمی‌رود. هر چه به او بگوید علی علیه السّلام ساعت مرگ بر بالین تو خواهد آمد قبول نمی‌کند؛ مانند ابو جهل و ابو سفیان‌ها، آیا آنان در حقّانیت پیغمبر شکی داشتند؟ ابدا خوب می‌دانستند که پیغمبر حق است.[۲۷۰] پس تا این غفلت قلب از بین نرود،

[۲۷۰] (۱)-\i وَ جَحَدُوا بِها وَ اسْتَيْقَنَتْها أَنْفُسُهُمْ ظُلْماً وَ عُلُوًّا فَانْظُرْ كَيْفَ كانَ عاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ\E نمل: ۱۴.

ایمان نمی‌آید. اگر دل نرم شد چنان به علی علیه السّلام عشق می‌ورزد که غلام حلقه به گوش علی علیه السّلام می‌شود و با خدای خودش، عجز و انکسارها دارد.

چگونه زین العابدین علیه السّلام با خدای خودش عجز می‌ورزد، شیعیانش نیز از این بندگی بهره دارند.[۲۷۱] دل که شکسته شد به خدای خودش نزدیک شده، او را حاضر و ناظر می‌بیند و برای خدایش خاشع می‌گردد.

حال علی علیه السّلام در شب نوزدهم رمضان

علی علیه السّلام چه خشوعی داشت؟ مروی است شب نوزدهم آقا امیر المؤمنین با اینکه قلب مبارکش چقدر نرم و لطیف بود، مع الوصف در این ایّام خیلی مواظب بود از لحاظ

---

(۱)- وَ جَحَدُوا بِها وَ اسْتَيْقَنَتْها أَنْفُسُهُمْ ظُلْماً وَ عُلُوًّا فَانْظُرْ كَيْفَ كانَ عاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ نمل: ١٤.

---

[۲۷۱] (۲)- سئل[عن النبي صلّى اللّه عليه و آله] أين اللّه؟ فقال: عند المنكسرة قلوبهم(بحار الأنوار: ۷۳/ ۱۵۷).

(۲)- سئل [عن النبی صلّی اللّه علیه و آله] أین اللّه؟ فقال: عند المنکسرة قلوبهم (بحار الأنوار: ۷۳/ ۱۵۷).

ایمان، ص: ۱۷۷

خوراک؛ شبی مهمان حسن علیه السّلام، شبی مهمان حسین علیه السّلام، شبی مهمان زینب علیها السّلام و خوراکش محدود به سه لقمه می‌گردد.

شبی زینب گفت: پدرجان! شما روزه می‌گیرید و سه لقمه به کجا می‌رسد؟ فرمود:

«عمرم رو به آخر است می‌خواهم دلم خالی باشد. پیغمبر به من خبر داده است در این دهه آخر، مهمان ما هستی».[۲۷۲]

دل هرچه رقیق‌تر باشد، عوالم ربوبی در آن بیشتر اثر می‌گذارد. امّ کلثوم می‌گوید:

[۲۷۲] (۱)- بحار الأنوار: ۴۲/ ۱۹۸.

«شب نوزدهم آقا از سر شب تا صبح دائما استغفار می‌کرد».

در بحار است که حضرت فرمود: «دخترم! پدرت در مهلکه‌ها و میدان جنگها زیاد بوده است امّا هیچ‌وقت چنین هولی نداشته است».[۲۷۳]

نگاه دل سخت خودت می‌کنی. دل ما را قساوت گرفته است؛ امّا دل علی علیه السّلام با آن لطافتش متذکّر می‌شود که باید به لقای خدا و به جوار حق برود.

وزیری که سلطان را شناخته است، در محضرش می‌لرزد. نوشته‌اند وزیری در محضر سلطان، عقربی در لباسش بود و به او نیش می‌زد امّا ابدا حرکت نمی‌کرد. دوباره و سه باره تا بالأخره سمّ عقرب او را می‌اندازد. ادراک عظمت اگر کسی بکند، مؤدّب می‌شود. اینها بچّه‌اند و بزرگی را در بشری می‌بینند؛ امّا علی علیه

[۲۷۳] (۲)- همان: ۲۷۷.

السّلام بزرگی خدا را می‌بیند و می‌خواهد به لقای حق برود.

ما خیال می کنیم عالم عبارت از همین کره خاک و این وضع مادّی است. علی می‌داند که همه اینها مشت خاکی بیش نیستند. همه مقهور حقّند. از هیبت اوست که ارکان حمله عرش می‌لرزد.

خیلی دل علی علیه السّلام در تپش است. امّ کلثوم می‌پرسد مگر چه شده است؟ حضرت فرمود: «ابن عمّم را در خواب دیدم. به او از وضع زمانه شکایت کردم و فرمود: دعا کن، من هم دعا کردم خدایا! مرا از بین ایشان ببر و به شخص بهتری برسان، رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود: دعایت مستجاب است، در دهه آخر به من می‌رسی».[۲۷٤]

---

(۱)- بحار الأنوار: ٤٢/ ۱۹۸.

[۲۷۴] (۳)- همان: ۲۹۱(با کمی اختلاف).

(۲)- همان: ۲۷۷.

(۳)- همان: ۲۹۱ (با کمی اختلاف).

ایمان، ص: ۱۷۸

گفتار بیست و یکم: بی‌ایمانی منشأ تمام مفاسد

أَ لَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ وَ ما نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ وَ لا يَكُونُوا كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتابَ مِنْ قَبْلُ فَطالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَ كَثِيرٌ مِنْهُمْ فاسِقُونَ.[۲۷۵]

منشأ فساد چیست؟ و آیا قابل اصلاح هست یا نه؟ منشأ فساد گفته شد که بی‌ایمانی و بی‌تکیه‌ای به خداست. یگانه راه برای علاج آن «ایمان» است. تمام دردهای اجتماع بشری، از بی‌ایمانی و بی‌تکیه‌ای است. هر جنایتی، از بی‌ایمانی است. خرابی دنیا و آخرت، از بی‌ایمانی است.

[۲۷۵] (۱)- حدید: ۱۶.

سعادت دنیا و حیات طیّبه و نهایت امنیّت، در ایمان به خداست. اگر از ساعت مرگ می‌خواهید الی الابد در امان باشید[۲۷۶]، آن را در ایمان به خدا و روز جزا بیابید. ممکن است کسی بگوید: آیا مسلمانان قایل به شهادتین گرفتارند.

جوابش آن است که مکرّر گفتیم اسلام غیر ایمان است. اسلام یعنی گفتن شهادتین: لا اله الّا اللّه و محمّد رسول اللّه. نماز را قبول کند، روزه، زکات، حج و ضروریّات اسلام را بپذیرد، چنین شخصی مسلمان می‌شود؛ ولی این را که پذیرفت به آنها ایمان قلبی بیاورد،

---

(۱)- حدید: ۱۶.

(۲)- ... لا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لا هُمْ يَحْزَنُونَ بقره: ۲۶۲.

ایمان، ص: ۱۷۹

نه زبان تنها.

---

[۲۷۶] (۲)-\i ... لا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لا هُمْ يَحْزَنُونَ\E بقره: ۲۶۲.

باید باور داشته باشد. علاقه‌مندی می‌خواهد. بهشت حقّ است. آیا دلت هم طالب آن است یا طالب دنیاست؟ دلت مقام و منصب می‌خواهد یا جوار علی علیه السّلام را؟ ایمان یعنی علاقه‌مندی دل. محبّت به خدا. ای مسلمان! نرسیده وقتی که ایمان بیاوری: أَ لَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا ....

زبان بازی و تظاهر، ارزشی ندارد. ظاهرا می‌گوید من مسلمانم؛ ولی در دلش علاقه نیست و شاهدش اعمال اوست.[۲۷۷]

اگر مؤمن را می‌خواهی بشناسی، نگاه به عملش کن؛ چنانچه عمل کافر، نمودار کفر اوست. ایمان قلبی از عمل ظاهر می‌شود. علاقه‌ات اگر به خداست، کردارت گواهی می‌دهد.

ایمان، نشانه صلاح و رستگاری

[۲۷۷] (۱)- انّ المؤمن من یری یقینه فی عمله و الکافر یری انکاره فی عمله(اصول کافی: ۲/ ۴۶).

قرآن مجید در آیه ٦٢ از سوره بقره، قاعده‌ای برای مؤمنین و نشانه صلاح و رستگاری مطلق را بیان فرموده است.[٢٧٨]

آی مسلمانی که می‌گویی من مؤمن به خدایم و بهشت مال من است! آی کسانی که یهودی هستید و ادّعا می‌کنید اولیای خدا ماییم و حقّ حکومت بر همه داریم، یهود که حریص بر دنیایند.[٢٧٩]

پول‌پرست جاه‌طلب. آی نصاری که می‌گویید ما اولادهای خداییم! آنها هم مغرورند و می‌گویند ماییم که بهشت ملک طلق ماست[٢٨٠] صابئین، اصناف غیر خداپرستان نیز همچنین.

---

(١)- انّ المؤمن من یری یقینه فی عمله و الکافر یری انکاره فی عمله (اصول کافی: ٢/ ٤٦).

---

[٢٧٨] (٢)-i\... إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَ الَّذِینَ هادُوا وَ النَّصاری وَ الصَّابِئِینَ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ وَ عَمِلَ صالِحاً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ لا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَ لا هُمْ یَحْزَنُونَ\...E بقره: ٦٢.

[٢٧٩] (٣)-i\... لَتَجِدَنَّهُمْ أَحْرَصَ النَّاسِ عَلی حَیاةٍ وَ مِنَ الَّذِینَ أَشْرَکُوا \...E بقره: ٩٦.

[٢٨٠] (٤)-i\... نَحْنُ أَبْناءُ اللَّهِ وَ أَحِبَّاؤُهُ \...E مائده: ١٨.

(۲)- إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ الَّذِينَ هادُوا وَ النَّصارى وَ الصَّابِئِينَ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ عَمِلَ صالِحاً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ لا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لا هُمْ يَحْزَنُونَ بقره: ٦٢.

(۳)- ... لَتَجِدَنَّهُمْ أَحْرَصَ النَّاسِ عَلى حَياةٍ وَ مِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا ... بقره: ٩٦.

(٤)- ... نَحْنُ أَبْناءُ اللَّهِ وَ أَحِبَّاؤُهُ ... مائده: ١٨.

ایمان، ص: ۱۸۰

قرآن مجید به همه خطاب می‌فرماید که ایمان به زبان آورید. یهودیان! نصرانیان! صابئین! راه نجات این است: هر کس ایمان قلبی به خدا آورد و دلش با خدا باشد نه زبان، اگر دل با خدا باشد راستی برای حق خاشع می‌شود. خودبینی و خودخواهی دیگر در کار نیست. دل به پروردگار مربوط می‌شود: آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ*. ایمان به قیامت بیاورد نسبت به بازخواست و مسؤولیّت فردایش معتقد باشد، محال است کسی

مسؤولیّت آخرت را باور داشته باشد و مرتکب جنایت شود.

شنیده‌اید حضرت سجّاد علیه السّلام سوار بر شتر بود. شتر، حضرت را معطّل کرد. امام تازیانه را بلند کرد ولی دستش را پایین آورد و فرمود: «لو لا خوف القصاص»[۲۸۱]؛ یعنی می‌ترسم تازیانه را به این حیوان بزنم و فردا از من بازخواست کنند که علیّ بن الحسین! چرا حیوان را زدی؟ به چه حقّی؛ زیرا هموزن ذرّه به حساب می‌آید.[۲۸۲]

اگر ایمان به قیامت در دلی آمد، محال است از روی بی‌اعتنایی از او گناه سربزند ... إِلَّا اللَّمَمَ ...[۲۸۳] مگر تصادفا از او گناهی سرزند. آن‌وقت پشت سرش سوز و گداز دارد. ناله‌ها و گریه‌ها برای گناهی که کرده است، دارد. رستگاری، مال ایمان است.

---

[۲۸۱] (۱)- بحار الأنوار: ۴۶/ ۹۱.

[۲۸۲] (۲)-\i وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ\E زلزال: ۸.

[۲۸۳] (۳)- نجم: ۳۲.

خوف و ترس برای مؤمن نیست. اینها مال ایمان است نه اسلام. داستانی بگویم.

رسوایی ثعلبه به خاطر یک لغزش

در کتاب روضۀ الانوار، محقّق سبزواری رحمه اللّه داستانی طولانی ذکر کرده که خلاصه آن چنین است:

«در صدر اسلام و زمان رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله چون همه مسلمانان نمی‌توانستند در جبهه جنگ حاضر شوند و وضع معیشت اهل و عیالشان مختل می‌شد، رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله عقد برادری میان هر دو نفری که مناسبتی بینشان بود، می‌بست تا وقتی یکی به جبهه جنگ می‌رود، آن دیگری مواظب وضع عیال و اداره معیشتش باشد. در غزوه تبوک دو نفر به نام سعید بن عبد الرحمن و ثعلبه انصاری با هم برادر شدند.

---

(۱)- بحار الأنوار: ٤٦/ ٩١.

(۲)- وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ زلزال: ۸.

(۳)- نجم: ۳۲.

ایمان، ص: ۱۸۱

سعید همراه رسول خدا به جبهه رفت و ثعلبه ماند تا اداره زندگی خودش و رفیقش را عهده‌دار شود. روزها دم در می‌آمد و از پشت پرده از عیال رفیقش حاجتش را می‌پرسید و احتیاجاتش را تأمین می‌کرد. روزی ناگهان چشم ثعلبه به آن زن رفیقش افتاد و نتوانست خودش را کنترل کند دست به سوی او دراز کرد. زن عفیفه تا دید ثعلبه به خیال خیانت افتاده است، به او نهیب زد: وای بر تو! برادرت رفته جانش را در راه خدا نثار کند و تو به زنش که به دست تو سپرده‌اند، به زن برادرت می‌خواهی خیانت کنی؟

ثعلبه، مؤمن است، تصادفی گناهی مرتکب می‌شود. این جمله‌ای که زن گفت مانند تیری بود که به دل ثعلبه خورد. ایمان دارد به خدا، علاقه‌مند است. او را حاضر می‌بیند.

اگر گناهی کرد از روی غفلت و تصادفی بوده است. ثعلبه سر به صحرا گذاشت و در کوههای مدینه استغفارها، توبه و انابه‌ها دارد.

اجمالا پس از برگشت پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله و یارانش از جنگ، سعید هم به خانه آمد و احوال ثعلبه را پرسید. زن گفت: همه روزه می‌آمد و احتیاجات ما را رفع می‌کرد تا یک روز قصد خیانت کرد و من او را نهیب دادم. گریان و نالان رفت و شنیده‌ام سر به صحرا گذاشته در کوه‌ها سرگرم توبه و انابه است.

قصد گناه این‌طور بلا به سرش می‌آورد. سعید دنبالش رفت و دید در برابر آفتاب سوزان روی سنگهای داغ، گریان و نالان است. برایش رقّت کرد و گفت برادر! چه بر سرت آمده؟ گفت: روسیاهم. گناهم بزرگ است (البتّه قصد گناه کرده بود و گناه کبیره مرتکب نشده بود).

سعید گفت: برخیز تا خدمت پیغمبر برویم برایت استغفار کند و خدا تو را بیامرزد.

ثعلبه گفت: این‌طور نمی‌آیم چون گناهکار و رو سیاهم، پس اوّل دستم را ببند و سپس مانند برده گریزپا ریسمانی به گردنم بینداز و مرا کشان‌کشان ببر.

او را با همین وضع به شهر آورد. در اثنای راه هرکس به او می‌رسید، روی برمی‌گردانید. دخترش رو به او آورد و گفت: پدر! این چه رسوایی است که به بار آورده‌ای؟ گفت: رسوایی گناه است. من روسیاهم، گنهکارم. دخترش هم همراهش آمد.

ایمان، ص: ۱۸۲

در این روایت دارد که این خبر به امیر المؤمنین علی علیه السّلام رسید، حضرت او را نهیب داد و فرمود: آیا نمی‌دانی کسی که به جبهه جنگ در راه خدا می‌رود، نزد خدا محترم است، آبرو دارد، با زن او چه کردی؟ چه قصد بدی کردی؟

به خانه پیغمبر رسیدند و به عرض مبارکش رسانیدند که ثعلبه آمده و گنهکار است، می‌خواهد برایش استغفار فرمایید. رسول خدا از او گناهش را پرسید، جریانش را ذکر کرد؛ چهره مبارک پیغمبر درهم رفت و به او فرمود: برو و نفرمود خدا تو را آمرزید.

خلاصه، پیغمبر به ثعلبه فرمود: «برگرد، منتظرم خدا چه وحی می‌فرماید». گناه بزرگ است؛ چون مخالفت پروردگار عظیم است. ثعلبه دوباره به جایش برگشت و در برابر آفتاب سوزان، ناله‌ها و گریه‌ها داشت. می‌گفت: «پروردگارا! اگر مرا آمرزیدی به پیغمبرت خبر ده مرا بشارت دهد و اگر نمی‌آمرزی، آتشی بفرست تا مرا بسوزاند».

طولی نکشید که آیه قرآن در پذیرفتن توبه‌اش نازل شد.[۲۸٤]

پیامبر فرمود: «یا علی! ثعلبه کجاست؟».

---

[۲۸۴] (۱)-\i وَ الَّذِينَ إِذا فَعَلُوا فاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَ مَنْ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا اللَّهُ وَ لَمْ يُصِرُّوا عَلى ما فَعَلُوا وَ هُمْ يَعْلَمُونَ* أُولئِكَ جَزاؤُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ ...\E آل عمران: ۱۳۵- ۱۳۶.

عرض کرد: «در کوههای مدینه است».

پیامبر فرمود: «او را بشارت بده که خدا او را آمرزید».

حضرت علی علیه السّلام هم آمد و او را بشارت داد و به شهر آورد. آن شب در مسجد در نماز عشای پیغمبر شرکت کرد. رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله در نماز پس از حمد، سوره تکاثر را تلاوت فرمود. آیات ترساننده که راستی انسان را می‌لرزاند. بالأخره دل صیقلی‌شده ثعلبه، تاب شنیدن آیات عذاب را نداشت، صیحه‌ای زد و افتاد. پس از نماز، اطرافش جمع شدند و او را تکان دادند امّا دیدند او مرده است.

خوش به سعادتش که پس از توبه و پاک شدن، به رحمت خدا رفت. دلش به قدری رقیق شده بود که تاب شنیدن آیه عذاب را ندارد.

---

(۱)- وَ الَّذِينَ إِذا فَعَلُوا فاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَ مَنْ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا اللَّهُ وَ لَمْ يُصِرُّوا

عَلى ما فَعَلُوا وَ هُمْ يَعْلَمُونَ* أُولئِكَ جَزاؤُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ ... آل عمران: ۱۳۵- ۱۳۶.

ایمان، ص: ۱۸۳

گناه‌بخشی کلیسا!

راستی چقدر مسخره است گناه‌بخشی کشیشها برای گنهکاران مسیحی! هر کثافتکاری می‌خواهد می‌کند سپس به کلیسا رفته مبلغی پول می‌دهد و اقرار به گناه می‌کند و جناب کشیش هم او را می‌آمرزد! راستی که شیطان چه کرده است. آن‌وقت می‌گویند ما اهل نجاتیم! چه ادّعای پوچی می‌کنند.

وضع مردم پس از ظهور امام زمان علیه السّلام

ایمان به خدا و آخرت علاقه‌مندی به خدا و قیامت می‌خواهد. باور داشتن بهشت و جهنّم می‌خواهد. بعضیها گویی این مطالب برای آنها قصّه است و ... عَمِلَ صالِحاً ...* عملی که برای خدا باشد نه برای شهرت و

نشان دادن به خلق. شاهد ایمان، عمل است. اگر ایمان با عمل صالح همراه شد، آن‌وقت دنیا و آخرت درست می‌شود و در امن و امان می‌باشد. هر فردی باید خودش را اصلاح کند تا اجتماع اصلاح شود.

خدایا! برسان آن آقایی را که همه را با ایمان کند.[۲۸۵] همه را باتقوا کند و این هوا و هوسها، پول‌پرستیها را کنار گذارد. امنیّت حقیقی بیاورد.[۲۸۶] همه می‌شوند الهی. دلها همه خدایی می‌شود. تهمت و غیبت، قول بدون علم و خیانت، دیگر در کار نیست.

حضرت که ظهور کرد، عقلها رشد می‌کند. ایمانها زیاد می‌شود. انسان می‌فهمد که بهشت و جهنّم و صراط، حقّ است. راستی به این مطالب مؤمن می‌شود به قسمی که در روایت دارد دختر زیبا، جواهر را از بغداد تا شام می‌برد و یک نفر به او و جواهراتش نگاه نمی‌کند.

---

[۲۸۵] (۱)- این جامع الکلمة علی التقوی(دعای ندبه).

[۲۸۶] (۲)-\i ... أُولئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَ هُمْ مُهْتَدُونَ\E انعام: ۸۲.

أَ لَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ وَ ما نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ وَ لا يَكُونُوا كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتابَ مِنْ قَبْلُ فَطالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَ كَثِيرٌ مِنْهُمْ فاسِقُونَ.[۲۸۷]

---

(۱)- این جامع الکلمهٔ علی التقوی (دعای ندبه).

(۲)- ... أُولئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَ هُمْ مُهْتَدُونَ انعام: ۸۲.

(۳)- حدید: ۱٦.

ایمان، ص: ۱۸٤

روح ایمان عطای خداست

کلام رسید به این‌جا که روح ایمان، افاضه خدا و عطای ربّ العالمین است. صنع بشر در آن نیست. آنچه صنع بشر است و بر او واجب است، آماده کردن خودش هست برای تابش نور ایمان. انسان باید پیکره ایمان را درست کند؛ امّا جان ایمان از خداست. واجب است

---

[۲۸۷] (۳)- حدید: ۱۶.

فروع دین و واجبات را یاد گرفتن و عمل کردن؛ امّا خشوع و گرویدن دل به پروردگار است به‌طوری که دائما خدا را حاضر و ناظر ببیند و عبد ذلیل در محضر ربّ جلیل باشد. این ایمان عطای خداست همان است که در اصول کافی از آن به «روح الایمان» تعبیر می‌فرماید. ایمانی که خدا به او بدهد، دل را روشن و انسان را بیدار کند.

عظمت حق را درک کند، اینها آثار ایمان است. ایمان یعنی راستی خدا را به عظمت و خود را به حقارت شناختن[۲۸۸] تا یاد حق می‌کند، سلطان حقیقی ملک الملوک آن پروردگار عظیمی که کره زمین با این وسعت و بزرگی‌اش چون ریگی در بیابان است، نسبت به آفرینش آن ربّ العالمین که همه صاحبان قدرت مخلوق اویند، از او پدید آمده‌اند و همه چیزشان مال او و از اوست، از عظمت حق، می‌لرزد.[۲۸۹]

---

[۲۸۸] (۱)-\i اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتاباً مُتَشابِهاً مَثانِيَ تَقْشَعِرُّ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ ثُمَّ تَلِينُ جُلُودُهُمْ وَ قُلُوبُهُمْ إِلى ذِكْرِ اللَّهِ ...\E زمر: ۲۳.

[۲۸۹] (۲)-\i إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَ إِذا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آياتُهُ زادَتْهُمْ إِيماناً وَ عَلى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ\E انفال: ۲.

ای بشر! افتخار تو مال و صنایع نیست. افتخارت وقتی است که با این حقارتت خدای آفتاب و ماهتاب را بشناسی و با ربّ العالمین آشنایی پیدا کنی.

بزرگ‌شناس، شاهد بر بزرگی خودش هست. تو باید خالق ماه را بشناسی.

رسد آدمی به جایی بنگر که تا چه حد
که بجز خدا نبیند است مکان آدمیّت[۲۹۰]

ایمان مهاجران به حبشه

داستانی از ایمان برایتان بگویم:

---

(۱)- اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتاباً مُتَشابِهاً مَثانِيَ تَقْشَعِرُّ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ ثُمَّ تَلِينُ جُلُودُهُمْ وَ قُلُوبُهُمْ إِلى ذِكْرِ اللَّهِ ... زمر: ۲۳.

---

[۲۹۰] (۳)- کلّیّات/ سعدی/ طیّبات: ۶۳۸.

(۲)- إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَ إِذا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آياتُهُ زادَتْهُمْ إِيماناً وَ عَلى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ انفال: ۲.

(۳)- کلّیّات/ سعدی/ طیّبات: ٦۳۸.

ایمان، ص: ۱۸۵

در اوایل بعثت پیغمبر مسلمانان تا سه سال، عددشان به چهل نفر می‌رسید و مشرکین مکّه به آنها خیلی آزار می‌رساندند. رسول خدا به امر پروردگار امر کرد بروید و فرار کنید، این‌جا نمانید. مکّه را ترک کنید. شما باید نماز بخوانید و روزه بگیرید، بروید در جایی که در امان باشید. مسلمانان نزد نجاشی امپراتور حبشه رفتند. نجاشی هرچند نصرانیّت در حبشه غالب بوده؛ امّا خود امپراتور مرد بزرگ و دانشمندی بوده است.

پیامبر، بزرگتر مسلمانان را در این سفر جعفر بن ابی طالب قرار داد. این عدّه را فرستاد. مشرکین هم هیأتی اعزام کردند به ریاست عمرو بن عاص نزد امپراتور

حبشه و هدایایی هم برایش فرستادند. مأموریّت این هیأت خواهش از نجاشی بود که مسلمانان را برگرداند و از حبشه بیرون کرده تحویل مشرکین دهد. مسلمانان که وارد شدند خبر به نجاشی دادند. نجاشی با کمال احترام از آنان پذیرایی کرد.

از آن طرف هم مشرکین قریش، به سرکردگی عمرو عاص با هدایا و تحف آمدند و خواهش کردند که پناهندگان مسلمانان را تحویل ما دهید. اینها کسانی هستند که اخلالگری کرده‌اند و دین آبا و اجدادی ما را مذمّت می‌کنند.

نجاشی هم مرد دانشمندی است و به گفته آنها فوری ترتیب اثر نمی‌دهد. گفت: باید حضورا صحبت کنم. مسلمانان را احضار کرد. جناب جعفر جلو و عدّه مسلمین پشت سرش مستقیم نزد امپراتور آمدند بدون اینکه تعظیم یا احترامی برای او کنند.

عمرو عاص همین مطلب را بهانه کرد و گفت: دیدید این مسلمانان به شما سجده نکردند برخلاف مرسوم که باید در حضور امپراتور به خاک بیفتند. او خواست امپراتور را نسبت به مسلمین بدبین کند و گفت: اینها با تو هم بدند، نه تنها با ما.

مأمور امپراتور جلو جعفر آمد و گفت: چه شد که برخلاف مرسوم به سجده نیفتادید. معمولا کسی که گرفتار است ناچار است که ظاهرا تملّق بگوید. اگر امپراتور اینها را پناه ندهد، خطر دارد؛ امّا ایمان چه می‌کند. پس از چند سال مسلمانی، فهمیده‌اند تمام کارها به دست خداست. جناب جعفر با صدای بلند به‌طوری که خود امپراتور هم شنید، فرمود: دین ما اذن نمی‌دهد که برای غیر خدا به خاک بیفتیم. کسی که خداشناس

ایمان، ص: ۱۸۶

شد، سروکارش با خداست. کسی که از مخلوق ستایش می‌کند، با خالق سروکار ندارد.

مخلوق نزدش بزرگ است؛ چون خالق را نشناخته است؛ امّا اگر عظمت خدا را دانست[۲۹۱]، دیگران در چشمش کوچکند. شیعیان علی علیه السّلام و اهل ایمان این‌طورند. خدا را به بزرگی شناختند پس غیر حق برای آنها ارزشی ندارد. ایمان که آمد، فهم می‌آید.

سری به قبرستان بزن. این‌قدر بزرگها خوابیده‌اند، سردارها، بی‌سروپادارها، بی‌پا شده‌اند.

رو به گورستان دمی آن خموشان سخنگو
خاموش نشین را ببین[۲۹۲]

... لَمْ يَكُنْ شَيْئاً مَذْكُوراً.[۲۹۳]

---

[۲۹۱] (۱)- عظم الخالق فی أنفسهم فصغر ما دونه فی أعینهم(نهج البلاغه فیض الاسلام: خ ۱۸۴).

[۲۹۲] (۲)- مثنوی معنوی/ دفتر سوّم: ۲۱۴.

[۲۹۳] (۳)- انسان: ۱.

انسان اگر مقام نزد خدا داشته باشد، سزاوار تکریم است؛ چون عظیم را شناخت و سروکار با عظیم پیدا کرد، خودش عظیم می‌شود. ... وَ لِلَّهِ الْعِزَّةُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ ....[۲۹۴]

مؤمن عزیز است که امام می‌فرماید: «اگر روزی کره زمین یک مؤمن هم بیشتر نباشد، می‌ارزد».[۲۹۵] یک گل است که به هزارها خار و شاخه خشن می‌ارزد درخت عالم بشریّت، ثمره و گل آن مؤمن است. آنهایی که راستی خدا را به چشم دل دیده‌اند، او را حاضر و ناظر شناخته‌اند، با هر موجودی و جنبنده‌ای، او را دیدند، در هر پدیده‌ای، پدید آورنده را دیدند.

به جهان خرّم از آنم
که جهان خرّم از اوست

عاشقم بر همه عالم که
همه عالم از اوست[۲۹۶]

[۲۹۴] (۴)- منافقون: ۸.
[۲۹۵] (۵)- اصول کافی: ۲/ ۲۴۵.
[۲۹۶] (۶)- کلّیّات/ سعدی/ طیبات: ۶۳۳.

به هر طرف که رو می کند لا اله الّا اللّه، در و دیوار عالم، تحمید و تسبیح او می کند.[۲۹۷]

---

(۱)- عظم الخالق فی أنفسهم فصغر ما دونه فی أعینهم (نهج البلاغه فیض الاسلام: خ ۱۸٤).

(۲)- مثنوی معنوی/ دفتر سوّم: ۲۱٤.

(۳)- انسان: ۱.

(٤)- منافقون: ۸.

(٥)- اصول کافی: ۲/ ۲٤٥.

(٦)- کلّیّات/ سعدی/ طیبات: ٦۳۳.

(۷)- وَ إِنْ مِنْ شَیْءٍ إِلَّا یُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَ لکِنْ لا تَفْقَهُونَ تَسْبِیحَهُمْ اسراء: ٤٤.

---

[۲۹۷] (۷)-\i وَ إِنْ مِنْ شَیْءٍ إِلَّا یُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَ لکِنْ لا تَفْقَهُونَ تَسْبِیحَهُمْ\E اسراء: ۴۴.

ایمان، ص: ۱۸۷

تا ایمان نیاید، اسلام قیمت ندارد. جوری بشود که راستی دل به خدا تکیه داشته باشد و بس. همه کارها را تنها از خدا ببیند که لازمه‌اش رضا و تسلیم است. اولاد را خدا داد، وقتی که خدا گرفت «یحیی و یمیت» هر دو خوب است؛ چون کار اوست. عزت و ذلّت، فقر و غنا از اوست. مرض از او، شفا از او. جمیع شؤون را از او ببیند. دل برای او خاشع باشد، در تپش برای او باشد، نه از دنیا و نه از شخص مخلوق. ای مسلمانی که از فقر و ذلّت، در تپش هستی! باید مؤمن شوی و دلهره‌ات فقط از خدایت باشد. وقتی موقف روز قیامت را یاد می‌کنی دلهره پیدا کنی.[۲۹۸]

جان چه باشد که نثار قدم دوست کنم

«ای پیامبر! بر تو منّت می‌گذارند که ما اسلام آوردیم، بگو اسلامتان را بر من منّت نگذارید».[۲۹۹]

---

[۲۹۸] (۱)-i\... یَخافُونَ یَوْماً کانَ شَرُّهُ مُسْتَطِیراً\E دهر: ۷.

[۲۹۹] (۲)-i\یَمُنُّونَ عَلَیْکَ أَنْ أَسْلَمُوا قُلْ لا تَمُنُّوا عَلَیَّ إِسْلامَکُمْ ...\E حجرات: ۱۷.

این اسلام که به زبان اظهار می‌داری، چیز مهمّی نیست. خدا به فضلش روزه‌ات را بپذیرد، نمازت را قبول کند. خیال نکن کار مهمّی انجام داده‌ای. در حالی که نفعش هم برای خودت است. مالی که خدا به تو داده بود، به فقیر دادی، مال خدا بود و خودت هم ملک او و توفیق هم از خدا بود، دیگر منّت کدام است؟

چگونه سر ز خجالت برآورم بر دوست — که خدمتی به‌سزا برنیاید از دستم[۳۰۰]

آنان که جان در راه خدا می‌دادند، آه می کشیدند که چیزی ندادیم که قابل این درگاه باشد.

جان چه باشد که فدای قدم دوست کنم — این متاعی است که هر بی‌سروپایی دارد

[۳۰۰] (۳)- دیوان حافظ: ۳۰۵.

(۱)- ... يَخافُونَ يَوْماً كانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيراً دهر: ۷.

(۲)- يَمُنُّونَ عَلَيْكَ أَنْ أَسْلَمُوا قُلْ لا تَمُنُّوا عَلَيَّ إِسْلامَكُمْ ... حجرات: ۱۷.

(۳)- ديوان حافظ: ۳۰۵.

ايمان، ص: ۱۸۸

هر كدامتان را خدا به ايمان هدايتتان كرد پس اوست كه بر شما منّت دارد.[۳۰۱]

آن چيزى كه ارزش چندانى نداشت، آن اسلام ظاهرى بود. منّت مى‌گذاريد بر پيغمبر؟ آن چيزى كه ارزش اساسى براى آن است و راستى مهم است و آن ايمان مى‌باشد؛ آن هدايت خاصّه الهى است. خدا بر شما منّت دارد كه به سوى ايمان هدايتتان كرد. خدا لطف كند

[۳۰۱] (۱)-i\ ... بَلِ اللَّهُ يَمُنُّ عَلَيْكُمْ أَنْ هَداكُمْ لِلْإِيمانِ ...E\ حجرات: ۱۷.

روح ایمان بدمد در پیکره اسلام، تو آن‌وقت مؤمن باللّه شوی و خشوع دل پیدا کنی.

شما به خیالتان به ایمان رسیده‌اید؟ نه چنین است. در عمل ظاهر می‌شود. اگر کسی به روح الایمان رسید، دیگر بشر عادی نیست بلکه عوض می گردد. برخی ایمان به بهشت هم نیاورده‌اند. رجاء کاذب است. غرور است. ایمانی که به باغ و ملک دنیا دارد، صد یک آن را به بهشت ندارد. برای باغی که می‌خواهد بخرد، چقدر تلاش می کند، از این و آن تملّق می گوید، زحمت می کشد، صد یک آن را برای آخرتش ندارد. اگر بهشت را شناخته بودی، جانت را می‌دادی برای بهشت؛ امّا حالا موقع انفاق اگر پول خرد باشد، می‌دهد وگرنه از انفاق خودداری می کند.

---

(۱)- ... بَلِ اللَّهُ يَمُنُّ عَلَيْكُمْ أَنْ هَداكُمْ لِلْإِيمانِ ... حجرات: ۱۷.

ایمان، ص: ۱۸۹

گفتار بیست و دوّم: تفاوت اسلام و ایمان

أَ لَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ وَ ما نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ وَ لا يَكُونُوا كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتابَ مِنْ قَبْلُ فَطالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَ كَثِيرٌ مِنْهُمْ فاسِقُونَ.[۳۰۲]

با مراجعه به آیات و روایات، فرق میان «اسلام» و «ایمان» به بیانات مختلف گذشت.

«اسلام» به‌معنای عام، فایده‌اش طهارت بدن و صحّت نکاح و ارث و حفظ جان و مال است.

«ایمان» فایده‌اش سعادت ابدی و رسیدن به مقام قرب ربّ العالمین است.

ایمان است که انسان را به بهشت و فوق بهشت می‌رساند.

---

[۳۰۲] (۱)- حدید: ۱۶.

اسلام یعنی پذیرفتن عقاید حقّه: لا اله الّا اللّه محمّد رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و ولایت آل محمد صلّی اللّه علیه و آله و اقرار به قیامت و ضروریّات دین.

بدون ایمان قلبی، اسلام نفع اخروی ندارد، تنها زبان است که شهادتین می‌گوید و با بدن عبادات را انجام می‌دهد. قرآن مجید می‌فرماید: ای مسلمانان! بیایید ایمان بیاورید به این عقاید، مؤمن باشید. ای کسانی که اسلام آوردید! ایمان بیاورید، نفاق بس است.

نفاق یعنی اقرار به ایمان بکنید ولی دلتان خشوع نداشته باشد. پس از چند سال اسلام

---

(۱)- حدید: ۱۶.

ایمان، ص: ۱۹۰

آوردن، آیا نرسیده است وقتی که ایمان بیاورید.

ایمان هم مکرّر گفته شد، یعنی خشوع و گروش دل. دلت باید به خدای خودت گروشی داشته باشد. زبانت بگوید: «انّ الجنّهٔ حق»[۳۰۳] امّا دلت آشنا و مشتاق به بهشت گردد، دلت هرجا هست، ایمانت هم همان جاست.

لزوم ایمان به اهل بیت علیهم السّلام

شنیده‌ام می‌گویند: زنها سفره حضرت عبّاس می‌اندازند. خیال می‌کنند عبادتی انجام می‌دهند؟ ایمان به حضرت حسین علیه السّلام پیدا کن، زبان که کافی نیست. دلتان آنجا رود که علی علیه السّلام هست. جوار اللّه آرزوی رسیدن به بهشت و جوار علی در دلهایتان بیاید. باید خداپرست شوید. ایمان به زهرا علیها السّلام بیاورید. شما ایمان به رقّاصه کاباره و ستاره سینما آورده‌اید، آیا نرسیده وقتی که ایمان به خدا بیاورید؛ یعنی چه؟ یعنی هرچه محمّد صلّی اللّه علیه و آله گفته، راست است. باور داشته باشید مثل اینکه می‌بینید نفس‌پرستی و قلدری

[۳۰۳] (۱)- بحار الأنوار: ۸۵/ ۲۸۷.

مقابل ایمان است. زیارت عاشورا هم که می‌خواند برای حاجت دنیایش می‌خواهد. از همان اوّل که می‌گوید: «السّلام علیک یا ابا عبد اللّه!» در حقیقت سلام به مال و آرزویش کرده است. ضمنا منکر توسّل به ائمّه هم برای امر دنیوی نیستیم؛ البتّه اثر دارد. خاصیّت دنیوی دارد. ولی صحبت ما چیز دیگری است. تو عاشق دنیایی. مؤمن به دنیایی. اگر راستی دانستی بعد از مرگ چه عواملی است، دستگاهی است که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله از بهشتیان تعبیر به «ملوک» می‌کند.

مقام عالی برای حمّال درست کردار

یکی از اهل معرفت می‌فرمود: شبی در عالم واقعه دیدم دستگاه سلطنتی عجیبی است. پرسیدم این دستگاه عظیم مال کدام سلطان است؟ گفتند: آنکه روی تخت نشسته است. گفتم: آیا ممکن است اذن دخول به من بدهد؟ رفتند، پرسیدند و برگشتند و گفتند:

(۱)- بحار الأنوار: ۸۵/ ۲۸۷.

ایمان، ص: ۱۹۱

اجازه داده است. مرا نزد او بردند و احترام کرد. گفتم: آرزو دارم شما را بشناسم. گفت:

من حمّال بوده‌ام. پرسیدم چه شد به این درجه رسیدی؟ گفت: ملتزم به نماز جماعت بودم و در معامله‌ام با خلق، دروغ و خیانتی نکرده‌ام؟

از قرآن بپذیر و این معانی را دیده شده حساب کن. خدا در قرآن می‌فرماید: ملک کبیر آنجا هست. بعد از مرگ چه حیاتی مؤمن دارد. تمام کره خاک و دنیا را خدا در قرآن لهو و لعب تعبیر می‌فرماید بازیچه است. متاع غرور است. وهم و خیال است.

ملک حقیقی پس از مرگ برای مؤمن است. آیا وقتش نشده که طالب چنین ملک کبیری شوی؟

شترچران باایمان و توفیق شهادت

در بعضی از کتب روایات رسیده: «در زمان رسول خدا، شترچرانی بود فقیر. دعوت محمّدی به گوشش رسید، شترچران دوان‌دوان خودش را به مدینه رسانید. در همان مجلس نخستین گفت: یا رسول اللّه! چکنم مسلمان شوم؟

حضرت فرمود: شهادتین را بگو. بدان که بعد از مرگ، عالم آخرت است. دار ثواب و عقاب است. جزای اعمال و عقاید است.

پرسید: دیگر چه؟

حضرت فرمود: بس است.

به بعضی از مسلمانان فرمود: قدری قرآن یادش بدهید به مقداری که بتواند نماز بخواند. در این میان غزوه‌ای پیش آمد. مسلمانان جمع شدند برای رفتن به جنگ،

چوپان هم خواست شرکت کند. خدمت پیغمبر رسید و روی قدمهای رسول خدا افتاد.

التماس کرد: یا رسول اللّه! می‌شود مرا به این سعادت برسانی؟ آرزو دارم من هم بروم جزو مسلمین در جهاد در راه خدا؛ ولی کاری از من نمی‌آید.

حضرت فرمود: برو تو وظیفه‌ات مواظبت از شترها و حیوانات مسلمانان باشد. او رفت و در این جنگ مسلمین فتح کردند. غنایمی که به دست آوردند، خدمت پیغمبر

ایمان، ص: ۱۹۲

آوردند. برای تقسیم غنایم، رسول خدا دستور فرمود بین کسانی که در جبهه حاضر بودند، تقسیم شود. ضمنا فرمود: سهم چوپان را هم مساوی دیگران بدهید.

سهم چوپان را آوردند. پرسید: اینها چیست؟

گفتند: سهم تو هست.

پرسید: مگر من چه کرده‌ام؟

وا عجبا! چوپان سهم خود را نگرفت و برگشت و گفت: یا رسول اللّه! آرزویم این بود شاید در این جنگ کشته شوم و به بهشت بروم، من مال نمی‌خواهم. این را مؤمن می‌گویند. آن‌وقت مسلمانی که برای مال دنیا، دینش را می‌فروشد، ایمانش پول است، نه خدا و آخرت.

بالأخره گفت: یا رسول اللّه! دلم می‌خواهد کشته شوم وقتی که از این عالم می‌روم، جایم در بهشت باشد. دعا کنید که خدا شهادت را بهره من فرماید. حضرت دعا فرمود:

خدایا! اگر این بنده تو به راستی آرزومند است که به فیض شهادت برسد، تو برایش پیش آور. طولی نکشید غزوه‌ای پیش آمد و چوپان به فیض شهادت رسید».

جوان مؤمن تهیدست و کاری شگفت

نمونه‌ای دیگر از ایمان نقل کنم. در کتاب ابو العلاء مودودی نقل می‌کند: «در فتح مدائن- که پایتخت سلاطین ایران و مرکز جواهرات و دفینه‌های چندین

ساله عجم بوده است- غنایم بی‌نهایت را جمع‌آوری می‌کردند و تحویل شخص و جای معیّنی می‌دادند. یک‌وقت دیدند جوان تازه مسلمانی، جعبه جواهر نشانی را آورده که سر بسته بود. آن را نزد مأمور گذاشت.

مأمور پرسید این چیست؟

گفت: همین که می‌بینی.

گفت: داخلش چیست؟

گفت: بازش نکرده‌ام ببینم چیست؟

ایمان، ص: ۱۹۳

گفت: اگر ایمان به خدا نداشتم آن را نمی‌آوردم. ایمانم مرا واداشت تا آن را بیاورم.

من جعبه جواهر به دستم هست؛ ولی خدا حاضر است، چطور جرأت کنم جعبه را باز کنم. برادرم! باید این جواهر بین مسلمانان قسمت گردد.

جوان چطور ایمان در دلش جا کرده؟ کسی که تهیدست است. نیازمند است. چنین گنج فراوانی به دستش بیاید و آن را اصلا باز نکند.

گفت: اسمت چیست؟

گفت: چکار به اسمم داری؟ مسلمانی هستم.

گفت: باید یادداشت کنم. این خدمتی که کردی، باید از تو تقدیر شود. اعلان شود.

مانند امروز در رادیو بگویند و در روزنامه‌ها بنویسند.

جوان مسلمان گفت: مگر من برای تعریف کردن شما این جعبه را تحویل دادم. این را گفت و رفت».

یعنی طرف معامله خداست نه تو و نه دیگری. مگر من با مخلوق معامله کرده‌ام. اگر درستکاری من برای خداست، خدا از من تقدیر می‌کند. من پست همّت نیستم که با تو معامله کرده باشم. به یک بارک اللّه! و آفرین! بسازم. آیا نرسیده وقتی که دور خدا بچرخی و

از هرچه فانی است، درگذری؟[۳۰۴] معامله با فانی چه فایده؟ جز خدا همه چیز فانی است.[۳۰۵] هرکه می‌خواهد باشد. هر مخلوقی در هر پست و مقامی بالأخره فانی است. معامله با او هم فانی است. ایمان به فانی، آوردی یا باقی؟ اگر ایمان به باقی شد، وضع عوض می‌گردد. ادّعا می‌کند ایمان دارد، پس این کارها چیست؟ محال است ایمان باشد و زبان تحت تأثیر نباشد. دست و اعضا کنترل نباشد؛ چون می‌داند حساب در کار است.

سرفرازی یوسف علیه السّلام و شرمندگی زلیخا

می‌گویند: جناب یوسف وقتی که با زلیخا در اتاق خلوت قرار گرفت و زلیخا

---

(۱)- ... لا أُحِبُّ الْآفِلِينَ انعام: ۷۶.

[۳۰۴] (۱)-\i ... لا أُحِبُّ الْآفِلِينَ\E انعام: ۷۶.

[۳۰۵] (۲)-\i ما عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَ ما عِنْدَ اللَّهِ باقٍ ...\E نحل: ۹۶.

(۲)- ما عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَ ما عِنْدَ اللَّهِ باقٍ ... نحل: ۹٦.

ایمان، ص: ۱۹٤

می‌خواست یوسف را آلوده کند، زلیخا مقنعه‌اش را روی چیزی انداخت. زلیخا گفت:

این بت من است. زشت است جلو خدایم با تو گلاویز شوم.[۳۰٦]

بت‌پرست، ایمان به بت دارد و این‌طور ملاحظه بت را می‌کند. خدا تو را می‌بیند.

اگر بگویی خدا مرا نمی‌بیند که کفر است، ایمان نداری. چطور است که چشم تو می‌بیند ولی چشم درست کن نمی‌بیند؟ گوش تو می‌شنود، سازنده گوش نمی‌شود. خدا ته دلت را هم می‌بیند و می‌شنود.

جناب یوسف جوان و بی‌عیال و چنین زن با جمال و صاحب جاه که عاشق او باشد، وسایل هم مجهّز، او را

[۳۰٦] (۱)- تفسیر روح الجنان و روح الجنان: ۶/ ۳۷۰.

چه چیز نگه می‌دارد؟ خشوع برای پروردگار او را نگه می‌دارد، لذا یوسف فرار کرد. و شنیده‌اید که خدا هم تلافیها به او کرد و تهمت زلیخا را از او دفع کرد.

خدا فراموشکار نیست. اگر یک لحظه ملاحظه حضور حق کردی؛ یعنی برابر حق، خاشع شدی، آن‌وقت ببین خدا چگونه شکور است و سپاسگزاری می‌فرماید.

اوّلین تلافی، پاکدامنی یوسف را ظاهر فرمود. بچّه در گهواره به سخن درآمد و به پاکدامنی او گواهی داد.[۳۰۷] که اگر پیراهن یوسف از جلو پاره شده، تقصیر یوسف است؛ چون می‌خواست با زلیخا گلاویز شود، پیراهنش از جلو پاره شده؛ ولی اگر پیراهنش از پشت پاره شده، معلوم می‌شود یوسف تقصیری نداشته، زلیخا او را تعقیب کرده است.

[۳۰۷] (۲)- تفسیر روح الجنان و روح الجنان: ۶/ ۳۷۲.

عزیز مصر دید عجیب است بچّه در گهواره که دیگر رشوه نمی‌گیرد تا بر علیه کسی گواهی دهد. زلیخای بدبخت از این رسوایی پشیمان شد.

وای از قیامت! که چه حالی عارض خلق می‌گردد از خجلت. اگر همین‌جا خجل شدی خدا هم فردا تو را خجل نمی‌کند.

تقدیر خداوند از بندگان مؤمن

در تفسیر منهج و جای دیگر هم دارد که یوسف پس از اینکه به سلطنت مصر

---

(۱)- تفسیر روح الجنان و روح الجنان: ٦/ ٣٧٠.

(۲)- تفسیر روح الجنان و روح الجنان: ٦/ ٣٧٢.

ایمان، ص: ۱۹۵

رسید، جبرئیل به صورت بشر نزد او نشسته بود. جوان کارگری در دستگاه یوسف از دور پیدا شد که در

آشپزخانه کار می‌کرد. ملک گفت: یوسف! آیا این جوان را نشناختی؟

گفت: نه.

ملک گفت: این همان بچّه است که آن روز در گهواره شهادت به پاکدامنی تو داد.

یوسف او را احضار کرد و جوان را احترام کرد و تشکّر کرد. خلعت به او داد. شغلش را نیز خیلی بالاتر برد. جبرئیل تبسّم کرد و گفت: ای یوسف! مخلوقی در گهواره بدون اختیار و استشعار خودش، شهادت به پاکدامنی تو داد، تو هم مخلوقی هستی و این‌طور تلافی می‌کنی، ندانم خدا! با مؤمن چه تلافیها می‌کند. کسی که یک عمر بگوید: اشهد ان لا اله الّا اللّه وحده لا شریک له، کسی که یک عمر بگوید: سبحان اللّه؛ پاک است خدای من. الها واحدا احدا صمدا فردا وترا حیّا قیّوما.

کسی که یک عمر می‌گفت:

خداوندی چنین که با چندین گنه
بخشنده داریم امیدواریم[۳۰۸]

نمی‌دانم فردا خدا با این عبد چه می کند؟

---

(۱)- کلیات سعدی/ طیبات: ۷۲۰.

ایمان، ص: ۱۹۶

گفتار بیست و سوّم: خشوع و تسلیم دل، اساس ایمان است

أَ لَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ وَ ما نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ وَ لا يَكُونُوا كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتابَ مِنْ قَبْلُ فَطالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَ كَثِيرٌ مِنْهُمْ فاسِقُونَ.[۳۰۹]

کلام رسید به این‌جا که اصل ایمان، خشوع و تسلیم دل برای خداست. افاضه نور ایمان و یقین از خداست لکن

---

[۳۰۸] (۱)- کلیات سعدی/ طیبات: ۷۲۰.

[۳۰۹] (۱)- حدید: ۱۶.

آنچه از طرف بشر است اگر واقع شود، آن نور افاضه می‌شود جبر نیست. اگر شخص اسلام را پذیرفت و عقاید حق را قبول کرد و واجبات را انجام و خصوصا گناهان را ترک کرد، حالت آمادگی برای افاضه نور در او پیدا می‌شود.

نور ایمان در دلش می‌آید و برایش ظاهرتر می‌شود. قبل از این نور، صنع و مجاز بود و کارهایش مغز نداشت لکن پس از آمدن نور ایمان و روشنایی دل، معین الهی را می‌فهمد. یقین می‌کند که هرجا باشد، خدایش با اوست. یقین دارد اگر او خدا را نمی‌بیند خدا او را می‌بیند. آن نور اگر در دلی روشن گردید کاملا وضعش تغییر می‌کند. بی‌مغزی از بین می‌رود. قبلا معاملاتش نسبت به آخرت ضعیف و کم بود، خمس که می‌خواست بدهد به سختی می‌داد؛ مثل اینکه می‌خواهد ضرر کند.

امّا تا آن ایمان نیامده، باورش نشده که اگر یک درهم بدهد، خدا عوض می‌دهد ... فَهُوَ يُخْلِفُهُ ....[۳۱۰][۳۱۱]

---

(۱)- حدید: ۱٦.

(۲)- سبأ: ۳۹.

(۳)- یری المغنم مغرما و المغرم مغنما (بحار الأنوار: ۷۸/ ٦۸- ٦۹).

ایمان، ص: ۱۹۷

پس از آمدن ایمان، وضعش دگرگون می‌گردد.

پرداخت وجوهات، علامت ایمان

انسان غافل خیال می‌کند آنچه در راه خدا داد، از کفش رفت، لذا تا بتواند از انفاق می‌گریزد و بهانه‌های مختلف می‌آورد: چرا دسترنج خودمان را به دیگران بدهیم؟ چون در ذهنش این است که اگر خمس داد،

---

[۳۱۰] (۲)- سبأ: ۳۹.

[۳۱۱] (۳)- یری المغنم مغرما و المغرم مغنما(بحار الأنوار: ۷۸/ ٦۸- ٦۹).

از کفش رفته است؛ امّا اگر ایمان آمد، شرح صدر پیدا می‌کند. خمس که چیزی نیست؛ یک پنجم از زیادتی عایدات سالیانه است. یک سال هرچه خدا به تو داده به مقدار شأن اجتماعی‌ات صرف کن از انواع مخارج، آن وقت هرچه زیاده آوردی، یک‌پنجم آن را بده. اگر نور ایمان به دل آمد، هرچه هم می‌دهد کم می‌بیند و این انفاقها را چیزی نمی‌بیند.

احسان و انفاق امام سجّاد و امام حسین علیهما السّلام

حضرت سجّاد علیه السّلام وقتی به فقیری چیزی می‌داد، دست خودش را می‌بوسید و در برخی روایات، گاهی دست سائل را می‌بوسید. وقتی که از او علّت را می‌پرسیدند، می‌فرمود: «خدا مگر نه در قرآن مجید می‌فرماید: ... وَ يَأْخُذُ الصَّدَقاتِ ...[۳۱۲] و خداست که صدقه‌ها را می‌گیرد. ظاهرش دست سائل یا گیرنده است امّا حقیقتش این است که خدا می‌گیرد. این دست

[۳۱۲] (۱)- توبه: ۱۰۴.

متبرّک شد، لذا دستم را می‌بوسم که این خبر با این دست جاری شد».[۳۱۳]

وقتی هم سائلی به حسین علیه السّلام رو آورد و خون‌بهایی که برعهده‌اش بود از حسین علیه السّلام خواست، حضرت او را به خانه آورد. از غلام پرسید: «چه مقدار در خانه موجود است؟».

گفت: «چهارهزار درهم».

تمام پولها را آورد و از پشت در (بدون اینکه در را باز کند) به سائل داد. سائل پرسید: «چرا پنهان شدید؟».

---

(۱)- توبه: ۱۰٤.

(۲)- بحار الأنوار: ۹٦/ ۱۳٤.

ایمان، ص: ۱۹۸

[۳۱۳] (۲)- بحار الأنوار: ۹۶/ ۱۳۴.

حضرت فرمود: «نخواستم نگاه به صورتم کنی و خجالت بکشی، از تو هم معذرت می‌خواهم که بیش از این موجود نبود».

اعرابی هم گریه کرد و گفت: «حیف است چنین دستی زیر خاک برود». مال، مال خداست و عطای اوست، عوض هم می‌دهد.

احسان و انفاق یک بانوی باایمان

نوشته‌اند: زنی از مجلّله‌های مدینه منوّره، برای نماز عشا به مسجد النبی پشت سر پیغمبر حاضر شد. پیغمبر این آیه را در نماز خواند:

«به درستی که جهنّم وعدگاه اینان است (هر کس با کفر مرد، جهنّم جای اوست) و هفت در و هفت طبقه دارد. برای هر طایفه‌ای دری از درهای جهنّم است».[۳۱۴]

زن ایمان دارد. خدمت پیغمبر آمد و گریه زیادی کرد و گفت: «یا رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله! این آیه

[۳۱۴] (۱)-\i وَ إِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ* لَها سَبْعَةُ أَبْوابٍ لِكُلِّ بابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَقْسُومٌ\E(حجر: ۴۳- ۴۴).

سخت مرا ترسانید و ناراحت کرد، چکنم که این درهای جهنّم به روی من بسته گردد؟ خودت فرمودی. صدقه سپری است نگهدارنده از آتش.[۳۱۵] یا رسول اللّه! از دارایی دنیا هفت کنیز خریده‌ام و دیگر هیچ ندارم (یعنی داراییش را داده این هفت کنیز را خریده است) من برای بسته شدن هر دری، کنیزی را در راه خدا آزاد می‌کنم. یا رسول اللّه! شما اطمینانی به من بدهید تا آتش جهنّم مرا نسوزاند».

در دل، ترس از همه چیز است جز ترس از عذاب خدا. اگر ایمان در دل جا کرده بود، با ارتکاب گناه، دلهره‌ها می‌آمد. یک دروغی، او را آتش می‌زد و از او خوابش را می‌گرفت.

ایمان و جدّیّت در انجام نوافل

در لئالی الأخبار می‌نویسد: «یکی از بزرگان به ملاقاتش آمدند. حالش مثل مصیبت

[۳۱۵] (۲)- الصدقة جنة من النار(وسائل الشيعه: ۹/ ۳۷۲).

(۱)- وَ إِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ* لَها سَبْعَةُ أَبْوابٍ لِكُلِّ بابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَقْسُومٌ (حجر: ۴۳- ۴۴).

(۲)- الصدقة جنة من النار (وسائل الشيعه: ۹/ ۳۷۲).

ایمان، ص: ۱۹۹

زده‌ها بود. برخلاف روزهای دیگر که بشّاش بود. پرسیدند چه شده؟ آیا حادثه‌ای پیش آمده است؟

فرمود: حادثه و مصیبت سختی پیش‌آمده است! شب گذشته مانعی برایم پیش آمد که از نماز جماعت عشا باز ماندم و نماز عشایم را تنها خواندم و از فضیلت جماعت محروم شدم».

ایمان که آمد، می‌داند نماز جماعت چه اثری دارد و خدا آن را دوست می‌دارد.

همان‌طوری که از نقص در معاملات دنیوی ناراحت می‌شویم، مؤمن در معامله با خدا چنین است. اگر

مشتری نقدی به دست آمد و نفع سرشاری داشت، تو ایراد گرفتی و مشتری رفت و جنس هم پایین آمد، چه حالی داری؟ این در دنیاست این‌قدر ناراحت می‌شود. عین همین حرف به مراتب بالاتر و بیشتر در امر آخرتی است. مشتری تو خداست. اگر در عمل مسامحه کردی، تو سرت می‌زنی، آه! که راه خیری پیش آمد و من مسامحه کردم.

یتیم گرسنه یا برهنه‌ای را درب خانه هریک از مسلمین متمکّن ببر و به هرکدامشان پیشنهاد کن، می‌گوید: این روزها وضع خراب است، بدهکارم، او را نزد فلان شخص ببرید. می‌خواهد او را رد کند؛ چون خیال می‌کند هرچه به یتیم داد، ضرر کرده! خدا را باور نکرده وگرنه اگر ایمان بود، آن را دنبال می‌کرد. در راه خدا وقتی چیزی را انفاق می‌کند که دیگر میلی به آن نداشته باشد[۳۱۶] و اگر به خودش می‌دادند به زحمت می‌پذیرفت؛ چون به آن راغب نبود از بس پست و

[۳۱۶] (۱)-i\ ... وَ لَسْتُمْ بِآخِذِيهِ إِلَّا أَنْ تُغْمِضُوا فِيهِ ...E\ بقره: ۲۶۷.

بی‌ارزش هست و حال آنکه[۳۱۷] هرگز به حقیقت نیکی نمی‌رسید مگر در راه خدا از آنچه دوست می‌دارید و مورد رغبت شماست، بدهید. اگر ایمان است باید از آنچه دوست می‌داری بدهی.

ایثار امام سجّاد و امام رضا علیهما السّلام

امام زین العابدین علیه السّلام انگور را دوست می‌داشت (انگور و انار نمونه‌ای از میوه‌های

---

(۱)- ... وَ لَسْتُمْ بِآخِذِيهِ إِلَّا أَنْ تُغْمِضُوا فِيهِ ... بقره: ۲۶۷.

(۲)- لَنْ تَنالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ ... آل عمران: ۹۲.

ایمان، ص: ۲۰۰

بهشتی است) فصل نوبر انگور بود که هنوز فراوان نشده بود. چند خوشه انگور برای امام آوردند و خواست میل

[۳۱۷] (۲)-\i لَنْ تَنالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ ...\E آل عمران: ۹۲.

بفرماید که ناگاه سائلی مقابل امام آمد. آقا! بلافاصله پیش از آن که دانه‌ای از انگور را بخورد، خوشه انگور را به او داد. یکی از اصحاب عرض کرد:

آقا! این انگور حیف است! برای شما آوردند، نوبر هست، خودتان میل بفرمایید و به سائل پول بدهید.

حضرت فرمود: «از همین جهت که مورد رغبت هست، آن را در راه خدا می‌دهم».[۳۱۸]

«حضرت رضا علیه السّلام سفره‌ای که پهن می‌کردند، پیش از آنکه بخواهد چیزی میل بفرماید، در بشقاب جداگانه از هرچه در سفره بود، مقداری برمی‌داشت و می‌فرمود: به محتاجی بدهید، نه اینکه نان خشک و ...».[۳۱۹]

غرضم نور ایمان است که خدا باید بدهد و اگر داد، شخص عوض می‌شود. اوّلا باید مسلمان شوی بعد هم مؤمن؛ یعنی اوّل ترک گناه کنی. با گنهکاری، ایمان

---

[۳۱۸] (۱)- فروع کافی: ۶/ ۳۵۰(با کمی اختلاف).

[۳۱۹] (۲)- فروع کافی: ۴/ ۵۲.

نصیبت نمی‌شود. ایمان با گناه جمع نمی‌شود مگر گناه کم و تصادفی که عرض شد وگرنه اگر کسی مقرّ به گناه باشد، دل او جای نور ایمان نیست.

حبّ دنیا در هر دلی باشد، نور ایمان نمی‌شود باشد. اگر ایمان می‌خواهی، اوّل باید سعی کنی مسلمان شوی. خدایا! عمری است ماه رمضان روزه می‌گیرم و عمری است نماز می‌خوانم، خدایا! ایمانی که با شوق زندگی بندگی تو باشد.[۳۲۰] باید دل، انس به خدا پیدا بکند.

لذّت بردن مؤمن از ماه رمضان

ایّام عید نوروز بچّه‌ها را دیده‌اید و خودتان در بچّگی چقدر خوش بودید. باید در ماه رمضانتان این‌جور باشید. ماه برکت و رحمت. ماهی است که قراءت یک آیه در

---

(۱)- فروع کافی: ٦/ ۳۵۰ (با کمی اختلاف).

[۳۲۰] (۳)- اشتاق الی قربك فی المشتاقین و ادنو منك دنوّ المخلصین(دعای کمیل).

(۲)- فروع کافی: ٤/ ٥٢.

(۳)- اشتاق الی قربک فی المشتاقین و ادنو منک دنوّ المخلصین (دعای کمیل).

ایمان، ص: ۲۰۱

آن، ثواب یک ختم قرآن در غیر ماه رمضان دارد. هر که مهمان خدا شد، نفس کشیدنش ثواب تسبیح دارد.

امام زین العابدین علیه السّلام در دعای صحیفه و در وداع ماه مبارک می‌فرماید: «سلام بر تو ای ماه رمضان که عید دوستان خدایی».[۳۲۱]

پنجاه سال است روزه می‌گیرد لکن با کراهت روزشماری می‌کند که کی ماه مبارک تمام می‌شود!

در کوچکی از خوراکی و لباس زیبا خوشش می‌آمد، حالا باید از مناجات با پروردگار لذّت ببرد. در کودکی

[۳۲۱] (۱)- السّلام علیك یا عید اولیائه(صحیفه سجّادیّه: ۲۲۸).

از عکسهای جالب و خواندن داستان کیف می‌کرد، حالا باید از قراءت قرآن کیف کند. حکایتی بگویم و بس است.

پایداری تا پای مرگ

در تفسیر مجمع و غیر آن ذکر شده که در غزوه‌ای از غزوات که پیغمبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله حضور داشتند، قرار شد قشون در آن بیابان بماند. برای حفظ لشکر از شبیخون دشمن، دو نفر از اصحاب را برای پاسبانی مقرّر فرمود؛ عمّار بن یاسر و دیگری. لشکر خوابیدند. این دو نفر هم شب را قسمت کردند تا هرکدام نصف شب را بیدار بمانند.

عمّار خوابید، رفیقش بیدار است. ایستاد به نماز. رکعت اوّل نماز، سوره کهف را شروع کرد. در اثنا یک نفر یهودی، جاسوسی می‌کرد و می‌خواست ببیند آیا لشکر خوابند یا بیدار؟ و آیا می‌شود شبیخون بزنند یا نه؟ از دور دید چیزی مانند ستون است؛ امّا در تاریکی است.

نمی‌فهمد چوب، درخت، یا انسان است. برای امتحان که ببیند آیا آدم است یا چوب، تیری به سمت او انداخت. تیر به سینه مبارکش خورد و ابدا تکان نخورد.

انس قراءت قرآن است. لذّت می‌برد. یهودی دید خبری نشد. باز شک دارد آیا تیر خورده یا نه؟ تیر دوّم را نیز انداخت. تیر سوراخ می‌کند ولی او تکان نمی‌خورد. تیر سوّم که انداخت با پا اشاره کرد و عمّار را بیدار کرد. نماز را فارغ کرد و افتاد.

---

(۱)- السّلام علیک یا عید اولیائه (صحیفه سجّادیّه: ۲۲۸).

ایمان، ص: ۲۰۲

عمّار، مسلمانان را بیدار کرد و سروصدا کردند. یهودی ملعون فرار کرد. عمّار گفت: «رفیق! چرا همان تیر اوّل که به تو رسید، مرا بیدار نکردی؟».

گفت: «به خدا قسم دست از سوره کهف برنمی‌داشتم مگر اینکه ترسیدم طوری بر سرم بیاید که نتوانم تو را

دیگر بیدار کنم. اگر ترس از حمله دشمن به لشکر اسلام نبود، تو را بیدار نمی‌کردم».[۳۲۲]

نماز مستحبّی است امّا این‌طور به آن اهتمام می‌دادند. ای مسلمانی که نماز صبح تو قضا می‌شود. در تابستان شبهای کوتاه تا دیروقت پای تلویزیون نشسته‌ای، آن‌وقت برای نماز صبح بیدار نمی‌شوی و باکی هم نداری، آن‌وقت ادّعای مسلمانی و ایمان هم می‌نمایی!

نابرده رنج، گنج میسّر نمی‌شود

اگر ایمان آمد وضع عوض می‌شود. ندانم آیا این حرفها دلها را تکان می‌دهد یا نه؟

عمری گذشته دم از اسلام می‌زنم، آیا نباید از ایمان هم در دلم خبری باشد. تا اسلامت محکم نشود، قابلیّت عطای نور خدا «ایمان» را نداری.

---

[۳۲۲] (۱)- مستدرك الوسائل: ۴/ ۲۲۹- ۲۳۰.

تا سعی نکنی: «نابرده رنج، گنج میسّر نمی‌شود». آن هم گنج ایمان، آیا مفت به کسی می‌دهند؟ به زور چیزی به کسی نمی‌دهند.

بزرگان چه زحمتها! چه احیا به عبادتها! ناله‌ها و زاریها داشتند که خدایا! نور ایمانی بده. در دعای ابی حمزه ببینید امام زین العابدین علیه السّلام چه می‌کند. همان‌طوری که برای امر دنیوی ناله و زاری می‌کنی، اقلّا همین‌طور از خدا سرمایه ایمان بخواه.

«من این لی الخیر و لا یوجد الّا من عندک و من این لی النجاة و لا تستطاع الّا بک».[۳۲۳]

---

(۱)- مستدرک الوسائل: ٤/ ۲۲۹- ۲۳۰.

(۲)- بحار الأنوار: ۹۸/ ۳۹.

ایمان، ص: ۲۰۳

[۳۲۳] (۲)- بحار الأنوار: ۹۸/ ۳۹.

گفتار بیست و چهارم: ایمان، اساس خیر و تعالی انسان

أَ لَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ وَ ما نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ وَ لا يَكُونُوا كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتابَ مِنْ قَبْلُ فَطالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَ كَثِيرٌ مِنْهُمْ فاسِقُونَ.[۳۲۴]

«ایمان» اساس هر خیر و مقام و درجه است. اگر ایمان نباشد، نیاز زندگی حیوانی[۳۲۵] می‌شود و پس از مرگ هم حسابش معلوم است: کور، کر، گنگ و دست و پا بسته است.

ایمان، حقیقتی است غیر لفظ. ایمان، حقیقت ثابت و موجود است، نه توهّم و امر انتزاعی و اعتباری.

حقیقتش را به «نور» تعبیر می‌کنند؛ نوری است که در دل ثابت می‌گردد. متمرکز می‌شود. قلم قدرت، ایمان را در دل نقش می‌کند، لذا محوشدنی نیست.[۳۲۶]

---

[۳۲۴] (۱)- حدید: ۱۶.

[۳۲۵] (۲)-\i ... صُمٌّ بُكْمٌ عُمْيٌ فَهُمْ لا يَعْقِلُونَ\E بقره: ۱۷۱.

[۳۲۶] (۳)-\i ... أُولئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمانَ ..\E. مجادله: ۲۲.

در اصول کافی بابی است که آیا ممکن است ایمان کم شود یا از بین برود؟ تحقیق این است که اگر با قلم قدرت، ایمان در دلش نقش شده باشد، شیاطین کوچکتر از آنند که بتوانند به چنین دلی دستبرد بزنند.[۳۲۷] بلی اگر خود شخص در مقام نقص آن برآید، حرف

---

(۱)- حدید: ۱٦.

(۲)- ... صُمٌّ بُكْمٌ عُمْىٌ فَهُمْ لا يَعْقِلُونَ بقره: ۱۷۱.

(۳)- ... أُولئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمانَ ... مجادله: ۲۲.

(٤)- ... وَ ما كانَ اللَّهُ لِيُضِيعَ إِيمانَكُمْ ... بقره: ۱٤۳.

ایمان، ص: ۲۰٤

دیگری است. تا وقتی تأییدات الهی باشد،[۳۲۸] نیرویی در برابر آن نخواهد بود. نوری است خاموش نشدنی که صریح آیه شریفه است. جایش در دل است. ایمان هنوز

---

[۳۲۷] (۴)-i\... وَ ما كانَ اللَّهُ لِيُضِيعَ إِيمانَكُمْ ...E\ بقره: ۱۴۳.

[۳۲۸] (۱)-i\... وَ أَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ ...E\ مجادله: ۲۲.

در دلتان جا نگرفته است.[۳۲۹] شما مسلمانید امّا آن حقیقتی که باید در دل روشن گردد، هنوز نیامده است. ایمان، عطیّه خدایی است. امن الهی است. این نور را در دل، خدا روشن می‌کند.

مثل کوه هیچ حادثه‌ای، وهم و خیالی او را از خدا باز نمی‌دارد. تمام خلق یک طرف و این هم یک طرف، بر ایمان خودش ایستاده است.[۳۳۰]

خوف از خدا و ناله‌های علی علیه السّلام

من بنده و او خدا. محکم در خانه خدا ایستاده است. بوقلمون از صبح تا شب چند دفعه شکل عوض می‌کند. مبادا توهم بوقلمون باشی؛ صبح با خدا، ساعت دیگر با نفس و هوی و شیاطین. نه کاری به خدا داری و نه آخرت. این حال کفر است. آنکه ایمان در دلش جا گرفت، خوف آخرت او را مانند تیر تراشیده می‌کند.

---

[۳۲۹] (۲)-i\... قالَتِ الْأَعْرابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَ لكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنا وَ لَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمانُ فِي قُلُوبِكُمْ ...E\ حجرات: ۱۴.

[۳۳۰] (۳)-i\ هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لِيَزْدادُوا إِيماناً مَعَ إِيمانِهِمْ ...E\ فتح: ۴.

خوف ناله علی علیه السّلام را بلند کرده است و من و تو بی‌خبریم. اگر یک دفعه دل باخبر شد، آن‌وقت می‌فهمی چه بر سرت می‌آورد.

باز در روایت می‌فرماید: «ترس از عقبات، انسان را مثل مشک خشکیده‌اش می‌کند». به فکر پرونده‌ات در روز قیامت افتاده‌ای؟[۳۳۱] چیزی از اعمالت فروگذار نشده است. پرونده‌ات را به دست خودت می‌دهند و می‌گویند: «خودت بخوان».[۳۳۲] انصاف بده آیا ترس از حساب داری یا نه؟ سرگرمی دنیا نمی‌گذارد.

---

(۱)- ... وَ أَیَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ ... مجادله: ۲۲.

(۲)- ... قالَتِ الْأَعْرابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَ لکِنْ قُولُوا أَسْلَمْنا وَ لَمَّا یَدْخُلِ الْإِیمانُ فِی قُلُوبِکُمْ ... حجرات: ۱٤.

---

[۳۳۱] (۴)-\i ... لا یُغادِرُ صَغِیرَةً وَ لا کَبِیرَةً إِلَّا أَحْصاها ...\E کهف: ۴۹.

[۳۳۲] (۵)-\i اقْرَأْ کِتابَکَ کَفی بِنَفْسِکَ الْیَوْمَ عَلَیْکَ حَسِیباً\E اسراء: ۱۴.

(۳)- هُوَ الَّذِی أَنْزَلَ السَّکِینَةَ فِی قُلُوبِ الْمُؤْمِنِینَ لِیَزْدادُوا إِیماناً مَعَ إِیمانِهِمْ ... فتح: ٤.

(٤)- ... لا یُغادِرُ صَغِیرَةً وَ لا کَبِیرَةً إِلَّا أَحْصاها ... کهف: ٤٩.

(٥)- اقْرَأْ کِتابَکَ کَفی بِنَفْسِکَ الْیَوْمَ عَلَیْکَ حَسِیباً اسراء: ١٤.

ایمان، ص: ٢٠٥

علّت نزول بلا و مصیبت

ایمان، امر ملکوتی معنوی ثابت متحقّقی است، نه صرف وهم و فرض است. رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله از آن به «نور» تعبیر می‌فرماید. پس باید این دل، دلی باشد که قابل هدایت باشد.

... کَتَبَ فِی قُلُوبِهِمُ الْإِیمانَ ...[۳۳۳] اگر ایمان نوری است که از طرف پروردگار در دل جا می گیرد، پس باید دل

[۳۳۳] (۱)- مجادله: ۲۲.

نرم باشد تا نور ایمان در آن تأثیر بگذارد؛ امّا اگر مثل آهن سخت شد، چه نقشی بر آن می‌شود کرد؟ لذا پروردگار کریم و حکیم به هر قومی و به هر فردی که بخواهد، ایمان در دلش روشن کند و نقش بفرماید، وسایل آن را اوّل فراهم می‌نماید. نخست لوح را صیقل می‌زند و بعد ایمان در آن نقش می‌فرماید. دلهای بسته به دنیا را با تیر بلا نرم می‌فرماید. از دنیا می‌کند تا برگردد و بگوید: یا اللّه!

می‌فرماید: «در امم سالفه، پیغمبرانی که ما می‌فرستادیم، همراه آمدن آنان، بلا می‌فرستادیم؛ قحطی، مرضهای عمومی، گرفتاری به وسیله دشمن تا تضرّع کنند و به سوی ما بیایند» ولی وا اسفاه! خدا بلا فرستاد ولی شیطان آنان را بفریفت و قساوت دلشان نگذاشت.[۳۳٤]

اگر به سبب دلخوش شدی و مسبّب را فراموش کردی، خدای کریم برای اینکه با خدا مأنوس شوی، بلا

[۳۳٤] (۲)-\i وَ لَقَدْ أَرْسَلْنا إِلى أُمَمٍ مِنْ قَبْلِكَ فَأَخَذْناهُمْ بِالْبَأْساءِ وَ الضَّرَّاءِ لَعَلَّهُمْ يَتَضَرَّعُونَ* فَلَوْ لا إِذْ جاءَهُمْ بَأْسُنا تَضَرَّعُوا وَ لكِنْ قَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَ زَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطانُ ما كانُوا يَعْمَلُونَ\E انعام: ۴۲- ۴۳.

می‌فرستد، زلزله لار، قیر و کارزین را فرستاد، امّا به قدری شما قساوت داشتید که دلتان را تکان نداد.

چرا وقتی بلا فرستادیم رو به درگاه ما نیامدند. به قدری دل قساوت پیدا کرده است که دست از اسباب برنمی‌دارند. این بلاها را برایت پیش می‌آورند تا دل از سبب بکنی، نه اینکه دنبال سبب نروی.

خداوند، شفادهنده حقیقی

مثالی بزنم؛ مثلا شخصی بیمار شده، به او می‌گویند: دکتر حاذقی آمده که با یک

---

(۱)- مجادله: ۲۲.

(۲)- وَ لَقَدْ أَرْسَلْنا إِلى أُمَمٍ مِنْ قَبْلِكَ فَأَخَذْناهُمْ بِالْبَأْساءِ وَ الضَّرَّاءِ لَعَلَّهُمْ يَتَضَرَّعُونَ* فَلَوْ لا إِذْ جاءَهُمْ بَأْسُنا تَضَرَّعُوا وَ لكِنْ قَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَ زَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطانُ ما كانُوا يَعْمَلُونَ انعام: ۴۲- ۴۳.

ایمان، ص: ۲۰۶

نسخه تو را معالجه می کند. تمام دلش خوش می‌شود و به آن خیال می کند و باور می کند که شافی اوست لذا نزد او می‌رود و التماس و خواهش می کند. تمام ایمانش را این آقای دکتر می گیرد. اگر نسخه را گرفت و خوب شد، دیگر هیچ، خدای مطلقش آقای دکتر می‌شود. هرجا می‌نشیند می گوید اگر دکتر است اوست، یک تشکّری هم از خدا نمی کند. دلش اصلا به یاد شفادهنده نمی‌افتد.

امّا اگر لطف خدا باشد، با همان شوقی که رفت نسخه را به کار برد و بدتر شد، می گوید ای خدا مرگش بدهد! معلوم شد که کارکن، دکتر نیست، شافی دیگری است.

دکتر حاذقی بود می گفت: «گاه می‌شود که یقین دارم درد این است و دوایش هم این است و مریض می‌رود دوا را به کار می‌برد امّا می‌بینیم فایده نداده است.

گاهی هم در حال شک و حیرت، درست درد را تشخیص نمی‌دهیم و با هول و ترس، دوای احتیاطی می‌دهم، می‌بینیم اثر کرده است تا خدا چه خواهد و به چه دوایی اثر دهد». ایمان به کی می‌آوری؟!

مرحوم صدر الحکماء در چهل سال قبل برایم نقل می‌کرد: «مریضی را آوردند که واقعا خوب شدنی نبود. مرضهای مختلفی گرفته بود؛ قلبش خراب، معده‌اش خراب و غیره. گفت: من یقین داشتم که فایده ندارد که به او دوا بدهم. گفتم: او را برگردانید.

گفتند دوا بده. گفتم: دوا ندارد. من می‌توانم نسخه بدهم ولی چه فایده پولتان را هدر ندهید. اصرار کردند. پرستاری که همراهش بود، از روی قلدری گفت: تو که چیزی سرت نمی‌شود چرا مطب باز کردی؟ آن مرحوم گفت: من هم از روی ناراحتی گفتم: برو به او یونجه بده بخورد.

پس از چندی، دیدم گوسفند، خیک روغن، پنیر، شیر و کره به مطب من آوردند و گفتند مال همان مریض است. این‌قدر یونجه به او دادیم که خوب شد.

این مرحوم می‌گفت: راستی متحیّر شدم از قدرت‌نمایی پروردگار عالم که هو الشّافی».

از قضا سرکنگبین روغن بادام خشکی
صفرا فزود می‌نمود[۳۳۵]

---

(۱)- مثنوی معنوی/ دفتر اوّل: ۳.

ایمان، ص: ۲۰۷

راضی بودن به رضای خدا

اگر پروردگار حکیم کریم، نظر لطفی به بنده داشته باشد، ناکامی و نامرادی را به او متوجّه می‌کند. در

---

[۳۳۵] (۱)- مثنوی معنوی/ دفتر اوّل: ۳.

معامله‌اش زیان می‌بیند. با چه زرنگی همه جایش را می‌پاید امّا یک‌مرتبه زیان می‌کند. این‌قدر سرش را به سنگ می‌زنند تا بگوید: تا پروردگار من چه خواهد.

به نادانان چنان روزی رساند — که صد دانا در او حیران بماند

این‌قدر نگو: به قدرتم، به دستم، به مالم ... بگو تا خدا چه مصلحت بداند و چه خواهد. ناکامیهایی که خدا می‌دهد، لطف است. تا دل از دنیا کنده شود، از چسبندگی به سبب رها شود، مسبّب را ببیند. تا بیچاره نشوی، مسبّب را نمی‌بینی، تا دیدی بیچارگی است، بگو یا اللّه! خانه خدا را رها نکن.

تحمّل سختیها منشأ هدایت

هنگامی که گوسفند از گلّه کنار گرفت، چوپان مهربان او را با سنگ می‌زند تا برگردد و به گلّه ملحق شود، مبادا گرگ، دشمن خونخوارش او را بدرد. سر به کوه

و دشت نزند تا طعمه گرگ نشود. این سنگ زدنها ناخوشیها و ضرر کردنها و غیره است، آخرش هم خوب می‌شوی. هرچه زحمت بیشتر طول بکشد، برایت بهتر است. تکیه‌ات برای شفا به خدا باشد نه اینکه غصّه بخوری پایم شل شده نمی‌توانم بازار بروم. خدا تو را شل می کند، زمینگیرت می کند تا بفهمی پایت روزی‌ات نمی‌داده است. نگویی اگر بی‌پا شدم چه می‌شود؟ خدای تو ذخیره تو است[۳۳۶]. تأمین آتیه‌ات با اوست. قوّت قلبت علی علیه السّلام باشد نه پول و زیورآلاتت. امیدت، تکیه‌ات غیر خدا نباشد. خلاصه، ایمانت فقط به خدا باشد. لا اله الّا اللّه. اللّه ثقتی. رضیت باللّه ربّا؛ خشنود شدم که خدا پروردگارم باشد. فهمیدم هیچ سببی، کاری از او نمی‌آید، شافی خداست. مشکل‌گشا، دهنده و گیرنده، آورنده و برنده، خداست.[۳۳۷] غنا از او، فقر از او، عزّت از او و ذلّت از

---

[۳۳۶] (۱)- یا ذخر من لا ذخر له(دعای جوشن کبیر).

[۳۳۷] (۲)-\i E** يُحْيِي وَ يُمِيتُ\i E وَ رَبُّكَ يَخْلُقُ ما يَشاءُ وَ يَخْتارُ ...\E قصص: ۶۸.

(۱)- یا ذخر من لا ذخر له (دعای جوشن کبیر).

(۲)- یُحْیِی وَ یُمِیتُ** وَ رَبُّکَ یَخْلُقُ ما یَشاءُ وَ یَخْتارُ ... قصص: ٦٨.

ایمان، ص: ۲۰۸

اوست.[۳۳۸] «بیدک الخیر؛ تنها خیر به دست تو است نه دیگری». این معنا را تا شخص این قدر صدمه نبیند، نمی‌فهمد، لذا هر کس شیعه علی علیه السّلام است باید آماده بلا باشد. قلبی که دنیا در آن است، حبّ علی در آن نمی‌آید. ای کسی که می‌خواهی دل به علی علیه السّلام بدهی! بدون بلا و مصیبت نمی‌شود.

امام می‌فرماید: «مؤمن اگر سر کوهی تنها زندگی کند، کسی پیدا می‌شود که همان‌جا او را بیازارد».[۳۳۹]

[۳۳۸] (۱)-i\ ... تُعِزُّ مَنْ تَشاءُ وَ تُذِلُّ مَنْ تَشاءُ بِیَدِکَ الْخَیْرُ إِنَّکَ عَلی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ\E آل عمران: ۲۶.

[۳۳۹] (۲)- اصول کافی: ۲/ ۲۴۹- ۲۵۰؛ بحار الأنوار: ۲۷/ ۲۰۹.

اگر می‌خواهی با علی سروکار داشته باشی، با زرق و برق دنیا دلت به ساقی کوثر خوش نمی‌شود؛ مثلا کسی که دلش خوش است به باغی که دارد، آب‌نمایی درست کرده و باغچه و وسایل مرتّب و کنار آب نشسته، آیا در آن حال اگر کسی اسم کوثر برایش ببرد، چه اشتیاقی به آن پیدا می‌کند، هیچ؛ چون فعلا به همین وضع دلخوش است؛ امّا اگر ناراحتیها و ناملایمات متوجّه او باشد، کسالتی پیدا کرده که باید دواهای تلخ را مرتّب بخورد، اگر کسی بگوید ان شاء اللّه به حوض کوثر می‌رسی که یک جامش یک صد هزار مزه می‌دهد، آن هم به دست علی علیه السّلام چقدر دلش غنج می‌زند؛ خدایا! کی می‌شود سر حوض کوثر برسم به علی علیه السّلام؟ کی شوق علی می‌آید؟ وقتی که حبّ دنیا نباشد. خلاصه، جمع نمی‌گردد. شیعه علی باید ناکام باشد. نامرادی در کار است.

هر دلی حبّ خدا باز سلطان کی نظر بر
دارد، ندارد حبّ دنیا لاشه مردار دارد

علی علیه السّلام و تحمّل زخم زبانها

مانند خود علی علیه السّلام در کره زمین از اوّلین و آخرین، هیچ کس مثل علی علیه السّلام این‌قدر بلا به او ندادند. از خصایص علی بلاهای بی‌نظیر بوده است. از اوّل تا آخر عمرش اگر حسابش را بکنی، چه پیشامدهایی، زخمها و تیرها که مهم بوده. در غزوه احد وقتی که

---

(۱)- ... تُعِزُّ مَنْ تَشاءُ وَ تُذِلُّ مَنْ تَشاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ آل عمران: ۲۶.

(۲)- اصول کافی: ۲/ ۲۴۹- ۲۵۰؛ بحار الأنوار: ۲۷/ ۲۰۹.

ایمان، ص: ۲۰۹

برگشت، نود زخم داشت. رسول خدا وقتی که تشریف آورد دید تمام بدن یکپارچه زخم است. نود زخم بر

بدن شوخی نیست. چندین مرتبه از اسب افتاد و خدا او را حفظ فرمود. آن روز صدای جبرئیل بلند شد: «لا سیف الّا ذو الفقار و لا فتی الّا علی».[۳۴۰] چیزی که بلا بود، خونهایی که به دلش می کردند. صدمه‌هایی که از زبان منافقین می‌دید که اگر کسی بخواهد شرح دهد، طولانی می‌شود.

جراحات السنان لها التئام و لا یلتام ما جرح اللسان[۳۴۱]

«زخم نیزه را می‌شود معالجه کرد، اما زخم زبان، التیام‌پذیر نیست». وا عجبا! امیر المؤمنین چه بکند؟ می‌بیند عدّه‌ای ایمان به خدا و رسول ندارند، به بهانه لا اله الّا اللّه می‌خواهند حکومت را قبضه کنند. عدّه‌ای خوارج چه جسارتها- که زبان یاری گفتنش ندارد- به او می کردند. ابو سفیان پدر معاویه در آخر عمرش کور

[۳۴۰] (۱)- مدینة المعاجز: ۱/ ۱۰۹.

[۳۴۱] (۲)- تاج العروس: ۷/ ۳۲۵.

شده بود. در مجلسی که بنی امیّه حاضر بودند، در زمان خلافت عثمان پرسید: «در مجلس کسی نیست که از او باید پرهیز کرد؟».

گفتند: «نه».

گفت: «ای بنی امیّه! غنیمت شمارید ریاست و سلطنت را و مگذارید به دیگران برسد.

بدانید نه آخرتی است و نه وحیی نازل شده است».[۳۴۲]

صبر علی علیه السّلام از معجزات اوست

بهترین تعبیرات آن است که خودش فرمود:

«فصبرت و فی العین قذی و فی الحلق شجی».[۳۴۳]

می‌دانید علی ۲۵ سال از عمرش چطور گذشت؟ مبالغه نمی‌فرماید؛ مثل کسی که استخوان در گلویش گیر کرده است، به چه سختی آب و خوراک می‌خورد و

[۳۴۲] (۳)- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ۹/ ۵۳.

[۳۴۳] (۴)- معانی الأخبار: ۳۶۱.

نفس می کشد؟ مانند کسی که خار در چشمانش خلیده، اگر خدای نکرده مختصر خاری در

---

(۱)- مدینة المعاجز: ۱/ ۱۰۹.

(۲)- تاج العروس: ۷/ ۳۲۵.

(۳)- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ۹/ ۵۳.

(٤)- معانی الأخبار: ٣٦١.

ایمان، ص: ۲۱۰

چشم تو باشد، چه بر سرت می‌آید؟ لذا فرمود: «از معجزات علی علیه السّلام صبر اوست».

وگرنه بشر عادی، عاجز است از چنین صبری، لذا صبح روز نوزدهم ماه رمضان فرمود:

«فزت و ربّ الکعبه؛[۳۴۴] به پروردگار کعبه سوگند! رستگار شدم».

بالأخره تمام می‌شود. شب سمور گذشت و لب تنور گذشت. اوضاع معاویه- لعنه اللّه- گذشت و غصّه خوردنهای علی هم گذشت؛ ولی برد با مؤمن است. بدبخت آن کسی است که بی‌ایمان رفت. یزید و یزیدیان چه با خود بردند؟ جز بدبختی و عذاب جاودانی.

أَ لَمْ یَأْنِ لِلَّذِینَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِکْرِ اللَّهِ وَ ما نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ وَ لا یَکُونُوا کَالَّذِینَ أُوتُوا الْکِتابَ مِنْ قَبْلُ فَطالَ عَلَیْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَ کَثِیرٌ مِنْهُمْ فاسِقُونَ.[۳۴۵]

بی‌بندوباری و قساوت قلب

گفتیم گرفتاریها برای مداوای دل است. امروز می‌خواهیم اقسام قساوت قلب و علاج آن را یادآور شویم. حالا که روی این مقدّمات معلوم شد ایمان

---

[۳۴۴] (۱)- بحار الأنوار: ۴۱/ ۲.

[۳۴۵] (۲)- حدید: ۱۶.

اطراف قساوت و رقّت قلب می‌چرخد، اگر رقّت قلب آمد، ایمان می‌آید و اگر قساوت آمد، دیگر ایمانی در آن نمی‌ماند. امید خیری به او نیست.

نخست اسباب قساوت قلب را یادآور شویم. مهمترین اسباب آن به‌طور خلاصه ذکر می‌شود.

قساوت دل، امر طبیعی نیست. راجع به خلقت نیست. بشری که به دنیا می‌آید قسیّ القلب متولّد نمی‌شود. کسبی است. اگر دلش سخت می‌شود، کسب و کارش آن را قسی کرده است. لحظه به لحظه دل خودش را سخت‌تر می‌کند. خدا بشر را قسیّ القلب نیافریده بلکه[۳۴۶] به حسب وضع نخستینی، یک نوع آمادگی برای پذیرش حق دارد؛ چه رسد به اینکه قساوت داشته باشد. از اوّل هر مولودی بر فطرت آفریده می‌شود؛ یعنی

---

(۱)- بحار الأنوار: ٤١/ ٢.

[۳۴۶] (۳)-i\ ... فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْها لا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ ...E\ روم: ۳۰.

(۲)- حدید: ۱٦.

(۳)- ... فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِی فَطَرَ النَّاسَ عَلَیْها لا تَبْدِیلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذلِکَ الدِّینُ الْقَیِّمُ ... روم: ۳۰.

ایمان، ص: ۲۱۱

استعداد پذیرش حق را دارند.

حالا ببینیم چطور می‌شود که شخصی به مرور ایّام و به تدریج قساوت پیدا می کند.

بی‌بندوباری، موجب قساوت قلب است. برای رسیدن به شهوات و هوسرانیها که همراه با بی‌بندوباری باشد. این قاعده کلّی بود. چشم‌چرانی مثلا در این جهت، شبانه‌روز بدون پروا، زن و دختر هر کس، جوان چشم را رها کرده است. این بی‌بندوباری در هوسرانی چشم، با کمال بی‌اعتنایی، هر دفعه که نگاه شهوتی می کند، پرده‌ای روی دل می گذارد تا هزاران پرده روی دل می گیرد. این همان آدمی بود که سال قبل تا می گفتند

یا اللّه! اشک چشمش جاری می‌شد، تا آیه‌ای از قرآن می‌شنید.[۳۴۷] تا بچّه یتیمی را می‌دید تاب نمی‌آورد و ترحّم می‌کرد. نمی‌توانست اشک یتیم را ببیند، امّا حالا مال بچّه یتیم را می‌خورد و باکی ندارد. این همان هوسرانیها و بی‌بندوباریهایش بود که قساوت برایش آورد. چشم‌چرانی، نتیجه‌اش همین است،[۳۴۸] همچنین است سایر گناهان.

فرجام معصیت در مکان مقدّس

در تفسیر روح البیان نقل کرده است که: «سه برادر بودند. برادر بزرگتر ده سال مؤذّن مسجدی بود. در مناره اذان می‌گفت. پس از ده سال، برادر دوّمش این منصب را اشغال کرد. برادر دوّمی هم پس از چند سال مرد. برادر سوّمی آن منصب را به او پیشنهاد کردند. گفت: حاضر نیستم.

گفتند: حقوق گزافی به تو می‌دهیم.

---

[۳۴۷] (۱)-i\... وَ إِذا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آياتُهُ زادَتْهُمْ إِيماناً ...E\ انفال: ۲.

[۳۴۸] (۲)- النظر سهم مسموم من سهام ابليس(بحار الأنوار: ۱۰۴/ ۳۸).

گفت: صد برابرش هم بدهید من حاضر نیستم. پرسیدند: مگر اذان گفتن بد است؟

گفت: نه؛ ولی در مناره و مأذنه من حاضر نیستم اذان بگویم. علّتش را از او پرسیدند، گفت: این مأذنه جایی است که دو برادر بدبخت مرا بی‌ایمان از دنیا برد؛ برادر بزرگم ساعت آخر عمرش، خودم بالینش بودم، خواستم سوره یس بخوانم مرا نهیب کرد،

---

(۱)- ... وَ إِذا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آياتُهُ زادَتْهُمْ إِيماناً ... انفال: ۲.

(۲)- النظر سهم مسموم من سهام ابليس (بحار الأنوار: ۱۰٤/ ۳۸).

ایمان، ص: ۲۱۲

گفت: قرآن چیست؟ برادر دوّمم هم به همین نحو!

به خدا استغاثه کردم که خدایا! این دو بدبخت سالها نماز جماعت را ملتزم بودند و در مأذنه اذان می‌گفتند،

چه شد که بی‌ایمان مردند؟! خدا به من منّت گذاشت و در عالم رؤیا برادر بزرگم را دیدم که در حال عذاب است. گفتم: تو را رها نمی‌کنم تا ببینیم چه شد که بی‌ایمان مردی؟ خدا برای اینکه به من بفهماند زبانش را گویا کرد و گفت: ما، در مأذنه می‌رفتیم، چرخ می‌خوردیم و نگاه توی خانه مردم می‌کردیم. زن مردم، دختر مردم، وضع داخلی و محرمانه مردم را جستجو می‌کردیم! هر دفعه که این بدبخت به مناره می‌رفت و برمی‌گشت، پرده جدیدی دلش را می‌گرفت. دلش را مسموم می‌کرده و پایین می‌آمده. عمل رها نمی‌شود.

چند سال به دلت تیر می‌زدی، آن‌وقت می‌خواهی در این دل، خشوع برای حق پیدا شود. ساعت مرگ ببین چطور خشوع داری. این خشوع باید حالا در تو پیدا شود. آن خشوعی که حال مرگ پدر و مادرت به یاد داری، چشمش را هم نمی‌تواند تکان دهد.

اسئلک خشوع الایمان. این خشوع ارزش دارد که حالا برایت پیدا شود که اختیاری است.[۳۴۹] آن خشوع قهری و تکوینی، ارزشی ندارد. آدم بی‌بندوبار چگونه خشوع پیدا می‌کند؟ قرآن چنین آدمی را چگونه می‌تواند هدایت بکند. قرآن هدایت می‌کند کسی را که بی‌بندوبار نباشد.[۳۵۰] آدم بی‌بندوبار را کجا قرآن می‌تواند هدایت کند. موعظه‌اش اثر نمی‌کند، نرود میخ آهنین بر سنگ.

حرامخواری و قساوت قلب

انسان، هوسش در شکمش است. از هیچ جنایتی به خاطر شکم باک ندارد. به قدری بی‌بندوبار است که تا خوراک لذیذی به شکمش برساند، دو روز که می‌گذرد، غلظت و سختی دلش بیشتر می‌شود. همّتش این است که شکمش را از طعام لذیذ پر کند نمی‌گویم

[۳۴۹] (۱)- اللّهم انی اسئلك خشوع الایمان قبل خشوع الذل فی النار(دعای سحرهای ماه مبارك رمضان).

[۳۵۰] (۲)-\i ذلِكَ الْكِتابُ لا رَيْبَ فِيهِ هُدىً لِلْمُتَّقِينَ\E بقره: ۲.

(۱)- اللّهم انی اسئلک خشوع الایمان قبل خشوع الذل فی النار (دعای سحرهای ماه مبارک رمضان).

(۲)- ذٰلِکَ الْکِتابُ لا رَیْبَ فِیهِ هُدیً لِلْمُتَّقِینَ بقره: ۲.

ایمان، ص: ۲۱۳

حرام است، بخور؛ ولی حرام نخور، پر نخور، اسراف نکن.

تو می‌خواهی شکم‌پرستی بکنی، هوسرانی بکنی، آن‌وقت در دلت ایمان جا بگیرد.

دلت به قدری سخت می‌شود که اگر بچّه یتیم را جلویت بکشند، دلت متأثّر نمی‌شود.

روز عاشورا منظره حسین علیه السّلام و بچّه شیرخوار، چقدر رقّت‌آور است. هر صاحب دلی قدری تکان می‌خورد؛ ولی وا عجبا! حسین علیه السّلام طفل شیرخوار را آورده می‌فرماید:

«اسقوه» عجیب است! از عبارت مقتل فهمیده می‌شود نه اینکه من آب را برای خودم می‌خواهم، می‌فرماید: بچّه را آب بدهید. خودتان بگیرید این بچّه را و آبش دهید.

آن‌وقت فرمود: «قد ملئت بطونکم من الحرام».[۳۵۱]

شکمهایتان از خوراک حرام پر شده است و دیگر کاری برای شما باقی نگذارده است.

خلاصه، حرامخواری، قساوت می‌آورد.

گناه و ناپاکی دل

زنی که فکرش جمال‌فروشی است، آرایش کرده در اداره، یا مدرسه، یا کوچه و بازار می‌آید. هرروزی که این زن با این وضع می‌آید و برمی‌گردد، دلش را پرده‌ای زیادتر می‌گیرد. آیا دیگر ایمان در دلش می‌ماند؟ آن‌وقت می‌گوید دل پاک باشد حجاب

[۳۵۱] (۱)- بحار الأنوار: ۴۵/ ۸.

چیست؟! تو الآن داری دلت را ناپاک می کنی، غلیظ و شدید می کنی.

سینماروها! آیا این فسادها جز از سینماها برمی‌خیزد؟ این‌جا، جایی است که تو خوش بگذرانی. ای جوان! در این مرکز می‌روی، این همه زنهای آرایش کرده می‌بینی، خواهی نخواهی دلت تکان می‌خورد، یا ناکام می‌شوی و ناراحتیهای خیالی می‌یابی. یا اگر خواستی به یکی از آنها برسی، چه دردسرهایی دارد؟ و چه ناملایماتی را باید تحمّل کنی؟ این همه تشویش خاطر و ناراحت کننده اعصاب برای ساعتی خوش‌گذرانی؟

خلاصه، هوسرانی و بی‌بندوباری، موجب قساوت قلب می‌شود. ایمان و حبّ خدا

---

(۱)- بحار الأنوار: ٤٥/ ٨.

ایمان، ص: ٢١٤

دیگر در، آنجا نمی‌گیرد. اگر بی‌بندوبار شدی، در رشته شکم افتادی، برّه‌ای می‌شوی.

شهوترانی تو را خوکی می‌کند. اگر افتادی در رشته ثروتمندی با بی‌بندوباری، فقط مطلوبت پول شد، از هرچه و هرجا، پس از مدّتی، سگی خواهی شد. شواهد مطلب زیاد است.

رؤیای حسین علیه السّلام در شب عاشورا. فرمود: «دیدم سگهایی به من حمله‌ور شدند.

سگ ابلقی که بیش از دیگران حمله می‌کرد، شمر بود».[۳۵۲]

طمع جایزه یزید و پول‌پرستی باطنشان را سگی کرده است که حسین علیه السّلام در خواب آن را می‌بیند.

علاج قساوت قلب

[۳۵۲] (۱)- کلمات الإمام الحسین علیه السّلام: ۵۰۶.

اساس کفر و بی‌ایمانی، قساوت قلب است. علاج آن به اموری است که در روایات اهل بیت علیهم السّلام رسیده که به تدریج ان شاء اللّه ذکر می‌شود. امروز اهم آن ذکر می‌شود. یاد مرگ. زیاد یاد مرگ خودت کن. نترس. به یاد مرگ بودن، مرگ زودتر نمی‌آید. کفن خودت را آماده کن و مرتّبا به آن نگاه کن.

مروی است از چیزهایی که عمر را دراز می کند، آماده کردن کفن است. شبانه‌روزی اقلّا یک دفعه آن را بنگر و بگو: خدایا! آن را بر من مبارک گردان. زنها مقنعه‌ای که برای کفن آماده کرده‌اند، در نماز بپوشند. همچنین عمامه مرد که هنگام نماز می‌بسته مستحب است به سرش بپیچند. این کار موجب رقّت قلب می‌شود. رام می‌شود، خاشع می گردد. اگر بتواند قبری برای خودش آماده کند، بر سر قبر خودش برود، متذکّر شود این‌جا جای من است، باید رفت.

مرتّبا بر سر قبر والدینت برو و ملتفت باش تو هم به زودی نزد آنها خواهی رفت.

عمده التفات است. مرگ خبر نمی‌دهد. آنهایی که سنّشان از تو کمتر بود، رفتند، پس متذکّر باش.

---

(۱)- کلمات الإمام الحسین علیه السّلام: ۵۰۶.

ایمان، ص: ۲۱۵

داستان اسکندر و سلطان چین

از کتاب حیوة الحیوان بگویم: اسکندر که شهرها را فتح می‌کرد، وقتی به چین رسید و مرکز آن را محاصره کرد، در همان اوقات محاصره که اسکندر در خیمه و وزرا نزدش بودند، مأمورین دم در دیدند یک نفر چینی آمده می‌گوید از طرف سلطان چین آمده‌ام. برایش اذن گرفتند و داخل شد. گفت: پیغامی که سلطان به من داده، گفته تنها باید به اسکندر بگویم. اسکندر امر

کرد خلوت کنند. قاصد سلطان آمد و گفت: مرا می‌شناسی؟

اسکندر گفت: نه.

گفت: من خودم سلطان چین هستم.

اسکندر گفت: چگونه جرأت کردی خودت بیایی؟ آیا نترسیدی؟

گفت: نه؛ زیرا شنیده‌ام تو آدم عاقل هستی و آدم عاقل کار بیهوده نمی‌کند. من که سوء سابقه‌ای با تو نداشتم تا بخواهی مرا بکشی؛ امّا برای گرفتن کشور من، کشتن من فایده ندارد؛ زیرا قشون فراوان و نایب السلطنه هم هست. وزرا و رؤسا آماده‌اند.

اسکندر دید عجب سلطان عاقلی هست. گفت: بسیار خوب! ما هم حاضریم با شما صلح کنیم به شرطی که سه سال خراج چین را به ما بدهید، آیا مشکل نیست؟

گفت: چرا، از نظر اقتصادی خیلی عقب می‌افتیم.

اسکندر که مرد بافراست و زرنگی است، گفت: اگر خراج یک سال را بگیرم ناراحت نمی‌شوید؟

گفت: چرا.

اسکندر گفت: خراج شش ماه را به ما بدهید و خودت بهترین کس هستی برای اداره چین، کی از تو عاقل‌تر و داناتر؟

خلاصه با صلح و صفا قرارداد بستند که اسکندر خراج شش ماه چین را بگیرد و برود.

سلطان گفت: جناب اسکندر! از شما خواهشی دارم، زشت است که شما به حدود

ایمان، ص: ۲۱۶

کشور ما بیایید و ما از شما پذیرایی نکنیم. از شما و همه قشونتان دعوت می کنیم که فردا نهار را میهمان ما باشید.

اسکندر پذیرفت. فردا که شد، اسکندر خودش و قشونش آمدند به همان جایی که برای نهار دعوت شده

بودند. سلطان چین خودش سوار شده و قشون فراوانی خیلی بیشتر از لشکر اسکندر به استقبالش رفت.

ابتدا اسکندر وحشت کرد و خیال کرد نیرنگی به او زده است، گفت: به ما خدعه زدی؟

گفت: نه. من خواستم قشونم را به تو نشان بدهم تا خیال نکنی دیشب که آمدم سراغت به واسطه عجز بوده است. من از تو به مراتب مسلّح‌تر هستم؛ ولی دیدم خونریزی بد است. آخر برای چه ما جان عدّه‌ای را هدر دهیم و مردم بیچاره را کشتن دهیم. دیشب که آمدم و صلح کردم می‌خواستم خونریزی نشود.

سخنانی بین آنها رد و بدل شد که طولانی هست.

آخرش که محلّ شاهد من است، با کمال احترام اسکندر و وزرایش را پیاده کرد وزرای طرفین جمعند، دستگاه ملوکانه، تمام لشکر اسکندر را اطعام کرد؛ ولی خصوص اسکندر را جای معیّن و سفره ویژه قرار داد اسکندر و سلطان تنها سر سفره نشستند.

اسکندر قاب سرپوش‌دار را نگاه کرد دید همه‌اش برلیان است. قاب دیگر، همه زمرّد است. قابهای دیگر از جواهرات دیگر؛ جواهراتی که تاکنون ندیده بود. بالأخره سلطان چین تعارف کرد: چرا میل نمی‌فرمایید؟

اسکندر گفت: اینکه خوراک من نیست.

گفت: عجیب است! خوراک شما پس چیست؟

گفت: نان، گندم، برنج، گوشت و ...

گفت: معذرت می‌خواهم! ما خیال می‌کردیم جواهرات نایاب خوراک شماست وگرنه شکمی که به نان و برنج سیر می‌شود مگر در یونان و روم به دست نمی‌آید که این همه راه به چین تشریف آوردید؟ چه ولعی است که شما را گرفته است؟

ایمان، ص: ۲۱۷

اسکندر دانشمند بود و همیشه در رکابش دانشمندان بوده‌اند؛ ولی گاهی تذکّراتی پیدا می‌شود که

دانشمندان را نیز بیدار می‌کند. ای انسان عاقل، این همه برای شکم حرص می‌زنی، مگر چقدر در آنجا می‌گیرد. این همه حرص روی هم گذاشتن، حقّ غیر را پایمال کردن، در این شکم اندوخته کردن، چه مسؤولیّت‌ها برایت دارد. این همه جنب‌وجوش برای پول، دلت را قسی می‌کند.

سفارش علی به امام حسن علیهما السّلام

علی علیه السّلام در ضمن وصایایش به حسن مجتبی علیه السّلام فرمود: «دلت را به موعظه نرم کن».[۳۵۳]

خاک من تو است که باد شمال می‌بردش رو به یمین و شمال

بس که در این خاک ممزّق شده پیکر خوبان بدیع الجمال

لو کشف تربهٔ عن بدرهم لم تر الا کدقیق الهلال

[۳۵۳] (۱)- احی قلبك بالموعظة(مدینة المعاجز: ۱/ ۶).

زنده دلا مرده ندانی که کیست
آنکه ندارد به خدا اشتغال

ای که درونت به گنه تیره شد
ترسمت آئینه نگیرد صقال[۳۵۴]

نکند کارت به جایی برسد که آیینه دلت قابل صیقل زدن نباشد. دردت بی‌درمان شود. قساوت دلت دیگر علاج نداشته باشد.

گرگ اجل یکایک از این گلّه می‌برد
وین گله را ببین که چه آسوده می‌چرند[۳۵۵]

حیوانی کردی که دیگر علاج نداشته باشد. می‌بیند رفیقش مرد، باکش نمی‌شود.

[۳۵۴] (۲)- کلّیّات سعدی/ ملمعات: ۵۸۹- ۵۹۰.

[۳۵۵] (۳)- دیوان اشعار/ اوحدی مراغه‌ای.

مرگ رفیقان و بستگانت را به یاد آور، تو هم چنین روزی خواهی داشت. ندانم آیا در آن هنگام که بمیرم، کسی هست به من تلقین توحید و عقاید حقّه کند و مرا به یاد خدا بیندازد؟

---

(۱)- احی قلبک بالموعظة (مدینة المعاجز: ۱/ ٦).

(۲)- کلّیّات سعدی/ ملمعات: ۵۸۹- ۵۹۰.

(۳)- دیوان اشعار/ اوحدی مراغه‌ای.

ایمان، ص: ۲۱۸

کنون هر ساعتی غم بیش دارم — که روز واپسین در پیش دارم
در آن ساعت خدایا یارئی ده — ز غفلت بنده را بیدارئی ده

در آن ساعت ز شیطانم نگهدار به لطفت نور ایمانم نگهدار

چو در جانم نماند زان لقا هوش تو در جانم نکن نامت فراموش

باز از علی بگویم، این پدر روحانی و طبیب دلها. ای دوستانم! دردتان را بگویم دوایتان را هم بگویم تا علاج کنید. دردتان گناهانتان و دارویتان طلب آمرزش از خداوند است.[۳۵۶]

درد شما گناهانتان است. هوسرانیها و بی‌بند و باریهایتان است. داروی شما نیز طلب آمرزش از خداست. باید این تیرگیها را صیقل زد و پاک کرد مخصوصا در این ماه مبارک رمضان، العفو! العفو! به درگاه خدا کنید.

[۳۵۶] (۱)- داؤکم الذّنوب و دواؤکم الاستغفار(بحار الأنوار: ۹۳/ ۲۸۲).

أَ لَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ وَ ما نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ وَ لا يَكُونُوا كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتابَ مِنْ قَبْلُ فَطالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَ كَثِيرٌ مِنْهُمْ فاسِقُونَ.[۳۵۷]

استغفار، علاج قساوت قلب

روز گذشته نتیجه بحث ما این شد که سبب خرابی دل و قساوت آن، بی‌بندوباری و هوسرانی است. و به تعبیر دیگر، نه گناه تصادفی بلکه بی‌باکی در گناه، کار ندارد حقّ کسی پایمال شود. آبروی کسی برود. مال دیگری تلف شود. همین‌قدر که بی‌بندوبار و بی‌باک شد، در رسیدن به هدفش، این مقدّمه قساوت قلب و بی‌ایمانی است.

حدیثی از اصول کافی از امام پنجم حضرت باقر العلوم علیه السّلام یادآوری کنم. حضرت می‌فرماید:

[۳۵۷] (۲)- حدید: ۱۶.

«نیست عبد مؤمنی مگر اینکه دلش روشن است. هنگامی که آفریده شده دلش پاک است، تا هنوز گناه نکرده وقتی که گناه کرد، نقطه سیاهی بر دل سفیدش پیدا

---

(۱)- داؤکم الذّنوب و دواؤکم الاستغفار (بحار الأنوار: ۹۳/ ۲۸۲).

(۲)- حدید: ۱٦.

ایمان، ص: ۲۱۹

می‌شود، اگر توبه کرد، پاک می‌گردد؛ ولی اگر مداومت بر گناه کرد، کم‌کم سیاهی دل زیاد می‌گردد به قسمی که تمام دل، زنگ می‌گیرد و سیاه می‌شود (مانند سنگ، سخت می‌گردد). وقتی که تمام دل را سیاهی گرفت، دیگر موعظه در او اثر نمی‌کند بلکه گاهی به کفر می‌کشد و از او ظهور می‌کند».[۳۵۸]

---

[۳۵۸] (۱)- اصول کافی: ۲/ ۲۷۳.

و نیز از آن حضرت است که: «هیچ‌چیز زیان‌دارتر برای دل مانند گناه نیست».[۳۵۹]

مسلمانان! از قساوت دل بترسید و گناه نکنید. اگر خدای نکرده گناهی پیش آمد، زود با توبه آن را علاج کنید و با استغفار اثر آن را پاک کنید.

طول آمال و آرزوها و قساوت قلب

امّا غیر از گناه از مکروهات و مباحات، چیزهایی که قساوت قلب می‌آورد و در روایات اهل بیت یادآوری شده، فهرست‌وار ذکر می‌نمایم:

از جمله چیزهایی که قساوت قلب می‌آورد، «طول آمال و آرزوهاست».[۳۶۰] آمال و آرزوهایت را زیاد نکن که دلت قساوت‌دار می‌گردد.

«طول آمال» چیست؟ آمال یعنی آرزو و میل و خواسته‌های نفس. آرزوهایی که تا بخواهید به آن

---

[۳۵۹] (۲)- همان: ۲۶۸.

[۳۶۰] (۳)- لا تطوّل فی الدّنیا املك فیقسو قلبك(اصول کافی: ۲/ ۳۲۹).

برسید، مدّت می‌خواهد. اگر نفس خواسته‌هایی پیدا کرد که زمان زیادی لازم دارد، موجب قساوت قلب می‌گردد.

در چنین دلی کی دیگر ایمان و خشوع برای حق می‌آید؟ هوشش جای دیگر است.

اگر نماز هم می‌خواند، عادت است، یا صرف خیال، یا ترس از عذاب است. عبادت ظاهری است، نه روی ایمان و خشوع برای پروردگار. طول آرزوها هلاکش کرده است.

طول آمال و تازیانه حجّاج

در کتاب المحاضرات، راغب اصفهانی نقل کرده است که: «شبی حجّاج ملعون،

---

(۱)- اصول کافی: ۲/ ۲۷۳.

(۲)- همان: ۲٦۸.

(۳)- لا تطوّل فی الدّنیا املک فیقسو قلبک (اصول کافی: ۲/ ۳۲۹).

ایمان، ص: ۲۲۰

آخر شب، به دو سه نفر مأمورین گفت: می‌خواهم در شهر گردش کنم و خودم بازرسی و تفتیش نمایم. از بازار رد می‌شدند، دکّانها بسته بود مگر یک دکّان. دید داخلش چراغ روشن است و صاحب دکّان کار می کند. از گوشه درب دکّان نگاه کرد دید پینه‌دوزی می کند و حرف می‌زند. تنها نشسته با خودش بلند حرف می‌زند و می گوید: تا کی این طور زندگی کنم؟ این کار نشد، فکری کن. به خودش جواب می‌داد: بلی از فردا باید هر چه به دستم می‌آید نصفش را پس‌انداز کنم و آنچه کار می کنم صرفه‌جویی کرده نصفش را که پس‌انداز کردم هریک ماه فلان مبلغ و سر یک سال فلان مبلغ. در خیال خود پول را زیاد کرد و کم‌کم میلیونر شد. وقتی که داراییم به این حدّ رسید، دیگر باید بالا بزنم و

دختر حجّاج را بگیرم و سروسامانی به خود بدهم. او هم منصبی به من می‌دهد؛ البتّه دختر حجّاج هم به خیالش می‌تواند به من فخر بفروشد، آن‌وقت من دیگر پینه‌دوز سابق نیستم. اگر کم و زیاد کرد، با این مشته که در دست دارم محکم بر سرش می کوبم.

این‌جا که رسید، حجّاج به مأمورین دستور داد او را بیرون بکشید. بیچاره را از دکّان بیرون کشیدند و حجّاج شروع کرد به او دشنام دادن. مردک در این نیمه‌شب چکار به دختر من داری؟ همان‌جا دستور داد پنجاه تازیانه به او زدند. پینه‌دوز خیالباف بیچاره کتک را خورد ولی معلوم نیست دست از این آمال و آرزوهای واهی برداشت یا نه؟».

ناکامی در رسیدن به آمال طولانی

انسان تا وقتی ملک الموت و سیلی قهر الهی را نخورده، دست از خیال‌بافی بر نمی‌دارد. خلاصه، انسان خواسته‌هایی پیدا کند که نیاز به مدّت داشته باشد،

همّتش امر موهوم دنیوی می‌گردد. فکر و خیالش را می‌گیرد. بدانید آمال و آرزوها نهایت ندارد، هرکدام که برایش برآورده شد، بیشترش را خواستار است؛ نظیر عطشان و آب شور دریاست که هرچه بیشتر بیاشامد، تشنه‌تر می‌شود. کسی هم که آرزوهای مادّی پیدا

ایمان، ص: ۲۲۱

کرد، به هرچه هم که رسید خواسته دیگری سر برمی‌آورد و عمرش را به همین خواسته‌ها می‌گذراند. از هریک از اهل دنیا هنگام مرگ بپرس آیا به خواسته‌هایت رسیدی؟ می‌گوید به صد یک آن نیز نرسیدم.

هرکسی طالب دنیا شد، ناکام خواهد بود. آرزوها حدّ آخری ندارد. از آن میلیاردر گرفته تا آن گدا. از رئیس کلّ بگیر تا فرّاش. در هر مقامی، هرکس طالب خواسته‌ها و هوسها باشد، بدانید ناکام مرده و خواهد مرد. آنچه خواسته به هزاریکش نمی‌رسد. در این دوره

خیلی عجیب شده! آمال و آرزوها به قدری زیاد شده است مثل اینکه همین جا باید بماند. شاید یک مرتبه نفس رفت و برنگشت. این خیال را نمی‌کند. خصوصا اگر- نعوذ باللّه- پیشرفت هم داشته باشد، پول فراوان و جوانی و نیرو هم باشد، آیا دیگر برای چنین شخصی، قلب می‌ماند؟

عابد بی‌خانمان

روایتی راجع به طول آرزو برایتان بخوانم. در لئالی الأخبار نقل می‌کند: «پیغمبری در سیاحتش رسید به راهبی که در دامنه کوهی سرگرم عبادت است و سروسامانی ندارد.

خانه‌ای برای زمستان و آسایشگاهی برای گرمای تابستانش ندارد. پرسید: چقدر است که این‌جا هستی؟ گفت: سالهاست که این‌جا هستم.

پرسید: چطور برای حفظ از سرما و گرما خانه‌ای تهیّه نکردی؟

گفت: هنگامی که باران می‌آید، در این غار می‌روم پس خانه برای چه می‌خواهم؟

من که عمری در دنیا ندارم، خانه می‌خواهم برای چه؟ چند سال قبل، پیغمبری را دیدم پرسیدم: چقدر در دنیا می‌مانم؟

گفت: هفتصد سال بیشتر عمر نمی‌کنی. آخر هفتصد سال هم عمر است که من برای آن خانه بسازم؟

پیغمبر گفت: می‌آید در آخر الزمان وقتی که بشر در آن زمان عمرش به صد سال نمی‌رسد و لکن ساختمانها از آهن و سنگ و محکم‌کاریها می‌کند.

عابد گفت: اگر من عمرم صد سال بود، همان را به یک سجده تمام می‌کردم».

ایمان، ص: ۲۲۲

البتّه ما در این فکرها نمی‌رویم و در این خیالها نمی‌افتیم که مگر عمر چقدر است؟

به قدری آمال و آرزوها کور و کر می‌کند که میزان عمر هم از کف رفته است. حالا که همان فرمایش پیغمبر است که فرمود: «بیشتر عمر امّت من بین شصت تا هفتاد است».[۳۶۱]

اگر کسی به شصت رسید، بداند در مرز مرگ رسیده است پیرمرد شصت ساله چه هوسرانیها و حرصها، آرزوها و خواسته‌ها دارد. اگر یک میلیون داشت دلش می‌خواهد ده میلیون شود.[۳۶۲]

تا جوان بود، اگر قوم و خویشش ناراحت بود، او هم متأثر می‌شد و کمکی می‌کرد؛ ولی حالا میلیونر و پیر شده دیگر هیچ کمکی نمی‌کند و می‌گوید: می‌ترسم کم شود. عمر که زیاد شد، اخلاقیّات انسان نیز عوض می‌شود.

حکایت اسامهٔ بن زید و سخن رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله

[۳۶۱] (۱)-(اکثر) اعمار امّتی ما بین الستین الی السبعین(کنز العمّال: ۱۵/ ۶۷۷).

[۳۶۲] (۲)- یشیب ابن آدم و یشبّ فیه خصلتان الحرص و طول الأمل(بحار الأنوار: ۷۳/ ۲۲).

حدیث دیگری از بحار الأنوار نقل کنم تا به تربیت اسلامی بیشتر وارد شویم:

اسامهٔ بن زید کنیزی خرید تا به مدّت دو ماه پولش را بپردازد. معاملات نسیه مدّت دار که می کنی، حرصهایی که می‌زنی. تو که محل نداری، چرا چک می کشی؟ این برخلاف دستورات اسلام است.

این خبر به گوش پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله رسید. حضرت فرمود: «ان اسامهٔ لطویل الامل؛[۳۶۳] **اسامه صاحب طول آرزو است». معلوم می‌شود خیال مردن نداری، می‌خواهی تا دو ماه دیگر بمانی؛ البتّه نمی گویم معامله نکنید؛ ولی شاید مردی. سعی کن وقتی که می‌میری بدهکار نباشی. از شکمت بگیر، از وضع مادیت بگیر. کمتر تجمّل داشته باش. منتظر نباش که وارث، بدهی تو را بپردازد. بی‌جا قرض می کنی. برای چه؟ تا بتوانی زیر بار قرض نرو و مرگ را فراموش نکن.**

[۳۶۳] (۳)- بحار الأنوار: ۷۳/ ۱۶۶.

(۱)- (اکثر) اعمار امّتی ما بین الستین الی السبعین (کنز العمّال: ۱۵/ ٦٧٧).

(۲)- یشیب ابن آدم و یشبّ فیه خصلتان الحرص و طول الأمل (بحار الأنوار: ۷۳/ ۲۲).

(۳)- بحار الأنوار: ۷۳/ ١٦٦.

ایمان، ص: ۲۲۳

مرگ از دیدگاه رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله

پیغمبرتان می‌فرماید: «لقمه‌ای در دهان نمی‌گذارم که امید فرو بردنش را داشته باشم».

یعنی شاید اجل مهلت نداد این لقمه پایین رود. رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله مرگ را این‌قدر نزدیک می‌بیند. تو که امّت این پیغمبر هستی، آیا نباید بویی از این رویّه در تو باشد.

آقا امیر المؤمنین علیه السّلام وصیّت می‌فرماید:[۳۶۴] به شما سفارش می‌کنم آی شیعیان و دوستان علی علیه السّلام بیایید و به این سفارشنامه علی علیه السّلام عمل کنید. زیاد یاد مرگ خودت بکن، از در خانه که بیرون می‌روی، امید نداشته باش برگردی.

چه بسیار کسانی که رفتند و برنگشتند. راستی به عمرت اطمینان نداشته باش. شاید فردایی نداشته باشی. موقعی که می‌خوابی، امید بیدار شدن نداشته باش. شاید در خواب اجلت رسید.[۳۶۵] غفلت خودتان را از مرگ کم کنید، تا دل نرم گردد. در دل نرم، خشوع حق پیدا می‌شود. البتّه تا دل نرم نگردد، خشوع برای حق در آن پیدا نمی‌شود. «مؤمنین کسانی هستند که نرم و آرام هستند».[۳۶۶] ذکر موت، دل آنان را نرم کرده است.

مرگ از دیدگاه امام باقر علیه السّلام

[۳۶۴] (۱)- اوصیکم بذکر الموت و اقلال الغفلة عنه(نهج البلاغه صبحی صالح: خ ۱۸۸).

[۳۶۵] (۲)-i\... وَ الَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنامِها فَيُمْسِكُ الَّتِي قَضى عَلَيْهَا الْمَوْتَ ...E\ زمر: ۴۲.

[۳۶۶] (۳)- المؤمنون هینون لینون(اصول کافی: ۲/ ۲۳۴).

یک نفر از امام باقر علیه السّلام پول خواست. حضرت فرمود: «نقد ندارم».

گفت: «بدهی دارم. گرفتارم. به شما پناهنده شدم».

حضرت فرمود: «نقد نیست لکن جنسی است که در راه می‌رسد. اگر رسید، از وجه آن، دین تو را ادا می کنم».

گفت: «آقا! پس قول بدهید».

حضرت فرمود: «من به عمرم اطمینان ندارم، چگونه به تو قول دهم که

---

(۱)- اوصیکم بذکر الموت و اقلال الغفلة عنه (نهج البلاغه صبحی صالح: خ ۱۸۸).

(۲)- ... وَ الَّتِی لَمْ تَمُتْ فِی مَنامِها فَیُمْسِکُ الَّتِی قَضی عَلَیْهَا الْمَوْتَ ... زمر: ٤٢.

(۳)- المؤمنون هینون لینون (اصول کافی: ۲/ ۲۳٤).

ایمان، ص: ۲۲٤

بدهی‌ات را ادا می کنم؟».

ابن سعد است که آرزوی ملک ری دارد و حاضر است برای رسیدن به این خیال واهی، حسین علیه السّلام را نیز بکشد. می‌گوید: «اگر جهنّمی هم باشد، توبه می کنیم. فعلا به حکومت ری برسم».

احتمال نمی‌دهد شاید مرگت رسید. شاید نشد. این خیال را نمی کند. بسیاری از رؤسای لشکر به همین قسم خیالها آمدند و شکر خدا را که همه ناکام و نامراد شدند.

ایمان، ص: ۲۲۵

گفتار بیست و پنجم: پرخوری، پرخوابی و پرگویی، عوامل قساوت قلب

أَ لَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ وَ ما نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ وَ لا يَكُونُوا كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتابَ مِنْ قَبْلُ فَطالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَ كَثِيرٌ مِنْهُمْ فاسِقُونَ.[۳۶۷]

خشوع قلب برای حق و ایمان به حق وقتی است که شخص از مرض قساوت، نجات یابد. اسباب قساوت زیاد است. مهمّش را که دیروز گفته شد، عبارت از طول امل بود؛ درازی آرزوها.

از جمله عوامل قساوت که در روایات اهل بیت علیهم السّلام زیاد تأکید شده است، «پرخوری»، «پرخوابی» و «پرگویی» است که خواهی نخواهی، دل سخت می‌گردد و دیگر خشوعی در آن باقی نمی‌ماند. پرخوابی، پرخوری، پرگویی، این سه تا. هر پرخور و پرخوابی، مبغوض پروردگار عالم است.[۳۶۸] تو نگو من حلال می‌خورم. راست است ان شاء اللّه. امید است لقمه‌ات حلال باشد. لکن همین زیاد خوردن و تجاوز از

---

[۳۶۷] (۱)- حدید: ۱۶.

[۳۶۸] (۲)- ان اللّه یبغض کثرة الأکل(فروع کافی: ۶/ ۲۶۹)؛ ان اللّه یبغض کثرة النوم(فروع کافی: ۵/ ۸۴).

حدّ کردن، بلایی بر سرت می‌آورد که دلت را قساوت‌دار می‌کند.

---

(۱)- حدید: ۱٦.

(۲)- ان اللّه یبغض کثرة الأکل (فروع کافی: ٦/ ۲٦۹)؛ ان اللّه یبغض کثرة النوم (فروع کافی: ٥/ ۸٤).

ایمان، ص: ۲۲٦

نسبی بودن مقدار طعام

یک لقمه که زیادتر می‌خوری، به همان اندازه برای روحت زیان دارد. ضمنا هیچ کس نمی‌تواند بگوید خوراک شخص به‌طور کلّی چقدر باید باشد. میزان ندارد. هر فردی میزانش نسبت به خودش هست تا وضع او چطور باشد.

انسان جوان و پرکار، با آدمی که گوشه‌ای نشسته، فرق می‌کند. عمده چیزی که هست آن است که هر فردی

باید بداند غرض از خوراک چیست. غرض از خوراک، بدل ما یتحلل است؛ یعنی ساختمان بدن انسان، حرارت غریزه‌ای دارد و دم به دم تحلیل می‌رود پس باید به اجزای بدن خوراک برسد. آب برسد؛ یعنی مثل ماشین و بنزین؛ بنزین برای ماشین چطور است؟ راه که می‌رود بنزین کم می‌شود، اگر تمام شد لنگ می‌شود. خوراک هم همین‌طور است، حکم بنزین را دارد. باید آنچه از بدن تحلیل می‌رود، به جایش بیاید و تقویت شود.

ضمنا پروردگار حکیم روی حکمت بالغه‌اش، ذایقه‌ای به بشر داده؛ چنانچه حکمتهایی به خوراکیها داده است تا به وسیله درک لذّت، دنبال خوراکیها برود و بدن از بی‌خوراکی رنجور نشود. این لطف و فضل است. خوراک برای جلوگیری از ضعف و انحلال بدن است.

بعضی گفته‌اند: لذّت از حکمتهای خفیّه الهیّه است که اگر لذّت طعم نبود، دنبال خوراکیها نمی‌رفت.

لزوم خوردن هنگام نیاز

اگر شخص عاقل باشد، نمی‌خورد مگر وقتی که لازم باشد. به مقدار لازم که به معده برسد مثل اینکه ماشین را وقتی بنزین می‌کنی که نیاز داشته باشد به مقداری که ظرفیّت و احتیاج داشته باشد. آی عاقل! کی به خوراک نیازی داری؟ وقتی که معده خالی باشد وگرنه اکل بر شبع ضرر دارد. معده‌ای که ساعتی قبل آن را پر کردی، اگر دوباره قبل از خالی شدنش بخوری، این قساوت‌آور است و بعضی از اقسام آنکه ضرر مفرط دارد، حرام است. غلظتی می‌آورد که در آن حال، خشوعی در دل پیدا نخواهد شد، لذا امام

ایمان، ص: ۲۲۷

صادق علیه السّلام در حدیث عنوان می‌فرماید که:

«معده را سه قسمت کن؛ ثلثی خوراکی؛ ثلثی آشامیدنی و ثلثی هم برای استراحتش بگذار».[۳۶۹]

[۳۶۹] (۱)- بحار الأنوار: ۱/ ۲۲۶.

از چیزهایی که سر سفره ناشایست است، عجله کردن و سخت تندتند خوردن است، همچنین لقمه بزرگ گرفتن؛ چنانچه مستحبّ است شخص لقمه را کوچک بگیرد و در دهان معطّل کند و بجود و سر سفره زیاد بنشیند؛ نه اینکه زیاد بخورد. خلاصه، خوراک خوردن انسان باید کمّا و کیفا با خوراک خوردن حیوان فرق کند.

دستور علی علیه السّلام پیرامون خوردن طعام

میزانی که اسد اللّه الغالب علیّ بن ابی طالب علیه السّلام معیّن فرموده است این است که می‌فرماید:

«کسی که چند چیز را برای من تعهّد کند، من هم حفظ صحّت او را تعهّد می کنم (بیمه علی شرط دارد)؛ اوّل آنکه: مشغول خوراک نشوی مگر وقتی که اشتها داشته باشی؛ یعنی اگر میل به غذا نداری، نخور. دوّم آنکه: تا

هنوز اشتها داری از خوراک خوردن دست برداری».[۳۷۰]

یک لقمه کمتر و راحت‌تر. اگر زیادتر خوردی، در هضم، اسباب زحمت می‌شود.

از حیث بدن که به زحمت افتادی، از جهت روح نیز ناراحت خواهی بود. و از همه مهمتر قساوت قلب است. بدن خراب، دل هم خراب می‌گردد.

امام صادق علیه السّلام می‌فرماید: «اگر در قبرستان بروید و از اهالی قبور بپرسید شما به چه بیماری مردید؟ بیشتر اهل قبور می‌گویند: بیماری تخمه (یعنی تداخل و هضم نشدن غذا به واسطه اینکه زیاد می‌خورد و تجاوز از حدّ می‌کند، معده ناراحت می‌شود، بدن خراب می‌شود و ترشه می‌کند)».[۳۷۱]

[۳۷۰] (۲)- لآلی الأخبار: ۲/ ۲۹۶(با اندکی اختلاف).

[۳۷۱] (۳)- لآلی الأخبار: ۲/ ۲۹۶.

غذا که در معده فاسد شد، دیگر نیرو نمی‌بخشد. خیال کردی با چند لقمه زیادتر در

---

(۱)- بحار الأنوار: ۱/ ۲۲٦.

(۲)- لآلی الأخبار: ۲/ ۲۹٦ (با اندکی اختلاف).

(۳)- لآلی الأخبار: ۲/ ۲۹٦.

وقت سحری خوردن، نیروی بیشتری برای روزه گرفتن می‌گیری؟ در حالی که اشتباه محض است. هم برای بدن و هم برای روح و دل مضرّ است.

خوردن گوشت حیوانات و تأثیر روحی آن در انسان

گوشت زیاد هم خوردن قساوت می‌آورد. درست است که حلال است؛ ولی اثر وضعی دارد. گوشت هر حیوانی هم که زیاد خورده شود، صفات آن حیوان در شخص ظاهر می‌گردد. اگر کسی زیاد گوشت گوسفند

خورد، کم کم شعورش کم می‌شود. لطافت و روحانیّت و عاطفه انسانیّت از او رخت برمی‌بندد. مرغ‌خوری زیاد، انسان را گیج می کند و فهمش کم می گردد؛ مانند خود مرغ که فقط دانه‌ای می‌بیند حتّی از برّه هم کمتر است.

اگر خدای نکرده انسان گوشت خوک نجس العین را بخورد، مثل خوک می‌شود.

خوک در بی‌غیرتی نمونه است. شهوتران، زن‌پرست و شکم‌پرست می گردد. در حیوانات هیچ کدام در شهوت شکم و فرج مانند خوک نیستند. از هیچ خوراکی روی گردان نیست و وقتی با ماده‌اش جمع می‌شود، به قدری بی‌حیاست که گاهی تا چند فرسخ راه به همین وضع باقی می‌ماند.

شنیده‌ام در خارجه، همین گوشت خوک‌خورها باکی ندارند همسرشان با بیگانه برقصد بلکه کیف هم می کند؛

چون گوشت خوک، او را خوکی کرده است. می‌گویند:

در میان بعضی از انواع ساندویچها نیز گوشت خوک آورده‌اند، خدا نکند در میان مسلمانان نیز اخلاق خوکی رایج شود.

زیان پرخوابی

«پرخوابی» نیز از موجبات قساوت قلب است. عاقل باید غرض از خواب را بفهمد.

خدا خواب را برای استراحت و تجدید قوای بشر قرار داده است.[۳۷۲] این انسانی که در

---

(۱)- وَ جَعَلْنا نَوْمَكُمْ سُباتاً نبأ: ۹.

ایمان، ص: ۲۲۹

[۳۷۲] (۱)-\i وَ جَعَلْنا نَوْمَكُمْ سُباتاً\E نبأ: ۹.

حال بیداری، تمام سرگرم فعالیّت بود، تمام کارخانه بدن مشغول بود و اگر به‌طور مداوم کار کند، فرسوده می‌گردد، باید استراحت و آرامش هم داشته باشد. چشم و گوش و دهان و لامسه آرام باشد. مشاعر مختصری کنند، بعد دوباره تروتازه سرگرم فعالیّت گردد.

غرض از خواب، رفع ملال و خستگی برای تجدید قواست؛ بنابراین، حدّی دارد.

کسی که امروز خیلی کار کرده، شب زیاد احتیاج به استراحت دارد امّا دیگری چندان نیاز ندارد، دو ساعت استراحت او را کافی است. دیگری به سه ساعت احتیاج دارد تا مشغله روزش چه مقدار بوده است.

اگر از مقدار لازم تجاوز کردی، نتیجه به عکس می‌گیری. کوفته و خسته می‌شوی.

خواب زیاد، موجب کسالت است. انسان بدتر پژمرده می‌شود. می‌بیند پرخوابی سبب اوقات تلخی هم می‌شود. پرخوابی، غلظت و قساوت می‌آورد؛ بنابراین،

از حیث مقدار که چند ساعت باید شخص بخوابد، میزان معیّنی ندارد و تابع وضع خودش هست تا خستگی بدنی‌اش چه مقدار باشد. به چه مقدار آرامش نیاز داشته باشد. وقتی هم که خواب رفت، برایش فرق نمی‌کند روی زمین خشک باشد یا در رختخواب پر قو؛ بنابراین، از موجبات قساوت قلب، پرخوابی و زیاده از حدّ خوابیدن است؛ چه روز و چه شب.

نکبت بودن خواب بین الطلوعین

بعضی از مواقع خواب مکروه است و بیشتر قساوت‌آور است؛ مانند خواب بین الطلوعین و قبل از آفتاب خوابیدن قساوت می‌آورد؛ ولی نکبت این دوره طوری شده که بعضی تا دیروقت سرگرم کار و حرص دنیایند، سپس به تماشای تلویزیون می‌نشیند، خسته و خورد، پر هم بخورد و بخوابد آن‌وقت قبل از آفتاب که بین الطلوعین لطیف‌ترین هوا را دارد، به زحمت برای نماز صبح برمی‌خیزد. خواب در این وقت برای بدن هم

مضرّ است، علاوه بر روحانیّت و از آن رو در روایت از چنین خوابی، به خواب «لعنت» و «شقاوت» تعبیر شده است.

ایمان، ص: ۲۳۰

شنیده‌اید صبح نوزدهم ماه رمضان، وقتی آقای ما علیّ بن ابی طالب علیه السّلام را ضربت زدند، حضرت را که از مسجد بیرون آوردند، چشم آقا به فجر افتاد که طالع شده است، چنین خواند: وَ الصُّبْحِ إِذا تَنَفَّسَ[۳۷۳] آن‌وقت مضمون آنچه در بحار الأنوار منقول است، فرمود: «تو شاهدی هیچ‌وقت طالع نشدی که علی در خواب باشد».

پرگویی هم قساوت قلب می‌آورد؛ البتّه صحبتهای مباح نه دروغ، تهمت، غیبت، افشای سرّ، آبروریزی مؤمن، سبّ، شتم و قذف، اینها که حرام قطعی است.

پرهیز کردن از مجالسات با زنان

[۳۷۳] (۱)- تکویر: ۱۸.

از آن جمله با زن نشستن و گفتگو کردن، مجالسه و محادثه با زنان، موجب قساوت است؛ چون در زن فقط جهات شهوات و مادیّات قوی است. اگر کسی طالب معرفت و کمال و خشوع قلب باشد، اگر مرد هستی، باید زن را از قساوت نجات دهی، نه اینکه دل به دل او بدهی و از او بگیری.

زنها که با هم می‌نشینند آیا جز امور مادّی دنیوی، سخنی دارند؟ گذشتیم از برنامه غیبت و غیره و از کشف سرّ و سر درآوردن از کار دیگران و سایر امور جزئی. تو هم که زیاد با زن نشستی، این صفات زنانه را می‌گیری. آیا به این فکر می‌افتی که یک ماه رمضان از من گذشت آیا خشوع قلبی در من پیدا شد یا نه؟ از روحانیّت روزه، کم خوری و بیداری شبهای احیا نتیجه‌ای گرفتم یا نه؟

اوّل ماه رمضانت را نگاه کن و روز آخر را، آیا تغییری کرده‌ای یا نه؟ قدمی به جلو رفتی یا نه؟ دل نرمتر شده

یا نه؟ لا بد می‌پرسی این خشوع چیست تا ببینم بیشتر شده یا نه؟

حقیقت خشوع را ان شاء اللّه فردا بحث می کنیم.

برخی هستند که رو به عقب می‌روند. عقبگرد می کنند، از بس پرحرفی و پرخوابی کرده، در این ماه رمضان نتیجه عکس می گیرد، خشوعش کمتر می‌شود.

استغفر اللّه الذی لا اله الّا هو الحی القیّوم.[۳۷٤]

---

(۱)- تکویر: ۱۸.

(۲)- مصباح المتهجد: ۷۵.

ایمان، ص: ۲۳۱

گفتار بیست و ششم: ثروت‌اندوزی مقدّمه بی‌ایمانی

[۳۷۴] (۲)- مصباح المتهجد: ۷۵.

أَ لَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ وَ ما نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ وَ لا يَكُونُوا كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتابَ مِنْ قَبْلُ فَطالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَ كَثِيرٌ مِنْهُمْ فاسِقُونَ.[۳۷۵]

مورد دیگر از موجبات قساوت قلب، دنبال ثروت رفتن است که در قرآن مجید و روایات بیان شده است و وجدان نیز شاهد بزرگتر است. ثروت‌اندوزی و همّت انسان دنیا، این است که یک میلیون، دو میلیون گردد. حدّ آخری هم ندارد که به آن حدّ که رسید بگوید بس است. به عین مثل جهنّم. به جهنّم گفته می‌شود: پر شدی؟ می‌گوید آیا باز هم هست؟ هنوز هم می‌خواهم.[۳۷۶] اگر کسی در رشته ثروت‌اندوزی و زیاد کردن مال باشد، در خطی افتاده که قساوت روی قساوت می‌آورد. روزی بر او نمی‌گذرد مگر اینکه پرده‌هایی به رویش می‌نشیند تا جایی که یک لحظه برای خدا دیگر دلش خاشع نمی‌شود بلکه کار به جایی می‌رسد که نماز و روزه‌اش هم سطحی می‌شود. صد

---

[۳۷۵] (۱)- حدید: ۱۶.

[۳۷۶] (۲)-\i يَوْمَ نَقُولُ لِجَهَنَّمَ هَلِ امْتَلَأْتِ وَ تَقُولُ هَلْ مِنْ مَزِيدٍ\E ق: ۳۰.

فریاد از ثروتمندی که کار را به کفر و الحاد می‌کشاند. به قدری قلدر می‌گردد که ایمانش هم از بین می‌رود. هرچند نماز هم بخواند، از روی عادت است نه اینکه خودش را بنده و محتاج پروردگار بداند. چه بسیارند که نماز را نیز رها می‌کنند. هدف که مال شد، کارش

---

(۱)- حدید: ۱۶.

(۲)- يَوْمَ نَقُولُ لِجَهَنَّمَ هَلِ امْتَلَأْتِ وَ تَقُولُ هَلْ مِنْ مَزِيدٍ ق: ۳۰.

ایمان، ص: ۲۳۲

همین است، مقدّمه بی‌ایمانی است.

از کلمات امیر المؤمنین است که: «مال زیاد، دین را به باد فنا داده و اسباب غفلت و فراموشی دل را فراهم می‌سازد».[۳۷۷]

[۳۷۷] (۱)- و ان کثرة المال مفسدة للدین مقساة للقلب(مستدرك الوسائل: ۱۲/ ۹۳).

ای کسانی که هدفتان زیاد شدن مال است، روزبه‌روز قساوت دلت را زیاد می کنی وقتی خبردار می‌شوی که می‌خواهی بروی می‌بینی حالا که می‌میری، یک ذرّه خشوع برای پروردگارت نداری. کارش به جایی می‌رسد که هرچه هم دارد کم می‌بیند. خودش را گدا می‌بیند می گوید فلانی که از من کمتر بود، چقدر پیشرفت کرده است؛ چند میلیون زیادتر از من دارد، دیگر خشوعی برایش نمی‌ماند.

هدف شدن ثروت، ممنوع است

بعضی از دنیاپرستان از این حرفها ایراد می‌گیرند و می گویند: شما، مسلمانان را به تنبلی وامی‌دارید. باید ثروت پیدا کرد. مگر مال بد است؟ آقایی دنیاست. مگر مسلمان نباید آقا باشد؟

این مغاطله است و شیطان به زبانش جاری می کند. اسلام، هدف شدن ثروت را ممنوع کرده، نه مال را نهی کرده. مال را روی هم گذاشتن بدون انفاق را نهی

فرموده است همان‌طوری که می‌آید، تو هم انفاق کن؛ مثلا هزارهزار می‌آید، تو هم هزارهزار بده. آن ثروتمندی ممدوح است که قساوت قلب و بی‌ایمانی و کفر و زندقه نیاورد.

چه بهتر از این، تا می‌توانی مال پیدا کن و تا در دستت آمد آن را در راه خدا انفاق کن. چه کسی گفت اسلام مردم را به تنبلی وادار کرده است؟ مال خوب است.

مال را کز بهر دین نعم مال صالح
باشی حمول خواندش رسول[۳۷۸]

خبر در توحید صدوق است از جناب ابو ذر. خبر مفصّل است. فقط مقداری که شاهد هست ذکر می‌کنم.

---

(۱)- و ان کثرة المال مفسدة للدین مقساة للقلب (مستدرک الوسائل: ۱۲/ ۹۳).

[۳۷۸] (۲)- مثنوی معنوی/ دفتر اوّل: ۲۲.

(۲)- مثنوی معنوی/ دفتر اوّل: ۲۲.

ایمان، ص: ۲۳۳

رسول خدا فرمود: «ابا ذر! اغنیا و ثروتمندان امّت من همه در هلاکتند مگر آن ثروتمندی که از راست و چپ، یا پیش و پس انفاق کند».[۳۷۹]

یعنی در هر مورد خیری پیش آید، آرام ننشیند. اگر چنین باشد، اهل نجات است وگرنه هلاک است. کسی که می‌خواهد یک میلیون بیاید، دنبال یک میلیون دیگر روی آن بگذارد، حمّال‌باشی مال شده است.

در لئالی الأخبار است: «هر مسلمانی که صبح و شام کند و همّت و هدفش اندوختن مال و زیاد کردن ثروت باشد، فردای قیامت جزء طایفه یهود و نصاری محشور خواهد گردید».

بلی مالداران در خطر هستند و بدانند از ایمان بهره‌ای ندارند. مکرّر عرض کرده‌ام ایمان باید در دل بیاید.

---

[۳۷۹] (۱)- توحید: ۲۶(با اندکی اختلاف).

اثرش خشوع است. دلی که پر از حبّ مال و ثروتمندی است، کجا خشوع نصیبش می‌شود؟ خشوع که نیست، قلدری هم می کند.

از اصحاب پیغمبر از همه فقیرتر و بیچاره‌تر، «ثعلبه» بود. خشوع در او پیدا شده و مورد عنایت رسول خدا بود. روزی پیغمبر احوالش را پرسید و خواست تا حدّی از این وضع بیرون بیاید. درهمی به او داد تا با آن معامله کند. رفت بازار و متاعی خرید و در آن استفاده شایانی برد. خلاصه، کم کم وضعش خوب شد و دیگر موقع نماز سروقت نمی‌رسید بیاید، می گفت: مگر می‌توانم کارم را رها کنم؟ گلّه‌ای تهیّه کرد و کم کم زیادتی کرد. اطراف مدینه او را کفایت نمی کرد لذا به خارج از مدینه رفت.

روزی پیغمبر احوالش را پرسید، چطور است او را هیچ نمی‌بینم؟ گفتند: یا رسول اللّه! چقدر حیوانات از گاو و شتر و گوسفنددار است. زمینهای فراوانی برای گلّه‌داری گرفته. حضرت فرستاد برای زکات حیواناتش.

ثعلبه حساب کرد دید اگر بخواهد بدهد، خیلی زیاد می‌شود، مسامحه کرد و حرف کفری از دهانش بیرون آمد. محمّد هم می‌خواهد از ما مالیات بگیرد! این همان گدای خاشع چندی قبل بود که انفاق نکرد، ثروت هلاکش کرد.

---

(۱)- توحید: ۲٦ (با اندکی اختلاف).

ایمان، ص: ۲۳٤

مسلمانان! اگر ثروتمندی اسلامی را می‌خواهید که با ایمان بروید، چاره نیست مگر اینکه با انفاق همراه باشد. انفاق مناسب با همان ثروت است نه اینکه از استفاده ده هزار تومان، صد تومان انفاق کنی، این انفاق نشد.

ثروت و هلاکت قارون

آیا سعادت را مالداری می‌دانی؟ آیا یهود چون ثروتمندند، سعادتمندند؟ قرآن برایت بخوانم. هنگامی که «قارون»، ثروت عظیمش را برای بنی اسرائیل جلوه

داد، چهارصد غلام زرّین کمر، سوار بر مرکبهای با زین زرّین بودند. بنی اسرائیل می‌گفتند:

«خوش به حال قارون که چقدر کیف بزرگی می‌کند! ای کاش! ما هم مثل او بودیم. ای کاش! ما هم چنین مالی داشتیم».[۳۸۰]

دیگر نمی‌دانند که این مال، کشنده دل است. خفه کننده ایمان است. در همین حیات دنیا هم ناراحتی‌ها دارد. هرکس که مالش بیشتر باشد، رنج و ناراحتی‌اش زیادتر است.

چقدر باید در راه زیاد کردن مال و نگهداری آن، تملّق بگوید؟ برای مالیات، ناراحتیها، بکشد.

خلاصه، از زندگی آرام فقرا محروم است. زندگی راحت فقرا را آرزو دارند. روزی که قارون و مالش به

[۳۸۰] (۱)-\i فَخَرَجَ عَلى قَوْمِهِ فِي زِينَتِهِ قالَ الَّذِينَ يُرِيدُونَ الْحَياةَ الدُّنْيا يا لَيْتَ لَنا مِثْلَ ما أُوتِيَ قارُونُ إِنَّهُ لَذُو حَظٍّ عَظِيمٍ\E قصص: ۷۹.

زمین فرو رفتند، آن‌وقت پی به اشتباه خود بردند و گفتند: «چه خوب شد که به ما چنین مالی داده نشد».[۳۸۱]

آرزوی عبد الملک در واپسین لحظات زندگی

«عبد الملک مروان» روز آخر عمرش، روی تخت سلطنتی کذایی نشسته و از بالای قصر، دوردست را تماشا می کند. می‌بیند از دور کنار جوی آب و سبزی یک نفر

---

(۱)- فَخَرَجَ عَلى قَوْمِهِ فِي زِينَتِهِ قالَ الَّذِينَ يُرِيدُونَ الْحَياةَ الدُّنْيا يا لَيْتَ لَنا مِثْلَ ما أُوتِيَ قارُونُ إِنَّهُ لَذُو حَظٍّ عَظِيمٍ قصص: ۷۹.

(۲)- وَ أَصْبَحَ الَّذِينَ تَمَنَّوْا مَكانَهُ بِالْأَمْسِ يَقُولُونَ وَيْكَأَنَّ اللَّهَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشاءُ مِنْ عِبادِهِ وَ يَقْدِرُ لَوْ لا أَنْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنا لَخَسَفَ بِنا وَيْكَأَنَّهُ لا يُفْلِحُ الْكافِرُونَ قصص: ۸۲.

ایمان، ص: ۲۳۵

[۳۸۱] (۲)-\i وَ أَصْبَحَ الَّذِينَ تَمَنَّوْا مَكانَهُ بِالْأَمْسِ يَقُولُونَ وَيْكَأَنَّ اللَّهَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشاءُ مِنْ عِبادِهِ وَ يَقْدِرُ لَوْ لا أَنْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنا لَخَسَفَ بِنا وَيْكَأَنَّهُ لا يُفْلِحُ الْكافِرُونَ\E قصص: ۸۲.

رختشوی، سرگرم شستن لباس است و با کسانی که با اویند می‌گوید و می‌خندد و کیف می‌کند.

عبد الملک گفت: «ای کاش! من هم یک چنین زندگی راحتی داشتم». این گفته روز آخرش بود که همان روز هم می‌میرد.

بالأخره مزاحمتها دارد. ناراحتیها دارد. صاحبان توقّع و دشمنان داخلی و خارجی، از همه بدتر، قساوت قلب است. من نمی‌گویم مال بد است و دنبال مال نروید، بروید؛ ولی به یک شرط، باید عطایت مناسب درآمدت باشد. اگر می‌خواهی باایمان بمیری و ثروت تو را هلاک نکند راه این است.

البتّه اگر انفاق برای خدا باشد نه اینکه در روزنامه بنویسند، یا در رادیو بگویند، یا توقّع مدح از طرف داشته باشی. این انفاق، قساوتت را زیادتر می‌کند. خودت را هلاک کردی. اگر چیزی نداده بودی، بهتر بود. اگر

خیال کردی با این مختصر انفاق آن هم به قصد ریاکارت درست می‌شود، خیال خام است.

من آنچه شرط بلاغ است با تو می‌گویم تو خواه از سخنم پند گیر و خواه ملال[۳۸۲]

اخطار به فقرا و مستمندان!

فقرا! به شما اعلام خطر دهم. بدانید بدبختیهای ثروتمندها را خطرهایی است؛ ولی شما هم خطر دارید. خطر آنها جمع‌آوری مال و گرفتاریهای فراوان است و خطر شما فقرا نیز آرزوی ثروت ثروتمندان است و تو را نیز بدبخت و قسیّ القلب می‌کند. چطور وقتی می‌گویی:

... یا لَیْتَنِی کُنْتُ مَعَهُمْ فَأَفُوزَ فَوْزاً عَظِیماً.[۳۸۳]

[۳۸۲] (۱)- کلّیّات سعدی/ قصاید فارسی: ۵۴۸.

[۳۸۳] (۲)- نساء: ۷۳.

«ای کاش! در کربلا با حسین بودم و به فوز عظیم و رستگاری بزرگ می‌رسیدم».

چطور اگر راست بگویی، ثواب شهدا را داری، اگر گفتی خوش به حال فلان شخص

---

(۱)- کلّیّات سعدی/ قصاید فارسی: ٥٤٨.

(۲)- نساء: ۷۳.

ایمان، ص: ۲۳٦

ثروتمندی که هلاک شده، تو را هم هلاک می کند.

آرزوی ثروت، دل تو را نیز قسی می کند. آل محمّد که فرمودند ثروتمندی، قساوت قلب می‌آورد غصّه دنیا و حسرت آن را نیز موجب قساوت می‌دانند.

جایگاه انسان پس از مرگ از دیدگاه رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله

رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله آن روح کلّی الهی که به همه چیز احاطه دارد می‌فرماید: «جای شما پس از مرگ در برزخ تا قیامت، یا گودالی از گودالهای دوزخ، یا بوستانی از بوستانهای بهشت است».[۳۸٤]

این حدیث چقدر در شما اثر گذاشته است؟ آیا ولوله‌ای در جانت انداخته؟ مبادا گورت آتش باشد. از بس دلها قساوت‌دار شده است دیگر به آن فکرها نمی‌افتد. خیال می‌کند با انفاقی، یا زیارتی، کارش درست شد. اوّل ایمانت را درست کن. دل خاشعی پیدا کن. اثری در او بگذارد. آهی برای تاریکی قبر بکش.

اگر قبرت گودالی از آتش باشد، توقّع داری حسین علیه السّلام به دیدنت بیاید؟ جایت را اوّل درست کن، بعد میهمان بطلب: «جاروب کن تو خانه و پس میهمان طلب». گوری که از آن آتش متصاعد است، چه جای میهمانی چون حسین علیه السّلام؟ با دل سخت نمی‌شود ایمانی پیدا کنی. زبانت مارها و عقربها برای خودت

[۳۸۴] (۱)- القبر روضة من رياض الجنة او حفرة من حفر النيران(بحار الأنوار: ۴۱/ ۲۴۹).

درست کرده است. آن وقتی که فحشی دادی، غیبتی کردی، آیا خیال کردی جزء هوا و تمام شد، نه بلکه مستقیم آمد به دل گوینده. همان حرفی که در دل غیبت شده و تهمت زده شده، سوزشی ایجاد کرد، مادّه سوزنده‌ای می‌شود در دل تو. وقتی که مرد، مادّه سوزنده‌ای که در دل مظلوم بود، ظالم را آتش می‌زند، لذا مروی است که: «از سیّئات مظلوم گرفته و به ظالم افکنده می‌شود».[۳۸۵]

اژدها زاییده خودت هست. نتیجه عملت هست. عقربها و مارهای جهنّم، همان آه

---

(۱)- القبر روضة من رياض الجنة او حفرة من حفر النيران (بحار الأنوار: ٤١/ ٢٤٩).

(۲)- روضه کافی: ۸/ ۱۰۶.

ایمان، ص: ۲۳۷

[۳۸۵] (۲)- روضه کافی: ۸/ ۱۰۶.

مظلومها بود. آثار اعمال محفوظ است و هیچ از بین نمی‌رود.

... لا یُغادِرُ صَغِیرَةً وَ لا کَبِیرَةً إِلَّا أَحْصاها وَ وَجَدُوا ما عَمِلُوا حاضِراً ....[۳۸۶]

اگر این حرفها اثر نکرد، پس ایمان کجاست؟ باید جنب‌وجوشی کند بلکه گذشته‌ها را جبران نماید. عذابهایی که برای خودش تهیّه دیده است، برطرف نماید؛ امّا دلها قساوت پیدا کرده، خشوعی در کار نیست. خدایا! ندانم کی از این غرورها بیرون می‌آییم؟ تا وقتی راجع به عذاب گفته می‌شود، فورا خودمان را آزاد و کنار از آن ندانیم.

این امور اعتباری (و بی‌ارزش) را اهمّیّت دادن؛ من عالم هستم! من امام جماعتم! و غیره و غیره، از بی‌خبری است. هروقت خواست غرور تو را بگیرد، فورا عجز مطلق خودت را در برابر پروردگار عالم یادآور شو،

---

[۳۸۶] (۱)- کهف: ۴۹.

خشوعی نصیب می‌گردد: «لا یملک لنفسه نفعا و لا ضرّا و لا موتا و لا حیاۀ و لا نشورا».[۳۸۷]

این دعا را با التفات زیاد بخوانید. راستی دعا کنید نه فقط زبان باشد بلکه خدا، ایمانی، خشوعی و رقّت قلبی عنایت فرماید و شاید عقوبتها، عقربها و مارهایی که برای خودمان آماده کرده‌ایم، برطرف گردد.

«بسم اللّه الرحمن الرحیم. اللّهم ارزقنی التجافی عن دار الغرور و الانابۀ الی دار الخلود و الاستعداد للموت قبل حلول الفوت».[۳۸۸]

---

(۱)- کهف: ٤٩.

(۲)- مصباح المتهجد: ۷۵.

(۳)- بحار الأنوار: ۹۸/ ٦٣.

[۳۸۷] (۲)- مصباح المتهجد: ۷۵.

[۳۸۸] (۳)- بحار الأنوار: ۹۸/ ۶۳.

گفتار بیست و هفتم: ارزشمند بودن ایمان با عمل

أَ لَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ وَ ما نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ وَ لا يَكُونُوا كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتابَ مِنْ قَبْلُ[۳۸۹]**....**

یکی از شنوندگان ایرادی داشت نسبت به آنچه در اثنای صحبت راجع به اهمّیّت «ایمان» ذکر گردید؛ می‌گفت که: «مأیوس شده‌ایم!».

هرچند بنده جواب اجمالی دادم لکن به نظرم گذشت شاید شبهه شیطانی در ذهن دیگران هم بیاید و سوءاستفاده کنند و غرض از بیانات ما را نفهمیده باشند؛ مثلا می‌گفت: «مگر نگفتی هزار مرتبه استغفر اللّه فایده‌ای ندارد؟ حسین حسین، علی علی، فایده ندارد!».

کی من خواستم بگویم که اعمال را رها کن؟ آیا این سخنان یأس‌آور است؟ جاهل تو کی امید به خدا داشتی تا من از خدا ناامیدت کنم؟ من امیدوارت

---

[۳۸۹] (۱)- حدید: ۱۶.

می‌کنم و می‌گویم: بیا نفس و هوا را رها کن. دست از زبان بازی‌ات بردار. دلت را متوجّه به حق کن. خشوع دل پیدا کن همان‌طور که برای مال و خوشیهای دنیا ایمان داری، این ایمان را به خدا بینداز نه اینکه ذکر فایده ندارد. حسین حسین فایده ندارد! لعنت خدا به کسی که چنین حرفی بزند! گفتم: اگر عمل انسان بی‌مغز باشد و جان نداشته باشد، خیلی کم نفع است. نفع

---

(۱)- حدید: ۱۶.

ایمان، ص: ۲۳۹

مادّی و دنیوی کم دارد. گفتم: اگر از صمیم دل یک دفعه یا اللّه! بگویی، لبّیک پشت سر آن است. می‌خواهم بلکه آخر عمری، حبّ خدا و آخرت پیدا شود. کم‌کم شوق مردن در دلها پیدا شود.[۳۹۰] مشتاق سفر آخرت گردد. من می‌خواهم شوق پیدا کنی و بگویی:

---

[۳۹۰] (۱)- اشتاق الی قربك فی المشتاقین(دعای کمیل).

خدایا! کی می‌شود جمال علی علیه السّلام را ببینم؟ راستی (و حقیقتا) دلت این معنا را بخواهد.

اگر من می‌گفتم دعایی است که هر کس بخواند، مالش چند برابر می‌شود، همه خوششان می‌آمد و مرا رها نمی‌کردند و آن را می‌خواستند؛ چون ایمان به مال است. آیا کسی از شما بود این چند روز ولوله‌ای در او پیدا شود و بگوید: خدایا! این ایمان کی نصیب من می‌شود.

أَ لَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ ....

اگر دل با امام زمان است، رفتار هم رفتار اوست و زبان هرچه باشد. خلاصه به عمل بی‌مغز، دلخوش نباش. دلها را قساوت گرفته و سرگرم دنیایند. زندگی تشریفاتی برای خود درست کرده‌اند. تمام فکرها معاملات است و حواس آنجاست. این خطر بی ایمانی، از کساد بازار بدتر است. خطر کساد ایمان، از کساد دنیا خطرناک‌تر

است. دو روز دیگر، وضع عوض می‌شود، غصّه ندارد، وای از کساد ایمان! آن است که غصّه دارد.

در عدّة الداعی می‌فرماید: «کسی که به زبانش استغفار می‌کند ولی دست از گناه بر نمی‌دارد خدایش را مسخره می‌کند».[۳۹۱]

زبان تنها به درد نمی‌خورد. حرف ما این است که حقیقت پیدا شود. استغفار حقیقی هنگامی است که ندامت و پشیمانی قلبی باشد، آن‌وقت زبان هم همراهش باشد.

شرایط توسّل حقیقی

راجع به توسّل، من که تو را از حسین جدا نمی‌کنم. من آرزویم این است که تو حسینی شوی. امام زمانی شوی. امّا چطور، نه معامله هیچ و پوچ، نه اینکه حسین را

[۳۹۱] (۲)- المستغفر من ذنب و هو یفعله کالمستهزء بربّه(عدة الداعی: ۲۵۰).

(۱)- اشتاق الی قربک فی المشتاقین (دعای کمیل).

(۲)- المستغفر من ذنب و هو یفعله کالمستهزء بربّه (عدة الداعی: ۲۵۰).

ایمان، ص: ۲٤۰

برای دنیا بخواهی بلکه برای ایمان بخواهی. اوّل حسین علیه السّلام را بشناس و ایمانت را به او درست بکن تا آن‌وقت گریه و توسّل کار کند. تو باید نخست خدا و پیغمبر و امام را بشناسی. حسینی که حجت و ولی خدا و مفترض الطاعه است. حسین چراغ هدایت است. هرکس به او نزدیک شد، اهل نجات است. حسین علیه السّلام را که شناختی، آن‌وقت بگو: «صلّی اللّه علیه». حسین علیه السّلام چراغ هدایت است. آی شرابخور و قمارباز! یزید امام تو است نه حسین علیه السّلام. آی ریاکار! هرچند روی منبر برود و عالم دوران باشد، امام

تو معاویه است نه علیّ بن ابی طالب، هرچند به زبانت علی علی گویی! از کی پیروی می کنی؟

می‌گوید از سفره ابو الفضل استفاده‌ها دیدیم؛ البتّه بت‌پرست هم ابا الفضل را واسطه قرار دهد برای امر دنیوی که حاجتش روا شود، می‌شود. نذر کرده حاجت دنیوی‌اش برآورده شود، صد تومانی در ضریح بیندازد بدون رعایت حجاب، نود یا صد تومانی را در ضریح می‌اندازد چون حاجتش روا شده است، این نه عبادت و ایمان است و نه راه خداست و نه چیزی است که سبب نجات تو شود و فایده آخرتی برای تو داشته باشد.

محبوبیّت امام حسین علیه السّلام نزد بت‌پرستان هند

الآن در هند سالهاست جماعتی از بت‌پرستها هستند که با حسین علیه السّلام معامله دارند.

مکرّر از کسانی که در هند بودند، شنیده‌ام تجّاری هستند که شرکت با ابا الفضل می کنند.

تو قمر بنی هاشم را برای دنیا خواستی، اینها که بت‌پرست هم دارد.

مرحوم «مجاب» دندانساز می‌گفت: «سالهایی که در بمبئی بودم تجّار هند که با حسین علیه السّلام معامله دارند، سهمی از بهره استفاده‌شان را مخصوص حسین علیه السّلام کرده‌اند؛ زیرا از خرج کردن در راه حسین علیه السّلام برکت دیده‌اند. (می‌گفت:) عاشورا که می‌شود می‌آیند آنچه مال حسین علیه السّلام است، شکر و یخ تدارک می‌کنند، شربت و پالوده درست می‌کنند و چون شیعیان آنها را نجس می‌دانند، به مبلغ گزافی از خود شیعیان مأمور درست کردن شربت و پالوده می‌کنند و انواع تشریفات را فراهم می‌آورند. آن‌وقت

ایمان، ص: ۲۴۱

خود هندیها سر و پای برهنه با حالت عزا می‌ایستند. وقتی سینه‌زنها می‌آیند التماس می‌کنند از این شربت و

پالوده بخورید، خودشان هم همراه آنان حسین حسین می‌کنند».

امام را برای خدا بخواه نه دنیا

آی کسی که با حسین و ابا الفضل چنین معامله می‌کنی! از این نظر خوب است لکن باید همّتت عالی‌تر از این باشد. دست و پایی بزن که علی علیه السّلام ساعت مرگ به دادت برسد.

خودت ایمانی پیدا کنی و ایمانی در دلت بیاید. این معاملات خشک، روی حب دنیا و ایمان به دنیاست.

در دعای ندبه هم که می‌خوانی، مبادا امام زمانت را هم که می‌خوانی برای این باشد که ای امام زمان! کجایی بیایی رفع کسادی بازار بکنی! رفع شرّ مأمورین مالیاتی را بکنی! اینها بد نیست لکن چرا رشد پیدا نکردی، باید دل از این‌جا کنده شود و به بعد از مرگ و سرای آخرت بیفتد، کی دلت به وطنت و ایستگاهت می‌افتد؟ این‌طور نباشد که سرتاپا دلت را حبّ دنیا گرفته باشد.

حکایت جالب خلیفه و خادم مسجد علی علیه السّلام

از «ابو الفتح شهاب الدین مظفّر» نقل می‌شود که: «در سال ۵۲۵ هجری، المکتفی باللّه خلیفه عبّاسی با دو وزیرش به اتّفاق می‌رفتند. خلیفه خودش گفت: بیایید برویم مسجد علی علیه السّلام و دو رکعت نماز بخوانیم. وقتی وارد مسجد شدیم، خلیفه لباس عادی پوشیده بود و کسی او را نمی‌شناخت. وقتی که وارد شدیم، خادم مسجد دید چند نفر هستند، در این میان وزیر را شناخت، یک‌دفعه به وزیر تعظیم کرد و ادب کرد به توقّع مال دنیا (افّ! بر کسی که ادّعا می کند دوست علی هستم و حبّ دنیا هم دارد. چرا برای دنیا ذلیل می‌شوی؟ اگر با علی سروکار داری) و اظهار فقر کرد. وزیر در حضور خلیفه خجالت کشید، به خادم، خلیفه را معرّفی کرد. تا خواست رو به خلیفه بیاید، خلیفه اعتنا نکرد.

وزیر گفت: مطلب لازمی از او بپرس و بگو من پیش از خلافت و در زمان المستظهر

ایمان، ص: ۲۴۲

باللّه همراه خلیفه قبل، به این مسجد آمدم؛ ولی در آن سفر، غدّه‌ای این خادم در صورتش درآورده و تمام صورتش را گرفته بود به قسمی که لبهایش را هم گرفته بود.

وقتی می‌خواست چیزی بخورد، ناچار بود دستمالی بیاورد و غدّه‌ای که روی لبهایش بود، کنار بگذارد تا بتواند لقمه بخورد. این غدّه چطور شده است که نیست؟ گوشت عظیمی که تمام صورتش را گرفته بود کجاست؟

وزیر رو کرد به خادم و گفت: خلیفه چنین می‌فرماید. گفت: آن غدّه به دست شاه ولایت، ماه هدایت، اسد اللّه الغالب علیّ بن ابی طالب علیه السّلام اصلاح شد. پرسید جریانش چیست؟

گفت: روزی در انبار بودم. روزها می‌آمدم و شب برمی‌گشتم. روزی که می‌آمدم، دو نفر از این سنّیها مرا شماتت کردند و زخم زبان زدند و گفتند: در این مدّتی که می‌رفتی مسجد علی علیه السّلام اگر در انبار نزد دکتری می‌رفتی علاج می‌شدی. این زخم زبان دلم را به درد آورد که هیچ مصیبتی این‌طور به سرم نمی‌آورد، لذا تا شب از ناراحتی خوابم نمی‌برد تا آخر شب که خواب به چشمم آمد. جمال علی علیه السّلام را در همین مسجد دیدم. رفتم نزدیک و از این غدّه‌ای شکایت کردم که ناراحتم کرده، صورتم را پوشانده و مورد طعن واقع شده‌ام تا گفتم آقا روی از من برگرداند. برگشتم از آن طرف و گفتم:

آقا! مردم مرا شماتت می کنند که چرا در این مدّت علی علیه السّلام به داد تو نرسیده است!

آقا فرمود: انت ممن ترید العاجله (باید شیعیان علی علیه السّلام این حرف را در گوش داشته باشند نه برای دنیا

وگرنه این حب، حبّ علی نیست، این حبّ دنیاست، این حبّ نفس خودت هست که تا گفتی یا علی! زود خوب شوی. این محبّت به دنیاست نه ایمان به خدا و علی است. حقیقت چیز دیگر است) فرمود: تو از کسانی هستی که دنیا را می‌خواهی. زخم زبان مردم، مدح و ذمّ خلق، چه اثر دارد».

دوستان و علاقه‌مندان واقعی علی علیه السّلام

باید با علی علیه السّلام جوری باشی که اگر مثل میثم تمّار بر سر دار بند از بندت جدا کنند

ایمان، ص: ۲۴۳

دوستی‌ات پابرجا باشد. این را می‌گویند حبّ علی علیه السّلام. آنکه دوست علی است به جهنّم نمی‌رود. بلی چنین است. آنکه علی علیه السّلام را دوست بدارد نه خودش و دنیا را. بر سر دار است، مدح علی می‌کند. برای خاطر علی او را به دار زدند امّا باز دست از او برنمی‌دارد.

به ابن زیاد گفتند که او سر دار است باز از علی و فضایل علی می‌گوید، گفت: «بروید زبانش را ببرید». نه آن کسی که علی را برای حاجت دنیا می‌خواهد، اگر رفت و نشد، کسل شود.

یکی از مقدّسین بود می‌گفت: «الآن مدّتی است زیارت عاشورا می‌خوانم برای فلان کار امّا مثل اینکه خبری نمی‌شود». برو اوّل دین و ایمانت را درست کن و حبّ دنیا را از دلت بیرون کن.

نمی‌گویم حاجت دنیا را نخواه. اوّل ایمان به خدا و آخرت بیاور و حسین علیه السّلام را امام و راهنمای آخرت بشناس. امام خودت قرار ده، پشت سر حسین علیه السّلام برو حاجت دنیایت را هم بخواه. گفتم: بت‌پرست یا یهودی و نصرانی هم همین است. اگر حسین را برای دنیا بخواهد به آن می‌رسد.

خلاصه، حضرت اوّل به او فرمود: «انت ممّن ترید العاجله». تو دنیاطلبی. آی آدم! خودپرست

راحت‌طلب! تو عقب خوشی خودت می‌گردی! تو را چکار به علی علیه السّلام؟ علقه‌ات به خودت هست، کو حبّ علی علیه السّلام.

(خادم افزود) بعد هم اشاره فرمود بیدار شدم، دیدم تمام تکّه گوشتی که روی صورتم بود، افتاده است. در آینه نگاه کردم دیدم اثری از آن نیست.

مکتفی باللّه خلیفه عبّاسی این حرفها را می‌شنید. خیلی ادب کرد و گفت: «چون همین اندازه علی لطفی به او فرموده، ما هم کارش را درست می‌کنیم. گفت: چه مقدار لازم داری ماهیانه به تو بدهم و اداره‌ات کنم؟».

خادم گفت: «ماهی سه مثقال طلا».

(حکم را) بردند پیش خلیفه تا امضا کند: «لخادم مسجد علی علیه السّلام ثلاثة دنانیر».

خودش پشت سر اسم علی علیه السّلام نوشت: «امیر المؤمنین و سیّد المتّقین صلوات اللّه و

سلامه علیه و آله اجمعین». خود خلیفه لقب «امیر المؤمنین» و صلوات بر او را هم نوشت؛ البتّه دل در کار نیست وگرنه خود خلفا هم می‌شناختند.

این درگاهی است که هر کسی آمد، بی‌بهره نیست. دنیا خواستی یا آخرت نُوَلِّهِ ما تَوَلَّی[۳۹۲] بیا و حبّ دنیا را از دلت بیرون کن، با سوز و گدازی برای آخرتت این در رحمت را بکوب و حسین را شفیع قرار ده بلکه گناهانت پاک شود.

هراسهای قبر

در من لا یحضره الفقیه از یکی از خواصّ اصحاب موسی بن جعفر علیه السّلام است که می‌گوید: «حدیثی از آقا شنیده‌ام تا عمر دارم این حدیث دلم را ترسانده و آرامش را از من گرفته به‌طوری اگر سخت‌ترین

[۳۹۲] (۱)- نساء: ۱۱۵.

مصیبتهای دنیا پیش آید، بر من اثر نمی‌کند؛ چون آتشی گرفته‌ام که دیگر هیچ آتشی به دل من اثر نمی‌کند.

روزی خدمت امام موسی بن جعفر علیه السّلام بودم (مقدّمه‌اش راجع به رقّت قلب است) فرمود: جنازه میت را وقتی خواستی دفن کنید، یک دفعه او را وارد قبر نکنید. اگر مرد است، جنازه را سمت پایین قبر بگذارید و اگر زن است به سوی قبله قبر بگذارید و سه مرتبه آن را بلند کنید و قدری نزدیکتر بگذارید تا مرتبه سوم او را در قبر کنید: فان للقبر اهوالا؛[۳۹۳] برای قبر، ترسهاست. عالم برزخ هولها دارد! چقدر دلهای ما قساوت پیدا کرده. راوی می‌گوید: من تا آخر عمرم می‌سوزم؛ امّا ما هیچ‌گونه تأثری پیدا نمی‌کنیم».

کسی که این معانی را قصّه می‌پندارد، قسیّ القلب‌ترین افراد مثل حجّاج است.

[۳۹۳] (۲)- من لا یحضره الفقیه: ۱/ ۱۷۰.

در این سحرهای ماه رمضان با التفات و رقّت قلب بخوانید:

«ابکی لخروج نفسی، ابکی لظلمهٔ قبری، ابکی لضیق لحدی، ابکی لسؤال منکر و نکیر [فی القبر] ایای».[۳۹۴]

أَ لَمْ یَأْنِ لِلَّذِینَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِکْرِ اللَّهِ وَ ما نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ وَ لا یَکُونُوا کَالَّذِینَ أُوتُوا الْکِتابَ مِنْ قَبْلُ فَطالَ عَلَیْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَ کَثِیرٌ مِنْهُمْ

---

(۱)- نساء: ۱۱۵.

(۲)- من لا یحضره الفقیه: ۱/ ۱۷۰.

(۳)- بحار الأنوار: ۹۸/ ۸۹.

ایمان، ص: ۲۴۵

فاسِقُونَ.[۳۹۵]

---

[۳۹۴] (۳)- بحار الأنوار: ۹۸/ ۸۹.

[۳۹۵] (۱)- حدید: ۱۶.

معنای هدایت عامّه و خاصّه

در آیات ... يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ يَشاءُ وَ يَهْدِي مَنْ يَشاءُ ...[۳۹۶] می‌فرماید: «هر که را خدا خواست هدایت می کند و هر که را خواست گمراه می کند».

... يُدْخِلُ مَنْ يَشاءُ فِي رَحْمَتِهِ*.[۳۹۷]

«هر که را خواست، داخل رحمتش می کند».

تعلّق هدایت و ضلالت به مشیّت ممکن است شبهه‌ای در ذهنها بیاید؛ چنانچه آمده است و آن شبهه جبر است. پس هر که را خدا خواست راهنمایی می‌فرماید، اگر هدایت شده، به خواست خدا شده، اختیار خودش در کار نبوده و هر کس گمراه شده، بهمچنین!

برای حلّ این مشکل، مقدّمه‌ای عرض می‌شود: معنای فارسی «هدایت»، راهنمایی است. راهنمایی دو جور است: هدایت عامّه و خاصّه.

---

[۳۹۶] (۲)- مدّثّر: ۳۱.

[۳۹۷] (۳)- شوری: ۸.

یک‌وقت راهنمایی، مجمل است و یک‌وقت راهنمایی ایصال به مقصود و رساندن به هدف است. ناچارم مثال بزنم. یک نفر می‌خواهد منزل کسی برود امّا نمی‌داند کدام خیابان و کوچه و پلاک است. به شما می‌رسد، می‌پرسد منزل فلانی را می‌دانید؟ می‌گویید: بلی. او را راهنمایی می‌کنید و می‌گویید از این‌جا برو سوار تاکسی بشو و بگو مرا فلان خیابان ببر و سر فلان کوچه پیاده کن.

امّا وقتی لطف بیشتری به او می‌کنی می‌گویی: همراهت می‌آیم و در راه با او همراهی می‌کنی و می‌گویی: کمی بیشتر نمانده، به اصطلاح دل تو دلش می‌گذاری و تشویقش می‌کنی، می‌گویی: حالا خودش هست، از تو پذیرایی می‌کند و خستگی‌ات برطرف می‌شود تا او را به منزل می‌رسانی.

هدایت خدا گاهی عمومی است و آن این است که راه بهشت و جهنّم را نشان

(۱)- حدید: ۱٦.

(۲)- مدّثّر: ۳۱.

(۳)- شوری: ۸.

ایمان، ص: ۲٤٦

می‌دهد. به‌طور عموم به جمیع افراد بشر این کار را فرموده است.[۳۹۸] اوّل به وسیله عقل و بعد به کمک آمدن پیغمبران و لذا حجّت الهی بر تمام افراد بشر تمام است مگر کمبود عقل داشته و مستضعف باشد وگرنه آنچه بر عقل و فطرت اوست به ضمیمه وحی پیغمبران، راهنمایی خداست.

عقل می‌گوید: راه سعادت آن است که با خالق خودت بسازی. عقل می‌گوید:

[۳۹۸] (۱)-\i إِنَّا هَدَيْناهُ السَّبِيلَ إِمَّا شاكِراً وَ إِمَّا كَفُوراًE\ دهر: ۳.

خالقت یکی است؛ همانی که پیغمبران گفتند: لا اله الّا اللّه. هر بشری که به ندای عقل داخل و ندای عقل خارج- که پیغمبرانند- هدایت شد؛ یعنی راهنمایی شد «ایمان و عمل صالح» را باید دنبال کند، مگر کسی که عقل نداشته باشد، یا دعوت پیغمبران اصلا به گوشش نخورده باشد. این راه راست توحید و عبودیّت[۳۹۹] خداپرستی و هدایت الهی است. هرکس در جادّه حق افتاد، به بهشت می‌رسد، خوف و حزنی بر او نیست.[۴۰۰] قرآن و عقل برای هدایت همه بشر است.

و امّا «هدایت خاصّه» که تعلیق به مشیّت شده است، هرکه را خواست کمک زیادی زاید بر عدل به او می‌فرماید که همان فضل باشد. مثال خارجی که زدم فراموش نکنید.

بعضی را کمک می‌کند که راه صدساله را یک ساله طی می‌کند؛ البتّه آن‌هم میزان دارد مجملا بدانید هدایت

---

[۳۹۹] (۲)-\i وَ أَنَّ هذا صِراطِي مُسْتَقِيماً فَاتَّبِعُوهُ ...\E انعام: ۱۵۳.

[۴۰۰] (۳)-\i ... فَمَنْ تَبِعَ هُدايَ فَلا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لا هُمْ يَحْزَنُونَ\E بقره: ۳۸.

خاصّه خدا برای کسی است که هدایت عامّه را بپذیرد آن‌وقت هدایت خاصّه به او می‌رسد؛ مثلا نشانه‌اش که دادید در راه افتاد شما هم همراهش می‌آیید تا مبادا کج برود. مبادا بر زمین بخورد. تا کسی برایش می‌گیرید. به او ترحّم می‌کنید؛ امّا آن کسی که زیر بار هدایت عامّه نرفت، هدایت خاصّه هم به او نمی‌رسد.

کسی که به او راه بهشت و عبودیّت را نشان دادند و نپذیرفت، می‌خواهد خوش باشد یا مثل آن احمق که می‌گوید: ای جوانها! حد اکثر استفاده را از خوشیها بکنید، چنین انسانی رو به بهشت نمی‌رود و در خط نمی‌افتد. به کسی کمک می‌کنند که در راه باشد. قرآنی

---

(۱)- إِنَّا هَدَيْناهُ السَّبِيلَ إِمَّا شاكِراً وَ إِمَّا كَفُوراً دهر: ۳.

(۲)- وَ أَنَّ هذا صِراطِي مُسْتَقِيماً فَاتَّبِعُوهُ ... انعام: ۱۵۳.

(۳)- ... فَمَنْ تَبِعَ هُدایَ فَلا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لا هُمْ يَحْزَنُونَ بقره: ۳۸.

ایمان، ص: ۲۴۷

که خدا به محمّد داده، تمام نکات را ذکر فرموده است.[۴۰۱] هرکه ایمان آورد، خدا هدایتش می‌کند و هرکس بنا گذاشت از راهی که خدا نشانش داده برود، اگر افتاد، خدا زیر بغلش را می‌گیرد. اگر شیاطین خواستند اذیّتش کنند، آنها را دفع می‌فرماید. شبهات شیطانی را رد کرده، دلش را تقویت می‌فرماید. نور ایمانش را قوی می‌کند برای کسی که با خدا گردن کلفتی نکند.[۴۰۲] هرکس به هلاکت رسید از جهت این است که هدایت نخستین و عامّه خداوند را نپذیرفته است و راه جهنّم را گرفت و رفت و نفهمید تا ساعت مرگ. و هرکس سعادتمند می‌شود مال این است که هدایت عامّه را پذیرفته، آن‌وقت توفیقها و کمکها از

---

[۴۰۱] (۱)-i\- ... وَ مَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ يَهْدِ قَلْبَهُ ...E\ تغابن: ۱۱.

[۴۰۲] (۲)-i\- وَ الَّذِينَ اهْتَدَوْا زادَهُمْ هُدىً ...E\ محمّد: ۱۷.

طرف پروردگار به او می‌رسد: الَّذِينَ اهْتَدَوْا یعنی و الذین قبلوا الهدایه.

آرامش دل عطای الهی

ایمان به قلب، سبب سکون و آرامش دل است.[۴۰۳] سکون را باید خدا بدهد. اوّل خواستم بگویم که مقام شامخ ایمان، عطای خدایی است. وظیفه ما آمادگی برای پذیرش ایمان است. بدن آن را درست کردن است. روح و پیکره ایمان را خدا می‌دهد.

باز از قرآن بگویم. رنگ آدمیّت را باید خدا بدهد.[۴۰۴] روحت روح آدمی شود نه روح جانوری و شیطانی و نه نفس بهیمه‌ای. رنگ ملک شوی. خدا باید کمک کند. جان ایمان که سکون و امنیّت دل است را خدا می‌دهد. حالا ببینیم خدا این روح ایمان را به کی می‌دهد؟

---

[۴۰۳] (۳)-\i هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لِيَزْدادُوا إِيماناً مَعَ إِيمانِهِمْ ...\E فتح: ۴.

[۴۰۴] (۴)-\i صِبْغَةَ اللَّهِ وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً ...\E بقره: ۱۳۸.

آب کم‌جو تشنگی‌آور به دست

قبلا باید بدانیم که به زور چیزی به کسی نمی‌دهند. جبر، غلط و کفر است. هر که

---

(۱)- ... وَ مَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ يَهْدِ قَلْبَهُ ... تغابن: ۱۱.

(۲)- وَ الَّذِينَ اهْتَدَوْا زادَهُمْ هُدىً ... محمّد: ۱۷.

(۳)- هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لِيَزْدادُوا إِيماناً مَعَ إِيمانِهِمْ ... فتح: ٤.

(٤)- صِبْغَةَ اللَّهِ وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً ... بقره: ۱۳۸.

ایمان، ص: ۲٤۸

خواست به او می‌دهند، پس ناطلبیده و به زور به کسی نمی‌دهند؛ چون فایده ندارد. به هر کس که راستی طالب ایمان شد نه به زبان. در دعا می‌خوانیم: «اللّهم انّی اسئلک ایمانا تباشر به قلبی»[۴۰۵] ولی جان و دلت چه

---

[۴۰۵] (۱)- بحار الأنوار: ۸۶/ ۲۸۹.

می‌خواهد؟ زبان می‌گوید ایمان، ولی گاهی دل، مال می‌خواهد، چیز دیگر می‌خواهد. همان تمنّا و آرزوی مال، مطلوب اوست. کی طلب ایمان در دلت آمد که خدا به تو نداد؟ طلب ایمان، جدّیّت، سوز و گداز ایجاد می‌کند همان‌طور که برای آرزوهای مادّی، جنبشهای خستگی‌ناپذیر می‌کند؛ چه بدخوابیها، گرسنگیها و چه سفرهای پر از مشقّت می‌رود برای تأمین زندگی که آرزوی دلش هست؛ امّا هیچ‌گاه شد که از غصّه ایمان و طلب آن، شبی این‌طور بسوزد و بگدازد و دست به دامن این و آن بشود تا برایش دعا کنند؟ و از خدا بخواهد که ایمانی نصیبش شود.

آیا هیچ‌گاه شد دست به دامن امام زمان بشوی برای ایمان؟ یا اگر وقتی توسّل هم پیدا کردی، برای مادّیّات و حاجات دنیوی است؛ البتّه نمی‌گویم بد است، شاید به برکت همین توسّلات کم‌کم حقیقتی پیدا شود. امام زمانت را برای حاجت باقی بخواه و بگو نور ایمانی بده که در گورم ببرم. دلم به خدا گرم شود. سکون قلب

پیدا کنم. تکیه‌ام به خدای خودم باشد نه به چیز دیگر. در هر حالی هستی، نگاهدارنده‌ات خداست. اصل و فرعت از اوست. زندگی‌ات و اداره‌اش با اوست.

وقتی این معنا را فهمیدی، آرامش پیدا می کنی. راحت شب اوّل قبرت را هم، راحت برزخ و عقباتت را هم از او می‌خواهی.

بشارت نکیر و منکر به انسان مؤمن

روایت دارد وقتی انسان عقایدش را می‌گوید، بشیر و مبشّر به او می‌گویند: «نم نومة العروس».[٤٠٦] عروس در لغت عرب هم به داماد گفته می‌شود هم به عروس. آی مؤمن! مانند داماد بخواب. در این‌جا خوابیدن داماد یعنی گور، حجله‌ات می‌باشد. محل قرار و

---

(١)- بحار الأنوار: ٨٦/ ٢٨٩.

[٤٠٦] (٢)- فروع کافی: ٣/ ١٣١.

(۲)- فروع کافی: ۳/ ۱۳۱.

ایمان، ص: ۲۴۹

استراحت است. از دست ناملایمات دنیا راحت شدی. بالای سرت نگاه کن، نگاه می‌کند تا چشم کار می‌کند وسیع است: فَرَوْحٌ وَ رَيْحانٌ وَ جَنَّةُ نَعِيمٍ[۴۰۷] چه بوی خوشی که از پانصد سال، دو هزار سال راه این بوی عطر به مشام می‌رسد؛ امّا کسی که این‌جا در مردنش سکون ندارد، در قبرش، در قیامتش هم آرامش ندارد. کارها را به دست خودش می‌بیند و در فشار است خصوصا وقتی اتباع و اسباب رها شود.[۴۰۸]

ساعت مرگ، صدایش می‌زنند: دیدی تنها آمدی؟ کو آنها که خیال می‌کردی کار کن هستند؟ کو پول؟ می‌گفتی پول باشد، همه کارها درست می‌شود. تمام مردم حاضرند مالشان را به عزرائیل بدهند تا ساعتی به آنها مهلت دهد، محال است مهلت دهد.

---

[۴۰۷] (۱)- واقعه: ۸۹.

[۴۰۸] (۲)-i\ وَ لَقَدْ جِئْتُمُونا فُرادى كَما خَلَقْناكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ ...E\ انعام: ۹۴.

گرمی دلت استفاده‌ات نباشد و مال را خدا قرار نده. شما اسلام دارید، اسلام ظاهری،[۴۰۹] ایمان نیست. خدایتان پول شده. قبله‌تان زنها شده‌اند. می‌گویند دینت را پول قرار نده. دینت زنت نباشد. با خدا باش و عیش کن.

تا سبب را برکنم از بیخ و بن

حیات طیّبه برای مؤمن است وقتی که نور ایمان به دلش آمد و به خدا مطمئن شد وگرنه مادامی که ایمانش به سبب است، آرامش ندارد. اضطراب درون و کم و زیاد شدن اسباب، او را هلاک می‌کند. همین مسلمان از غصّه خوابش نمی‌برد، چرا؟ فلان سبب کم شده. پس کی می‌گویی خدا خدا؟ همه‌اش در دلت سبب، همه زبانت هم سبب، کی در دلت خدا و بر زبانت هم خداست؟ به امید خدا تا خدا چه خواهد نه زبان تنها. وظیفه ما- که طالب ایمانیم- اوّل طلب و خواست

[۴۰۹] (۳)- یأتی علی الناس زمان لا یبقی فیهم من الاسلام الّا اسمه(کمال الدین: ۶۶).

است. جنبش بکن و سری به دلت بزن اگر از ایمان خبری نیست، ناله کن:

«اللّهم انّی اسئلک ایمانا تباشر به قلبی».

---

(۱)- واقعه: ۸۹.

(۲)- وَ لَقَدْ جِئْتُمُونا فُرادی کَما خَلَقْناکُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ ... انعام: ۹٤.

(۳)- یأتی علی الناس زمان لا یبقی فیهم من الاسلام الّا اسمه (کمال الدین: ٦٦).

ایمان، ص: ۲۵۰

پرهیز از غفلت

در فروع کافی از یکی از روات اخبار نقل نموده که: «در سفر حج با امام صادق علیه السّلام همپالکی بودم. امام در یک طرف کجاوه و من یک طرف دیگر با هم می‌رفتیم که حضرت صدایم زد فرمود: قرآن داری؟

گفتم: بلی. فرمود: بخوان. با حزن قرآن خواندم و امام گریه می‌کرد تا اینکه فرمود: کفایت است. فرمود: غافل نباش! در شبانه‌روز ساعتهایی بر انسان می‌گذرد که در دل، نه ایمان است نه کفر. سری به دلت بزن. بعضی اوقات دل مانند پارچه کهنه است: الخرقۀ البالیۀ. چگونه پارچه کهنه با مختصر اشاره‌ای، پاره‌پاره می‌شود، دل غافل هم با وسوسه‌ای هلاک می‌شود».[۴۱۰]

مرحوم مجلسی چقدر شیرین بیان کرده، می‌فرماید: «تشبیه آقا دل را به پارچه کهنه برای این است که: پارچه نو را اگر بخواهی پاره کنی، زحمت دارد و به این زودی پاره نمی‌شود؛ امّا اگر کهنه شد، تا اشاره‌اش کردی، پاره‌پاره می‌شود».

می‌فرماید: «آی مؤمن! خیال نکنی دلت قوی و ایمان محکم است؛ گاهی از پارچه کهنه بدتر است و به یک وسوسه‌ای از پا درمی‌آید. تصمیم خیری می‌گیرد، یک

---

[۴۱۰] (۱)- زاملت ابا عبد اللّه جعفر الصادق علیه السّلام ... ثم قال: یا ابا اسامه ... فانه یأتی علی القلب تارات او ساعات الشكّ من صباح لیس فیه ایمان و لا کفر(روضه کافی: ۸/ ۱۶۷).

نفر به او می‌رسد می‌گوید: فلان مورد مهمتر است، فورا ترک می‌کند هر دو خیر را انجام نمی‌دهد؛ چنانچه با وسوسه‌ای حرکت می‌کند، لذا امام می‌فرماید: «سری به دلت بزن».

یعنی ببین یاد خدا هست یا نه؟ خدا را حاضر و ناظر می‌بینی یا نه؟ اگر نیست، دست و پایی بزن. طلب کن. جدّیّت کن بلکه ایمان و نوری گیر بیاید که ساعت مرگ، با این نور، بروی. سر حوض کوثر، پیش علی هم که بخواهی بروی، با نور ایمان بروی.

خلاصه عرض امروز ما این شد که اوّلین وظیفه، ایمان است: وَ الَّذِينَ اهْتَدَوْا زادَهُمْ هُدىً.[۴۱۱] آنچه شنیدی اطاعت کن و زیادی بطلب. خدایا! حقیقتی هم بده. آنکه از من می‌آمد، اطاعت بود. نماز، روزه و ... نوری که در دلم روشن شود، کار تو است. خدایا! «اسئلک الامن و الایمان بک».

[۴۱۱] (۲)- محمّد: ۱۷.

(۱)- زاملت ابا عبد اللّه جعفر الصادق علیه السّلام ... ثم قال: یا ابا اسامه ... فانه یأتی علی القلب تارات او ساعات الشکّ من صباح لیس فیه ایمان و لا کفر (روضه کافی: ۸/ ۱٦۷).

(۲)- محمّد: ۱۷.

ایمان، ص: ۲۵۱

دعای ارزشمند ابو ذر علیه الرحمه

روزی جبرئیل به صورت دحیه کلبی نزد پیغمبر بود. ناگاه جناب ابو ذر رد شد و به خیالش دحیه کلبی است و نشناخت جبرئیل است و لذا نخواست میان مکالمه آنها سخنی بگوید و رفت.

جبرئیل گفت: «یا رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله! ابو ذر را دعایی است که از کنوز عرش است و در عالم اعلا دعایش یادآوری می‌شود».

رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله به ابو ذر فرمود: «جبرئیل به من گفته تو دعایی داری که از مخازن عرش الهی است، آن چیست؟».

عرض کرد: «می‌گویم: اللّهم صلّ علی محمّد و آل محمّد. اللّهم انّی اسئلک الامن و الایمان بک و التصدیق بنبیّک و العافیهٔ من جمیع البلاء و الشکر علی العافیهٔ و اکفنی عن شرار الناس برحمتک یا ارحم الراحمین».[۴۱۲]

«خدایا! تو امنیّتی بده. دل مضطربم را آرامش ده. دل مرا که به واسطه تعلّق به اسباب، مشوّش شده، از هر سببی جدا کن و نور امید به خودت را در دلم روشن کن تا به تو تکیه داشته باشم، پیغمبرت را به راستی و با جان و دل تصدیق کنم».

ایمان ابوذر در لحظات آخر عمر

دیدی آخرش هم ابو ذر با چه ایمانی رفت. با اینکه تمام داراییش از کفش رفت. در سفر تبعیدی، تمام

[۴۱۲] (۱)- بحار الأنوار: ۲۲/ ۴۰۷(با کمی اختلاف).

گوسفندانش از کفش رفت. در بیابان تنها خودش و دختر یا همسرش بود. اسباب به حسب ظاهر قطع می‌گردد. امّا دلش قوی است. در امن و امان است و ذرّه‌ای ناراحتی ندارد. موقعی که فهمید باید برود و نفسهای آخر است، با چه دل‌خوشی مرد. دخترش گریه می‌کرد. گفت: «آرام باش! پدرت به جوار حبیبش می‌رسد». چقدر ابو ذر از فراق رسول خدا نالان باشد.

ای کسانی که یک عمر است آرزو دارید حسین را ببینید، آن ساعت دل‌خوش

---

(۱)- بحار الأنوار: ۲۲/ ٤٠٧ (با کمی اختلاف).

ایمان، ص: ۲۵۲

داری که حسین را می‌بینید. گفت: «آی پدر! وقتی که مردی، من تنها در این بیابان چکنم؟ بدنت را چگونه به خاک بسپارم؟».

ابو ذر هم گفت: «دخترم! تو خدا داری. پدر چیست؟ یکه و تنهایی کدام است؟

پدر راحت می‌شود و به جوار حبیبش می‌رود. رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله به من خبر داده عدّه‌ای از نیکان از راه می‌رسند و تجهیز مرا عهده‌دار می‌گردند».

وقتی که ابو ذر مرد دختر یا همسرش بر سر راه آمد. قافله‌ای از عراق می‌آمد که در میانشان خوبانی چون جناب مالک اشتر بود. تا شنیدند ابو ذر صحابی عظیم الشأن و فدایی علی علیه السّلام به رحمت حق رفته است، کاروان توقّف کرد و با احترام کامل مراسم تدفین ابو ذر را انجام دادند به قسمی که برای کفن کردنش نزاعشان شد.

أَ لَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ وَ ما نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ وَ لا يَكُونُوا كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتابَ مِنْ قَبْلُ فَطالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَ كَثِيرٌ مِنْهُمْ فاسِقُونَ.[٤١٣]

[٤١٣] (١)- حدید: ١۶.

گفتیم کسی که هدایت عامّه را پذیرفت و واقعا حاضر شد خداپرست شود، خدا هم تأییدات و الطاف پشت سرهم برایش می‌فرستد؛ دلش را قوی نگه می‌دارد.

در قرآن مجید بشارتها می‌دهد که: «ای مؤمنین! ما یار شماییم».[٤١٤] ای کسی که به راستی بنده خدا شدی، ملائکه یار و یاور تو هستند. از راهی که هیچ گمان نداشتی، وسیله نجات و سعادتی برایت پیش می‌آورد. برای روشن شدن مطلب به ذکر یک داستان می‌پردازیم.

هدایت شدن یک بانو در آمریکا

در «مجلّه نور دانش» در چند سال قبل دیدم که خلاصه‌اش این است: «در یکی از شهرهای آمریکا تنها یک زن مسلمان بیشتر نیست بدون اینکه کسی لغت عربی یاد او دهد و ارشادش کند. و واقعا این قضیّه معجزه است. بانو مهاجر اسم مسلمانی‌اش هست.

[٤١٤] (٢)-\i نَحْنُ أَوْلِياؤُكُمْ فِي الْحَياةِ الدُّنْيا ...\E فصّلت: ٣١.

(۱)- حدید: ۱٦.

(۲)- نَحْنُ أَوْلِياؤُكُمْ فِي الْحَياةِ الدُّنْيا ... فصّلت: ۳۱.

ایمان، ص: ۲۵۳

هدایتی که شامل حال این زن شده به قول خودش که به خبرنگاران گفته: راستی عجیب است! چطور شده در خانواده مسیحی- که هیچ اسمی از اسلام به گوشش نخورده- مسلمان شده است. گفته: اوّلا در سنّ کوچکی، همه می‌گفتند که استعداد من فوق العاده بوده، خدا هوش سرشاری به من داده بود؛ چنانچه هر ناروایی را ترک می‌کردم با اینکه در این کشور، زن چادر به سر نیست؛ امّا من از همان بچّگی بدم می‌آمد که زن خودش را نشان دیگری بدهد بدون اینکه کسی این مطلب را به من یاد دهد، پوششی درست کرده بودم که سرم، دستم، پایم پوشیده باشد. بعدها که قرآن خواندم دیدم همانی که عقل و فطرت من می‌گفت،

همان را خدا در قرآن فرموده است[۴۱۵] که نباید زنها زینتهایشان را نشان مردان بیگانه بدهند.

بالأخره چند سال قبل، شبی در عالم رؤیا خواب دیدم یک نفر عبا به دوش به من فرمود: من از سمت شرق می‌آیم. دیدم به دست مبارکش کتابی است، نشانم داد و به من فهماند که این است راه سعادت و نجات تو. از خواب بیدار شدم. سه سال یا بیشتر همین قسم در کتابخانه‌ها می‌گشتم بلکه آن کتابی که آن بزرگ به من نشان داد بیابم.

روزی یک نفر مسافر هندی مسلمان را دیدم. پرسیدم از کجا می‌آیی؟ گفت: از هند، و مسلمانم. من به او بعضی از گزارشاتم را گفتم. او دست در جیب کرد و کتابی را درآورد. دیدم عین همان کتابی است که در خواب نشانم دادند. پرسیدم: این چه کتابی است؟ گفت: قرآن محمّد صلّی اللّه علیه و آله است. آن را به‌عنوان هدیه

[۴۱۵] (۱)-\i لا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ ...\E نور: ۳۱.

به من داد و بعد ترجمه انگلیسی آن را دریافت کردم و ...».

خواستم هدایت خاصّه را بفهمانم که هر کس به راستی خواست بنده خدا باشد، هدایت عامّه را بپذیرد، نه اینکه پا روی فهم و عقل و فطرتش بگذارد. آنکه می‌خواهد بنده باشد، آرزو دارد به بهشت برسد و پروردگار کریم او را به خودش وانمی‌گذارد بلکه هدایتش می‌کند و رفیقی، انیسی و مصاحب ایمانی برایش معیّن می‌فرماید. اینها تأییدات اوست. جمله‌ای به مناسبت امروز به نظرم آمد، از هدایتهای خاصّه همین

---

(۱)- لا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ ... نور: ۳۱.

ایمان، ص: ۲۵٤

اجتماع شماست که به دل هر فردفرد شما انداخته تا این‌جا جمع شوید و به دل بنده هم گذرانده که برای شما مطالبی را عرض کنم.

وجوب هدایت نمودن همسر و فرزندان

تکلیف بزرگی که وظیفه هر مسلمان است این است که وقتی خودش صاحب ایمان شده، همسر و اولادش را هم باید صاحب ایمان کند. نه اینکه بگوید: ما خودمان گلیممان را از آب رد کنیم، زن و بچّه خودشان می‌دانند! واجب است بر هر مسلمانی، علاوه بر خودش، زن و بچّه‌اش را هم بر صراط مستقیم بیاورد[۴۱۶]. بر هر مسلمانی، ایمان به خدا و روز جزا واجب است، همچنین هر کسی را متکفّل هست و تحت قیّومیّت اوست باید او را هم بیاورد. اگر این تکلیف را انجام دادید، هم خیر دنیا و آخرت را دارید؛ زیرا در دنیا بچّه‌ای که مؤمن شد، محمّدی، علوی و حسینی شد، پابه‌پای پدرش به هر خیری قدم می‌گذارد. نور چشم پدر و مادر می‌شود. اگر اعتنا نکردی در همین دنیا هم صدمه می‌خوری. چقدر در این دوره مردم از دست اولادشان، ناله‌ها دارند؛ چون از همان اوّل او را رها کرده‌اند. باید

[۴۱۶] (۱)-\i یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَکُمْ وَ أَهْلِیکُمْ ناراً وَقُودُهَا النَّاسُ وَ الْحِجارَةُ ...\E تحریم: ۶.

ایمانی که نصیبت شده، به بچّه‌ات هم برسانی و او را هم با تکیه کنی. آه از بی‌تکیه بودن جوانان ما!

فلسفه پریشانی و تشویش جوانان

در «مجلّه مکتب اسلام» جمله‌ای نقل کرده بود. چقدر تذکّر نافعی است. از نویسنده مشهور انگلیسی مقاله‌ای در این مجلّه نوشته بود که خلاصه‌اش این است: جوانان امروز ما قرن اتم و طلایی- قرن بیستم- از جوانان نسلهای قبل بشری، هشیارتر و بافهم‌ترند.

همه باسواد هستند. واقعا از حیث هوش، سواد، فهم و ادراک درست است. از آن طرف نشاط، آسایش خیال، خوشی دل و آرامش میان جوانان یافت نمی‌شود. هر جوانی را می‌بینی در دلش اضطراب و ناراحتی است. این سؤال بین المللی است که به جهان مطبوعات گفته شده تا جوابی برای آن بیابند.

(۱)- يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَ أَهْلِيكُمْ ناراً وَقُودُهَا النَّاسُ وَ الْحِجارَةُ ... تحريم: ٦.

ایمان، ص: ۲۵۵

اگر اینها به خاطر کمبود وسایل است که نسبت به سابق بیشتر است، پس این ناامیدی و ناامنی چیست؟ تا کار به جایی می‌رسد که آمریکایی که ادّعای مهد تمدّن می‌نماید، می‌نویسد: در هر ۳۵ دقیقه یک انتحار یعنی خودکشی پیش می‌آید. چقدر فشار باید باشد که شخص حاضر به خودکشی شود؟ این همه کشتار، جوان خودش را چرا بکشد؟

سبب چیست؟

عقلا می‌دانند که یگانه سبب برای پریشانی این دوره، بی‌تکیه‌ای است. جوانان تکیه‌گاه ندارند. مأمن و پناهگاه ندارند. صریح‌تر بگویم: ایمان به خدا ندارند. در وجود خودشان کسی که در هر پیشامدی تکیه به او

داشته باشند، ندارند، لذا بر سر یک امر جزئی، از پا درمی‌آیند. خدا را نشناخته تا ایمان به او بیاورد و به او تکیه کند و در امتحان بگوید: قبول شدم فبها وگرنه خدا دارم. همه چیز دارم. رازق دارم. مدبّر دارم و مربّی دارم.

تقاضای جالب فرزند از پدر

از قول همان نویسنده انگلیسی می‌نویسد: «رفیقی دارم که به ملاقاتم آمد. دیدم پریشان و نالان است. از حادثه‌ای که پیش‌آمده است پرسیدم: چه شده است؟».

گفت: «امروز با پسرم گفتگویم شده که در اثر حرف او مرگ بر من آسان شده است.

بدون سابقه دیدم پسرم کتاب دانشگاهی‌اش را پرت کرد و دور انداخت و گفت: من دیگر تحصیل نمی‌کنم! تا خواست برود، صدایش زدم و گفتم چه می‌گویی؟ چه شده؟

گفت: با من حرف نزن.

گفتم: چرا؟

گفت: من از تو متنفّرم.

پدر می‌گوید: چکار بود که برایت نکردم؛ از بچّگی تا وقتی بزرگ شدی، وسایل تحصیل را برایت مهیّا کردم و همیشه لباست را مواظب بودم حتّی پول توجیبی‌ات را دادم.

به سخنانم گوش داد و آن‌وقت با نرمی گفت: آن کاری که باید برایم بکنی نکردی؟

ایمان، ص: ۲۵۶

پرسیدم: چکار؟

گفت: بی‌مروّت می‌خواستی در این مدّت خدا را برای من معرّفی کنی تا من تکیه‌ای داشته باشم. این را گفت و رفت».

پدرها! چیزی که فردای قیامت فرزندت جلوت را می‌گیرد، همین است. خیال کردی با خریدن تلویزیون خدمت به بچّه‌ات کردی؟ دخترهایتان از شما بازخواست می‌کنند که چرا ایمان مرا درست نکردی؟ از بی‌سر و سامانی نجاتم ندادی؟ بفهمم برای چه به دنیا آمدم؟

هدف چیست؟ زندگی بی‌هدف سرسام‌آور است. چرا به من نفهماندی که کجا باید بروم.

این تکلیف را مواظبت کنید و از قصور انجام تکالیف، توبه کنید. نسبت به وظیفه‌ای که درباره جوانان داریم، مسامحه کرده‌ایم. اگر کوتاهی کردید، مجرمید. بچّه‌هایتان را با تکیه به خداوند بار بیاورید. آنها را با ولایت علی علیه السّلام آشنا کنید. وقتی افتاد، او را بلند کردید یا علی علیه السّلام! بگویید. علی علیه السّلام را به او بشناسانید. بچّه‌ات باید وقتی بزرگ می‌شود بشناسد مولایش کیست و کجا باید سر فرود بیاورد؟ باید امام

زمان حجۀ بن الحسن العسکری را بشناسد که خدا او را سالار، سرور و پناهگاه و دست عطای خودش قرار داده است.

در هر حال، باید تکیه الهی تو، امام باشد و بدانی که هرجا باشد، او چشم بینای خدا و گوش شنوای خداست و هرچه بخواهی، دنیا و آخرت، هر افتان‌وخیزان، در هر گیر و داری و در هر نوع ناراحتی مادّی و معنوی، باید تکیه‌ات خدا و نماینده خدا باشد.

هدایت خاصّه برای یک بانوی اهل تسنّن

هر معجزه‌ای که واقع شده نوعا برای شیعیان شده است؛ یعنی آنهایی که شیعه و متوسّل به ولی خدا شده‌اند حاجتشان روا گردید. خرق عادتی شد و مزید بصیرت و تقویت ایمانشان شده است؛ ولی عجیب این‌جاست که وقتی خدا می‌خواهد هدایت خاصّه کند، معجزه امام زمان را برای یک سنّی ایجاد می‌کند. غیر هدایت خاصّه، چیز دیگری نیست. معلوم می‌شود برای رسیدن

هدایت خاصّه آماده بوده است. اجمالا آنچه را ثقهٔ الاسلام نوری در کشف الأسرار ذکر کرده این است که: در سنه ۱۳۱۷ هجری قمری یعنی ۷٤ سال قبل در نجف اشرف، برای یک خانواده سنّی واقع شده

ایمان، ص: ۲۵۷

است. این قضیّه از بس مهمّ است خودش که سنّی است، حاجی نوری از او می‌خواهد که این حکایت را به خطّ خودش بنویسد.

سیّد عبد الحمید رئیس مکتبه حمیدی در آن زمان در نجف اشرف، هم خطیب و هم قاری و هم مکتبه حمیدی را داشته؛ ولی سنّی بوده است.

خلاصه نوشته‌اش این است که: «زنی به نام ملکه دختر ملّا علی همسر فلان. این زن در نجف اشرف، شبی صداع یعنی دردسر شدیدی پیدا می‌کند. صبح که می‌شود، علاوه بر آن سردرد، دو چشمش هم کور می‌شود.

می‌نویسد: این پیشامد ناگوار را به من خبر دادند. گفتم: علاجی ندارد مگر حلّال مشکلات کاری کند. امشب که حرم خلوت است، دست به دامن امیر المؤمنین علیه السّلام شود.

شب شد. تصادفا آن شب دردش کم شد و در اثر آرامش مختصر، پس از دو سه شبانه روز بدخوابی، یک مرتبه خوابش برد. در عالم خواب دید می‌خواهد به قبر علی برود، پیکر نورانی دید که به او فرمود: ملکه راحت باش! خوب می‌شوی.

گفت: آقا! شما کی هستید؟

فرمود: منم مهدی آل محمّد علیهم السّلام.

زن از خواب بیدار می‌شود و وضعش همان‌طور است؛ ولی آن بشارت، آرامشی به او می‌دهد. صبح چهارشنبه است. می‌گوید: مرا به وادی السّلام مقام حضرت مهدی ببرید. مادر و خواهر و بستگانش او را به وادی مقام مهدی می‌آورند. او را در محراب می‌نشانند. این بیچاره

استغاثه به حجۀ بن الحسن (عج) می کند. گریه و تضرّع می کند تا از خود بی‌خود می‌شود. در آن حال می‌بیند دو آقا یکی همان آقایی که دیده و آقای دیگری است که جلو آمد و فرمود: ملکه! خدا به تو شفا داد، راحت باش.

عرض کرد: شما کی هستید؟

فرمود: منم علیّ بن ابی طالب و این فرزندم مهدی است. سپس به چشم او اشاره می‌فرماید و فوری خوب می‌شود.

مادرش را صدا زد: مادر! خوب شدم. هلهله‌کنان از وادی به شهر می‌آیند. پس از وقوع معجزه، این خانواده و عدّه دیگری، شیعه می‌شوند. این است نمونه هدایت خاصّه».

ایمان، ص: ۲۵۸

گفتار بیست و هشتم: مجاهدت و صبوری مقدّمه حیات اخروی

أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَ لَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جاهَدُوا مِنْكُمْ وَ يَعْلَمَ الصَّابِرِينَ.[۴۱۷]

خلاصه بحث این شد که عالم دنیا و حیات مادّی بشری، حیات مبارزه با هوا و هوس است. اصل خلقت بشر برای آن است که در این مدّت حیات، مجاهده‌ها و صبرهایی بکند تا آماده حیات جاودانی گردد. عالم اعلا، وطن اصلی است. ایستگاه و زیستگاه همیشگی اوست.

تو را ز کنگره عرش می‌زنند صفیر
ندانمت که در این دامگه چه افتاده است[۴۱۸]

[۴۱۷] (۱)- آل عمران: ۱۴۲.

[۴۱۸] (۲)- دیوان حافظ: ۳۱.

رسیدن به عالم اعلا که شرطش استعداد و استحقاق ثواب است، در همین مدّت حیات مادّی بشری پیدا می‌گردد.

به عبارت دیگر، تا در این حیات مادّی، لطیف نشود، مستعد ورود به عالم لطیف ابدی نمی‌گردد. تا در این عالم، سلامتی مطلق نصیبش نشود، به دار السّلام حقیقی نمی‌رسد.[۴۱۹]

تعبیر دیگر عرض کنم. حدیثی از امیر المؤمنین علیه السّلام هست که می‌فرماید: «رحمت

---

(۱)- آل عمران: ۱۴۲.

(۲)- دیوان حافظ: ۳۱.

(۳)- لَهُمْ دارُ السَّلامِ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ هُوَ وَلِيُّهُمْ ... انعام: ۱۲۷.

ایمان، ص: ۲۵۹

[۴۱۹] (۳)-\i لَهُمْ دارُ السَّلامِ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ هُوَ وَلِيُّهُمْ ...\E انعام: ۱۲۷.

خدا بر مؤمنی که خودش را بشناسد از کجا آمده؟ و به کجا می‌رود؟ و در کجاست؟».

عمری از تو گذشته نفهمیدی این‌جا آمدی برای چه؟ غرض از آفرینش تو چیست؟

عقایدت را از قرآن نفهمیده‌ای. سرانجام:

آمده‌ام در این سفر تا نامده‌ام در این سفر
که ز نی شکر برم قصه برم خبر برم

شب اوّل قبر از تو چه می‌پرسند؟ همان را باید این‌جا درست کنی و با خود ببری.

آی انسان! این حیات مادّی یعنی مدّتی که روی خاک هستی با بدن مادّی، باید طوری لطیف شوی که بتوانی به عالم لطیف ملحق گردی. نور شوی تا به انوار ملحق گردی. به طوری که باید لطیف و روحانی گردی که دوش به دوش ملک گردی. مکرّر این تعبیرات را عرض

کرده‌ام که خیال نکن بهشت، باغی از باغهای دنیوی است. هیچ‌کس نتواند آنچه حقیقت بهشت است درک کند.[۴۲۰] هرکس به خیال خودش تصوّر می‌کند که بهشت ملک عظیم خداست.[۴۲۱]

چه عالم عظیمی است. انسان تا در این قالب مادّه است نمی‌تواند ادراک کند چه مهمانخانه‌ای است؟ و خدا این را برای چه افرادی آماده کرده است؟ در رأس همه محمّد و آل محمّد علیهم السّلام همان خانه‌ای است که خدمتگذاران آن، ملائکه عالم اعلایند.

قرآن هم می‌فرماید:

«مؤمن وقتی در اریکه سلطنت الهی قرار می‌گیرد، در نخستین روز ورودش، هزار هزار ملک برای تهنیتش می‌آیند و از هر دری ملائکه وارد می‌گردند».[۴۲۲]

---

[۴۲۰] (۱)-\i فَلا تَعْلَمُ نَفْسٌ ما أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزاءً بِما كانُوا يَعْمَلُونَ\E سجده: ۱۷.

[۴۲۱] (۲)-\i وَ إِذا رَأَيْتَ ثَمَّ رَأَيْتَ نَعِيماً وَ مُلْكاً كَبِيراً\E انسان: ۲۰.

[۴۲۲] (۳)-\i ... وَ الْمَلائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بابٍ* سَلامٌ عَلَيْكُمْ بِما صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ\E رعد: ۲۳- ۲۴.

حوریان بهشتی را خیال می‌کنی مانند زنهای عالم طبیعت‌اند؟ عجیب است! به قدری لطیف است که هفتاد حله می‌پوشد در عین حال از زیر این هفتاد حله، مغز استخوانش نمایان است. چیزی می‌شنوی از اوضاع عالم اعلا. در بهشت کسی وارد می‌شود که

---

(۱)- فَلا تَعْلَمُ نَفْسٌ ما أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزاءً بِما كانُوا يَعْمَلُونَ سجده: ۱۷.

(۲)- وَ إِذا رَأَيْتَ ثَمَّ رَأَيْتَ نَعِيماً وَ مُلْكاً كَبِيراً انسان: ۲۰.

(۳)- ... وَ الْمَلائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بابٍ* سَلامٌ عَلَيْكُمْ بِما صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ رعد: ۲۳- ۲٤.

ایمان، ص: ۲٦۰

ملائکه خدمتگزارش شود؛ یعنی او از ملک بالاتر می‌شود تا ملک خدمتگزار او گردد.

انسان تا خویهای حیوانی‌اش درست نشود و از این تاریکی و غفلت بیرون نیاید، تا این کثافتها اصلاح نشود، نمی‌شود بر چنین بساطی- که یکپارچه منوّر است- وارد گردد.[۴۲۳] خیال کردید پیش خودتان که داخل بهشت می‌شوی؟ تا جهاد با نفس نکنی، تا مبارزه با هوا و هوس نکنی، اقتضاآت حیوانی و خاکی و هوا و هوست را جلوگیری نکنی، لطیف و روحانی نمی‌گردی و آماده بهشت نمی‌شوی. تو هرجا که می‌خواهی می‌روی. هرچه نفس و هوا و جهت حیوانی‌ات اقتضا دارد، آن را پیروی می‌کنی، پس کجا نور نصیبت می‌گردد؟ تو خودت را لحظه به لحظه و فرسخ به فرسخ از بهشت دور می‌کنی. بهشتی شدن برای کسی است که آمادگی داشته باشد و خودش نزدیک بیاید. تا جهاد نکنی، سعی نکنی و با هوا و هوس نبرد نکنی که بهشتی نمی‌شوی. باید جلو خودت را از گناه بگیری. تا اهل صبر نشوی، آدمیّت نداری. اگر هرچه اقتضای حیوانی‌ات خواست

[۴۲۳] (۱)-\i أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَ لَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جاهَدُوا مِنْكُمْ وَ يَعْلَمَ الصَّابِرِينَ\E آل عمران: ۱۴۲.

آن را دنبال کردی[۴۲۴]، آتش جای تو است نه بهشت. و در این صورت، حقیقت تو با حیوان یکی است. حیوان جایش در بهشت نیست، بهشت جای آدمیان است. حیوان چه می‌فهمد؟ از دهان یکدیگر می‌برند و هیچ رعایت حلال و حرام نمی‌کنند. از آنها هم توقّعی نیست. بهشت جای سالمان از هوا و هوس است.[۴۲۵]

آی بشری که تو هم مثل حیوانات، قساوت و غلظت، شهوت و غفلت داری، چطور می‌شود در عالمی که سراسر نور و رحمت است، چطور با این غفلت و کثافت راه پیدا می‌کنی؟ اگر هم بر فرض تو را ببرند، با این وضع بهره نمی‌بری. اگر کسی را با این کثافتها بر تخت سلطنتی ببرند، خودش هم فرار می‌کند و خجالت می‌کشد.

[۴۲۴] (۲)-\i يَأْكُلُونَ كَما تَأْكُلُ الْأَنْعامُ وَ النَّارُ مَثْوىً لَهُمْ\E محمّد صلّی اللّه علیه و آله: ۱۲.

[۴۲۵] (۳)-\i لَهُمْ دارُ السَّلامِ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ هُوَ وَلِيُّهُمْ ...\E انعام: ۱۲۷.

دنیا به مراد خواهی و دین درست
این هر دو نخواهد شد نه فلک بنده توست

---

(۱)- أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَ لَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جاهَدُوا مِنْكُمْ وَ يَعْلَمَ الصَّابِرِينَ آل عمران: ۱۴۲.

(۲)- يَأْكُلُونَ كَما تَأْكُلُ الْأَنْعامُ وَ النَّارُ مَثْوىً لَهُمْ محمّد صلّى اللّه عليه و آله: ۱۲.

(۳)- لَهُمْ دارُ السَّلامِ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ هُوَ وَلِيُّهُمْ ... انعام: ۱۲۷.

ایمان، ص: ۲۶۱

تو می‌خواهی در این حیات دنیا هر کثافتکاری بکنی مطابق میل نفس و هوا و بهشتی هم بشوی؟ تا استحقاق پیدا نشود، نمی‌شود. دنیا جای امتحان است و تعبیر قرآن مجید «حیات دنیا تمحیص (یعنی امتحان)

است»،[٤٢٦] تا آدم از حیوان و بهشتی از جهنّمی جدا گردد.[٤٢٧]

خیال کردی به لفظ گفتی: لا اله الّا اللّه تمام است و دیگر امتحان نمی‌شوی؟ نه چنین است باید امتحان شوی[٤٢٨] آیا می‌شود بدون استعداد پهلوی سلمان و ابو ذر بروی؟ البتّه باید استعداد ظاهر بشود تا معلوم شود که کجایی هستی. دیگران از سابقین را نیز امتحان کردند. همیشه در هر دوره‌ای، هر بشری امتحان می‌شده، حیات دنیا برای آزمایش است.[٤٢٩] نتیجه حیاتش یا آدم بودن یا حیوان بودن یا از سنخ ملک با شیاطین، جایش را این‌جا آماده بنماید، لذا در روایت دارد که: «نگو خدایا! مرا در امتحان قرار نده (نمی‌شود تو را امتحان نکنند، اصل حیات روزانه‌اش امتحان است)». لکن امیر

---

[٤٢٦] (١)-\i وَ لِيُمَحِّصَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا ...\E آل عمران: ١٤١.

[٤٢٧] (٢)-\i لِيَمِيزَ اللَّهُ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ وَ يَجْعَلَ الْخَبِيثَ بَعْضَهُ عَلى بَعْضٍ ...\E انفال: ٣٧.

[٤٢٨] (٣)-\i أَ حَسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَ هُمْ لا يُفْتَنُونَ\E عنكبوت: ٢.

[٤٢٩] (٤)-\i وَ لَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ ...\E عنكبوت: ٣.

المؤمنین علیه السّلام می‌فرماید این‌طور بگو: «خدایا! به تو پناه می‌برم از امتحانات گمراه کننده».[۴۳۰]

بعضی مصیبتهای سخت پیش می‌آید که راستی موجب لغزش شخص می‌شود مگر خدا یاری کند. حکمت الهی مقتضی امتحان همه است؛ ولی در امتحان خیلی سخت، تو ما را یاری فرما.

گاه می‌شود انسان را مبتلا به مصیبت سختی می‌کند و ناراحتیهایی برایش پیش می‌آید که خیلی سخت است و انسان باید در این موارد، خودش را بگیرد و اقدام به فعل حرام نکند.

---

(۱)- وَ لِيُمَحِّصَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا ... آل عمران: ۱۴۱.

(۲)- لِيَمِيزَ اللَّهُ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ وَ يَجْعَلَ الْخَبِيثَ بَعْضَهُ عَلى بَعْضٍ ... انفال: ۳۷.

---

[۴۳۰] (۵)- اللّهم انّی اعوذ بك من مضلات الفتن(مصباح المتهجّد: ۷۶).

(۳)- أَ حَسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَ هُمْ لا يُفْتَنُونَ عنكبوت: ۲.

(٤)- وَ لَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ ... عنكبوت: ۳.

(٥)- اللّهم انّی اعوذ بک من مضلات الفتن (مصباح المتهجّد: ٧٦).

ایمان، ص: ٢٦٢

مشروع بودن بهره‌برداری از مباحات

غرض آن است که حیات دنیوی، حیات مبارزه است. راحتی مطلق برای خودت قرار نده. بهشت، وطن و جایگاه راستی تو است[٤٣١] ان شاء اللّه. این‌جا جای حقیقی و راستی تو نیست. روی خاک، وطنت نیست. این‌جا وطن حیوانات است. خوشی این‌جا تو را نرباید تا نتوانی خودت را کنترل کنی. خدا آدم را برای زحمت نیافریده است،[٤٣٢،٤٣٣] بلکه باید انسان از جلال

[٤٣١] (١)-\i فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُقْتَدِرٍ\E قمر: ٥٥.

[٤٣٢] (٢)-\i قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبادِهِ وَ الطَّيِّباتِ مِنَ الرِّزْقِ ...\E اعراف: ٣٢.

[٤٣٣] (٣)-\i يا أَيُّهَا الرُّسُلُ كُلُوا مِنَ الطَّيِّباتِ وَ اعْمَلُوا صالِحاً ...\E مؤمنون: ٥١.

دنیا و نعمتهای خدا بهره ببرد؛ امّا از این زرق و برقها و خوشیهای دنیا اگر چنانچه مثل حیوان بخواهی استفاده کنی، حرامت باد، خدا چنین نخواسته است؛ امّا اگر از مباحات به اذن حق بخواهی استفاده کنی، طیّبات چه مانعی دارد؟ امّا اگر مباح نشد، خبیث است به خیال خودت پاک است. اگر به اذن خدا به هر خوشی دست بزنی ضرر ندارد؛ ولی اگر روی هوا و هوست باشد مانند حیوانات بر تو گوارا نباد.

با همسر شرعی، معاشرت چه مانعی دارد؟ ولی حق نداری به بیگانه نگاهی هم بکنی، وای بر تو تا چه رسد به لمس و غیره.

این خوشیها به شرطی است که بنده‌وار باشی و با اذن حق باشی. اختراع رادیو و تلویزیون برای بهره‌های مثبت از آن خوب است؛ امّا برنامه مهیّج و خلاف عفّت

عمومی را خدا اذن نداده است. هرجا بی‌بندوباری است بدان ... خَسِرَ الدُّنْیا وَ الْآخِرَةَ ... است.[٤٣٤]

حضرت مریم و یوسف علیهما السّلام حجّتهای خدا بر خلق

ای انسان! فردای قیامت، عذری نداری. اگر خداوند قدرت به تو داده، تمیز هم داده است. چرا جهاد با نفس خودت نکردی و جلو نفست را نگرفتی؟

در بحار الأنوار دارد: «روز قیامت که می‌شود، بعضی از زنها در محکمه عدل الهی

---

(١)- فِی مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِیکٍ مُقْتَدِرٍ قمر: ٥٥.

(٢)- قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِینَةَ اللَّهِ الَّتِی أَخْرَجَ لِعِبادِهِ وَ الطَّیِّباتِ مِنَ الرِّزْقِ ... اعراف: ٣٢.

---

[٤٣٤] (۴)- حج: ۱۱.

(۳)- يا أَيُّهَا الرُّسُلُ كُلُوا مِنَ الطَّيِّباتِ وَ اعْمَلُوا صالِحاً ... مؤمنون: ۵۱.

(٤)- حج: ۱۱.

ایمان، ص: ۲۶۳

در موقع مخاصمه و مؤاخذه که چرا چنین و چنان کردی، می‌گویند: خدایا! ما را جمیل قرار دادی؛ چون خوشگل بودیم جمالمان را نشان دادیم و خودمان را نتوانستیم بگیریم.

ندا می‌شود: مریم را بیاورید. جمال مریم را هم ببینید از همه شما زیباتر است، پس چطور او پاکدامن از عالم دنیا به عالم اعلی آمد. می‌خواستید خودتان را بگیرید».

باز در روایت دارد: فردای قیامت جوانانی عرض می‌کنند که ما جوان بودیم و شهوت جوانی ما را در گناه انداخت. ندا می‌رسد جناب یوسف را بیاورید. کدامتان زیباتر از یوسف هستید. او جوان و عزب هم

بود و چنین پیش‌آمدی هم برایش کرد و زیباترین زنها آن هم در دربار عزیز مصر و تمام وسایل فراهم، خودش را به او عرضه می‌دارد. صبر جناب یوسف را حجّت قرار می‌دهند بر بی‌صبری‌های جوانان دیگر. شما جوانان می‌توانید گناه نکنید، اگر نتوانید که تکلیف ندارید لکن نمی‌خواهید صبر کنید، مجاهده کنید و رشدی پیدا کنید و هکذا.

خلاصه‌اش، عالم دنیا و طبیعت حیات، مبارزه با نفس است. اگر به همین مسامحه کاری باشد: «به یاران کی رسی؟ هیهات! هیهات!». اگر نور نشوی، به نور نمی‌رسی. تا لطیف نشوی، به لطیف نمی‌رسی. تا سالم مطلق نشوی، به دار السّلام حقیقی نمی‌رسی.[۴۳۵]

ذرّه‌ذرّه کاندر این جنس خود را همچو
ارض و سماست کاه و کهرباست[۴۳۶]

[۴۳۵] (۱)-i\ لَهُمْ دارُ السَّلامِ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ هُوَ وَلِيُّهُمْ ...E\ انعام: ۱۲۷.

[۴۳۶] (۲)- مثنوی معنوی/ دفتر ششم: ۳۹۵.

باور کنید بسیاری از این بشر، ساعت مرگ، لشکر شیاطین دور او هستند تا از این بدن که جدا شد، او را به همراه خود ببرند.

عدّه‌ای هم ملائکه اطرافشان هستند و منتظرند او را به عالم اعلا و عرش ربّ العالمین[۴۳۷] ببرند و مطابق روایت بعدش مخاطباتی است، آنگاه برمی‌گردد همراه بدن تا لب قبر. غرضم ساعت مرگ معلوم نیست چه از آب دربیایی.

---

(۱)- لَهُمْ دارُ السَّلامِ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ هُوَ وَلِيُّهُمْ ... انعام: ۱۲۷.

(۲)- مثنوی معنوی/ دفتر ششم: ۳۹۵.

(۳)- ... إِنَّ كِتابَ الْأَبْرارِ لَفِي عِلِّيِّينَ مطففین: ۱۸.

- ... إِنَّ كِتابَ الفُجَّارِ لَفِي سِجِّينٍ مطففین: ۷.

ایمان، ص: ۲٦٤

---

[۴۳۷] (۳)-\i ... إِنَّ كِتابَ الْأَبْرارِ لَفِي عِلِّيِّينَ\E مطففین: ۱۸.

-\i ... إِنَّ كِتابَ الفُجَّارِ لَفِي سِجِّينٍ\E مطففین: ۷.

گفتار بیست و نهم: خلقت جهان برای آزمایش انسانها

إِنَّا جَعَلْنا ما عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَها لِنَبْلُوَهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا.[۴۳۸]

گفتیم حیات مادّی یعنی این چند روزی که انسان روی کره خاک است، مقدّمه است برای حیات جاودانی پس از مرگش. انسان آن‌طوری که در مدّت حیاتش زندگی کرده است نتیجه‌اش سرمایه زندگی پس از مرگش می‌باشد. به تعبیری که از خاتم الانبیاء محمّد صلّی اللّه علیه و آله رسیده: هر طوری که زندگی کردید، نتیجه‌اش ساعت مرگ شماست. همان طور هم می‌میرید و همان‌طور که مردید، مبعوث می‌شوید[۴۳۹] **اگر در این مدّت راه و روش حیوانیّت و هواپرستی را گرفتید و زرق و برق عالم دنیا شما را ربود، خرد و کوچک و حقیر شده‌اید. ساعت مرگ، در عالم اعلا راهی برایتان نباشد.**

---

[۴۳۸] (۱)- کهف: ۷.

[۴۳۹] (۲)- کما تعیشون تموتون و کما تموتون تبعثون(عوالی اللئالی: ۴/ ۷۲).

اگر فکرتان را از عالم اعلا جدا کرده دلتان را همین آب و خاک و حیات دو روزه دنیا گرفته و توجّهتان را از عالم اعلا ربوده و در نتیجه حد وجودی‌تان همین آب و خاک گردید، اگر چنانچه کسی حدّ وجودی و ادراکش تنها همین حیات مادّی باشد، دلش با نفس و هوایش باشد؛ یعنی همان اقتضاآت هوا و هوس را دارد، وقتی که می‌میرد علاقه‌ای به عالم اعلا ندارد تا او را به ملکوت علیا بکشد. درهای آسمان ملأ اعلی محال

---

(۱)- کهف: ۷.

(۲)- کما تعیشون تموتون و کما تموتون تبعثون (عوالی اللئالی: ٤/ ۷۲).

ایمان، ص: ۲٦٥

است برای چنین روحی باز شود.

تعبیر عجیبی در قرآن برای محال بودنش می‌فرماید: «اگر شتر در سوراخ سوزن رفت، چنین کسی هم به عالم اعلا راه دارد».[٤٤٠]

کسی که در عالم دنیا در این زندگی دلش با خدا نشد، تمام در اوضاع این عالم است، مال و مقام و آبروی نزد خلق، دلش را ربوده، هر هوسی که برایش پیش آمد مثل بچّه به آن سرگرم شد، کجا ترقّی می‌کند؟ کودک را نگاه کن هر لحظه شکلی، عروسکی، خوراکی او را می‌رباید بچّه‌ای هم که سی چهل ساله شده اگر خوشیها و شهوات دنیا به انواع مختلف او را ربوده بچّه است، اختصاص به شهوات فرج و شکم ندارد. گاهی شهوت در سخن است حرفی که مقتضای نفس است، باید صبر کند، نشنود و پیروی نکند تا از بچّگی دلش را از نفس جدا کند و بالا بیاید.

پاسخ به یک پرسش

[٤٤٠] (١)-i\ ... لا تُفَتَّحُ لَهُمْ أَبْوابُ السَّماءِ وَ لا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّى يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِياطِ ...E\ اعراف: ٤٠.

ممکن است کسی سؤال کند پس چرا خداوند زن زیبا خلق کرد؟ چرا خوراکیهای خوب، پارک خوب و ... آفرید؟ از همه‌اش بپرس که برای چه آفرید؟

جوابش آیه‌ای است که تلاوت شد:

إِنَّا جَعَلْنا ما عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَها لِنَبْلُوَهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا.

این زرق و برقها، این خوشیها و شهواتی که دل بشر را ربوده، تمام وسیله امتحان و تکمیل روح بشری است تا معلوم شود این زرق و برقها او را می‌رباید یا بهشت:

لِنَبْلُوَهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا.

امتحان می‌کند آیا وعده خدا- که حور العین است- دلت را برده، یا این زنها؟ باغ و پارکها دلت را می‌برد، یا بهشت عالم اعلا؟ کوچک هستی یا بزرگی؟ آیا هوا و هوسها تو را می‌کشاند یا وعده‌های ربّ العالمین؟ قرب مادّیّات تو را می‌برد، یا قرب به عالم اعلی تو را می‌کشد؟

(۱)- ... لا تُفَتَّحُ لَهُمْ أَبْوابُ السَّماءِ وَ لا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّى يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِياطِ ... اعراف: ٤٠.

ایمان، ص: ٢٦٦

هر فردی بالأخره در این چند روز، نتیجه آتیه‌اش همین‌جا درست می‌شود، جزء کدام عالم است ملکوت عالم اعلا یا سفلی؟

غرضم زرق و برق دنیاست. خدا آنها را خلق کرده تا مردمان امتحان شوند که چطور از آب درمی‌آیند، نه اینکه این نعمتها بد است. آیا درخت، میوه و جمال بد است؟ خوبی و بدی در تو است. اگر تو کوچک شوی، به همینها چسبیدی، به عالم دیگر دل نبستی. کوچک می‌شوی و حدّ ادراکت امور جزئی می‌شود و به قرب عالم اعلی کاری نداری. نمی‌گویند نخور، نپوش و استفاده نبر. بهترین خوراکیها اگر از راه حلال باشد، مانعی ندارد.[۴۴۱] التذاذ به مباح درست است. چیزی که

[۴۴۱] (۱)-\i قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبادِهِ وَ الطَّيِّباتِ مِنَ الرِّزْقِ ...\E اعراف: ۳۲.

هست می‌گویند ای انسان! به آن دل نبند. خیال نکن تمام همین است. تو را برای عالم اعلی خلق کرده‌اند و برای حیات بزرگتری باید بروی و بدان که مسافر هستی. نکند این زرق و برق دنیا دلت را بکشاند. از خدا و بهشت غافل نشوی و از جوار ربّ العالمین محروم بمانی. خر و گاو، غیر از خور و خواب و خشم و شهوات، ادراکی ندارند. باید از اینها دل ببرّی و به عالم ارواح و غیب، دل بیفکنی. به عالم غیب و حیات پس از مرگ. آنچه از حس پنهان است، دل ببندی. شوق لقاء اللّه پیدا کنی. طوری شود که همیشه نسبت به خدا و ثوابش با شوق باشی.[٤٤٢]

خواه پارک داشته باشی، یا نداشته باشی، روی حریر بنشینی، یا فرش معمولی، یا روی زمین. طوری شود که بود و نبودش برایت مساوی گردد. در اثر ادراک، کوچکی این عالم و بزرگی آن عالم را فهمیده باشی.

[٤٤٢] (٢)- اشتاق الی قربك فی المشتاقین و ادنو منك دنو المخلصین(دعای کمیل).

هر آینه آخرت بزرگتر از این‌جاست.[۴۴۳] پس چطور است اگر غصّه داری، غصّه دنیاست، شوق هم داری مال این‌جاست. به قدری کوچک شده‌ای که با حرفی از امور ناملایم عالم طبیعت، صبر نمی کنی و تحمّل نداری؛ زیرا بزرگی عالم اعلا را نفهمیده‌ای.

اگر چنانچه فرض کنید تمام فضا به مقدار مدّ البصر؛ یعنی آن مقدار که چشم کار

---

(۱)- قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبادِهِ وَ الطَّيِّباتِ مِنَ الرِّزْقِ ... اعراف: ۳۲.

(۲)- اشتاق الی قربک فی المشتاقین و ادنو منک دنو المخلصین (دعای کمیل).

(۳)- ... وَ لَلْآخِرَةُ أَكْبَرُ دَرَجاتٍ وَ أَكْبَرُ تَفْضِيلًا اسراء: ۲۱.

ایمان، ص: ۲۶۷

---

[۴۴۳] (۳)-\i ... وَ لَلْآخِرَةُ أَكْبَرُ دَرَجاتٍ وَ أَكْبَرُ تَفْضِيلًا\E اسراء: ۲۱.

می‌کند، پر از خردل باشد، اگر بنا شود دانه‌دانه خردل را بشماری، میلیونها. عمر تو نسبت به حیات بعد از مرگ این نسبت را دارد بلکه کمتر از یک دانه خردل و از آن طرف بی نهایت! در حیات صد سال عمر، نسبت به عمر بی‌نهایت پس از مرگ، نسبت خردل و فضای بی‌نهایت است. آن‌وقت اصلش چیست؟ برای صد سال این‌قدر دلبستن، روا نباشد.

حکایتی شگفت از یک عابد

پیغمبری از انبیای سلف هنگام عبور، عابدی را در کنار آفتاب دید که مشغول عبادت است. نزد او نشست و پرسید: «جناب عابد چه مدت است که این‌جا هستی؟».

عابد گفت: «قریب صد سال است که این‌جا هستم».

پرسید: «چرا سر سایه‌ای درست نکرده‌ای تا از آفتاب و باران، سرما و گرما محفوظ باشی؟».

گفت: «در اوایل عمرم پیغمبری به من خبر داد که بیش از هفتصد سال در دنیا نیستی، من حساب کردم که برای هفتصد سال ارزش ندارد خانه‌ای بسازم».

آن پیغمبر تبسّم کرد و گفت: «خبرت بدهم به تو که در آخر الزمان عمر بشر به صد سال هم نمی‌رسد ولی در آن زمان خانه‌ها از سنگها و آهنها می‌سازند. آسمان‌خراشها بنا می کنند».

عابد گفت: «اگر در چنین زمانی باشم، آن را به سجده‌ای می گذرانم».

این سخن عابد عین واقع است. هفتصد سال نزد تو زیاد است که در حیات مادّی هستی؛ امّا آن را با بی‌نهایت بسنج، متناهی با نامتناهی اصلا قابل مقایسه نیست.[۴۴۴] پس از مرگ، حیاتی داری که نهایت و آخر ندارد؛ هزار و صد هزار و صد میلیون نیست.

[۴۴۴] (۱)-i\... خالِدِينَ فِيها أَبَداً ...E\ نساء: ۱۲۲.

تا زندگی دنیا را به کوچکی ادراک نکنی، بر ناملایماتش صبر نمی‌توانی بکنی،[٤٤٥]

---

(١)- ... خالِدِينَ فِيها أَبَداً ... نساء: ١٢٢.

(٢)- وَ ما هذِهِ الْحَياةُ الدُّنْيا إِلَّا لَهْوٌ وَ لَعِبٌ ... عنكبوت: ٦٤.

ایمان، ص: ٢٦٨

پس ادراک داشته باش. این حیات مادّی تو لغو است و چیزی نیست.

رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود: «اگر این حیات مادّی پیش خدا به اندازه بال پشه‌ای ارزش داشت، شربتی از آن را به کافر نمی‌چشاند».[٤٤٦]

اصلا دنیا ارزش ندارد. چیزی نیست. نسبت را بسنج تا بفهمی. این عالم دنیا و کره زمین و این بشر و این چند

---

[٤٤٥] (٢)-i\ وَ ما هذِهِ الْحَياةُ الدُّنْيا إِلَّا لَهْوٌ وَ لَعِبٌ ...E\ عنكبوت: ٦٤.

[٤٤٦] (١)- لو كانت الدنيا تعدل عند اللّه من الخير جناح بعوضة ما سقى فيها كافرا شربة ماء(سفينة البحار: ١/ ٤٦٥).

روزه را بسنج با آنچه در پشت پرده است. گاهگاهی انسان باید به هوش بیاید و بگوید: چرا برای یک کلمه یا حرفی، خودم را ناراحت کردم. اصل حیات دنیا چیست؟ مدّت ماندنم در دنیا چقدر است تا این سر و صداها چه باشد؟ اگر صبر بکنی، کم کم بزرگ می‌شوی. خودت را چندی بگیر و از نفس و مقتضیات آن کنار برو و از هرچه گناه و خلاف رضای ربّ است، دوری کن و دلت را به آن نده تا بزرگ شوی.

بزرگی، نتیجه تحمّل مشکلات است

باید مراقب باشی که دل همراه با هوای نفس نشود. تکان نخورد و نگذار هرچه ناملایم نفس است به دل اثر کند. نفس که ناملایمی دید، حرف ناراحت کننده‌ای شنید، چشمش چیز ناراحت کننده‌ای دید، تا ناراحتی دید و پژمردگی در او پیدا شد، دل در خطر است. این‌جا جای صبر است. فورا آرامش خودت را حفظ

کن که اگر دلت مضطرب شد، از ایمان کنار می‌روی و خودت هم نمی‌فهمی که زیر پرده چه خبر است؟

مثلا مالی داشت، دزد برد، یا گم شد، یا ریخت و از بین رفت، این‌جا ناملایم نفسی پیش آمده، اگر دلت با نفست مضطرب و ناراحت شد، جای سقوط تو است؛ ولی اگر توانستی دلت را از خدا نبریدی و اهمّیّت ندادی، کم کم بزرگ می‌شوی.

تدبیر شیخ انصاری رحمه اللّه در رفع پریشانی دل

وقتی یکی از طلبه‌ها شیخ مرتضی انصاری- رحمۀ اللّه علیه- را مهمانی کرده بود،

---

(۱)- لو کانت الدنیا تعدل عند اللّه من الخیر جناح بعوضۀ ما سقی فیها کافرا شربۀ ماء (سفینۀ البحار: ۱/ ٤٦٥).

ایمان، ص: ۲٦۹

مقداری گوشت و آبگوشت برای شیخ تهیّه دیده بود. نان را در کاسه کرده بود، آمد آبگوشت را روی ظرف برای ترید کردن بریزد که آبگوشت از دستش به زمین ریخت، تا خواست ناراحت بشود، شیخ ظرف آبگرم که در نزدیکی او بود را در کاسه خالی کرد و فرمود: جز اینکه تو می‌خواستی نان را با چیزی مخلوط کنی و بخوری. شیخ با خوشی و تفریح نگذاشت دلش ناراحت گردد.

تا نفس بخواهد اضطراب پیدا کند باید صبر کرد. صبر یعنی نگذار دل با نفس شود و از خدا ببرّد. در هر پیشامد ناراحت‌کننده‌ای، تکیه‌ات را از خدا قطع نکن. بالأخره باید رفت و بگو من مال جای دیگرم و این‌جا ماندنی نیستم.

در روایت دارد در منزل رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله چراغی که روشن بود ناگهان خاموش شد، حضرت

فرمود: إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ؛ یعنی مهم نیست، چیزی نیست، می گذرد.

ایمان، ص: ۲۷۰

گفتار سی‌ام: بهشت، حاصل تحمّل سختیها و شداید

/ «صبروا ایّاما قلیلهٔ اعقبتهم راحهٔ طویلهٔ تجارهٔ مربحهٔ یسرها لهم ربّهم. ارادتهم الدنیا فلم یریدوها و اسرتهم ففدوا انفسهم منها».[۴۴۷]

در این عالم طبیعت که مقدّمه حیات و آتیه انسان است. به مقدار و نتیجه صبر اوست. اگر کسی خیال کند بدون صبر می‌تواند به بهشت برود، هر مرتبه و مقامی که نصیب بشر گردد در اشتباه است. قرب و درجات عالیه‌ای که خدا وعده فرموده است بدون صبر، محال است. در روایتی که در اصول کافی از خاتم الأنبیاء محمّد صلّی

[۴۴۷] (۱)- نهج البلاغه فیض الاسلام: خ ۱۸۴؛ روضة الواعظین: ۴۳۸.

اللّه علیه و آله است می‌فرماید: «بهشت پیچیده شده است به صبر و ناراحتیهای نفس».[٤٤٨]

گذشتهای انسانی، هرچه بیشتر شود انسان به بهشت نزدیکتر می‌شود. بهشت بدون صبر نمی‌شود. وعده‌های الهی را کوچک نشمرید. ملک عظیم است. منتها تا آمادگی پیدا نشود، رسیدن به این مقام عظیم میسّر نمی‌شود. باید طوری بشود که شخص روحانی شود و از عالم حیوانیّت بالاتر رود. حیوان در بهشت راه ندارد. هر شهوت‌پرست مال دوستی، حیوان است. حدّ ادراکش از عالم خاک تجاوز نکرده پس کجا به عالم اعلی راه دارد. آنجا جای بزرگان است؛ یعنی کسی که از حدّ حیوانیّت بالا رود. بچّه اگر

---

(١)- نهج البلاغه فیض الاسلام: خ ١٨٤؛ روضهٔ الواعظین: ٤٣٨.

[٤٤٨] (٢)- انّ الجنّة حفّت بالمکاره و انّ النار حفّت بالشهوات(نهج البلاغه صبحی صالح: خ ١٧٦).

(۲)- انّ الجنّة حفّت بالمكاره و انّ النار حفّت بالشهوات (نهج البلاغه صبحی صالح: خ ۱۷٦).

ایمان، ص: ۲۷۱

عروسکی، گردویی از او بگیرند، جزع و فزع می کند و صبری ندارد. بچّه چهل ساله هم اگر مورد علاقه‌اش از او گرفته شود، در صورتی که بی‌صبری کند، معلوم می‌شود بزرگ نشده است، باید به حدّی برسد که همه امور دنیوی پیش او کوچک شود.

بی‌ارزش بودن دنیا از دیدگاه رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله

آی مسلمانان! شنیده‌اید که خاتم الأنبیاء محمّد صلّی اللّه علیه و آله فرمود:

«لو کانت الدنیا تعدل عند اللّه من الخیر جناح بعوضة ما سقی منها کافرا شربة من ماء».[۴۴۹]

[۴۴۹] (۱)- روضة الواعظین: ۴۴۴.

«اگر این حیات مادّی به اندازه بال پشه‌ای نزد خدا وزن، شرف و قیمتی داشت، به کافر حتّی یک جرعه آب هم نمی‌داد».

شاعری می‌گوید: «جایی که تمام این حیات، جمیع دنیا پیش خدا ارزشی ندارد، آن وقت مختصری از این عالم، همه دلت را گرفته است و تو را سرگرم کرده و تو را از خدا و آخرت و بهشت باز داشته است به قسمی که این فایق کم‌کم نزد تو موهوم شده است دلی که باید جای خدا باشد.[۴۵۰] تو باید به حدّی برسی که اگر همه دنیا را داشته باشی و یک دفعه همه از کف تو برود، باکی نداشته باشی. جزئیّات و موهومات، کم و زیاد و امور دنیوی نزد تو کم‌وزن باشد».

روایت دارد: «در روز قیامت طوری گنهکاران از وضع خود شرمسار می‌شوند که از شدّت شرمساری آرزو می‌کنند زودتر به جهنّم بروند».

[۴۵۰] (۲)- قلب المؤمن عرش الرحمن(بحار الأنوار: ۵۸/ ۳۹).

اینها در اثر این است که خدا و آخرت را بزرگ ندانسته بلکه حیات دنیا را بزرگ پنداشته‌ای. بزرگ شدنت در بزرگ داشتن آخرت است نه دنیا ....

وای از خبری که خدا می‌فرماید بزرگ است و نزد تو قصّه شده! بزرگی را در غیر از حیات مادّی ادراک نکرده‌ای و خبر نداری.[٤٥١]

---

(١)- روضة الواعظين: ٤٤٤.

(٢)- قلب المؤمن عرش الرحمن (بحار الأنوار: ٥٨/ ٣٩).

(٣)- قُلْ هُوَ نَبَأٌ عَظِيمٌ* أَنْتُمْ عَنْهُ مُعْرِضُونَ ص: ٦٧- ٦٨.

ایمان، ص: ٢٧٢

پاسخ خردمندانه سلمان پارسی به شخص بی‌ادب

وقتی منافقی به جناب سلمان؛ شخص اوّل مسلمین؛ سلمان محمّدی صلّی اللّه علیه و آله هنگام حکومت و

[٤٥١] (٣)-\i قُلْ هُوَ نَبَأٌ عَظِيمٌ* أَنْتُمْ عَنْهُ مُعْرِضُونَ\E ص: ٦٧- ٦٨.

استانداری مدائن گفت: «سلمان! این ریش‌سفید تو بهتر است یا دم سگ؟».

سلمان است. بچّه نیست. حرفی شنید و بدون اینکه به جوش و خروش بیاید، با نهایت ملایمت فرمود: «اگر من از صراط رد شدم، ریش من بهتر است، اگر در آن افتادم، دم سگ بهتر است».

چون آخرت نزد او بزرگ است، این حرفها و مزاحمتها مثل وزوز زنبور است که در روح و قلب مؤمن اثر نمی‌گذارد؛ چون بزرگ و بزرگ‌شناس شده است، حیات مادّی نزد او کوچک است. تا بزرگ نشدی، به بزرگی نمی‌رسی و اگر بر فرض محال، به بزرگی هم برسی، خودت هم فرار می‌کنی و از مقام بزرگ، استفاده نمی‌کنی و از ادراکات و معارف الهی و حظوظ روحانی بهره نمی‌بری، راهش هم صبر است.

خود مولا امیر المؤمنین علیه السّلام در خطبه همام بیان کیفیّت صبر را هم می‌فرماید:

«ارادتهم الدنیا فلم یریدوها».

«زرق و برق دنیا او را می‌خواهد ولی خودش را می‌گیرد».

جوانان عزیز! شما باید صبر کنید. اگر در جوانی اهل صبر شوی، در پیری هم در صبر قوی هستی؛ ولی اگر در جوانی، بی‌بندوبار شدی، در پیری نمی‌شود.

دنیا دلت را می‌کشاند؛ ولی باید مقاومت کنی. اگر حالا خودت را نگیری، آیا وقتی پیر شدی، خودت را می‌گیری؟ به قدری کوچک باشی که هر شهوت و هر نقش و نگاری تو را ببرد، پس کی اهل کمال می‌شوی؟ روحی پیدا می‌کنی؟ تو باید بالأخره از اسیری شهوت بیرون بیایی.

«فاسرتهم ففدوا انفسهم منها». اگر کسی می‌خواهد شیعه علی علیه السّلام شود، باید خودش را از اسیری نفس و هوا بیرون بیاورد.

ایمان، ص: ۲۷۳

سخنی از ابن میثم

ما کشته نفسیم بس از ما به قیامت که چرا
آوخ که برآید نفس نکشتیم[۴۵۲]

ابن میثم در شرح کلمه «اسرتهم ففدوا انفسهم منها» شیرین می‌گوید که: «اسارت، عبارت از صورت ملکوتی از غلهایی است که در اثر تبعیّت نفس دور دل پیچیده است.

قرآن هم می‌فرماید: ما در گردنهای آنان غلها قرار دادیم. این غلها دور گردنها پیچیده فَهُمْ مُقْمَحُونَ سرها در هوا هیچ نمی‌بینند و نمی‌فهمند.[۴۵۳] بخل، کبر، حسد، حرص، سوءظن، حبّ دنیا، راحت‌طلبی، خودخواهی، خودپرستی، دنبال هر لذّت و شهوتی دویدن، غل است.

---

[۴۵۲] (۱)- کلّیّات/ سعدی/ طیّبات: ۷۳۰.

[۴۵۳] (۲)-\i إِنَّا جَعَلْنا فِي أَعْناقِهِمْ أَغْلالًا فَهِيَ إِلَى الْأَذْقانِ فَهُمْ مُقْمَحُونَ\E یس: ۸.

در نتیجه نمی‌فهمد و نمی‌بیند. خوبی و بدی را درک نمی‌کند».

باید از اسارت بیرون شوی و مردی آزاد گردی؛ آزاد از نفس، هوا و شهوت. باید آزاد شوی، تا به آزاد مردان برسی.

محکم و استوار بودن مؤمن

حدیثی از اصول کافی از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله عرض کنم که می‌فرماید:

«مؤمن در تمام حالات آزاد است. هروقت بلایی پیش آمد، محکم خودش را می‌گیرد. گناهی پیش آمد، محکم خودش را می‌گیرد. در انجام واجبات، قوی است.

اسیر نفس نیست. تا گناهی جلوه کرد، نزدیک نمی‌شود. در مال حرام و شهوت محرّمه، حرّ است.[٤٥٤] اگر مصیبتها

[٤٥٤] (٣)- ان الحرّ حرّ علی جمیع احواله ان نابته نائبة صبر لها و ان تداکت علیه المصائب لم تکسره و ان اسر و قهر و استبدل بالیسر عسرا(سفینة البحار: ٢/ ۴/ واژه صبر).

به او روی آورد، وی را نمی‌شکند اگرچه اسیر و ذلیل شود».[٤٥٥]

مؤمن باید آزاد و عزیز باشد نه ذلیل نفس و هوایش. گاه می‌بیند برای صد تومان چه کثافتکاریها که می‌کند؛ چون ذلیل نفس است و نمی‌تواند خودش را، زبانش، شکمش و اعضایش را کنترل کند.

---

(١)- کلّیّات/ سعدی/ طیّبات: ٧٣٠.

(٢)- إِنَّا جَعَلْنا فِی أَعْناقِهِمْ أَغْلالًا فَهِیَ إِلَی الْأَذْقانِ فَهُمْ مُقْمَحُونَ یس: ٨.

(٣)- ان الحرّ حرّ علی جمیع احواله ان نابته نائبهٔ صبر لها و ان تداکت علیه المصائب لم تکسره و ان اسر و قهر و استبدل بالیسر عسرا (سفینهٔ البحار: ٢/ ٤/ واژه صبر).

(٤)- ... لِلَّهِ الْعِزَّةُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِینَ ... منافقون: ٨.

---

[٤٥٥] (٤)-i\... لِلَّهِ الْعِزَّةُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِینَ ...E\ منافقون: ٨.

ایمان، ص: ۲۷٤

«اسرتهم الدنیا»؛ اسیر دنیایند لکن آنکه مؤمن متّقی است، خودش را آزاد می‌کند.

می‌گوید: آی نفس! آنچه تو می‌خواهی در زحمت باش، دل دنبال شهوات نمی‌رود.

ناکامیها را تحمّل می‌کند. حضرت در این روایت مثال می‌زند.

مثل جناب یوسف علیه السّلام که از اوّل تا آخر، حرّ و آزاد بود. در چاهش انداختند، حرّ بود. بیرون آمد و در دستگاه عزیز مصر، حرّ بود. در دام زلیخا حرّ بود. در زندان، حرّ بود. خدایا! ما را هم از این لذّت نفس بیرون آور. قدری سربلند کنیم، تا کی و تا چند پیروی از هوای نفس داشته باشیم؟

راستی داستان یوسف عجیب است. انسان جوان باشد، زیبا باشد، زنی هم زیبا و با جاه و مقام، تمام وسایل هم

مرتّب. اگر موافقت با زلیخا می‌کرد، ریاست و مال و مقام داشت بلکه او را تهدید کرد که اگر موافقت نکردی، تو را به زندان می‌افکنم. یوسف گفت: «خدایا! در زندان بروم بهتر از آن است که آلوده به گناه شوم.[٤٥٦] اسیر نفس گردم، غل و زنجیر نفس مرا به آتش بکشاند. من آزادی از نفس و هوا را می‌خواهم هرچند کنج زندان باشد».

نه تنها زندان بلکه زدن هم در کار بود. نوشته‌اند هر روز او را از زندان بیرون می‌آوردند و یک صد تازیانه هم می‌زدند. رشد عجیب است. آن‌وقت من و تویی که می‌خواهیم با آنها باشیم.[٤٥٧] به یک زرق و برقی از شهوات دنیا چنان ذلیل هستیم نمی‌توانیم خودمان را از مال حرام، از نظر حرام و غیره بگیریم. باید صبر کرد. مجاهده کرد و زحمت کشید.

[٤٥٦] (١)-\i قالَ رَبِّ السِّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي ...\E يوسف: ٣٣.

[٤٥٧] (٢)-\i فَأُولئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَ الصِّدِّيقِينَ وَ الشُّهَداءِ وَ الصَّالِحِينَ وَ حَسُنَ أُولئِكَ رَفِيقاً\E نساء: ٦٩.

نابرده رنج گنج میسّر مزد آن گرفت جان
نمی‌شود برادر که کار کرد[۴۵۸]

با هوسرانی، بزرگی نصیب نمی‌شود.[۴۵۹] تمام این ناراحتیها به نفع تو است، مقدّمه بزرگی و رشد و حریّت تو است.

---

(۱)- قالَ رَبِّ السِّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي ... يوسف: ۳۳.

(۲)- فَأُولئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَ الصِّدِّيقِينَ وَ الشُّهَداءِ وَ الصَّالِحِينَ وَ حَسُنَ أُولئِكَ رَفِيقاً نساء: ٦٩.

(۳)- کلّیّات سعدی/ قصاید فارسی: ۵۲۹.

(٤)- وَ جَعَلْناهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنا ... انبياء: ۷۳.

[۴۵۸] (۳)- کلّیّات سعدی/ قصاید فارسی: ۵۲۹.

[۴۵۹] (۴)-\i وَ جَعَلْناهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنا ...\E انبياء: ۷۳.

ایمان، ص: ۲۷۵

سفارش امام علی و امام صادق علیهما السّلام به صبوری کردن در مصیبتها

باید از این علاقه‌ها جدا گردی تا کارت به جایی رسد که امام صادق علیه السّلام می‌فرماید:

«اگر مؤمن تمام دنیا را مالک باشد و صبح همه‌اش از بین رفته باشد، مثل پر کاهی بر دوشش بوده و افتاده است».

باید به این حد برسی که اگر تمام علاقه‌ها از بین رفت، دلت به قدری قوی و محکم شده، با پروردگارت باشد که هیچ تأثیری در تو نگذارد. با بزرگان جمع شدن و اتّصال پیدا کردن، مناسبت لازم دارد. باید تمرین کنی و خودت را آماده کنی. حیات دنیا نزد تو کم‌ارزش باشد. «من در میان جمع و دلم جای دیگر است» نباشد. به قدری بزرگی آخرت در تو ریشه داشته باشد که سروصداهای دنیا اثری در تو نگذارد.

می‌گویند مار گزیده اگر پشه او را بگزد نمی‌فهمد و اعتنایی ندارد. اگر بزرگی جهنّم و آنچه را خدا خبر داده است باور داشته باشی، تمام ناراحتیهای دنیا اثری در تو نمی‌کند؛ چنانچه اگر از بهشت و نعمتهای آخرتی خبر داشته باشی، برای خوشیهای دنیا ارزشی قایل نیستی.

در اصول کافی نقل شده است که: «روزی امیر المؤمنین علیه السّلام از مسجد بیرون آمد.

درب مسجد دید یک نفر از مؤمنین به قدری پریشان است که قالب تهی کرده و معلوم است که غصّه او را انداخته و از ظاهرش شکستگی به نظر می‌آید. حضرت فرمود: چه می‌شود تو را؟ عرض کرد آقا! مصیبتهایی پیش‌آمده است: مات ابی و امی و اخی؛ در حادثه‌ای پدر، مادر و برادرم هر سه مرده‌اند و در اثر مرگ این سه می‌ترسم هلاک شوم!

حضرت فرمود: چرا آخر؟ چرا صبر نمی‌کنی؟ خوب آنان مردند، تو هم می‌میری، مگر تو این‌جا ماندنی هستی؟ تو هم باید بروی. این‌جا جای زیست نیست. اگر چنانچه تقوای خدا را رعایت نموده و صبر کنی، فردا به اجر خدا خواهی رسید. اجرت نزد پروردگارت هست».[٤٦٠]

---

(١)- اصول کافی: ٢/ ٩٠.

ایمان، ص: ٢٧٦

پسر مفضّل- که نایب امام در کوفه بود- مرد. امام صادق علیه السّلام از مدینه برایش تسلیت فرستادند. به سماعهٔ بن مهران فرمود: «کوفه که رفتی به مفضّل از قول من بگو که پسر من اسماعیل هم مرد ... باید صبر کرد».[٤٦١]

[٤٦٠] (١)- اصول کافی: ٢/ ٩٠.

[٤٦١] (١)- اصول کافی: ٢/ ٩٢.

یعنی تمام دنیا عاریه است. این‌جا جای ایستادن نیست، وعده همه، فرداست.

صبر شگفت‌انگیز علی علیه السّلام

سماعهٔ بن مهران، مفلس شد. قبلا تجارت می‌کرد و ثروتمند بود امّا ورشکست شد.

بعد که به مکه آمد و در مدینه خدمت امام مشرّف شد- از روایت معلوم می‌شود او هر سال به مکّه مشرّف می‌شده است- امام صادق علیه السّلام پرسید: سال گذشته چرا نیامدی؟

عرض کرد: یا بن رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله! اموالم از بین رفت و مقدار زیادی بدهکار شدم و امسال هم که آمده‌ام چیزی نداشتم، خدا به فلانی خیر بدهد که او مرا آورده است.

شکایت دل را که تمام کرد، امام علیه السّلام فرمود: «اگر صبر کردی، بهره بردی به قسمی که مورد غبطه

دیگران می‌شوی و اگر جزع کنی، مقدّرات الهی بر تو جاری می‌گردد و اجرت را ضایع کرده‌ای. بالأخره مال تو از بین رفتنی بود، بعضی قبل از مال از بین می‌روند و برخی، اوّل مالشان می‌رود بعد آنان از بین می‌روند. اگر صبر کردی، به جایی می‌رسی که مورد رشک دیگران واقع می‌شوی؛ مقامات و درجاتی خدا به تو خواهد داد که در عالم آخرت، دیگران غبطه تو را می‌خورند؛ ولی اگر جزع کردی و ناراحتی به خرج دادی، این وضع، تقدیر را تغییر نمی‌دهد، ناراحتی دیدی، اجر هم نبردی. حالا خیال می‌کنی اگر صبر نکنی، چکار می‌توانی بکنی؟ دست خالی هم می‌روی و محروم خواهی بود».[٤٦٢]

غرض از این صحبتها این است که بلکه خدا بخواهد گوینده و شنونده صبری

---

(۱)- اصول کافی: ۲/ ۹۲.

[٤٦٢] (۲)- ان صبرت جرت عليك المقادير و انت مأجور و ان جزعت جرت عليك المقادير و انت مأزور(مستدرك الوسائل: ۲/ ۴۳۱؛ بحار: ۷۱/ ۹۲).

(۲)- ان صبرت جرت علیک المقادیر و انت مأجور و ان جزعت جرت علیک المقادیر و انت مأزور (مستدرک الوسائل: ۲/ ٤۳۱؛ بحار: ۷۱/ ۹۲).

ایمان، ص: ۲۷۷

نصیبشان گردد و در رشته صبر بیفتیم، دل را نگهداریم تا بزرگی نصیب گردد و به بزرگان ملحق گردیم و از این بی‌بندوباری قدری بیرون آییم.

بزرگترین صبر را مولای ما، آقای ما علیّ بن ابی طالب کرد. طبق فرمایش خودش، ۲۵ سال مثل کسی که خار در چشمش خلیده و استخوان در گلویش[٤٦٣] گیر کرده باشد صبر کرد؛ حضرت علی علیه السّلام با همان دستی که خیبر را کند، شمشیری که عمرو بن عبد ود را از کار انداخته بود؛ ولی برای خدا چیزی نگفت و کاری نکرد و صبر کرد. می‌بیند با حضور خودش، در خانه‌اش را

[٤٦٣] (۱)- صبرت و فی العین قذی و فی الحلق شجا(نهج البلاغه صبحی صالح: خ ۳).

آتش می‌زدند، می‌بیند زهرا علیها السّلام را می‌زدند، باز صبر می کند و ساکت می‌ماند.

---

(۱)- صبرت و فی العین قذی و فی الحلق شجا (نهج البلاغه صبحی صالح: خ ۳).

ایمان، ص: ۲۷۸

گفتار سی و یکم: یقین؛ رکن دوّم ایمان

کلام در این حدیث مبارک از کلمات امیر المؤمنین علیه السّلام در بیان ایمان بود؛ البتّه مرتبه کامله ایمان مقصود است. حضرت فرمود: «ایمان دارای چهار استوانه است: صبر، یقین، عدل و جهاد».

به اندازه کافی درباره «صبر» صحبت شد. از امروز درباره استوانه دوّم ایمان که «یقین» است صحبت می‌شود. پیدایش ایمان موقوف به یقین است. تا کسی به یقین نرسد، ایمانی ندارد. آن ایمانی که باید همراه ببرد تا در عوالمی که در پیش دارد او را از اضطراب و

تزلزل نجات دهد. ایمانی که به صاحبش سکینه بدهد وقتی است که به حدّ یقین برسد.

برای دانستن معنا و مراتب یقین و همچنین متعلّق یقین و سپس راه پیدایش و ازدیاد آن، تفصیلش باید به کتاب «قلب سلیم» مراجعه شود و این‌جا در شرح این حدیث به‌طور اختصار، اشاراتی به معنا، و مراتب و پیدایش آن می‌کنیم.

اوّلا علما یقین را این‌طور معرّفی و تعریف می‌کنند: «اعتقاد ثابت و جازم مطابق با واقع». هر اعتقادی که آدمی پیدا کرد و مطابق واقع و جازم به آن باشد و چنان ثابت باشد که از بین رفتنی نباشد، آن را یقین گویند. الآن بعضی از شما مکّه نرفتید لکن این‌قدر شنیده‌اید که به آن یقین دارید به‌طوری که محال است این اعتقاد در شما از بین برود و محال است وقتی پیش بیاید که شما منکر بودن مکّه شوید.

ایمان، ص: ۲۷۹

یقین، به راستی کمیاب است. آدمی یقین پیدا کند به خدا، معاد، حساب روز آخرت، بهشت، جهنّم، اعتقاد و یقینی که تزلزل در آن محال و ریب به آن راه نداشته باشد. ایمان باید به مرحله یقین برسد. اطمینان به عقاید حقّه اعتقادی که گم شدن و از بین رفتنش محال باشد. پس اگر این اعتقاد کم شد یا شک پیدا شد، معلوم می‌شود که از اوّل یقین هم نبوده؛ چون اگر یقین باشد، محال است شک عارضش گردد، بلکه ایمان تقدیری و مجازی بوده است.

به‌طور اجمال، مراتب یقین از روی قرآن مجید که در بعضی سوره‌ها به آن اشاره شده عبارت است از: علم الیقین، عین الیقین و حقّ الیقین. بعضی هم یقین تقلیدی را در اوّل ذکر کرده‌اند. شرح و بسط این مطالب روی منبر نفع عمومی ندارد و طالب آن هم کم است.

کافی بودن ظنّ اطمینانی

چیزی که هست من اوّلین مرتبه‌اش را بگویم و همان بس است. معلوم نیست به همان اوّل مرتبه هم خود را برسانیم. اوّلین مرتبه یقین که شیخ انصاری (ره) در بحث ظنّ، فتوا را تنزل می‌دهد و می‌فرماید: هرچند ظاهر از ادلّه آن است که واجب است بر هر مکلّفی تحصیل علم الیقین و خودش را به علم برساند لکن چون عسر و حرج است و ادلّه دیگری هم داریم که یقین، کم و عزیز است، هیچ‌چیز کمتر از یقین نیست. در اجتماع مسلمین، خیلی کمیاب بلکه مطابق روایت کالکبریت الاحمر است، لذا شیخ می‌فرماید:

ظنّ اطمینانی کفایت است. اقلّا به اطمینان برسی که دودلی و شاید، در کارت نباشد.

مرگ و سؤال و جواب قبر، بهشت و جهنّم، میزان و صراط را اطمینان داشته باشد، نه شاید. اگر خبری باشد خدا کریم است. این اگرها کفر است. باید مطمئن باشی که خبری هست. قطعا قیامت، حساب، کتاب، میزان و

عقاب هست، اگر همه برخلاف تو قیام کنند، تو بر سر عقیده‌ات بایستی. به مقام علم الیقین رسیدن واقعا مشکل است.

لکن به مقام ظنّ اطمینانی به برکت قرآن مجید، موعظه و صبر، می‌توانی برسی. به

ایمان، ص: ۲۸۰

دلت سکینه[٤٦٤] وارد گردد. کسی که ایمان، سکینه و اطمینان بخواهد، جنبشی دارد، دعا دارد: خدایا! ایمانی بده. همان‌طوری که برای دنیایت مرتّب دعا می‌کنی، بگو خدایا! ایمان بده. مال، چیست؟ هرکس مقدّری دارد که نصیبش می‌شود، حالا کم یا زیاد. وای از بی‌ایمانی! که زیان دنیا و آخرت است. ایمانت را نگهدار. پناه بر خدا ببر از اینکه تزلزل و ریبی در تو پیدا شود.

[٤٦٤] (١)-\i هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ ...\E فتح: ۴.

نسبت به هریک از اصول عقاید و معارف الهی، باید اطمینانی در تو پیدا شود، تا نشود باید دائما در مقام تحصیل آن باشی.

علی علیه السّلام چقدر لطیف راه رسیدن به «یقین» را ذکر فرموده است:

«و الیقین علی اربع شعب: تبصرۀ الفطنۀ و تأوّل الحکمۀ و معرفۀ العبرۀ و سنّۀ الاولین».[٤٦٥]

ستون دوّم را درست کن، فطانت و عبرت را در کار بینداز. فطانت یعنی هوشیاری و تیز هوشی. در کارهای دنیا چقدر هوشیار هستی مواظبی که کلاه سرت نرود. آقای تاجر! در کار دنیایت چقدر زیرک هستی؟ معامله‌ای که می‌خواهد بکند، اطرافش را خوب دقّت و مشورت می‌کند، آن‌وقت معامله را انجام می‌دهد. اگر در معارف الهیّه و امر دینی‌ات هوشت را به کار بیندازی، می‌شود به یقین برسی امّا:

---

[٤٦٥] (٢)- اصول کافی: ٢/ ٥٠- ٥١.

بهر دنیا موشکافی ای شقی بهر عقبی کند ذهن و احمقی[٤٦٦]

اصلا در کار دینش هوشش را نمی‌آورد تا شیطان بر سرش کلاه نگذارد. چطور اگر معاملات دنیوی بود، مواظبت می کردی. ببین نفس بر تو غالب شده. شیطان تو را از خدا دور نکرده است. تفطن داشته باش.

---

(١)- هُوَ الَّذِی أَنْزَلَ السَّکِینَةَ فِی قُلُوبِ الْمُؤْمِنِینَ ... فتح: ٤.

(٢)- اصول کافی: ٢/ ٥٠- ٥١.

(٣)-

---

[٤٦٦] -(٣)

جمله سعیت بهر دنیای دنی است بهر عقبی می‌ندانی سعی چیست

در ره آن مو شکافی ای شقی در ره این، کند فهم و احمقی

(نان و حلوا/ شیخ بهائی).

جمله سعیت بهر دنیای دنی است
بهر عقبی می‌ندانی سعی چیست
در ره آن مو شکافی ای شقی
در ره این، کند فهم و احمقی

(نان و حلوا/ شیخ بهائی).

ایمان، ص: ۲۸۱

لزوم دقّت در کارها

دقّت در کارها نیز لازم است. «تأوّل الحکمه». دقت داشتن، تو را به حقیقت می‌رساند. دقّت را در کار بیندازی عبرت هم بگیری، تو را خداشناس و آخرت‌شناس می کنند اگر خودت را به نافهمی نزنی و در امر دینت بخواهی بفهمی.

در قرآن مجید می‌فرماید:[٤٦٧] این بشر نمک به حرام که خدا عقلش داده، شبانه‌روز چقدر از آیات خدا را می‌بیند امّا عبرت نمی‌گیرد و روی برمی‌گرداند و خدای را یاد نمی‌کند وگرنه:

هر گیاهی که از زمین روید — وحده لا شریک له گوید

***

برگ درختان سبز هر ورقی دفتریست
پیش خداوند هوش معرفت کردگار[٤٦٨]

*** چقدر آیات الهی در زمین است که مردم بر آن می‌گذرند و به آن اعتنا نمی‌کنند.

[٤٦٧] (١)-i\ وَ كَأَيِّنْ مِنْ آيَةٍ فِي السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ يَمُرُّونَ عَلَيْها وَ هُمْ عَنْها مُعْرِضُونَE\ یوسف: ١٠٥.

[٤٦٨] (٢)- کلّیّات سعدی/ طیّبات: ٧٠٢.

حکمت خداوند در خلق ابرو و حرکت چشم

شبانه‌روز چند دفعه در آینه نگاه می کنی؟ مستحبّ است مؤمن از خانه که بیرون می‌آید در آینه نگاه کند. رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله گاهی هم می‌خواستند بیرون بیایند و آینه نبود، در آب نظیف نگاه می کردند؛ چون ممکن است در صورتش چیزی باشد و نداند. برای حفظ آبرو و ترک اهانت، باید شخص در آینه نگاه کند. امّا همه‌اش نگاه در آینه می‌کنی برای جهت زیبایی، یک‌دفعه هم نگاه در آینه کن ببین خدا چه ابروی قوسی قشنگی خلق کرده، تا هم زیبایی و هم ناودانی باشد برای عرق پیشانی که به چشم نیاید و آن را ناراحت کند. ابرو علاوه بر زیبایی، ناودانی برای عرق پیشانی و سر است.[۴۶۹]

---

(۱)- وَ كَأَيِّنْ مِنْ آيَةٍ فِي السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ يَمُرُّونَ عَلَيْها وَ هُمْ عَنْها مُعْرِضُونَ يوسف: ۱۰۵.

---

[۴۶۹] (۳)-\i فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ\E مؤمنون: ۱۴.

(۲)- کلّیّات سعدی/ طیّبات: ۷۰۲.

(۳)- فَتَبارَکَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخالِقِینَ مؤمنون: ١٤.

ایمان، ص: ۲۸۲

خداوند چه قدرت‌نمایی فرموده، این ابرو را مشکی کرد تا کمک شود در گرفتن نور برای چشم.

همین مژه چشمت را نگاه کن، یکی پایین و دیگری بالا. اگر مژه نباشد، خاک به چشم می‌آید. جفت شدنش نیز عجیب است. مطبق نیست که مو روی مو بیاید بلکه یک مو وسط دو مو می‌آید. این وجه قدرت‌نمایی در جفت‌گیری مژگان چشم است. دیگر آنکه خداوند طوری قرار داده است که رو به خارج منتهی است؛ یعنی بیخ مو در پوست پلک چشم است لکن خود مو بیرون است. وای اگر مو در چشم دربیاید! گاهگاهی بعضی به مو دزدک مبتلا می‌شوند تا دیگران عبرت گیرند و شکر نعمت کنند.

می‌بینی موی دزدی در چشم چطور بر سرش می‌آید. خدا چگونه مژگان چشمت را منظم قرار داده است بدون اینکه به داخل چشمت اصابت کند، پس شکر کن نعمت خدا را.

خداوند متعال خود چشم را چهار حرکت داده است. سرت را نمی‌خواهد بالا کنی.

همان چشم برای دیدن پایین کافی است. نمی‌خواهد سر را پایین بیاوری. چشم حرکت می‌کند. همچنین طرف راست و چپ. این‌قدر در خلقت تو و زیبایی و کمالت ملاحظه شده است. سرت عظیم است، چشم برای حرکت کافی است.

چند سال قبل جایی بودم. صاحب منزل خودش پذیرایی می‌کرد. دیدم وقتی می‌آید عادی راه نمی‌رود. پایش را که بلند می‌کند طرز مخصوصی می‌گذارد. از او پرسیدم مثل اینکه در راه رفتن ناراحتی داری؟ گفت: نه؛ ولی چیزی که هست چند سال است

رگ زیر چشمم خشک شده، سه حرکت دیگر را دارد: بالا، چپ و راست، ولی به پایین حرکت نمی‌کند، لذا سرم را باید پایین بیاورم تا جلو پایم را ببینم.

خود این حرکت چشم رو به پایین، چه نعمت عظیمی است که این بشر کفور، نعمت را نمی‌بیند و منعم را نمی‌شناسد؛ چون نمی‌خواهد بهفمد. فطانتش را در دنیا اندوخته است. تو که همه هوشت را در زندگی نفس و دور و بر خودت انداختی، همه‌اش من‌من می‌کنی؛ حرف من، رأی من، اراده من. تا من‌من است، خدا نیست، کو خدا؟ باید فطانت و عبرت در کار بیفتد تا شخص به مقام یقین برسد. عبرت، از موضوعی به موضوع دیگر

ایمان، ص: ۲۸۳

منتقل شدن است.

«عبرت» به‌معنای انتقال است؛ انسان انتقال پیدا کند از موضوعی به موضوع دیگر.

اگر هوش بدهی و وضع عالم دنیا را بنگری، یقین می‌کنی. پس از این زندگی، یک زندگی ابدی است. فطانت خودت تو را وا می‌دارد به قبول این معنا. اگر همه بشر قایل شوند که انسان به مرگ نیست می‌شود، در اعتقاد تو تأثیری نمی‌گذارد؛ چرا که یقین داری این عالم فانی و آخرت باقی است.

خدای حکیم به حکمت بالغه‌اش بشر را برای خوشی و سعادتی آفریده که در این حیات دنیا نیست. پس قطعا پس از مرگ، حیاتی است که در آن خوشی و سعادت تامّه است. اگر قرآن و کلمات انبیا بر فرض هم نبود، همان فطانت و فطرت خودت گواه بود بر اینکه مرگ، رسیدن به جهان ابدی است.

عبرت می‌گیری از فنا و زوال دنیا. به حکم عقل، دل بستن به این‌جا غلط است. همان زهدی که قبلا گفتیم لازمه ایمان یقین است، دنیا را کوچکتر از این می‌بینی که عاشقش شوی. ای کسی که به مقام یقین رسیدی،

نشانه‌اش این است که هیچ‌وقت به چیز فانی، عشق نمی‌ورزی. زندگی که آخرش مرگ باشد، چرا این‌قدر به آن بچسبی. این‌قدر مهم باشد که یک گوشه‌اش اگر لنگ شد، ناراحت شوی؟

در اصول کافی است که: «خداوند، راحتی را در یقین و خشنودی به کار خدا قرار داده است».[۴۷۰] ای کسی که می‌خواهی خوش باشی، یقین و رضا پیدا کن. چنین انسانی، عشق به دنیا نمی‌ورزد؛ چون یقین به فنای آن پیدا کرده است.

دنیا از دیدگاه علی علیه السّلام

همراه رئیس الموحّدین امیر المؤمنین علیه السّلام بیا و از دید علی علیه السّلام نگاهی به دنیا کن و ببین چه می‌فرماید:

«اگر روی کره خاک ممکن بود کسی به تمام آرزویش برسد و هستی ابدی پیدا کند

[۴۷۰] (۱)- جعل الرّوح و الراحة فی الیقین و الرضا(اصول کافی: ۲/ ۵۷).

(۱)- جعل الرّوح و الراحة فی الیقین و الرضا (اصول کافی: ۲/ ۵۷).

ایمان، ص: ۲۸٤

و از مرگ می‌توانست فرار کند، آن‌کس منحصرا جناب سلیمان بن داود است؛ زیرا از اوّلین و آخرین، آن سلطنت و زندگی که برای سلیمان پیش آمد، برای هیچ‌کس پیش نیامد و نخواهد آمد».[٤٧١]

ملک ظاهری و ملک معنوی و مقام نبوّت. ملک ظاهری‌اش نه مانند اسکندر و غیره بلکه «سخر له ملک الجنّ و الانس» طایفه جن در روایات ذکر شده است که نسبت به بشر، قوّه و قدرتش یک صد برابر و بیشتر است. ده جن اگر در لشکر باشد؛ مثلا فرمانده می‌تواند قشون هزار نفری یا بیشتر را منکوب کند.

[٤٧١] (۱)- فلو أنّ احدا یجد الی البقاء سلّما أو لدفع الموت سبیلا لکان ذلک سلیمان بن داود علیه السّلام الذی سخّر له ملک الجن و الانس مع النبوّة و عظیم الزلفة فلما استوفی طعمته و استکمل مدته رمته قسیّ الفناء بنبال الموت(نهج البلاغه صبحی صالح: خ ۱۸۲).

بس است در قدرت جن که عفریتی به سلیمان گفت: تخت بلقیس را از پانصد سال راه قبل از اینکه از جایت برخیزی، می‌آورم. مخلوق عجیبی است. لطیف است و از بشر قوی‌تر و سریع‌تر است. سلیمان هم بر همه جن و انس سلطنت داشت. ۲۵ فرسخ دست راست را اختصاص به قشون انس و ۲۵ فرسخ دست چپ را اختصاص به قشون جن داده بود. آنچه امر می‌کرد، فوری اجرا می‌شد. برای اداره خوراک همین قشون عظیم سلیمان امر کرد باید دیگهای عظیم درست شود.[۴۷۲] جنها از کوه‌ها سنگها می‌آوردند و دیگی می‌ساختند که بیست شتر در، آنجا می‌گرفت. دیگ دیگری، یک صد گوسفند در آن طبخ می‌شد. نردبان کنار دیگر می‌گذاشتند و شترها و گوسفندها را در آن می‌ریختند. خدا باد را برای او مسخّر کرده بود.[۴۷۳] بساطی که داشت، خود و وزرایش روی آن بساط می‌نشستند و به باد امر می‌فرمود آن را بلند کند و هرجا می‌خواست او را می‌برد. صبح

[۴۷۲] (۲)-\i ... وَ قُدُورٍ راسِياتٍ ...\E سبأ: ۱۳.

[۴۷۳] (۳)-\i وَ لِسُلَيْمانَ الرِّيحَ غُدُوُّها شَهْرٌ وَ رَواحُها شَهْرٌ ...\E سبأ: ۱۲.

از شام حرکت می‌کرد، نهار ظهر را مدائن کنار بغداد فعلی می‌خورد. راه یک‌ماهه را نصف‌روزی می‌پیمود و عصر، استخر فارس بود.

---

(۱)- فلو أنّ احدا يجد الى البقاء سلّما أو لدفع الموت سبيلا لكان ذلك سليمان بن داود عليه السّلام الذى سخّر له ملك الجن و الانس مع النبوّة و عظيم الزلفة فلما استوفى طعمته و استكمل مدته رمته قسىّ الفناء بنبال الموت (نهج البلاغه صبحى صالح: خ ۱۸۲).

(۲)- ... وَ قُدُورٍ راسِياتٍ ... سبأ: ۱۳.

(۳)- وَ لِسُلَيْمانَ الرِّيحَ غُدُوُّها شَهْرٌ وَ رَواحُها شَهْرٌ ... سبأ: ۱۲.

ایمان، ص: ۲۸۵

این قدرت، سلطنت، مملکت و دارایی که چیزی فروگذار نشده بود، راستی که نمونه بود.

حضرت علی علیه السّلام می‌فرماید: «سلیمانی که مسخّر شد برای او ملک و جن و انس و نبوّت و سلطنت معنوی، آن روزی که سلیمان مدّتش تمام شد و آخرین لقمه‌ای که مقدّرش بود خورد، آخرین قطره آبی که بنا بود این‌جا بخورد، تمام شد، او را بردند. در روایات صحیحه دارد: «سلیمان به سنّ پانزده سالگی بود که پدرش داود از دنیا رفت و سلطنت به او منتقل شد و چهل سال هم سلطنت کرد. ۵۵ سالگی بود. روزی یکی از کاخهایی که جنها برایش ساخته بودند، قصری از آبگینه چهار سمتش آیینه‌کاری بود و هروقت سلیمان می‌خواسته لشکر و بساطش را تماشا کند، به بالاترین غرفه آن می‌رفت و آنگاه در آینه‌ها نگاه می‌کرد و اوضاع شهر و لشکر را بازرسی می‌نمود.

روزی گفت: امروز می‌خواهم به راحتی بگذرانم و خبر ناراحتی هم نشنوم. هیچ کس نباید بیاید و بر من وارد شود. سلیمان عصا را به دست گرفت و داخل قصر آبگینه

شد. تکیه به عصا زده تماشا می‌کند که ناگهان دید یک نفر جوانی به سرعت بالا می‌آید.

سلیمان وحشت کرد. تا آن شخص نزدیک شد، پرسید: من ادخلک الدار؛ کی تو را به قصر داخل کرد؟ کی به تو اجازه داد بیایی؟

او پاسخ داد: ربّ الدار؛ صاحبخانه مرا فرستاده است. سلیمان فهمید ملک است و صاحبخانه خداست.[٤٧٤] (خودت مال خدا هستی پس این‌قدر مال من، مال من نکن).[٤٧٥]

سلیمان فهمید مأمور الهی است لذا فرمود: نعم من انت؛ بسیار خوب حالا کیستی؟

جواب داد ملک الموت هستم که به این صورت آمدم. سلیمان ناراحت شد.

---

[٤٧٤] (١)-\i لِلَّهِ مُلْكُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ ...\E مائده: ١٢٠.

[٤٧٥] (٢)-\i ... لَهُ ما فِي السَّماواتِ وَ ما فِي الْأَرْضِ ...\E بقره: ٢٥٥.

ان هذا الموت يكرهه كلّ من يمشى على الغبرا[٤٧٦]

سلیمان پرسید برای دیدنم آمده‌ای یا برای جان گرفتنم؟ گفت: برای جان گرفتنت.

---

(۱)- لِلَّهِ مُلْكُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ ... مائده: ۱۲۰.

(۲)- ... لَهُ ما فِي السَّماواتِ وَ ما فِي الْأَرْضِ ... بقره: ۲۵۵.

(۳)- مجمع البحرين: ۱/ ۲۳۷.

ایمان، ص: ۲۸۶

سلیمان فرمود: پس مهلتی ده تا جانشینی معیّن کنم، وضع ساختمانها، لشکرها و امور کشوری را معیّن نمایم. ساختمان بیت المقدس را تازه تمام کرده بود، گفت: می‌خواهم نظمی به آن بدهم. عزرائیل گفت: خیر.

---

[۴۷۶] (۳)- مجمع البحرين: ۱/ ۲۳۷.

حتی به نشستنش و خوابیدنش هم مهلت نداد لذا در حالی که سلیمان تکیه به عصا داده بود، مرد؛ چون نهی کرده بود کسی داخل شود، جن و انس و لشکریان حرم می‌دیدند سلیمان ایستاده است، تا یک سال کسی جرأت نکرد نزدیک برود. یکی می‌گفت: سلیمان سحر کرده. دیگری می‌گفت: عمدا چنین کرده تا نافرمانان را عقوبت کند.

اجنّه هم از ترس سلیمان کار می‌کردند. یک سال بدین منوال گذشت. وقتی اراده الهی شد موریانه مأمور گردید چوب عصا را جوید.[۴۷۷] وقتی عصا پوک و تو خالی شد، بدن سلیمان نیز سرنگون گردید.

جز این موریانه کسی نبود که به ایشان بفهماند سلیمان مرده است و اگر می‌دانستند مدّت یک سال در این زحمت باقی نمی‌ماندند.

[۴۷۷] (۱)-i\ ... ما دَلَّهُمْ عَلى مَوْتِهِ إِلَّا دَابَّةُ الْأَرْضِ تَأْكُلُ مِنْسَأَتَهُ فَلَمَّا خَرَّ تَبَيَّنَتِ الْجِنُّ أَنْ لَوْ كانُوا يَعْلَمُونَ الْغَيْبَ ما لَبِثُوا فِي الْعَذابِ الْمُهِينِ\E سبأ: ۱۴.

علی علیه السّلام نتیجه می‌گیرد عبرت و فطانت را. آی انسان! اگر مؤمن راستی هستی، لازمه ایمان عبرت است. از استوانه‌های ایمان، یقین و از شعبه‌های یقین، عبرت است. حیوان عبرت نمی‌گیرد.

گرگ اجل یکایک از این گلّه می‌برد — وین گلّه را ببین که چه آسوده می‌چرند[۴۷۸]

اگر انسان هم عبرت نگیرد، با حیوان چه فرقی دارد؟

شاد شدن حضرت فاطمه علیها السّلام از شنیدن خبر وفات خویش

گفتم در روایت دارد سلیمان تا اسم ملک الموت را شنید، لرزید وحشت کرد. گفتم مگر می‌شود کسی

[۴۷۸] (۲)- دیوان اشعار/ اوحدی مراغه‌ای.

نترسد. در روایت رسیده کسی که اسم مرگش را شنید و نه تنها نترسید

---

(۱)- ... ما دَلَّهُمْ عَلی مَوْتِهِ إِلَّا دَابَّةُ الْأَرْضِ تَأْكُلُ مِنسَأَتَهُ فَلَمَّا خَرَّ تَبَيَّنَتِ الْجِنُّ أَنْ لَوْ كانُوا يَعْلَمُونَ الْغَيْبَ ما لَبِثُوا فِي الْعَذابِ الْمُهِينِ سبأ: ١٤.

(۲)- دیوان اشعار/ اوحدی مراغه‌ای.

ایمان، ص: ۲۸۷

بلکه شاد هم شد، آن بی‌بی عالم هجده ساله رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله است. زهرای عزیز است.

چه مقام یقینی و چه دل پاکی!

هنگامی که پیغمبر می‌خواهد بمیرد، زهرا گریه می کند. صورت روی پاهای پیغمبر گذاشته می‌نالد. پیغمبر او را صدا زد: نزدیک بیا. قطیفه را بر سرش کشید و چیزی در گوشش فرمود که فاطمه با خوشحالی برخاست.

بعدا عایشه از او پرسید: «آن روز پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله چه در گوشت فرمود که گریان بودی ولی شاد شدی؟».

گفت: «پدرم بشارت داد و فرمود: بعد از من خیلی در دنیا نمی‌مانی و اوّل کسی هستی از اهل بیت من که به من ملحق می‌شوی».

صبّت علیّ مصائب لو أنّها — صبّت علی الأیّام صرن لیالیا[۴۷۹]

إِنَّ فِی خَلْقِ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ اخْتِلافِ اللَّیْلِ وَ النَّهارِ لَآیاتٍ لِأُولِی الْأَلْبابِ* الَّذِینَ یَذْکُرُونَ اللَّهَ قِیاماً وَ قُعُوداً وَ عَلی جُنُوبِهِمْ وَ یَتَفَکَّرُونَ فِی خَلْقِ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ رَبَّنا ما خَلَقْتَ هذا باطِلًا سُبْحانَکَ فَقِنا عَذابَ النَّارِ.[۴۸۰]

یقین کردن به مراتب توحید افعالی

---

[۴۷۹] (۱)- الغدیر: ۶/ ۱۶۵.

[۴۸۰] (۲)- آل عمران: ۱۹۰- ۱۹۱.

گفتیم که اقلّ واجب در مقام یقین «اطمینان» است؛ یعنی یقین به حدی برسد که مطمئن شود لا اله الّا اللّه، محمّد صلّی اللّه علیه و آله رسول اللّه و رازق، مدبّر، اداره کننده خلق، دادرس و فریادرس، جان‌دهنده و گیرنده، همه خداست ...

انسان باید از مراتب توحید افعالی مطمئن القلب گردد به نحوی اگر تمام خلق برخلاف او باشند، هیچ تزلزلی در اعتقادش حاصل نشود. همه بگویند اسباب، ولی او می‌داند مسبّب الأسباب کارکن است. قوّت قلبش خداست. تکیه‌اش خداست. به معاد مطمئن باشد که پس از مرگ جزاست.[۴۸۱] انسان از چهار طریق به یقین می‌رسد: فطانت،

---

(۱)- الغدیر: ٦/ ١٦٥.

(۲)- آل عمران: ۱۹۰- ۱۹۱.

[۴۸۱] (۳)-i\ ... وَ لِتُجْزی کُلُّ نَفْسٍ بِما کَسَبَتْ ...E\ جاثیه: ۲۲.

(۳)- ... وَ لِتُجْزی کُلُّ نَفْسٍ بِما کَسَبَتْ ... جاثیه: ۲۲.

ایمان، ص: ۲۸۸

حکمت، عبرت و تنبیه از حال گذشتگان. «فطانت»- که همان زیرکی و تیز هوشی است- حکمت دانایی و خرده‌بینی است. تمیز باقی و فانی دادن. تمیز میان صارّ و نافع دادن است. «عبرت» آن است که انسان از نتیجه موضوعی پند بگیرد و مانند آن را انجام دهد، یا ترک کند.

می گویند اگر خر یک دفعه پایش در سوراخی رفت، بار دیگر از آن راه نمی‌رود.

این همان عبرت است. انسان باید در حدّ حیوان، از موضوعی متذکّر شود، از امثال و مانند آن؛ مثلا می‌بیند بشر یکی‌یکی می‌میرند؛ جوان مرد، سالم مرد، پس من هم می‌میرم و فکر بار سفر بستنم باشم. از مثل سرایت کند به حکم مثل.

لزوم عبرت گرفتن از دنیا

امروز می‌خواهیم ببینیم می‌شود با هوش و صاحب حکمت و عبرت گردیم و چکار کنیم؟ امر کلّی ذکر می‌شود. آی انسان! مادامی که آرزوها و هوسها در تو است، بالاستقلال به دنبال شهوات دنیا می‌گردی، مادامی که خودبین، خودپرست و راحت طلب هستی، فطانت، حکمت و فهم روحانی پیدا نخواهی کرد.

تا وقتی تمام هوش انسان در شکم‌پرستی است، لباس نرم، نازک و زیبا بپوشد و دنبال مسکن، همسر و شهوات می‌گردد، خودش را می‌خواهد جلوه دهد، راحت و آسایش خودش را می‌خواهد، یقین بدانید فهم روحانی و معنوی (فطانت، حکمت، عبرت و تنبیه) که مقدّمه یقین است، پیدا نمی‌شود.

به برّه علف می‌دهی بخورد و چاق شود تا سرش را ببرّی و بخوری. اگر برّه هدف تو را می‌فهمید آیا علف را می‌خورد؟ ولی هوشش در این چیزها نیست بلکه

هوشش در خوردن است. حدّش این‌جاست و بالاتر نمی‌رود که فکر کند بگوید این همه یونجه برای چه به من می‌دهند؛ امّا تو ای انسان! می‌توانی این فکر را بکنی. اگر نکردی مانند برّه هستی. اگر تمام هوشت شکم، فرج، لباس و مسکن و زر و زیور باشد، حرکت عرضی، کجا تو عبرت‌گیر می‌شوی؟ کجا خداشناس می‌شوی؟ و به حقایقی سر درمی‌آوری؟

ایمان، ص: ۲۸۹

لزوم توجّه داشتن به خالق هستی

مادامی‌که انسان چشمش به انگور شیرین می‌افتد، جذّابیّت طعمش او را به اشتها می‌آورد. کجا به فکر انگورساز می‌افتد؟ خدا در شخص، دو دل قرار نداده،[۴۸۲] باید یک‌طرفه شد. وقتی تمام هوش در جهات نفسانی است، کجا هوش به سازنده می‌رود.

[۴۸۲] (۱)-\i ما جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ ...\E احزاب: ۴.

هنگام زمستان، درخت همین انگور، خشکیده بود. باران به باغ دیم و درختان مو بارید، برگهای سبز خوشه‌های کوچک و دانه‌های ریز در نهایت کوچکی و ترشی پیدا شد، آن وقت در ظرف دو سه ماه حرکت وضعی و کیفی و این همه حرکات در این خوشه انگور آشکار می‌گردد و روزبه‌روز معلوم نمی‌شود، ولی هفته به هفته معلوم است. کم‌کم بزرگتر و شیرین‌تر می‌شوند تا وقتی برسند. خدایا! این شیرینیها کجا بوده است؟

این درخت خرما از کجا شیرینی آورد؟ کی آن را ساخت؟ هسته وسط خرما دو تکیه‌گاه آن است، چگونه پوستها در اطرافش کشیده شد؟

روایت دارد: «وقتی میوه‌ای تازه برای رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله می‌آوردند، اوّل آن را می‌بوسید سپس میل می‌فرمود. گلی که به پیغمبر می‌دادند، پیغمبر می‌بویید، می‌بوسید و روی چشمش می‌گذاشت».[۴۸۳]

[۴۸۳] (۲)- مستدرك الوسائل: ۱/ ۴۳۳.

چگونه خداوند قدرت‌نمایی کرده؟ این بوها کجاست؟ نزد همان کسی که شامّه را برای تو درست کرده است که تو این گل را ببویی و لذّت ببری و اللّه اکبر بگویی، آن وقت دنبال اصلش بگردی که اصل آن محمّد و آل محمّد علیهم السّلام است.

استشمام بوی محمّد و علی علیهما السّلام هنگام مرگ

یکی از علما می‌فرمود: «عمّه‌ای داشتیم؛ پیرزن محترمه‌ای که تعبّدیّاتش فوق العاده و مخصوصا علاقه‌ای به سادات داشت. تا شب آخر عمرش، عمّه از داخل اتاق صدایمان زد و همه دورش جمع شدیم. گفت: می‌خواهم خداحافظی کنم، آیا می‌شنوید؟ چرا

---

(۱)- ما جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِی جَوْفِهِ ... احزاب: ٤.

(۲)- مستدرک الوسائل: ۱/ ٤٣٣.

همراه من صلوات نمی‌فرستید. قسم می‌خورد من، پدرم و مادرم که در آن اتاق آمدیم، متوجّه شدیم بوی مشک، اتاق را پر کرده است آن‌وقت عمّه می‌گوید: بوی محمّد و علی است و بعد به پدرم گفت: دعای عدیله بخوان و سپس گفت: بچّه‌ها بروند و بالأخره به رحمت خدا رفت».

این بوها را که در انواع گلها و ریحانها می‌بینی، تمام نمونه‌ای، رشحه‌ای از خزینه خداوند هست. خزینه بوی گل نزد خداست.[۴۸۴] محمّد و آل، اصل آنهایند. همچنین شیرینیهایی که در رطب، خرما و انگور می‌بینی در این عالم مادّه، قطره‌ای چکیده و پخش شده است، اصل آن حوض کوثر است که به دست علیّ بن ابی طالب است.

جمالهای دیگر آن هم همین است.

وصف حوریان بهشتی

[۴۸۴] (۱)-i\ وَ إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنا خَزائِنُهُ وَ ما نُنَزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ\E حجر: ۲۱.

فطانت، حکمت، عبرت. آدم عاقل قطره را که می‌بیند، دنبال خزینه می‌گردد. ای کسی که جمال را درک می‌کنی ولی محدود، برو دنبال اصل آن. خوشگلیها را می‌بینی در حالی که رشحه‌ای از ظهور جمال در عالم مادّه است که کوتاه‌بینها پیششان مهم می‌آید، دنبال اصل آن برو.

مروی است که اگر حوری از حوریان بهشتی در این عالم مادّه بیاید، تمام مردم این عالم به زمین می‌افتند و هیچ‌کس طاقت ندارد با این بدن، جمال حور را مشاهده کند؛ امّا نسبت به زنها، هر زنی که بهشتی شود؛ جمالش از حور العین بیشتر است؛ دختر شانزده ساله محشور می‌گردد.

یکی از بزرگان می‌فرماید: «شبی در عالم رؤیا دیدم حوری را که دو گونه آن متلألی است. پرسیدم این تلألو از کجاست؟ گفت: اشک چشم سحرهای تو است که بر جمال من می‌افزاید».

امّا نسبت به ازدواجش، هر زن که بهشتی شد، شوهرش هم که در بهشت است، با

---

(۱)- وَ إِنْ مِنْ شَیْءٍ إِلَّا عِنْدَنا خَزائِنُهُ وَ ما نُنَزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ حجر: ۲۱.

ایمان، ص: ۲۹۱

اوست. هم قرآن[۴۸۵] و هم اخبار گویای این مطلب است و امّا مسأله هوو داری آنجا نیست. زن بهشتی و حور هر دو طالب هم و با هم مأنوس هستند و وضع دیگری است.

روحانیّت، وحدت و محبّت است. مطالب فوق ادراک عقول جزئی است که بشود پی برد. هرکس در بهشت است، اهل محبّت و وحدت است.[۴۸۶]

---

[۴۸۵] (۱)-\i ... وَ مَنْ صَلَحَ مِنْ آبائِهِمْ وَ أَزْواجِهِمْ ...\E رعد: ۲۳.

[۴۸۶] (۲)-\i وَ نَزَعْنا ما فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غِلٍّ إِخْواناً عَلى سُرُرٍ مُتَقابِلِينَ\E حجر: ۴۷.

اگر انسان در بهشت ببیند مؤمنی مقامش از او بالاتر است، کیف می‌کند. آنجا دیگر من و تو نیست وگرنه دنیا می‌شود و بلا و وبال.

امّ سلمه شوهر اوّلش در جبهه جنگ کشته شد. پس از آن سرپرست نداشت. رسول خدا او را در نکاح خود آورد. از پیغمبر می‌پرسد زنهایی که شوهر کرده‌اند (مانند خودش) در بهشت چه می‌شوند؟

حاصل روایت شریفه فرمود: «لها الخیار؛ اختیار با خودش است، با شوهر اوّل یا دوّم ازدواج کند».

امّ سلمه کیف کرده گفت: «یا رسول اللّه! چطور شما را رها می‌کنم؟».

دعای حمله عرش به مؤمنین است که در سوره مؤمن نقل فرموده است از آن جمله عرض می‌کند: «پروردگارا! همسران و فرزندان مؤمنین را که صالح بودند، در بهشت به آنان ملحق فرما».[۴۸۷]

[۴۸۷] (۳)-\i رَبَّنا وَ أَدْخِلْهُمْ جَنَّاتِ عَدْنٍ الَّتِي وَعَدْتَهُمْ وَ مَنْ صَلَحَ مِنْ آبائِهِمْ وَ أَزْواجِهِمْ وَ ذُرِّيَّاتِهِمْ ...\E مؤمن: ۸.

خداوند رازق انسانها

فطن باشید. نمی‌گویند پول را دور بینداز. چیز نخور. می‌گویند در تله و دام نیفت که بگویی همین و لا غیر. ای عاقل! اصلش را بطلب. این را داشته باش؛ امّا دنبال اصلش بگرد. مکرّر گفته‌ام قطره است. نمی‌گویم باغ و باغچه را دور بینداز. می‌گویم خیال نکنی این آسایشگاه است.

---

(۱)- ... وَ مَنْ صَلَحَ مِنْ آبائِهِمْ وَ أَزْواجِهِمْ ... رعد: ۲۳.

(۲)- وَ نَزَعْنا ما فِی صُدُورِهِمْ مِنْ غِلٍّ إِخْواناً عَلی سُرُرٍ مُتَقابِلِینَ حجر: ٤٧.

(۳)- رَبَّنا وَ أَدْخِلْهُمْ جَنَّاتِ عَدْنٍ الَّتِی وَعَدْتَهُمْ وَ مَنْ صَلَحَ مِنْ آبائِهِمْ وَ أَزْواجِهِمْ وَ ذُرِّیَّاتِهِمْ ... مؤمن: ۸.

ایمان، ص: ۲۹۲

رسول خدا فرمود: «جای یک تازیانه در بهشت افضل است از تمام ملک دنیا». یک وجب جا در بهشت داشته باشی، آسایشگاه آن است. دنبال آن بگرد. کاری بکن خانه آخرتت آباد شود. بین تو و علی فاصله نیفتد. شما که دنیا را دیدید پس پی به آخرت ببرید. عالم هستی رو به تکامل است. هر موجودی چنین است. آن‌وقت اگر آدمی نیست شود، برخلاف وضع عالم وجود است. باید با مرگ، بهتر و کاملتر شویم نه اینکه نیست شویم. این معنای فطانت است. وقتی این را می‌فهمید که تمام هوش به خوشیهای دنیا نرفته باشد وگرنه از حکمتها و عبرتها باز می‌ماند.

معنای فطانت، زیرکی و هشیاری آن است که آدمی از امور جزئی، پی به امر کلّی ببرد. می‌بینی هر موجودی و هر صاحب حیاتی رزقش همراهش هست. بچّه رزق هم همراه اوست. آیا آدمی نباید عبرت بگیرد و انتقال پیدا کند. جنبنده‌ای نیست مگر این که روزی‌اش بر

خداست. رزق با خداست.[۴۸۸] دیگر غصّه روزی خوردن یعنی چه؟ شاید کم شد، شاید چه شد یعنی چه؟ تا روز آخر، رزقت می‌رسد. بعضی از قحطی مردند. نه اینکه خدا رزقشان نداد بلکه حدّ اجل همین بوده است. موقع مرگ که رسید، دیگر اگر هم بوده از گلو پایین نمی‌رفت. هیچ‌وقت عاقل غصّه روزی نمی‌خورد. اگر اهل تفطّن، حکمت و عبرت باشد، آیا نباید حکم کلّی از آن بفهمد؟ هر مصنوعی، صانعی، مدبّری و مدیری دارد. همه کاره تو، خالق تو است. رازق تو هم هست.

در قرآن، خداوند قسم خورده است؛ قسم به پروردگار آسمان که رزق شما بر عهده اوست. خدا را فراموش نکنید. این‌قدر در جهات حیوانی فرو نروید، نمک‌شناس شوید.

تدبیر مرحوم مجلسی اوّل در اصلاح لوطیهای اصفهان

[۴۸۸] (۱)-i\ وَ ما مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُها ...E\ هود: ۶.

یک نفر حاجی مؤمن از ارادتمندان مرحوم مجلسی، لوطیهای محل، دورش را گرفتند و گفتند: «امشب می‌خواهیم خانه تو بیاییم».

---

(۱)- وَ ما مِنْ دَابَّةٍ فِی الْأَرْضِ إِلَّا عَلَی اللَّهِ رِزْقُها ... هود: ٦.

ایمان، ص: ۲۹۳

حاجی از یک طرف می‌بیند اگر آنها بیایند با وسایل لهو می‌آیند و مشغول فسق می‌شوند و از طرف دیگر، اگر آنها را رد کند و جواب گوید، چگونه با لوطیها طرف شود، مرتّبا برایش زحمت ایجاد می‌کنند. ناچار شد به مرحوم مجلسی پناهنده شود و گرفتاری‌اش را ذکر کرد. مجلسی فکر کرد و فرمود: «بگو بیایند. من هم می‌آیم (بعضی لوطیها از بعضی مقدّسها بهترند. دیگر غرور ندارند؛ امّا انسان مقدّس، نصیحت بردار نیست و

غرور او را هلاک کرده است و عجز گاهی لوطیها را نجات می‌دهد)».

مرحوم مجلسی اوّل، مجلس پیش از آنکه لوطیها بیایند وارد شد. پس از آنکه لوطیها آمدند، لوطی‌باشی دید مجلسی، موی دماغشان شده با بودن او نمی‌شود کاری کرد. اجمالا پیش خود خیال کرد حرفی بزند تا مجلسی قهر کند و برود آن‌وقت آزاد شوند. گفت: «جناب آقا! مگر راه و روش ما لوطیها چه عیبی دارد که به ما اعتراض می‌کنید».

فرمود: «چه خوبی در شما هست که آن را مدح کنیم».

گفت: «هزارها عیب داریم؛ امّا نمک‌شناسیم؛ اگر نمک کسی را خوردیم، دیگر به او خیانت نمی‌کنیم و تا آخر عمر، یادمان نمی‌رود».

مجلسی فرمود: «این صفت خوبی است؛ ولی آن را در شما نمی‌بینم».

لوطی‌باشی گفت: «در این اصفهان از هرکس می‌خواهید بپرسید ببینید ما نمک چه کسی را خوردیم که به او بد کرده باشیم».

مجلسی فرمود: «خود من گواهی می‌دهم که شما همه نمک‌به‌حرامید! با خدای خود چه می‌کنید؟ آی نمک خدا خورها و نمکدان‌شکنها! این همه نعمت خدا را خوردن و استفاده کردن و این همه سرکشی کردن و پیروی از نفس و هوا؟».

این کلمه مجلسی که عین واقع و حقیقت بود، در همه آنها اثر کرد (لوطی است نه مقدّس مغرور). گنهکاری که گناه او را سر به زیر کند، خوش به حالش؛ ولی وای از مقدّسی که عبادت او را مغرور کند.

لوطیها سر خجلت به زیر انداختند و هیچ سخنی نگفتند، سکوت مطلق. پس از مدّتی همه رفتند. صبح اوّل وقت، لوطی‌باشی درب خانه مجلسی را کوبید و گفت: «آقا!

ایمان، ص: ۲۹٤

دیشب ما را آتش زدی، ما را آگاه کردی پس ما را توبه بده».

مجلسی هم لطف می‌کند آنها را به فعل توبه و تدارک گذشته وامی‌دارد.

ما هم در عمرمان چقدر نمک به حرامی با خدا کردیم. نعمت خدا را از خودمان دیدیم. همه‌اش من، زرنگی من، قلم من ... چقدر خدا را فراموش کردیم یا پای مخلوقی را به میان کشیدیم. اگر فلانی نبود، هلاک شده بودم. بیا ماه رمضان در خانه خدا اظهار شرمساری کن از انواع خیانتها ...

أنا الذی لم استحیک فی الخلأ و لم اراقبک فی الملأ و انا صاحب الدواهی العظمی، انا الذی علی سیده اجتری، انا الذی عصیت جبار السماء، انا الذی اعطیت علی معاصی الجلیل الرشی.[۴۸۹]

وجوب یقین به ولایت و امامت اهل بیت علیهم السّلام

[۴۸۹] (۱)- بحار الأنوار: ۹۸/ ۸۷.

امروز که نیمه ماه مبارک رمضان است، بنا بر روایات صحیحه از طریق شیعه و سنّی، مطابق با روز ولادت با سعادت امام دوّم حضرت مجتبی علیه السّلام است که در سال سه یا چهارم هجری در مدینه منوّره متولّد گردیده است. به این مناسبت، بحث امروز ما راجع به یک رشته یقین یعنی یقین به امامت و ولایت می‌باشد.

گفتیم دوّمین پایه ایمان، یقین است. یقین به توحید و افعال الهی تا یقین به معاد.

یکی از شعب یقین که بر هر مسلمانی تحصیل آن واجب است، یقین به امامت، وصایت و وجوب تبعیّت و محبّت دوازده نور پاک، انوار طیّبه و دودمان طاهره است که اوّل آنان علیّ بن ابی طالب و آخرشان حجّۀ بن الحسن علیه السّلام می‌باشد. واجب است انسان به امامت آقایان به‌طوری یقین پیدا کند که هرگز متزلزل نشود.

دیده شده برخی از مسلمانان بی‌یقین، با یک مسافرت به کشورهای اسلامی غیر شیعی، متزلزل می‌شوند. یا با یک شبهه شیطانی، متأثر می‌گردند.

مثلا شما می‌گویید: «اشهد انّ علیّا ولی اللّه»، در حالی که خدا از ناتوانی، ولی

---

(۱)- بحار الأنوار: ۹۸/ ۸۷.

ایمان، ص: ۲۹۵

نمی‌گیرد.[۴۹۰] خدا سرپرست ندارد. شما می‌گویید علی ولی خداست، خدا که ولی و سرپرست ندارد. این ساده لوح هم تصدیق می‌کند. اوّل بیا بپرس ببین او که می‌گوید:

«اشهد انّ علیّا ولی اللّه» نه اینکه علی، سرپرست خداست. لعنت به کسی که چنین بگوید! ما می‌گوییم علی، ولی از طرف خداست. ولی بر مؤمنین است و خدا

---

[۴۹۰] (۱)-i\ ... وَ لَمْ یَکُنْ لَهُ وَلِیٌّ مِنَ الذُّلِّ ...E\ اسراء: ۱۱۱.

او را ولایت بر مؤمنین داده است. ولی اللّه است. دارای ولایت الهی است، از ولایت به‌معنای محبّت است. سرور جمیع اولیا علیّ بن ابی طالب است.

فلسفه وضو

انسان تا وقتی به مقام یقین نرسیده، با یک شبهه‌ای متزلزل می‌گردد؛ مثل آن جاهل که گفته بود راه و روش سنّی‌ها پیش من بهتر است از این راه و روش شیعه؛ چون وضو که می‌گیرند پایشان را هم می‌شویند، شیعه‌ها چون نمی‌شویند، با پای بوگندی به مسجد می‌آیند، پس روی این میزان کار سنّی درست است و کار شیعه خراب. چقدر جهالت! شیعه که می‌گوید مسح پا، روی حکم قرآن و اهل بیت است. قرآن می‌فرماید: «مسح کنید سر و پاهایتان را».[۴۹۱] اهل بیت هم همین‌طور دستور داده‌اند. شما شافعی و ابو حنیفه را

[۴۹۱] (۲)-i\ ... وَ امْسَحُوا بِرُؤُسِكُمْ وَ أَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ ...E\ مائده: ۶.

گرفتید. آنها می‌گویند: وَ أَرْجُلَكُمْ (به فتح) عطف به فَاغْسِلُوا است؛ یعنی پاها را هم باید بشویند.

ما تابع ظاهر قرآن و فرمایش اهل بیت هستیم. سنّیها هم تابع ابو حنیفه‌اند (حشرهم اللّه مع ائمتهم).

دیگر آنکه پا شستن، نظافت و غیر از وضو است. وضو عمل خاصّی برای طهارت معنوی است نه ظاهری. بلی ممکن است بالتّبع پاکیزگی بعضی از اعضای بدن هم باشد. با صابون و شستشو که بهتر پاک می‌شود، پس بگوییم با صابون وضو بگیرند، وضو به همان طرزی که فرموده‌اند اطاعت امر شود تا حدّش پاک شود. غسل کنی تا آن کثافت معنوی از تو بیرون رود.

---

(۱)- ... وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلِيٌّ مِنَ الذُّلِّ ... اسراء: ۱۱۱.

(۲)- ... وَ امْسَحُوا بِرُؤُسِكُمْ وَ أَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ ... مائده: ٦.

ایمان، ص: ۲۹٦

امّا پاکی جسم اگر کسی غسل کند به قصد اینکه بدنش لطیف شود، غسل باطل است و وضویش صحیح نیست. پاک شدن ظاهر جسم، علی حده است. «النّظافة من الایمان».[۴۹۲] بر هر مسلمانی لازم است بدنش را نظیف نگهدارد و کثیف نباشد. خصوص در اجتماع مسلمین که می‌خواهد وارد گردد، عطر زده وارد خانه خدا گردد. این موضوع کاری به وضو ندارد. تو که می‌گویی آنها کارشان بهتر است، پا شستن غیر از مسح برای وضو است. آن همیشه خوب است، شبانه‌روز چند مرتبه پایشان را بشویند که بوی عرق ندهد و اسباب زحمت کسی نشود؛ امّا نه اینکه طهارت معنوی از آن حاصل شود.

استنکاف از گفتن شهادتین هنگام مرگ!

ای مسلمان! باید به حدّ یقین برسی تا با شبهه‌ای متزلزل نشوی. از همه بدتر، ساعت مرگ به شبهه‌ای از پا درنیایی.

[۴۹۲] (۱)- بحار الأنوار: ۶۲/ ۲۹۱.

در سابق جگرفروشی بوده که هفده قران جمع کرده بوده و در کیسه‌ای مدّتها پس انداز کرده بوده و خیلی هم به آن علاقه‌مند بوده است. مرگش که می‌رسد در حال احتضار به او تلقین می کنند و شهادتین را می گوید امّا «اشهد انّ علیّا و الائمهٔ احد عشر من ولده حجج اللّه؛ گواهی می‌دهم که علی و یازده فرزندانش به حق و مفترض الطاعه هستند» را نمی گفته است. هرچه به او می گفتند، نمی گفت. از حسن سعادتش حالش بهتر شد و خدا مهلتش داد تا نزدیک مرگ رفت و خدا او را برگرداند. بعد از او پرسیدند آن روز چرا شهادت به ولایت نمی‌دادی؟ تو که یک عمر دم از علی و حسین علیهما السّلام می‌زدی؟

گفت: «حقیقتش این است که دیدم یک نفر کیسه پولی را آورد جلو من می گفت:

اگر بگویی، همه این پولها را از بین می‌برم. من هم به آن پولها علاقه‌مند بودم لذا آن شهادت را نمی گفتم!».

چون انسان به یقین نرسیده، با یک امر جزئی، ول می‌شود. خدا نکند مال و جاه دنیا در دل جا کند. در نهایت خطر است: «یا مقلّب القلوب ثبّت قلبی علی دینک».

---

(۱)- بحار الأنوار: ٦٢/ ٢٩١.

ایمان، ص: ۲۹۷

دعای غریق است که امام صادق علیه السّلام می‌فرماید: «در آخر الزمان شخص صبح می‌کند در حالی که با دین و عصر می‌کند در حالی که بی‌دین است».

راوی عرض می‌کند: «یا بن رسول اللّه! اگر ما در آن زمان باشیم چه کنیم؟».

حضرت می‌فرماید: «علیکم بدعاء الغریق: یا اللّه! یا رحمن! یا رحیم! یا مقلّب القلوب! ثبّت قلبی علی دینک».[۴۹۳]

امروز که ولادت امام حسن علیه السّلام است باید یقین کنیم که آن حضرت امام دوّم و واجب الاطاعه وصیّ پیغمبر است. دوّمین نفر از آن دوازده نفر است. از کسانی که کشتی نجاتند نه اینکه فقط تا نام حسین علیه السّلام را می‌برند آقا مظلوم بوده و از عزادارانش فریاد رسی می کند بلکه واجب است بدانید که آقایان چراغ هدایت خلق‌اند. انوار الهی‌اند که مردم به صراط اینان راه روند. به هدایت آنان مهتدی شوند. راه سعادت یعنی پشت سر علی علیه السّلام و یازده فرزندش باشیم. صراط مستقیم ایشانند که اگر کسی از راه آنان منحرف گردید، از اسلام حقیقی دور افتاده است.

ائمّه علیهم السّلام شفاعت کنندگان مردم

[۴۹۳] (۱)- کمال الدین: ۳۵۲.

ایشانند وسایط الهی و شفعا. فردای قیامت حساب خلق با ایشان است.[۴۹۴] سلاطین عالم و برزخ و قیامت ایشانند که بهشتی را در بهشت جا می‌دهند و جهنّمی را به جهنّم می‌افکنند.[۴۹۵] پروردگار عالم، خالق کلّ جلّ جلاله جسم نیست. صورت نیست. این افعال را به وسائل انجام می‌دهد. باید به حساب خلق رسیدگی شود، پس باید مظهر تام و اتمّش عدل و حکومت الهی را بپا کند و به حساب هر فردی برسد و او اسد اللّه الغالب علیّ بن ابی طالب علیه السّلام هست با یازده فرزندانش.

علی علیه السّلام قسیم الجنّة و النّار؛[۴۹۶] تقسیم کننده بهشت و دوزخ است. فرمانده است و به مأموران حکم می کند که هرکس باید چقدر در جهنّم بماند حتّی ازدواج مؤمن با حور،

---

(۱)- کمال الدین: ۳۵۲.

---

[۴۹۴] (۲)- اباب الخلق الیکم و حسابهم علیکم(زیارت جامعه).

[۴۹۵] (۳)-\i أَلْقِيا فِي جَهَنَّمَ كُلَّ كَفَّارٍ عَنِيدٍ\E ق: ۲۴.

[۴۹۶] (۴)- فروع کافی: ۴/ ۵۷۰.

(۲)- ایاب الخلق الیکم و حسابهم علیکم (زیارت جامعه).

(۳)- أَلْقِيا فِي جَهَنَّمَ كُلَّ كَفَّارٍ عَنِيدٍ ق: ٢٤.

(٤)- فروع کافی: ٤/ ٥٧٠.

ایمان، ص: ۲۹۸

تزویج کننده‌اش علی علیه السّلام هست: «السّلام علی نعمهٔ اللّه علی الابرار و نقمته علی الفجّار».[۴۹۷]

همان آقایی که خدا به هرکه بخواهد لطف بفرماید، حبّ او را در دلش جا می‌دهد.

هر دلی که حبّ آل محمّد در آنجا بگیرد، اگر خیال کند نعمتی از آن بهتر است، اشتباه کرده است. سرمایه‌ای است که در هرجا باشد، ایمان، یقین، زهد، تقوا و همه چیز است.

اگر راستی حبّ باشد به جای پول، شهوات و هوسها، حبّ علی و آل علی شود. اگر استفاده حسابی بکنی،

[۴۹۷] (۱)- بحار الأنوار: ۱۰۰/ ۳۰۵.

چطور دلت وجد می‌کند. اگر همانطور اسم محمّد و آل محمد صلّی اللّه علیه و آله را ببرند، فضیلتی از آنان را بشنوی، دلت به وجد آید، این می‌شود حبّ حقیقی.

سلام کردن به علی علیه السّلام و بهره‌مند شدن از سود سرشار

در مجلس پیغمبر نام یکی از اصحاب را آوردند و گفتند بهره سرشاری از سفر تجارت کرده است. متاعش را چند برابر فروخته است. رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود: «هم اکنون یک نفر از درب مسجد وارد می‌شود در حالی که معامله‌ای که کرده از او و دیگران بیشتر سود برده است».[۴۹۸]

همه چشم انداختند دیدند یک نفر وارد شد. او را خدمت پیغمبر آوردند. از او پرسیدند امروز چه کردی؟ گفت: کاری نکردم. معامله‌ای نکردم. گفتند: نمی‌شود پیغمبر فرموده. گفت: امروز به بازار رفتم دیدم هنوز

[۴۹۸] (۲)- تفسیر کنز الدقائق: ۱/ ۱۴۲- ۱۴۳(با اندك تفاوت).

زود است با خود گفتم بروم سلامی به مولایم علی علیه السّلام بکنم. حضور آقا رفتم. آری سودی که او برده راستی بالاتر از آن نیست. کسی که حبّ اهل بیت در دلش جا گرفته، بهتر از او کسی است که حبّش بیشتر باشد وگرنه حبّ، قلعه امنی است که حصن محکم الهی است.[۴۹۹] هیچ وسوسه‌ای و ریبی

---

(۱)- بحار الأنوار: ۱۰۰/ ۳۰۵.

(۲)- تفسیر کنز الدقائق: ۱/ ۱۴۲- ۱۴۳ (با اندک تفاوت).

(۳)- ولایة علیّ بن ابی طالب حصنی فمن دخل حصنی امن من عذابی (عیون اخبار الرضا علیه السّلام: ۲/ ۱۳۶؛ بحار الأنوار: ۳۹/ ۲۴۶).

ایمان، ص: ۲۹۹

[۴۹۹] (۳)- ولایة علیّ بن ابی طالب حصنی فمن دخل حصنی امن من عذابی(عیون اخبار الرضا علیه السّلام: ۲/ ۱۳۶؛ بحار الأنوار: ۳۹/ ۲۴۶).

نمی‌تواند به این دل راه بیابد. مگر اینکه حبّ کم شود وگرنه شیطان کوچکتر از آن است که ساعت مرگ بتواند با دوست اهل بیت پنجه دراندازد. اگر حبّ در دلی متمرکز شد، اگر شیطان بخواهد نزدیک شود، مصروع می‌شود، مؤمن زده می‌گردد و به قهقرا و عقب می‌رود.

پیروی از ائمّه علیهم السّلام لازمه محبّت

البتّه پیروی، لازمه محبّت است. اگر کسی راستی به اهل بیت علاقه دارد و دوستی می‌ورزد، در تبعیّت هم نباید کوتاه بیاید. آنان که علی علی و حسین حسین می کنند، مبادا تنها برای حاجات دنیوی باشد بلکه امام‌شناس باشند. زبان خالی هم نباشد. آقایان شما هرچه بفرمایید من فرمانبردارم،[۵۰۰] بنده فرمانم؛ چون خدایم شما را اولوا الامر[۵۰۱] قرار داده است، اگر کسی این‌جور میدان آمد و به راستی این دوازده نور پاک را امام و حجّت

---

[۵۰۰] (۱)- و سلم لمن سالمکم و حرب لمن حاربکم(زیارت جامعه).

[۵۰۱] (۲)-i\... أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ ...E\ نساء: ۵۹.

خدا، کشتی نجات، صراط مستقیم، کهف حصین دانست، اوّل مرگش، روح و ریحان و سعادت اوست.

ولی اگر چنین نبود و لکن آل محمّد را راستی دوست می‌دارد، اسم علی را که می‌برد وجد می‌کند، نام حسین علیه السّلام را که می‌شنود، شکسته می‌شود، البتّه اگر با حب بمیرد، آخرش اهل نجات است.

روایتی بخوانم. راوی خدمت امام صادق علیه السّلام عرض کرد: «شما و پدرتان مکرر فرموده‌اید: شیعیان و دوستان ما همه در بهشتند».

حضرت فرمود: «حالا هم می‌گویم».

عرض کرد: «الذنوب کثیرة؛ گناهان آنان زیاد است، با این همه گناه، شما می‌فرمایید بهشتی‌اند؟».

فرمود: «بلی آخر کار حساب همه با خودمان است. هر کس دوست علی است به

(۱)- و سلم لمن سالمکم و حرب لمن حاربکم (زیارت جامعه).

(۲)- ... أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ ... نساء: ۵۹.

ایمان، ص: ۳۰۰

بهشت می‌رود لکن از اوّل برزخ تا آخر آن، بر شما می‌ترسم».[۵۰۲]

چه بر سرش بیاید؟ برزخش طول بکشد تا برسد به محشر. پناه بر خدا! از فشارها و عذابهای برزخ.

گفتگوی پیامبر صلّی اللّه علیه و آله با عفرا

روایت دیگر بخوانم. داستان شیرینی در جلد هشتم بحار است و صاحب کشف الغمّه نیز نقل نموده، راجع به عفرای جنیّه است. در طایفه جنّ مانند انس، مؤمن و

[۵۰۲] (۱)- امّا فی القیامة فکلّکم فی الجنّة بشفاعة النّبیّ المطاع او وصیّ النبیّ، و لکنّی و اللّه اخوف علیکم فی البرزخ(بحار الأنوار: ۶/ ۲۶۷).

کافر دارند حتّی یهودی، نصرانی، دهری دارند. همه چیز در اجنّه هم هست. یکی از مؤمنین جن به نام «عفرا» خدمت پیغمبر می‌آمد. مدّتی نیامد. پس از اینکه آمد حضرت از او پرسید: «مدّتی نزد ما نیامدی کجا بودی؟».

عرض کرد: «به ملاقات دوست ایمانی‌ام رفتم».

حضرت به او بشارت داد؛ عجیب بشارتی داد و فرمود: «خدا در بهشت محلّی قرار داده که در آن محل هفتاد هزار قصر است و در هر قصری، هفتاد هزار غرفه است و این قصرها و غرفه‌ها مسکن جماعتی است که یکدیگر را برای خدا دوست داشته‌اند».[۵۰۳]

آی کسانی که علی را دوست می‌دارید! سادات را به خاطر خدا دوست بدارید، بشارت باد شما را!

آن‌وقت فرمود: «در این مسافرتت از عجایب چه دیدی؟».

[۵۰۳] (۲)- انّ اللّه خلق فی الجنة عمودا من یاقوتة حمراء علیه سبعون الف قصر فی کلّ قصر سبعون الف غرفة خلقها اللّه للمتحابّین و المتزاورین فی اللّه(بحار الأنوار: ۸/ ۱۳۲).

گفت: «زیاد عجایب دیدم».

حضرت فرمود: «اعجبش را بگو».

گفت: «در دریای اخضر، ابلیس کبیر رأس الشیاطین را دیدم که دستهایش را به آسمان بلند کرده می‌گوید: خدایا! فردای قیامت که می‌شود چون قسم یاد کردی مرا به

---

(۱)- امّا فی القیامهٔ فکلّکم فی الجنّهٔ بشفاعهٔ النّبیّ المطاع او وصیّ النبیّ، و لکنّی و اللّه اتخوف علیکم فی البرزخ (بحار الأنوار: ٦/ ٢٦٧).

(۲)- انّ اللّه خلق فی الجنهٔ عمودا من یاقوتهٔ حمراء علیه سبعون الف قصر فی کلّ قصر سبعون الف غرفهٔ خلقها اللّه للمتحابّین و المتزاورین فی اللّه (بحار الأنوار: ۸/ ۱۳۲).

ایمان، ص: ۳۰۱

جهنّم ببری، وقتی مرا به جهنّم بردی و به قسمت عمل کردی، تو را سوگند می‌دهم به حقّ پنج تن، مرا از جهنّم برهانی».[۵۰۴]

رفتم نزدیک گفتم: «اینها کیستند که تو واسطه قرار دادی و امیدوار هستی که به برکتشان نجات یابی؟».

گفت: «پیش از آنکه خدا آدم را بیافریند، به شش هزار سال قبل در ساق عرش دیدم نوشته شده است: محمّد، علی، فاطمه، حسن و حسین. از همان وقت دانستم گرامی‌ترین خلق در این دستگاه آفرینش، این همه عوالم که آفریده، این پنج نور هستند لذا من به آنها امیدوارم که به برکتشان فردا نجات یابم».

رسول خدا هم به او فرمود: «و اللّه! لو أقسم أهل الأرض بهذه الأسماء لأجابهم».[۵۰۵]

---

[۵۰۴] (۱)- الهی اذا بررت قسمك و أدخلتنی نار جهنّم فاسئلك بحقّ محمّد صلّی اللّه علیه و آله و علی و فاطمة و الحسن و الحسین علیهم السّلام إلّا خلّصتنی منها(بحار الأنوار: ۱۸/ ۸۳).

[۵۰۵] (۲)- بحار الأنوار: ۱۸/ ۸۳.

«اگر اهل زمین دست به دامان آنان می‌شدند و خدا را به آنان قسم می‌دادند، خداوند دعای همه را به برکت ایشان اجابت می‌فرمود».

البتّه ابلیس ایمان ندارد وگرنه ایمانی اگر باشد، کوچکترین توسّلی نافع است. اینک بگویید:

آنان که خاک را به نظر کیمیا کنند — آیا بود که گوشه چشمی به ما کنند[۵۰۶]

استعانت خداوند به دست علی علیه السّلام

با این عقبات سختی که در پیش داریم که مرگ آسان‌ترین آنهاست، یا علی! یا علی! مظهر قدرت خداست. استعانت خدا به دست علی می‌شود. هرکس را خدا می‌خواهد بلند کند، به دست علی علیه السّلام

[۵۰۶] (۳)- دیوان حافظ: ۱۸۹.

بلند می کند و هر کس بهشتی می‌شود، به یاد علی و اذن علی بهشتی می گردد.

---

(۱)- الهی اذا بررت قسمک و أدخلتنی نار جهنّم فاسئلک بحقّ محمّد صلّی اللّه علیه و آله و علی و فاطمهٔ و الحسن و الحسین علیهم السّلام إلّا خلّصتنی منها (بحار الأنوار: ۱۸/ ۸۳).

(۲)- بحار الأنوار: ۱۸/ ۸۳.

(۳)- دیوان حافظ: ۱۸۹.

ایمان، ص: ۳۰۲

فرمود: «هرجا عدّه‌ای از دوستان آل محمّد جمع شوند و ذکر آل محمّد کنند، ملائکه در اطرافشان جمع می گردند. اگر دعا کردند آنها آمین می گویند. عرض می کنند:

خدایا! دعایشان را مستجاب فرما».

پس با هم دعا کنیم: «اللّهم انّا نسئلک بحقّ محمّد و علی و فاطمهٔ و الحسن و الحسین و الائمهٔ المعصومین من ولد الحسین نسئلک العفو و العافیهٔ و المعافاهٔ ...».

خدایا! به ما چنین رسیده که توبه آدم را به برکت این انوار طیّبه پذیرفتی[۵۰۷] ما هم تو را به این پنج نور پاک می‌خوانیم و از تو تقاضا داریم قلم عفوی بر گناهان ما بکشی. هر کس از تو حاجتی دارد، ما هم حبّ و ولایت اهل بیت را می‌خوانیم.

«و الیقین علی اربع شعب تبصرهٔ الفطنهٔ و تأوّل الحکمهٔ و معرفهٔ العبرهٔ و سنّهٔ الأوّلین فمن ابصر الفطنهٔ عرف الحکمهٔ و من تأوّل الحکمهٔ عرف العبرهٔ و من عرف العبرهٔ عرف السنّهٔ».[۵۰۸]

معنای شرح صدر از زبان رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله

[۵۰۷] (۱)-\i فَتَلَقَّی آدَمُ مِنْ رَبِّهِ کَلِماتٍ ...\E بقره: ۳۷.

[۵۰۸] (۲)- اصول کافی: ۲/ ۵۰- ۵۱.

گفتیم دوّمین پایه ایمان یقین است. نوری است که از طرف پروردگار بر دل بنده افاضه می‌گردد. در روایت از آن به «شرح صدر» تعبیر شده است. در مجمع البیان و غیره از کتب اخبار و تفاسیر ذکر شده که از حضرت خاتم انبیاء محمّد مصطفی صلّی اللّه علیه و آله پرسیده شد «شرح صدر» چیست؟

رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود: «نوری است که بر قلب افاضه می‌گردد. حقیقتش را کسی نمی‌فهمد».

پرسیدند: آیا علامتی دارد؛ فهل لذلک علامة؟

ببینیم آیا این نور در قلب ما تابشی دارد؟

نشانه‌ای که رسول خدا فرمود ما باید بر خودمان تطبیق کنیم.[۵۰۹] هروقت حالت چنین

---

(۱)- فَتَلَقَّى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِماتٍ ... بقره: ۳۷.

[۵۰۹] (۳)- التجافی عن دار الغرور، و الانابة الی دار الخلود و الاستعداد للموت قبل نزول الموت(بحار الأنوار: ۷۳/ ۱۲۲).

(۲)- اصول کافی: ۲/ ۵۰- ۵۱.

(۳)- التجافی عن دار الغرور، و الانابۀ الی دار الخلود و الاستعداد للموت قبل نزول الموت (بحار الأنوار: ۷۳/ ۱۲۲).

ایمان، ص: ۳۰۳

باشد که از دنیا، دار غرور و شهوات جدا شدی و دلت آن طرف رفت. همه‌اش دلهره آخرت داشتی و گفتی پس از مرگ حشرم با کیست؟ با چه دسته‌ای هستم؟ از اصحاب یمین یا اصحاب شمال؟ امّا سابقین و مقرّبین، من کجا و آنان کجا؟ این نشانه نور یقین است. اوضاع زندگی مادّی نزد او مهم نیست. کم و زیادهایی که الآن بشر را آلوده کرده است، نزاعها و جدالها، مال کوچکی و تاریکی دل است. اگر نور آمد، انسان بزرگ می‌شود. بزرگ که شد اینها نزدش بازیچه است. ارحام در اثر امر کوچکی با یکدیگر می‌برند. این قطع رحمها برگشتش به اهمّیّت دادن به این زندگی است. عینا مثل دوران

بچّگی‌اش می‌ماند، چطور بچّه‌ها برای امر جزئی و بازیچه با یکدیگر نزاع می‌کنند، اینان نیز همان گونه هستند.

نزاع دامنه‌دار بر سر یک چیز کم‌ارزش!

در سی سال قبل یک نفر از وکلای عدلیّه می‌گفت: «در هند قبل از استقلال و تفکیک به دو کشور و اینک سه کشور: هند، پاکستان و بنگلادش، موقعی که مستعمره انگلستان بود، پرونده عجیبی ده سال میان ورثه یکی از نواب‌های هندی- که حکومت ناحیه‌ای را داشته- در جریان بود. پس از مرگش نزاع شده بود. ده سال طرفین، وکلا گرفتند و پولها را خرج کردند.

عاقبت پس از ده سال به لندن مراجعه می‌کنند تا اختلاف خاتمه داده شود. در آنجا پرونده زیر دست رئیس کلّ می‌آید. او دقّت می‌کند ببیند ما به النزاع چیست. می‌بیند اختلاف بر سر یک چهلچراغ است. گفته بود باید به مسافرت هند بروم و ببینم این چیست که این

ورثه بر سر آن نزاع دارند. خیال می‌کرده مثلا چهل ملک عجیب است. به هند می‌آید و در مجلس محاکمه حاضر می‌شود. دارایی میّت همه قسمت شده ورثه بر سر یک چهلچراغ نزاع دارند. می‌گوید نشان من بدهید ببینم این همه پول برای چه ریخته و خرج شده؟ او را می‌برند نشانش می‌دهند، می‌گوید آیا برای این است که ده سال با یکدیگر کشمکش دارید؟

ایمان، ص: ۳۰٤

فکری کرد و گفت: بروید مکانیک بیاورید. آهسته به او امر می‌کند بالا رفته رشته آن را ببرد تا چهلچراغ به زمین بیفتد و از بین برود. خلاصه مکانیک می‌آورند او بالا رفته و رشته آن را می‌گسلد و چهلچراغ می‌افتد و می‌شکند و پرونده را نیز مختومه اعلام می‌کند». این همه پول به وکیل و تمبر و غیره، بچّگی است.

عاقل کسی است که نور ایمان و یقین به قلبش بتابد و او را بزرگ کند. وقتی که بزرگ شد تمام اوضاع دنیا

را می‌فهمد که بازیچه و لهو و لعب است. این چهلچراغ مال تو یا او باشد، صرف اعتبار، وهم و خیال است. وقتی می‌خوابی در حمام لخت می‌شوی در غسالخانه که تو را عریان کردند می‌خواهند لباس کهنه‌ات را از برت درآورند، یا لباس متری فلان مبلغ گزاف چه فرق می‌کند؟ تو در بانک یک میلیون داشته باشی یا هیچ نداشته باشی، چیزی نیست که در ذات تو باشد. در ذات تو همان است که به گور می‌بری.

آنکه همیشه با تو است دارایی است نه آنکه در بانک و صحرا و مغازه است.

رفتار شگفت جعل

بهترین تعبیرات برای کوتاهی فکر آنهایی که در جمع مال حرص می‌زنند «جعل» است و واقعا درست است. حیوانی است که خوراکش نجاست آدمی است. و لذا در صحرا اگر قافله‌ای روزی بماند، فردا عیش جعل‌های آن حدود است. این جعلها می‌آیند نجاست این عدّه را

بردارند آن را از یکدیگر می‌قاپند آن‌وقت ذخیره می‌کنند. آن را گلوله می‌کنند و سینه مال آن را حرکت می‌دهند. فکر آتیه است. به مقداری که اکتفا نمی‌کند به هر نجاستی که رسید آن را نیز همراه می‌کند. دو تا یکی و سه تا یکی می‌کند.

به یک جان کندنی آن را حرکت می‌دهد. همه‌اش ذخیره برای آتیه مشکوک، تا لب سوراخش می‌بیند این همه نجاست در این سوراخ جا نمی‌گیرد. این بدبخت مرتّب داخل می‌شود و بیرون می‌آید و حسرت می‌خورد که به چه جان کندنی جمع کرد؛ ولی حالا جز چند متر چلواری بیشتر در این سوراخ گور نمی‌شود برد.

جعل حواسش به آتیه‌اش هست امّا نمی‌فهمد آتیه چیست؟ انسان عاقل روحش وسیع که شد می‌فهمد خدایی که تا این‌جایش را رسانده، بقیّه‌اش را نیز می‌رساند. از کجا

ایمان، ص: ۳۰۵

آتیه داشته باشی؟ اگر باشد همان کس که تاکنون تو را اداره کرده در آینده هم اداره می‌کند. کوچک نباش. عقل، ایمان و یقین، بزرگی است. «التجافی عن دار الغرور».[۵۱۰]

کاری به کسی نداشته باش. این حرفها را باید فقط روی خودت پیاده کنی. حق نداری آن را از خودت دور کنی و روی دیگری پیاده کنی. مالدار می‌گویند هرکس در حدّ خودش.

آی خانم! تو می‌خواهی نزد فاطمه زهرا علیها السّلام بروی کجا، آن مقام ادراک، علو، عظمت و بزرگی زهرا کجا. کوچکی، حقارت و پستی تو کجا. بر فرض هم برسی به فاطمه از او بهره نمی‌بری؛ زیرا کوچک هستی. باید دنیا را همان‌طور که کوچک است، کوچک ببینی.

---

[۵۱۰] (۱)- بحار الأنوار: ۷۳/ ۱۲۲.

ای برادر تو همان اندیشه‌ای
ما بقی تو استخوان و ریشه‌ای

گر گل است اندیشه تو گلشنی
ور بود خاری تو هیمه گلخنی[۵۱۱]

ببین فکرت کجاست؟ در عالم اعلا یا حرکت عرضی و اوهام خیالات و امور فانیه پس کو فطانت، حکمت و عبرت؟

دار الاماره کوفه مکانی عبرت‌انگیز

چهارم، رعایت سنّت سابقین، ابرار و اشرار را ملاحظه کن و عبرت گیر و تابع اخیار شو. در تواریخ نوشته‌اند پس از آنکه عبد الملک مروان به خلافت رسید و با مصعب بن زبیر- که عراقین را گرفته بود- با قشونی از شام جنگ کرد. از بس مهم بود خود عبد الملک از شام با قشون آمد و بالأخره مصعب مغلوب شد. او را کشتند

[۵۱۱] (۲)- مثنوی معنوی/ دفتر دوّم: ۸۳.

و کوفه را فتح کرد و در دار الإماره کوفه نشست. روز عیش و نشاط اوست. با کمال بهجت و سرور نشسته است. امر کرد سر بریده مصعب را آوردند. عربی لرزید و منقلب گردید. در پاسخ عبد الملک گفت: «ای امیر! چندی قبل در همین مجلس، زیر همین سقف همین مصعب نشسته بود و سر مختار را جلویش حاضر نمودند. و پیش از آن، خودم در این دار الاماره

---

(۱)- بحار الأنوار: ۷۳/ ۱۲۲.

(۲)- مثنوی معنوی/ دفتر دوّم: ۸۳.

ایمان، ص: ۳۰۶

بودم که مختار در همین دار الاماره روی تخت نشسته و سر بریده ابن زیاد را جلویش آوردند و همین‌جا هم بود دیدم ابن زیاد نشسته و سر حسین علیه السّلام عزیز زهرا را آوردند».

عجیب این‌جاست که قتل ابن زیاد روز دهم محرم بوده است. شش سال بنی هاشم عزادار بودند. مشکی‌پوش بودند تا سر بریده ابن زیاد را آوردند، آن‌وقت آرامش نسبی برایشان پیدا شد.

همان روز عاشورا که حسین علیه السّلام را کشته بود، ابراهیم بن مالک اشتر او را کشت و به نشانه بوی مشک، کشته او شناخته شد. از همان مشکی که فراوان می‌زده است. علت آن را چنین نوشته‌اند که روز دوازدهم محرّم که سر عزیز زهرا را آوردند، سر مقدس را به دست گرفت و شروع به استهزا کرد: یا حسین خیلی زود پیر شدی! چه لب و دندان قشنگی داشتی! در همان حال رطوبتی از چشم بریده آمد و به گلوی مبارک رسید، خون‌آلود گردید و به ران آن ملعون رسید و سوراخ کرد و به زمین فرورفت. فورا سر را به زمین انداخت.

جای آن همیشه چرک و متعفّن بود و تا آخر عمر به این بلا مبتلا بود، لذا مشک فراوانی با خود مرتّبا می‌زد تا بوی گندش کمتر شود.

معرفة العبره، جلو چشمت هست، پس دیگر دنبال ریاست نگرد. نخواه کسی را به زمین بزنی. عاقبت کار را نگاه کن. کسی که می‌خواهد دیگری را خرد کند، عاقبت خودش را هم ببیند که خرد می‌شود پس فایده‌اش چیست؟ هوشش جای دیگر است.

آی شیعه علی علیه السّلام! تو هم عاقبت اگر هوشت آنجا رفت، خوشا به سعادتت؛ ولی اگر هوشت جایی رفت که معاویه است، همان خودپسندیها و خودپرستیها و شهوترانیها، شیعه معاویه هستی نه شیعه علی!

در عیون اخبار الرضا است: «کسی که چشمش به قمار بیفتد یا سفره شراب، در آن حال لعنت کند به قاتلان

حسین علیه السّلام، خدای تعالی صد هزار حسنه برایش ثبت می‌فرماید».[۵۱۲]

---

(۱)- عیون اخبار الرضا علیه السّلام: ۲/ ۲۲- ۲۳ (با اندکی اختلاف).

ایمان، ص: ۳۰۷

یعنی من پشت سر حسین علیه السّلام هستم. غرضم عبرت، انتقال و انتباه است. خداوند توفیق تبعیّت دهد و رشد عقلی عنایت فرماید. شرح صدر دهد تا بزرگی پیدا کنیم و پشت سر بزرگ برویم. سلمان با آن مقام کذایی، موقع مرگ گریه می‌کرد و می‌گفت: نمی‌دانم آیا به محمّد می‌رسم یا نه؟ دستورات محمّد صلّی اللّه علیه و آله را انجام داده‌ام یا نه؟ از خدا بخواهیم که از حسین علیه السّلام فاصله نداشته باشیم. راه حسین، راه تقوا و حقیقت است، راه معامله با خداست.

---

[۵۱۲] (۱)- عیون اخبار الرضا علیه السّلام: ۲/ ۲۲- ۲۳(با اندکی اختلاف).

ایمان، ص: ۳۰۸

گفتار سی و دوّم: عاقبت‌بینی، علامت زیرکی مؤمن

إِنَّ فِی خَلْقِ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ اخْتِلافِ اللَّیْلِ وَ النَّهارِ لَآیاتٍ لِأُولِی الْأَلْبابِ.[۵۱۳]

«و الیقین علی اربع شعب تبصرة الفطنة و تأوّل الحکمة و معرفة العبرة و سنة الاوّلین ...».[۵۱۴]

یقین از کجا پیدا می‌شود؟ چهار شعبه و راه دارد: اوّلش: فطانت. دوّم: حکمت.

سوّم: عبرت. چهارم: دانستن سنّت سابقین است. تذکّراتی ذکر شد و گفتیم: فطانت یعنی هوشیاری و زیرکی و حکمت، خرده‌بینی و دقیق شدن است. چطور اهل دنیا در معاملات و وضع زندگی‌شان دقیق می‌شوند و سعی دارند زندگی‌شان مرتّب شود. اگر این هوش در

---

[۵۱۳] (۱)- آل عمران: ۱۹۰.

[۵۱۴] (۲)- اصول کافی: ۲/ ۵۰- ۵۱.

روحانیّت، خداشناسی، معارف و حقایق بیفتد، آن را فطانت گویند.

مروی است از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله در معنای کیاست که فرمود: «المؤمن کیّس؛[۵۱۵] مؤمن زیرک است». خیال کردی شیطنت، زیرکی است. زیاد شدن مال و جاه و ریاست، اینها شبیه زیرکی است نه زیرکی.

کیاست مال علی علیه السّلام و شیعیان علی علیه السّلام است؛ آنها که فهمیدند دنیا هیچ و پوچ است.

از خود پیغمبر مروی است که فرمود: «هرکس بار سفر آخرت می‌بندد، زیرک است.[۵۱۶]

---

(۱)- آل عمران: ۱۹۰.

(۲)- اصول کافی: ۲/ ۵۰- ۵۱.

(۳)- بحار الأنوار: ٦٧/ ۳۰۷.

[۵۱۵] (۳)- بحار الأنوار: ۶۷/ ۳۰۷.

[۵۱۶] (۴)- الکیس من عمل لما بعد الموت(کنز العمال: ۳/ ۳۷۹).

(٤)- الکیس من عمل لما بعد الموت (کنز العمال: ۳/ ۳۷۹).

ایمان، ص: ۳۰۹

احمق کسی است که کار دنیا را می‌کند و امید دارد آخرتش درست شود».[۵۱۷]

بعد از مرگت خانه‌ات جایی است که خودت درست کرده‌ای. تا چقدر عمل صالح داشته باشی. سعه خانه‌ات در برزخ و قیامت به مقدار کار خودت هست.

لا دار للمرء بعد الّا الّتی کان بعد الموت یسکنها الموت بانیها[۵۱۸]

«بعد از مرگ خانه‌ای نیست برای کسی مگر آن مقداری که بنا کرده است».

---

[۵۱۷] (۱)- و العاجز من اتبع هواها و تمنی علی اللّه(کنز العمال: ۳/ ۳۷۹).

[۵۱۸] (۲)- الأنوار العلویّه: ۴۸۸.

خانه ده متری، یا صد متری یا مد البصر؛ تا چشم کار می‌کند. برای گور و برزخت همین‌جا فکری کن تا چه آماده کنی؟ اگر خانه بهشتی آماده کردی، همیشه در ناز و نعمت هستی وگرنه در قعر دوزخ با چه شدایدی ...

ایمان به خدا از روی فطانت

شخص فطن، زیرک آخربین است. موقعی که از این‌جا تو را می‌برند، می‌خواهد در این‌جا پنجاه یا شصت ساله باشی، مدح تو را کنند یا مذمّت.

فطن باش و خودت را در این دستگاه آفرینش بشناس. مصنوع و مخلوق هستم، پس صانع و خالق دارم. ایمان باید روی فطانت باشد نه تقلید. عجیبه‌ای می‌بینند، مختصر ایمانی و اعتقادی پیدا می‌کند بعد از بین می‌رود. خدا کند جوشش داشته باشد و زیاد گردد. کسی که در قنداق تو را روزی می‌داد آیا حالا نمی‌دهد؟ آن‌وقت از پستان مادر روزی می‌داد، حالا از راه دیگر پس چرا غصه روزی بخوری و حریص گردی.

زندگی ات را به دوش خودت خیال کنی مثل کسی که خدا ندارد، پس ربّ مدبّر الامور رازق کیست؟ تو مخلوق، مرزوق و مصنوع هستی، این شتابهای خلق دنبال روزی، همه‌اش ناشی از کفر است.

نمی‌دانم در مجلس راننده هم هست یا نه؟ به دیگران هم برسانید. عجله کردن در رانندگی، در صورت خطر، حرام است و به عقیده من کفر است؛ زیرا می‌خواهد روی دست ماشین دیگر بلند شود. این شتاب برای رزق یعنی رزقم با خودم است! تو مسلمانی

---

(۱)- و العاجز من اتبع هواها و تمنی علی اللّه (کنز العمال: ۳/ ۳۷۹).

(۲)- الأنوار العلویّه: ٤٨٨.

ایمان، ص: ۳۱۰

و به لا اله الّا اللّه عقیده داری. رزق به دست خداست. شتاب، روزی را زیاد نمی‌کند[۵۱۹] هرچه را که او مقدّر فرموده است کم و زیاد با اوست. چه شتاب‌کنندگانی که رزقشان کم و چه آرامهایی که روزی‌شان بسیار است، چرا چنین می‌کنید؟ تصادف می‌کنید، دیگری و خود را بیچاره می‌کنید. فطانت کجا رفت؟ دین کجا رفت؟ قرآن می‌فرماید:

«هیچ‌وقت نگو فردا چنین و چنان می‌کنم مگر به‌گویی اگر خدا بخواهد».[۵۲۰]

نگو من فردا چه می‌کنم، تو چکاره‌ای؟ حیاتت به دست خداست. نفس کشیدنت با اذن خداست. تا مشیّت او چه اقتضا کند. اگر تو بخواهی تمام اسباب را هم جور کنی، محال است بشود، اگر خدا نخواهد.

نقشه‌ای احمقانه

[۵۱۹] (۱)-\i اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشاءُ وَ يَقْدِرُ ...\E رعد: ۲۶.

[۵۲۰] (۲)-\i وَ لا تَقُولَنَّ لِشَيْءٍ إِنِّي فاعِلٌ ذلِكَ غَداً* إِلَّا أَنْ يَشاءَ اللَّهُ ...\E کهف: ۲۳- ۲۴.

داستانی برای تنوع مطالب عرض کنم: چند سال قبل در مجلّه‌ای نوشته بودند که در یکی از شهرهای آمریکا یک نفر مالدار به فکر ازدیاد ثروت می‌افتد و آنچه داشته ساختمان چند طبقه می‌سازد تا بعد با اجاره استفاده نماید. دارایی‌اش را که خرج کرد، ساختمان ناتمام ماند. ناچار قرض کرد. قرضهایی که سود سرشاری در پی داشت تا طبقه آخر که می‌رسد، ساختمان هنوز نیمه تمام است. طلبکارها به او فشار آوردند. از آن طرف دید هنوز ساختمان نیمه تمام و مطالبات به قدری زیاد است که قابل پرداخت نیست. چاره‌ای جز خودکشی ندید. عجیب اینکه در خودکشی هم عمل به احتیاط کرده، گفت اگر سم بخورم می‌ترسم مرا به بیمارستان برسانند و نجاتم دهند لذا باید به دو سبب خودکشی کنم؛ سم می‌خورد و طبقه اعلا می‌رود و خودش را از طبقه بالا به پایین می‌اندازد. هنوز چوب بست طبقات پایین را برنداشته بودند به‌طور وارونه روی چوب بست می‌افتد و سمهایی که خورده بود، برمی‌گرداند.

عاقل! نباید بفهمی جان گرفتن با خداست؟ اگر نخواهد، سبب از کار می‌افتد. هشیار باش و خدا را ببین. غیب را ملاحظه کن:

---

(۱)- اللَّهُ یَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ یَشاءُ وَ یَقْدِرُ ... رعد: ٢٦.

(۲)- وَ لا تَقُولَنَّ لِشَیْءٍ إِنِّی فاعِلٌ ذلِکَ غَداً* إِلَّا أَنْ یَشاءَ اللَّهُ ... کهف: ۲۳- ٢٤.

ایمان، ص: ۳۱۱

فَسُبْحانَ الَّذِی بِیَدِهِ مَلَکُوتُ کُلِّ شَیْءٍ ....[۵۲۱]

آن‌وقت ببین شتابی که می‌کنی معنایش این است که خدا را رازق و مدبّر نمی‌دانی.

اینها کفر به خداست. تو تابع پیغمبری. حضرت می‌فرماید: «شتاب در هر کاری، پشیمانی می‌آورد و آرامش، موجب سلامتی است».[۵۲۲]

---

[۵۲۱] (۱)- یس: ۸۳.

[۵۲۲] (۲)- مع التثبت تکون الملامة و مع العجلة تکون الندامة(سفینة البحار: ۱/ ۱۲۹).

«و خبری که می‌شنوید، زود ترتیب اثر به آن ندهید، تحقیق کنید».[۵۲۳]

این راه و روش است. پنج دقیقه دیرتر بهتر از این است که خودت و دیگری را به زحمت بیندازی و هرگز نرسی؛ البتّه در چند چیز، عجله ممدوح است؛ ولی مورد بحث ما نیست.

روزی دادن به پرنده نابینا

«پیغمبر، زیر درختی روی خاکها دراز کشیده بود. ابو ذر رسید. حضرت به او فرمود:

بیا و به بالا نگاه کن، بر درخت چه می‌بینی؟ دید پرنده‌ای است و دو چشمش را از دست داده است. فرمود: ببین چه می‌شود؟ پرنده دیگری آمده، دانه نزدیک منقار او آورده و به او خوراک داد».

[۵۲۳] (۳)-i\ ... إِنْ جاءَكُمْ فاسِقٌ بِنَبَإٍ فَتَبَيَّنُوا أَنْ تُصِيبُوا قَوْماً بِجَهالَةٍ فَتُصْبِحُوا عَلى ما فَعَلْتُمْ نادِمِينَE\ حجرات: ۶.

می‌بینی خدا از هیچ موجودی غفلت ندارد. آنکه خلقش کرد، رزقش را هم به او می‌رساند، غصّه روزی نخور.

آی شصت ساله‌ها! یادتان هست چهل سال قبل که جمعیّت شیراز از نصف حالا کمتر بود، آیا این همه میوه و نعمت بود؟ خلق کمتر بودند، خوراکی هم به همین نسبت.

آن‌وقت چند مغازه میوه فروشی بود و حالا چندتا؟ آن روز چقدر برنج وارد شهر می‌شد حالا چقدر؟ پس تکیه‌ات خدا و فضل و کرم او باشد. به قدری خدا به تو نزدیک و مهربان است که در مقام تعبیر در روایت می‌فرماید: «یک صد برابر مهر پدر و مادر»

---

(۱)- یس: ۸۳.

(۲)- مع التثبت تکون الملامۀ و مع العجلۀ تکون الندامۀ (سفینۀ البحار: ۱/ ۱۲۹).

(۳)- ... إِنْ جاءَكُمْ فاسِقٌ بِنَبَإٍ فَتَبَيَّنُوا أَنْ تُصِيبُوا قَوْماً بِجَهالَةٍ فَتُصْبِحُوا عَلى ما فَعَلْتُمْ نادِمِينَ حجرات: ٦.

ایمان، ص: ۳۱۲

والدین به تو چقدر علاقه‌مندند، خدایت به تو بیشتر علاقه دارد. پس چطور تو را بیچاره می‌گذارد. عیب کار در من و تو است.

مهر و محبّت خداوند نسبت به بندگان

«روزی یک نفر وارد مدینه شد. در مسجد همراه خود جوجه‌هایی آورده بود.

گفت: یا رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله در راه که می‌آمدم این دو جوجه را دیدم، دوست داشتم لذا آن را برایتان هدیه آوردم. وقتی جوجه‌ها را در مجلس رها کرد، ملاحظه کردند بالای سرشان مادر این جوجه‌ها دور سر بچّه‌ها حرکت می‌کند به قدری وضع رقّت‌آور

بود که حضرت فرمود: آنها را رها کنید. آن‌وقت فرمود: مهر مادر را به فرزند چگونه دیدید؟

گفتند: عجیب است».

واقعا هم عجیب است! پرنده‌ای که از آدمی فرار می‌کند، خود را در خطر می‌اندازد برای بچّه‌هایش.

حضرت فرمود: « (در روایت ظاهرا قسم می‌خورد) قسم به خدایی که مرا به پیغمبری فرستاده است، مهر خدا صد برابر (و بنا به روایت دیگر: هزار برابر) مهر مادر به فرزند است».

خداوند از بس تو را می‌خواهد، سفارش می‌کند که بیا به درگاه من و رو به غیر نکن.

دل به خدا ببند و ببین چقدر تو را می‌خواهد که اعز و اشرف مخلوقاتش خاتم انبیا محمّد صلّی اللّه علیه و آله سیّد انبیای عرش‌نشین را برای تو فرش‌نشین می‌کند تا تو را به در خانه او بکشاند. رو به او بیاورد.[۵۲۴] خدا را

[۵۲۴] (۱)-\i فَفِرُّوا إِلَى اللَّهِ إِنِّي لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ مُبِينٌ\E ذاریات: ۵۰.

فراموش نکنید. خدا با شما مهربان است و از همه به شما نزدیکتر است.

سخنی از امام سجّاد علیه السّلام درباره مهر خداوند به بندگان

تعبیری است که حضرت امام زین العابدین علیه السّلام می‌فرماید: «خدایا! این‌قدر تأکید

---

(۱)- فَفِرُّوا إِلَى اللَّهِ إِنِّی لَکُمْ مِنْهُ نَذِیرٌ مُبِینٌ ذاریات: ۵۰.

ایمان، ص: ۳۱۳

کرده‌ای و بندگانت را می‌خوانی که: آی گنهکاران! از ما دور نشوید. از خدا قهر نکنید و بیایید.[۵۲۵] هرچه هستید ما شما را می‌آمرزیم، مثل اینکه به آنها نیازمند هستی».[۵۲۶]

---

[۵۲۵] (۱)-\i قُلْ یا عِبادِیَ الَّذِینَ أَسْرَفُوا عَلی أَنْفُسِهِمْ لا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ یَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِیعاً ...\E زمر: ۵۳.

[۵۲۶] (۲)- حتّی کأنّك تحتاج الیهم.

از بس مهر شدید است، بی‌نیاز مطلق این‌طور بندگانش را می‌خواند.[۵۲۷]

پیش از آنکه گرفتار گودال قبر شوی، هم‌اکنون بیا.[۵۲۸] هر گرفتاری داری، خدا را تکیه خودت قرار ده. هر ناراحتی که برایت پیش می‌آید، برگرد رو به خدا بیا و یاد خدا کن و ناسپاس نباش. هر گناهی که از تو سرزده، برگرد بیا جبران کن.

باز آ باز آ هر آنچه هستی باز آ
گر کافر و گبر و بت‌پرستی باز آ
این درگه ما درگه نومیدی نیست
صد بار اگر توبه شکستی باز آ[۵۲۹]

در این شبها در دعای افتتاح می‌دانید چه می‌خوانید:

---

[۵۲۷] (۳)-\i وَ أَنِيبُوا إِلى رَبِّكُمْ وَ أَسْلِمُوا لَهُ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ الْعَذابُ ثُمَّ لا تُنْصَرُونَ\E زمر: ۵۴.

[۵۲۸] (۴)-\i فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ وَ اشْكُرُوا لِي وَ لا تَكْفُرُونِ\E بقره: ۱۵۲.

[۵۲۹] (۵)- دیوان اشعار/ ابو سعید ابو الخیر.

«تتحبّب الیّ فاتبغّض الیک و تتودّد الیّ فلا اقبل منک کانّ لی التّطوّل علیک فلم یمنعک ذلک من الرحمۀ لی و الإحسان الیّ و التفضّل علیّ بجودک و کرمک».

کدام مولا به هر کرمی که باشد، یک دفعه، صد دفعه خطای عبدش را ببخشد. مولا به او احسان می‌کند از مولا نمی‌بیند. آی خدای کریم! که من نفس نفس گناه می‌کنم و تو هم لطف می‌فرمایی. مهلت می‌دهی، نعمت می‌دهی. این زبان پرگناهم را همین‌طور نگه می‌داری تا ماه رمضان بیاید و من رو به تو بیاورم و بگویم: بک یا اللّه! الهی العفو!

---

(۱)- قُلْ یا عِبادِیَ الَّذِینَ أَسْرَفُوا عَلی أَنْفُسِهِمْ لا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَۀِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ یَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِیعاً ... زمر: ۵۳.

(۲)- حتّی کأنّک تحتاج الیهم.

(۳)- وَ أَنِیبُوا إِلی رَبِّکُمْ وَ أَسْلِمُوا لَهُ مِنْ قَبْلِ أَنْ یَأْتِیَکُمُ الْعَذابُ ثُمَّ لا تُنْصَرُونَ زمر: ٥٤.

(٤)- فَاذْكُرُونِی أَذْكُرْكُمْ وَ اشْكُرُوا لِی وَ لا تَكْفُرُونِ بقره: ۱۵۲.

(٥)- دیوان اشعار/ ابو سعید ابو الخیر.

ایمان، ص: ٣١٤

گفتار سی و سوّم: سیر تکاملی انسان

غرض از خلقت انسان، سیر تکاملی اوست که آن را می‌توان در یکتاشناسی و یکتا پرستی خلاصه کرد. این آدمی باید بالا برود تا بشود دوش به دوش ملک و از او بالاتر.

تو را ز کنگره عرش می‌زنند صفیر
ندانمت که در این دامگه چه افتاده است[۵۳۰]

[۵۳۰] (۱)- دیوان حافظ: ۳۱.

آن‌وقت شرح حدیث قدسی را می‌فهمد که: «خدا همه چیز را برای تو و تو را برای خود آفرید».[۵۳۱]

آن خدای عظیمی که هجده هزار عالم آفرید و تویی سیب سر سبد میوه عالم وجود، گل نوری عالم هستی، پس چرا خاک‌نشین باشم؟ چرا به فکر عالم اعلی نباشم. این فطانت و حکمت تو را تا معاد می‌رساند. این رشته فکری است که باید دنبال آن را بیاوری. اگر می‌خواهی به مقام یقین برسی، باید این را ادامه دهی. متّصل این فطانت و حکمت در کار باشد تا ان شاء اللّه آماده یقین شوی.

لزوم عبرت گرفتن از گردش روزگار

امّا عبرت و سنّهٔ الاوّلین. مطلب مهمّ است. راه و روش مقام یقین، علم و روحانیّت

---

(۱)- دیوان حافظ: ۳۱.

[۵۳۱] (۲)- خلقت الأشياء لأجلك و خلقتك لأجلي(رسائل کرکی: ۳/ ۱۶۲/ حدیث قدسی).

(۲)- خلقت الأشياء لأجلك و خلقتك لأجلی (رسائل کرکی: ۳/ ۱۶۲/ حدیث قدسی).

ایمان، ص: ۳۱۵

است. معلّم، طبیب و امیر ما سیّد و سالار ما یعنی اسد اللّه الغالب علیّ بن ابی طالب علیه السّلام سر مشق می‌دهد، سرمشقی که معلّم به شاگرد می‌دهد. وای به شاگردی که به سرمشق استادش بی‌اعتنایی کند! علی علیه السّلام می‌فرماید:

«این راه یقین است: عبرت و دانستن سنّت. این دو را دنبال کن».

اگر کسی بخواهد عبرت بگیرد به قول خود علی علیه السّلام: «چقدر اسباب عبرت گرفتن زیاد است؛ امّا کسانی که عبرت گیرند، کمند».[۵۳۲]

[۵۳۲] (۱)- ما اکثر العبر و اقلّ الاعتبار(نهج البلاغه صبحی صالح، حکمت: ۲۹۷).

آنهایی که بخواهند عبرت بگیرند، مکان و زمان خوردن و آشامیدن و سفر و حضر، خانه و بیرون، همه و همه اسباب عبرت است.

روایتی بخوانیم برای روشن شدن مطلب.

از کشّاف حقایق جعفر بن محمّد الصادق علیه السّلام پرسیدند که از جدّتان رسول خدا رسیده (البتّه روایات به مفهومهای مختلف رسیده است که به اعتبار وجوه تفکّر فرق می کند): «یک ساعت تفکّر کردن بهتر از یک شب احیا به عبادت است».[۵۳۳]

ضمنا مقصود از احیا نخوابیدن نیست. احیا از حیات است؛ یعنی دل به یاد خدا زنده شود. از شب تا صبح بتوانی، ساعتی بتوانی. خلاصه، دلی که شبهای دیگر در این ساعت مرده بود، حیات نداشت، غافل از خدا بود، امشب به یاد خدا بیفتد. آن ساعتی که به یاد خداست، احیا می‌شود.

[۵۳۳] (۲)- تفکّر ساعة خیر من قیام لیلة(سفینة البحار: ۲/ ۳۸۲).

گفتند: از پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله به ما این‌طور رسیده است که: «یک ساعت فکر بهتر از شبی عبادت است»، این چه فکری است؟

حضرت فرمود: «مثل اینکه رد می‌شوی و به خانه خرابی می‌رسی، آن‌وقت آن خرابه را مخاطب قرار دهی و بگویی: کجایند کسانی که تو را بنا کردند؟ کو آن دستهایی که این ساختمانهای عجیب را بنا کردند؟».[٥٣٤]

---

(١)- ما اکثر العبر و اقلّ الاعتبار (نهج البلاغه صبحی صالح، حکمت: ٢٩٧).

(٢)- تفکّر ساعة خیر من قیام لیلة (سفینة البحار: ٢/ ٣٨٢).

(٣)- یمرّ بالخربة او بالدار فیقول: این ساکنوک؟ و این بانوک؟ مالک لا تتکلّمین؟ (سفینة البحار: ٢/ ٣٨٢).

---

[٥٣٤] (٣)- یمرّ بالخربة او بالدار فیقول: این ساکنوك؟ و این بانوك؟ مالك لا تتکلّمین؟(سفینة البحار: ٢/ ٣٨٢).

ایمان، ص: ۳۱۶

بس که در این خاک پیکر خوبان بدیع ممزّق شده الجمال
لو کشف تربۀ عن بدرهم لم تر الا کدقیق الهلال[۵۳۵]

عبرت و انتباه‌گیر کو؟ وگرنه هرجا بروی، اسباب عبرت است.

ایوان مدائن عبرت تاریخ

وقتی که آقا امیر المؤمنین علیه السّلام در سفر صفّین به طاق کسری در مدائن رسید، این آیه شریفه را تلاوت فرمود:

[۵۳۵] (۱)- کلّیّات سعدی/ ملمعات: ۵۹۰.

كَمْ تَرَكُوا مِنْ جَنَّاتٍ وَ عُيُونٍ* وَ زُرُوعٍ وَ مَقامٍ كَرِيمٍ* وَ نَعْمَةٍ كانُوا فِيها فاكِهِينَ.[٥٣٦]

«چه بسیار بوستانها و جویها و مزرعه‌ها و کاخها از خود بجا گذاشتند و ...».

هان ای دل عبرت بین از دیده نظر کن هان
ایوان مدائن را آئینه عبرت دان[٥٣٧]

شهر شام که می‌روید، سراغ قبر معاویه را بگیرید. کوخ گلی درب بسته است. از روزنه نگاه کن ببین قبری است خاکی و از اطراف آن موشها آن را سوراخ کرده‌اند و گل بیرون آورده‌اند. موش از سوراخی بیرون می‌آید و به سوراخ دیگر می‌رود. همان جایی که این مردک

[٥٣٦] (٢)- دخان: ٢٥- ٢٧.

[٥٣٧] (٣)- دیوان اشعار خاقانی شروانی.

قلدر چهل سال حکومت و سلطنت کرد و چه شقاوتها و چه جنایتها که مرتکب نشد.

سوخته شدن قبر یزید

در چند قرن قبل، مورّخین می‌نویسند در زمان ما خرابه‌ای است که مشهور است اینجا قبر یزید است و تجربه شده هرکس از این راه رد شود و حاجتی داشته باشد، سنگی یا کلوخی به این‌جا بیندازد حاجتش روا می‌شود، لذا در زمان ما مزبله شده است که همان جای گور هم نیست. هنگامی که بنی العبّاس به شام آمدند، هرچه قبر بنی امیّه بود، نبش کرده جنازه آنان را سوزاندند. در قبر یزید، خطی به قدر قامت بود. خاکستر

---

(۱)- کلّیّات سعدی/ ملمعات: ۵۹۰.

(۲)- دخان: ۲۵- ۲۷.

(۳)- دیوان اشعار خاقانی شروانی.

ایمان، ص: ۳۱۷

بود، سوخته شده. خدایی بود. مورّخین موثّق عامّه چنین می‌نویسند، لذا آن را پر کردند.

خرابه‌ای شد تا چند صد سال قبل، حالا که همان خرابه هم نیست.[۵۳۸]

تو این جاها را که می‌بینی پس دیگر دنبال معاویه و یزید نرو. هوسرانی، شهوترانی و دنیاطلبی را رها کن و دنبال حسین علیه السّلام و آخرت را بگیر. این است وسایل عبرت و انتباه.[۵۳۹] خدا به همه ما معرفة العبره عنایت فرماید.

بی‌رنج گنج میسّر نمی‌شود

مقام یقین و ایمان کامل که انسانی جزء مؤمنین از این عالم برود و با آنها محشور گردد، نیاز به زحمت دارد. آدمی باید کار کند و جنبش داشته باشد. مقام سلمانی

---

[۵۳۸] (۱)-\i فَقُطِعَ دابِرُ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا ...\E انعام: ۴۵.

[۵۳۹] (۲)-\i ... فَاعْتَبِرُوا يا أُولِي الْأَبْصارِ\E حشر: ۲.

را می‌خواهی طی نمایی. ریاستها و مقام دنیوی را ببین. کسی که طالب آن است چقدر جان می‌کند. از بذل مال و عمر دریغ ندارد. به امید اینکه به کرسی وکالت یا وزارت برسد.

ای کسی که می‌خواهی برسی به جایی که ردیف محمّد صلّی اللّه علیه و آله و آل است. روی منبرهای از نور، متّصل به محمّد و آل محمّد صلّی اللّه علیه و آله باشی،[۵۴۰] با بی‌بندوباری نمی‌شود.

نابرده رنج گنج میسّر نمی‌شود — مزد آن گرفت جان برادر که کار کرد[۵۴۱]

آنهایی که می‌خواستند به مقام یقین و ایمان کامل برسند، شیعه علی علیه السّلام بشوند و جوار علی علیه السّلام نصیبشان گردد، چقدر زحمت می‌کشیدند. برای

[۵۴۰] (۳)- و شیعتك علی منابر من نور مبیضّة وجوههم حولی فی الجنة و هم جیرانی(دعای ندبه).

[۵۴۱] (۴)- کلّیّات سعدی/ قصاید فارسی: ۵۲۹.

آنجایی که سلمانها و ابو ذرها راه دارند، چقدر باید کار کرد؟

لزوم مداومت در عبرت گرفتن

راه و روش رسیدن به یقین و عبرت، نه یک روز و دو روز است. متّصل از خانه بیرون می‌آیی و برمی‌گردی، هرچه ببینی باید نظر عبرت همراهت باشد؛ مثلا در راه رد

---

(۱)- فَقُطِعَ دابِرُ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا ... انعام: ٤٥.

(۲)- ... فَاعْتَبِرُوا يا أُولِي الْأَبْصارِ حشر: ۲.

(۳)- و شیعتک علی منابر من نور مبیضّة وجوههم حولی فی الجنة و هم جیرانی (دعای ندبه).

(٤)- کلّیّات سعدی/ قصاید فارسی: ۵۲۹.

ایمان، ص: ۳۱۸

می‌شوی می‌بینی زنی آرایش کرده، آنا یاد کن ساعتی که همین بدبخت را در کفن می‌پیچند. آنا متذکّر شو این لباس را درمی‌آورند و کفن به او می‌پوشانند. صورتش را که دیدی، یاد کن وقتی را که صورتش را روی خاک قبر می‌گذارند.

راهی برای نجات از معصیت

بعضی از جوانهای متدیّن می‌پرسند در این دوره چه کنیم؟ در این اجتماعی که این طور می‌بینیم. وضعی که تمام مهیّج شهوات است و همه‌اش غفلت‌آور است. می‌گویند عکسهای سکسی زنهای لخت را در دسترس جوانها می‌گذارند.[۵۴۲]

در پاسخ گفتم: اگر راه نجات می‌خواهی، عکس جوانی که همکلاس یا رفیقت بوده و مرده است، بگیر و در بغل بگذار، تا این مناظر را می‌بینی به آن عکس نگاه بکن.

[۵۴۲] (۱)- باید توجّه داشت که این مطالب، مربوط به قبل از پیروزی انقلاب شکوهمند اسلامی در سال ۵۷ است.

یادآور که او کجا رفته و حالا زیر خاک است. همین ذکر و انتقال که چنین روزی هم من خواهم داشت، دیگر کجا به یاد شهوات می‌افتی؟ تو که راه یقین را می‌خواهی طی کنی، آنچه موجب ذکر، عبرت و انتباه تو است، باید یادآور شوی.

کسانی که بدون حساب وارد بهشت می‌شوند

در محجّة البیضاست که عایشه از پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله پرسید: «آیا کسی هست که بی‌حساب وارد بهشت شود؟».

حضرت فرمود: «کسی که شبانه‌روز، بیست مرتبه یاد مرگ خودش کند».

راستی چنین است. هرچه بدبختی است، از غفلت است.

غرضم درب مغازه که می‌نشینی، مشتری می‌بینی یاد کن از این جمله ابن مسعود بنا بر خبری که در ارشاد القلوب است.

وی می‌گوید: «روزی به اتّفاق پیغمبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله ما چند نفر از صحابه بودیم که به محلّه خرابی رسیدیم. حضرت ایستاد و ما هم ایستادیم. پیغمبر رو به ما کرد و فرمود:

---

(۱)- باید توجّه داشت که این مطالب، مربوط به قبل از پیروزی انقلاب شکوهمند اسلامی در سال ۵۷ است.

ایمان، ص: ۳۱۹

اصحاب من! نگاه می‌کنید؟ اینها آخر شهوات دنیاست. آن پارچه کهنه‌ها را می‌بینید، آخر لباسهای دنیاست. آن نجاستها آخر خوراکهای لذیذ عالم دنیاست. آن استخوانها هم آخر خورنده‌ها و لذّت برنده‌های دنیاست. هرچه به تن‌پروری بپردازی، آخرش مشت استخوانی است که خاک می‌شود». صد سال دیگر در گور من و تو مشت خاکی بیش نیست.

ابن مسعود گوید: «اشکهایمان همراه رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله می‌ریخت».

خدا کند مسلمان اهل عبرت شود تا تهییج شهوات او را از پا درنیاورد. تا نفست چیزی را تقاضا کرد، زود وسایل عبرت را فراهم آور. آدمی را جهت حیوانیّت می کشد.

تا هوس آمد، باید عبرت و انتباه، خودش را نگهدارد. خداوندا! به تو پناه می‌بریم از تسلّط نفس و شیطان.

خلاصه، اگر طالب ایمان و یقین هستی، باید ملکه‌ات شود. به هرچه رسیدی عبرت بگیری. در پست‌ترین مکانها، عبرت را رها نکن تا شریفترین مکانها. من فقط همین را می گویم، بقیّه را خودتان بسنجید.

مستراح مکانی برای عبرت گرفتن

پست‌ترین مکانها مستراح است. نباید از عبرت گرفتن غافل باشی. اوّل پای چپ را جلو بگذار و نام خدا را ببر. سر برهنه نباش. مرکز شیاطین است. این‌جا شیاطین

تو را گول نزنند. مستحبّ است انسان هنگام کشف عورت نیز نام خدا را ببرد. از همه جا نزدیکتر فعلا به شیاطین است لذا بگو: «اعوذ باللّه من الرجس النجس الخبیث المخبث الشیطان الرجیم».[٥٤٣]

پس از نشستن بگو: «خدایا! همان‌طوری که خوراک گوارا به سلامت به من خوراندی، همین‌طور هم کثافتش به سلامت بیرون رود».[٥٤٤]

---

(١)- مصباح المتهجد: ٦.

(٢)- اللّهم اطعمنی طیبا فی عافیة و اخرجه منّی خبیثا فی عافیة (الألفیّة و النفلیّة: ٩٠).

ایمان، ص: ٣٢٠

خدا کند پیش از آنکه نعمت از انسان گرفته شود، انسان نعمت‌شناس گردد. پیش از آنکه راه بول یا غایط بند

---

[٥٤٣] (١)- مصباح المتهجد: ٦.

[٥٤٤] (٢)- اللّهم اطعمنی طیبا فی عافیة و اخرجه منّی خبیثا فی عافیة(الألفیّة و النفلیّة: ٩٠).

بیاید، حبس البول بگیری و تو را بیمارستان ببرند و میل بزنند تا قطره بول بیاید. حالا شکر خدا را بکن.[۵۴۵] همین بول اگر بماند، هلاک می‌کند. اگر کسی مبتلا بشود می‌فهمد چیست.

یکی از رفقای مرحوم، چند دفعه به خودم می‌گفت: «وقتی که در مستراح بول به راحتی می‌آید چون مدّتی گرفتار حبس البول شده‌ام، می‌خواهم سجده شکر کنم؛ ولی چون میسّر نیست به‌عنوان سجده، پیشانی‌ام را روی دستهایم می‌گذارم».

در روایت دارد که در مستراح یک ملکی است که هنگام خروج غایط پشت گردن شخص می‌زند که نگاهی به غایطش بکند. ببین چه از تو بیرون می‌آید. وقتی راه می‌روی ببین حامل چه هستی؟ این همان است که دیروز برایش کلاهبرداری می‌کردی و کم

[۵۴۵] (۱)- یا لها نعمة یا لها نعمة لا یقدر القادرون قدرها(الألفیّة و النفلیّة: ۹۱).

می‌دادی. غش در معامله می کردی. پس حالا که به بازار می‌روی، حرص نزن، عبرت و انتباه را مداومت بده.

کعبه نخستین پرستشگاه انسان

مثالی هم برای اشرف بقاع روی کره زمین بزنم. بلا شک به نصّ قرآن مجید[۵۴۶] نخستین معبدی که برای بشر در نظر گرفته شد، کعبه مقدّس در سرزمین مکّه است که اسباب برکت و هدایت خلایق می‌باشد.

آی حاجیها و عمره‌کنندگان! شما راه ایمان و یقین را می‌خواهید طی کنید پس همه‌اش در بازار و فکر خرید سوغات نباشید بلکه مقداری هم صرف تفکّر و در نتیجه عبرت گرفتن باشید. این‌جا جایی است که آدمی باید بهره ببرد. مختصرا عرض می کنم:

اوّل متوجّه باش! این اوّلین قطعه از زمین است که ذات اقدس احدیت آن را اختیار

[۵۴۶] (۲)-\i إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبارَكاً وَ هُدىً لِلْعالَمِينَ\E آل عمران: ۹۶.

(۱)- یا لها نعمهٔ یا لها نعمهٔ لا یقدر القادرون قدرها (الألفیّهٔ و النفلیّهٔ: ۹۱).

(۲)- إِنَّ أَوَّلَ بَیْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِی بِبَکَّهَ مُبارَکاً وَ هُدیً لِلْعالَمِینَ آل عمران: ۹۶.

ایمان، ص: ۳۲۱

کرد که مؤمنین این‌جا او را بپرستند. خالق عالم. خالق همه کرات این‌جا را انتخاب فرموده است. به پیغمبران خود سفارش این قطعه زمین را کرد و برای ساختمانش افضل و شریف‌ترین دستها را مأمور کرد. در میان پیغمبران پس از خاتم الأنبیاء حضرت محمّد صلّی اللّه علیه و آله، حضرت ابراهیم علیه السّلام از همه پیغمبران برتر است.

حضرت ابراهیم علیه السّلام این بنا را با همکاری اسماعیل ذبیح اللّه بنا کرد.[۵۴۷] اسماعیل سنگ می‌آورد و

[۵۴۷] (۱)-\i وَ إِذْ یَرْفَعُ إِبْراهِیمُ الْقَواعِدَ مِنَ الْبَیْتِ وَ إِسْماعِیلُ ...\E بقره: ۱۲۷.

ابراهیم بنا می‌کرد مکانی که به دست چنین پیغمبری با همکاری حضرت اسماعیل بنا گردید.

پیغمبران خدا در این محل طواف کردند. آقایانی که طواف می‌کنید مواظب باشید این‌جا خیلی وقار و ادب می‌خواهد. پا جای پای محمّد صلّی اللّه علیه و آله می‌گذارید. اولیای خدا اینجا طواف کرده‌اند اصلا نظر به کعبه کردن خودش عبادت است.[۵۴۸]

نجات کعبه از اصحاب فیل

به کعبه بنگر، فورا یاد کن چهارده قرن قبل را که ابرهه مقتدر با لشکری که همه فیل سوارانند از یمن آمده تا این اساس را بهم بزند و خراب کند؛ طوری که همه قریش و اهل مکّه شهر را خالی کرده و فرار کردند؛ چون مقاومت فایده نداشت.

جناب عبد المطّلب جدّ پیغمبر به عبد اللّه فرزندش فرمود: «برو بالای کوه ابو قبیس و ببین چه می‌بینی؟».

[۵۴۸] (۲)- النظر الی الکعبة عبادة(سفینة البحار: ۲/ ۵۹۶).

عبد اللّه گفت: «از سمت دریا لکه‌های سیاهی مانند ابر برمی‌آید».

لشکر ابابیل- که همان پرستوها باشند- آمدند هرکدام سه ریگ هریک به اندازه نخود، یکی به منقار و دو تا به هریک از پاهایش. هرکدام از این پرستوها مأمور کشتن سه نفر شدند. هر ریگی به سر فیل سواری می‌افتاد، از پایین او بیرون رفته از شکم فیل

---

(۱)- وَ إِذْ يَرْفَعُ إِبْراهِيمُ الْقَواعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَ إِسْماعِيلُ ... بقره: ۱۲۷.

(۲)- النظر الی الکعبهٔ عبادهٔ (سفینهٔ البحار: ۲/ ۵۹۶).

ایمان، ص: ۳۲۲

خارج می‌گردید.[۵۴۹] همه با آن تنه تنومند مانند کاه جویده شده گردیدند. چنین لشکر انبوهی از بین رفتند به قسمی که مادّه تاریخ عرب شد، از بس مهم بود. چنین

---

[۵۴۹] (۱)-\i أَ لَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصْحابِ الْفِيلِ\E فیل: ۱.

جایی است که ذات اقدس احدیت نظر لطف به آن دارد، پس این‌جا خیلی خاضع باش و ادب کن.

عبد ذلیل و مشت خاکی، به بساط ربّ العالمین پروردگار خودش و همه موجودات وارد گردیده است.

کبوتران حرم و احترام کعبه

فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ؛[۵۵۰] یعنی آیات بیّنات در مسجد الحرام. چقدر کبوتر است گندم می‌ریزند برای آنها. خیلی زیادند. این همه کبوتر و تمامشان هم در یک مکان نیستند. پرواز می‌کنند. در طیران به آنها نگاه کن. موقعی که رو به کعبه می‌آیند از بالای کعبه رد نمی‌شوند. خودم این موضوع را زیاد مطالعه کردم. پرنده از بالای کعبه رد نمی‌گردد. از آن عجیب‌تر فضله نمی‌اندازند. اگر مثلا چنین پرده و خانه‌ای در فضایی با این همه کبوتر باشد. آیا این پرده از فضله خالی می‌ماند؟ کبوتر روی پرده می‌نشیند امّا یک فضله دیده

[۵۵۰] (۲)- آل عمران: ۹۷.

نمی‌شود. محترم است! عزیز است! حیوان هم تکوینا این‌جا ادب دارد.

تو که عاقل هستی، باید هزار برابر رعایت ادب و احترام را بکنی.

بعضی حج که می‌روند به قول آقا علی علیه السّلام امیر المؤمنین وقتی که برمی‌گردند مثل کسی که از مادر متولّد شده است، به پاکی اوّل برمی‌گردد، امّا بعضی هم مانند شترهایی که به عرفات می‌روند و برمی‌گردند هیچ تغییری نکرده‌اند. خدایا! تو حج خانه‌ات را با عبرت نصیب ما فرما. با توجّه باشیم و بهره ببریم.

پسران حضرت آدم عبرتی برای بنی آدم

ای طالب یقین! تو باید راه و روش پیشینیان را سرمشق قرار دهی تا به فرمایش

---

(۱)- أَ لَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصْحابِ الْفِيلِ فیل: ۱.

(۲)- آل عمران: ۹۷.

ایمان، ص: ۳۲۳

علی علیه السّلام برسی که: «هرکس نجات یافت به واسطه بندگی خدا بود چنانچه هرکس هلاک گردید به واسطه نافرمانی کردن دستورات خداوند بوده است».[۵۵۱] نگاهی به قهقرا بکن و حالات گذشتگان را متوجّه باش. از همان اوّل آدم ابو البشر و فرزندانش را در نظر بگیر.

آنکه نجات پیدا کرد و آنکه هلاک شد در نظر داشته باش که دو پسر آدم، هابیل اهل نجات و سعادت، قابیل ملعون، مطرود، مخذول و هلاک ابدی. دو پسران یکی از پیغمبران، چه شدند؟ خدا در قرآن داستانشان را ذکر می‌فرماید تا همیشه مردمان عبرت بگیرند. چرا یکی چنین و دیگری چنان شد؟ حسد. چرا قربانی هابیل

[۵۵۱] (۱)- انّما أهلك اللّه من أهلك بمعصيته و أنجى من أنجى بطاعته(اصول کافی: ۲/ ۵۱).

قبول شد؟ چرا هابیل نزد حضرت آدم عزیزتر باشد و جانشین پدرم باشد؟![۵۵۲]

این حسد شعله‌ور شد تا کار رسید به جایی که سنگ برداشت و برادرش را کشت و بعد به چه نکبتی مبتلا گردید.

برادرها! و خواهرها! پس شما حسد برادر و خواهرت را نبر تا چه رسد به دیگری.

ای همکار! حسد همکارت را نداشته باش. نگو چرا جلو افتاد؟ چه فایده؟ چه شده که یک میلیون گیرش آمده، آخرش را بنگر که چه می‌شود؟ آن‌وقت روی حسادت، چه گناهانی که مرتکب می‌شود؛ امّا اگر از همان اوّل جلویش را گرفته بود؛ یعنی آخر کار را ملاحظه می کرد، به این بلاها مبتلا نمی‌شد.

[۵۵۲] (۲)-\i وَ اتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ ابْنَيْ آدَمَ بِالْحَقِّ إِذْ قَرَّبا قُرْباناً فَتُقُبِّلَ مِنْ أَحَدِهِما وَ لَمْ يُتَقَبَّلْ مِنَ الْآخَرِ قالَ لَأَقْتُلَنَّكَ قالَ إِنَّما يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ\E مائده: ۲۷.

(۱)- انّما أهلك اللّه من أهلك بمعصيته و أنجى من أنجى بطاعته (اصول كافى: ۲/ ۵۱).

(۲)- وَ اتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ ابْنَىْ آدَمَ بِالْحَقِّ إِذْ قَرَّبا قُرْباناً فَتُقُبِّلَ مِنْ أَحَدِهِما وَ لَمْ يُتَقَبَّلْ مِنَ الْآخَرِ قالَ لَأَقْتُلَنَّكَ قالَ إِنَّما يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ مائده: ۲۷.

ايمان، ص: ۳۲٤

گفتار سى و چهارم: رمز رستگارى و هلاكت انسان

«و إنّ لكم فى القرون السالفة لعبرة أين العمالقة و ابناء العمالقة أين الفراعنة و ابناء الفراعنة أين اصحاب مدائن الرسّ الذين قتلوا النبيّين ... و احيوا سنن الجبارين».[۵۵۳]

بخش چهارم يقين: «و معرفة ... سنة الاوّلين ... فمن عرف السنّة فكأنّما كان مع الاوّلين و اهتدى الى التى هى اقوم و نظر الى من نجى بما نجى و من هلك بما هلك».[۵۵٤]

[۵۵۳] (۱)- مستدرك سفينة البحار: ۹/ ۴۵۷.

[۵۵۴] (۲)- اصول كافى: ۲/ ۵۰- ۵۱.

طالب ایمان و یقین در کارهایی که می‌کند باید تاریخ گذشتگان را در نظر داشته باشد. از آنهایی که در زمان خودش و قرون پیش بوده‌اند، عبرت بگیرد و ببیند اینها که هلاک شدند. آنهایی که نجات یافتند و به سعادت باقی رسیدند به چه وسیله سعادتمند شدند. حالات اشرار و ابرار را بنگر تا بفهمی: ... الْعاقِبَةَ لِلْمُتَّقِينَ؛[555] سرانجام نیک، مال کیست؟ کسی که یک عمر پاکدامنی، خیررسانی، راه و روش تقوا داشته و آن بدبختی که عمری به هوسرانی، بی‌بندوباری و لاابالیگری گذارنده، سرمشق تو گردد.

هر کدام از شما آقایان که می‌شنوید چه اشخاصی را در نظر دارید که اینها کارشان پول جمع کردن بود. ملک خریدن تا نفس آخر از این اموال چقدر بهره برده‌اند؟

---

(۱)- مستدرک سفینة البحار: ۹/ ٤٥٧.

[555] (۳)- هود: ۴۹.

(۲)- اصول کافی: ۲/ ۵۰- ۵۱.

(۳)- هود: ٤٩.

ایمان، ص: ۳۲۵

ببین او چه شد؟ عمری را به چه گذراند؟ و چه بهره‌ای از عمرش برد. بعد نگاه به عکسش کن. هرچند افراد کمی هم هستند که تمام کارشان خیررسانی، کمک کردن، بذل و بخشش، داد و دهش داشتن می‌بینی. زندگی دنیایشان مثل هم است؛ هر دو خورده‌اند و پوشیده‌اند؛ ولی آخر کار آن کسی که داد و دهش داشته، در چه سعادتی و آن بدبختی که روی هم گذاشته، در چه حسرتی! ای کاش! از مال خدا داده و بهره برده بودم. قرآن مجید را مسلمانان باید بخوانند و از مواعظش اندرز بگیرند. قصّه‌های قرآن برای همین است (معرفهٔ سنهٔ الاوّلین) تا بدانند سابقین چه بوده‌اند و آنکه نجات یافت از چه جهت نجات یافت؟ برای طی کردن ره بندگی بوده و ...

داستان دو برادر یهودا و پطروس در قرآن

امروز داستانی از قرآن مجید برای نمونه تلاوت می کنم تا همه عبرت بگیریم.[۵۵۶] به طوری که در تفاسیر رسیده دو برادر از بنی اسرائیل به نام یهودا و پطروس بودند. وقتی پدرشان مرد ارث او هشت هزار دینار پول آن زمان بود. نفری چهار هزار دینار به هر کدام رسید. یهودا تمام چهار هزار ارث پدرش را اندوخته نکرد و در راه خدا داد. اگر بیچاره‌ای می‌دید، دسترسی می کرد. برادر دیگر فطروس یا پطروس، چهار هزار دینار خود را مصرف شخصی کرد. دو باغ که در آیه قرآن جَنَّتَيْنِ می‌فرماید خرید. انواع میوه‌ها، درخت انگور و خرما. وسطهای این دو باغ را زراعت کرده، این دو بوستان را از درختهای میوه‌دار پر کرد. بین این دو بوستان را هم خداوند برایش نهری جاری کرده بود. دیگر آنکه غلامانی خریداری کرد و کنیزهایی خرید و قصر

---

[۵۵۶] (۱)-i\ وَ اضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا رَجُلَيْنِ جَعَلْنا لِأَحَدِهِما جَنَّتَيْنِ مِنْ أَعْنابٍ وَ حَفَفْناهُما بِنَخْلٍ وَ جَعَلْنا بَيْنَهُما زَرْعاً* كِلْتَا الْجَنَّتَيْنِ آتَتْ أُكُلَها وَ لَمْ تَظْلِمْ مِنْهُ شَيْئاً وَ فَجَّرْنا خِلالَهُما نَهَراً* وَ كانَ لَهُ ثَمَرٌ ...\E كهف: ۳۲- ۳۴.

باشکوهی در این بوستان برای خودش بنا کرد و خلاصه همه پول مصرف شخصی‌اش گردید.

یهودا وقتی نیاز به قرض پیدا کرد، نزد فطروس برادر ثروتمندش آمده وام خواست.

---

(۱)- وَ اضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا رَجُلَيْنِ جَعَلْنا لِأَحَدِهِما جَنَّتَيْنِ مِنْ أَعْنابٍ وَ حَفَفْناهُما بِنَخْلٍ وَ جَعَلْنا بَيْنَهُما زَرْعاً* كِلْتَا الْجَنَّتَيْنِ آتَتْ أُكُلَها وَ لَمْ تَظْلِمْ مِنْهُ شَيْئاً وَ فَجَّرْنا خِلالَهُما نَهَراً* وَ كانَ لَهُ ثَمَرٌ ... کهف: ۳۲- ۳٤.

ایمان، ص: ۳۲٦

این احمق مغرور اوّلا به نظر حقارت به این برادر نگاه کرد (ای برادری که مالدار هستی، مبادا به رحم فقیرت با نظر بی‌اعتنایی بنگری). بعد شروع به شماتت کرد (وای بر تو ای مغرور! سرزنش هم می کنی) و گفت: تو ساده‌ای! این همه پول ارث پدری را چه کردی که حالا محتاج به قرض شوی؟ او را ناراحت کرد و گفت:

«من ارث پدرم را قدردانی کردم. ببین وضع زندگی‌ام چگونه است. این دستگاه از بین رفتنی نیست».[۵۵۷]

الآن مشرک است می‌گوید باغ من، زندگی من، بوستان من امّا نمی‌فهمد که همه ملک خداست. عاریه به دست تو است. شخصی را می‌شناسم که می‌گفت: «ثروت مرا تا هفت پشت من بخورند، دارند». خودم دیدم نسل اوّلش گدایی می‌کرد. با کمال غرور می‌گوید: گمان نمی‌کنم قیامتی باشد (چنانچه این روزها هم کم و بیش از این حرفها می‌زنند و می‌گویند کی از آن عالم آمده است؟) و اگر خبری هم باشد، به سوی پروردگارم برگردم از این بیشتر می‌یابم. دستگاهم از این‌جا مرتّب‌تر است.[۵۵۸] این‌جا هم استحقاق دارم، اگر خبری هم باشد آنجا هم استحقاق دارم، چقدر جهل و غرور!

---

[۵۵۷] (۱)-\i وَ دَخَلَ جَنَّتَهُ وَ هُوَ ظالِمٌ لِنَفْسِهِ قالَ ما أَظُنُّ أَنْ تَبِيدَ هذِهِ أَبَداً\E کهف: ۳۵.

[۵۵۸] (۲)-\i وَ ما أَظُنُّ السَّاعَةَ قائِمَةً وَ لَئِنْ ...\E کهف: ۳۶.

با او شروع به گفتگو کرد و گفت: «نگاه به دارایی من بکن، از تو چقدر مالم بیشتر است. نگاه غلامان و کنیزانم بکن، چقدر از تو بیشتر دارم از تو نیرومندترم از جهت نفرات و عدد».

برادر مؤمنش او را نصیحت کرد و گفت: «آیا به خدا کفر می‌ورزی. آی کسی که از مشت خاکی خدا تو را آفریده، سپس از نطفه‌ای، سپس تو را مردی ساخت».[۵۵۹] سر گور پدرت را باز کن بین چیست؟ آی مشت خاک و نطفه گندیده! این افتخار کردنها، مباهات کردنها، من‌من کردنها، کفر به خداست. خدا را فراموش نکن. مال، مال خداست. تو مخلوق ضعیف و ذلیل هستی و حق نداری مباهات کنی به مالی که مال

---

(۱)- وَ دَخَلَ جَنَّتَهُ وَ هُوَ ظالِمٌ لِنَفْسِهِ قالَ ما أَظُنُّ أَنْ تَبِيدَ هذِهِ أَبَداً کهف: ۳۵.

---

[۵۵۹] (۳)-\i قالَ لَهُ صاحِبُهُ وَ هُوَ يُحاوِرُهُ أَكَفَرْتَ بِالَّذِي خَلَقَكَ مِنْ تُرابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ سَوَّاكَ رَجُلًا\E کهف: ۳۷.

(۲)- وَ ما أَظُنُّ السَّاعَةَ قائِمَةً وَ لَئِنْ ... کهف: ۳٦.

(۳)- قالَ لَهُ صاحِبُهُ وَ هُوَ يُحاوِرُهُ أَ كَفَرْتَ بِالَّذِي خَلَقَكَ مِنْ تُرابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ سَوَّاكَ رَجُلًا کهف: ۳۷.

ایمان، ص: ۳۲۷

خداست، خودت هم مال او هستی.

برادر گفت: «امّا من هیچ‌وقت مشرک نخواهم شد. برای پروردگارم هیچ چیزی را انباز نمی‌گیرم»؛[۵۶۰] نه مال و جاه و جلال. همه چیز من خداست. تکیه من و قوّت قلب من خداست نه مال وَ لَوْ لا إِذْ دَخَلْتَ جَنَّتَكَ قُلْتَ ما شاءَ اللَّهُ ....[۵۶۱]

برادر نادان! وقتی در باغت وارد می‌شوی مغرور نشو! نگو درختهای من! دارایی من! تا پایت را به باغت گذاشتی بگو لا حول و لا قوّة الّا باللّه، ما شاء اللّه؛ یعنی تا خدا چه خواهد. اگر او خواهد تو از این باغ استفاده

[۵۶۰] (۱)- i\ لكِنَّا هُوَ اللَّهُ رَبِّي وَ لا أُشْرِكُ بِرَبِّي أَحَداً\E کهف: ۳۸.

[۵۶۱] (۲)- کهف: ۳۹.

کنی، استفاده می کنی وگرنه نمی‌شود. نه یک باغ صدها باغ هم داشته باشی چه فایده؟ چه بهره‌ای می‌توانی ببری؟ الآن تو خدای خودت را باغ و بستان قرار دادی. چرا وقتی داخل بستانت می‌شوی نمی‌گویی قوّه، مال خداست نه مال من. لا قوّۀ الّا باللّه، ما شاء اللّه تا خدا چه خواهد؟ هرچه خدا بخواهد، تا او چه برکتی و منفعتی بدهد؟[۵۶۲]

«آی برادر ثروتمند! به برادر کوچک ضعیف این‌طور تکبّر می‌کنی و فخر می‌ورزی؟! امیدوارم نزد پروردگارم خدا بهتر از بوستان و دستگاهت به من بدهد. اگر می‌بینی در دنیا من باغ و بستان و دستگاهی ندارم، دارایی‌ام کمتر است، چه‌بسا پروردگارم بهتر از این را به من عنایت کند و امّا نسبت به تو.[۵۶۳] **ببین دستگاهت، باغ و بستانت را ممکن است خدا یک مرتبه بلایی بفرستد و از بین ببرد».**

---

[۵۶۲] (۳)-\i ... إِنْ تَرَنِ أَنَا أَقَلَّ مِنْكَ مالًا وَ وَلَداً* فَعَسى رَبِّي أَنْ يُؤْتِيَنِ خَيْراً مِنْ جَنَّتِكَ ...\E کهف: ۳۹- ۴۰.

[۵۶۳] (۴)-\i ... وَ يُرْسِلَ عَلَيْها حُسْباناً مِنَ السَّماءِ فَتُصْبِحَ صَعِيداً زَلَقاً\E کهف: ۴۰.

دو برادر از هم جدا شدند. شب شد[٥٦٤] نصف شب صاعقه‌ای آمد و تمام درختهایش را سوزانید حتّی یک درخت میوه برایش نماند. تمام ساختمانش[٥٦٥] پایین آمد. یک اتاق و مسکن سالم برایش نماند.

---

(١)- لكِنَّا هُوَ اللَّهُ رَبِّی وَ لا أُشْرِكُ بِرَبِّی أَحَداً كهف: ٣٨.

(٢)- كهف: ٣٩.

(٣)- ... إِنْ تَرَنِ أَنَا أَقَلَّ مِنْكَ مالًا وَ وَلَداً* فَعَسى رَبِّی أَنْ يُؤْتِيَنِ خَيْراً مِنْ جَنَّتِكَ ... كهف: ٣٩- ٤٠.

(٤)- ... وَ يُرْسِلَ عَلَيْها حُسْباناً مِنَ السَّماءِ فَتُصْبِحَ صَعِيداً زَلَقاً كهف: ٤٠.

(٥)- وَ أُحِيطَ بِثَمَرِهِ فَأَصْبَحَ يُقَلِّبُ كَفَّيْهِ ... كهف: ٤٢.

(٦)- ... خاوِيَةٌ عَلى عُرُوشِها ... كهف: ٤٢.

---

[٥٦٤] (٥)-\i وَ أُحِيطَ بِثَمَرِهِ فَأَصْبَحَ يُقَلِّبُ كَفَّيْهِ ...\E كهف: ٤٢.

[٥٦٥] (٦)-\i ... خاوِيَةٌ عَلى عُرُوشِها ...\E كهف: ٤٢.

ایمان، ص: ۳۲۸

بدبخت وقتی این منظره را دید که همه سرمایه از کف رفته، دست پشت دست می‌زد، می‌نالید و می گفت: «ای کاش! برای پروردگارم شریک قرار نداده بودم. خودم را مقابل خدا قرار نداده بودم»؛[۵۶۶] ولی این حسرت دیگر فایده ندارد.

این داستان را در قرآن بخوانید و از آن عبرت بگیرید. آن یهودا چطور شد نجات یافت و پطروس چطور شد که هلاک شد.

علی علیه السّلام می‌فرماید: «انّما اهلک اللّه من اهلک بمعصیته و انجی من أنجی بطاعته».[۵۶۷]

بنی امیّه ناکام روزگار

ببینید کسانی که سعی می کردند حق را از بین ببرند و خاموش کنند چه شدند؟[۵۶۸] آیا به آرزویشان رسیدند و

---

[۵۶۶] (۱)-\i ... یا لَیْتَنِی لَمْ أُشْرِكْ بِرَبِّی أَحَداً\E کهف: ۴۲.

[۵۶۷] (۲)- اصول کافی: ۲/ ۵۱.

[۵۶۸] (۳)-\i یُرِیدُونَ لِیُطْفِؤُا نُورَ اللَّهِ بِأَفْواهِهِمْ وَ اللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ ...\E صف: ۸.

توانستند حق را از بین ببرند؟ آیا آنهایی که مقابل حق مبارزه کردند، آنهایی که خواستند دین نباشد، آیا به آرزویشان رسیدند؟ نه تمام ناکام و نامراد ماندند.

این همه بنی امیّه جان کندند که آل محمد صلّی اللّه علیه و آله را به کلّی از بین ببرند و اسم علی علیه السّلام به خوبی برده نشود. یزید از همه ناکامتر است. نامرادی بدتر از او سراغ ندارم. چرا؟ کامش و کام معاویه این بود که کسی از علی علیه السّلام و آل او نامی نبرد. هرکس اسم علی علیه السّلام را به نیکی می‌برد او را از بین می‌برد. حقوق بگیر از بیت المال اگر شیعه علی علیه السّلام بود، اسمش را حذف می‌کردند به آرزوی اینکه خاموش کند نور خدا را؛ امّا بدبخت ناکام، بیا و ببین چشمت کور، هر قرنی که می‌گذرد افرادی که ذکر شریف علی علیه السّلام را بلند می‌کنند، بیشتر می‌شوند. معاویه بی‌شرف چنان زمینه را درست کرده بود که اگر خود آقا علی علیه السّلام سفارش نفرموده بود که بدن

شریفش را نهان کنند، این شقی بدن را سالم نمی‌گذاشت.

حضرت فرمود: «حسن جان! چهار شکل جنازه درست کن به چهار موضع بفرست تا قبر من مشتبه گردد».[۵۶۹]

---

(۱)- ... یا لَیْتَنِی لَمْ أُشْرِکْ بِرَبِّی أَحَداً کهف: ٤٢.

(۲)- اصول کافی: ۲/ ۵۱.

(۳)- یُرِیدُونَ لِیُطْفِؤُا نُورَ اللَّهِ بِأَفْواهِهِمْ وَ اللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ ... صف: ۸.

(٤)- بحار الأنوار: ٤٢/ ٢١٤.

ایمان، ص: ۳۲۹

لذا یکی پس از دیگری جنازه را آوردند، یکی را به مکّه و دیگری به سمت بیت المقدّس و جنازه‌ای را در خانه‌اش و جنازه اصلی را که بدن مطهّر بود، همین‌جای

---

[۵۶۹] (۴)- بحار الأنوار: ۴۲/ ۲۱۴.

مقدّس در شب دفن کرد و جز چند نفر خواص، برای دفن کسی حاضر نبود. قبر علی پنهان ماند ولی بیش از یک قرن طول نکشید در قرن دوّم بود که در تواریخ ثبت است.

در کتاب فرحهٔ الغری از کتب معتبره ابن طاووس کیفیّت پیدا شدن قبر را نقل نموده است.

... الْعاقِبَةَ لِلْمُتَّقِينَ[۵۷۰] سعادتمند کسی است که آخر کار را ببیند. راه موسی بن جعفر را بگیرد و راه هارون را ترک کند. نفس و قلدری و هواپرستی را کنار بگذارد.

بنده خدا باش تا سلطان عالم ملک و ملکوت شوی.

خیال سلطنتم بود هوای خواجگی‌ام
بندگی تو کردم بود بندگی تو کردم

[۵۷۰] (۱)- هود: ۴۹.

اگر می‌خواهی بزرگ شوی، پیش خدایت کوچک بشو. نفست را کنار بگذار. مثل خود موسی بن جعفر علیه السّلام به درگاه خدا صورت را به خاک بگذار «حلیف السجدۀ الطویلۀ».[۵۷۱]

چقدر راز و نیازها و سجده‌ها دارد. در زندان ناله‌ها، گریه‌ها و بندگیها دارد. خشوع و خضوعها دارد. خودش هم از خدا جای خلوتی می‌خواست امّا آخر کار نمی‌دانم چطور شد که آقا می‌گفت: «خدایا مرا نجات بده».[۵۷۲]

---

(۱)- هود: ٤٩.

(۲)- بحار الأنوار: ۱۰۲/ ۱۷.

(۳)- همان: ٤٨/ ۲۱۹.

ایمان، ص: ۳۳۰

---

[۵۷۱] (۲)- بحار الأنوار: ۱۰۲/ ۱۷.

[۵۷۲] (۳)- همان: ۴۸/ ۲۱۹.

گفتار سی و پنجم: اقسام و شعبه‌های عدالت

«العدل علی اربع شعب: غامض الفهم و غمر العلم و زهرة الحکم و روضة الحلم فمن فهم فسر جمیع العلم و من علم عرف شرائع الحکم و من حلم لم یفرط فی امره و عاش فی الناس حمیدا».[۵۷۳]

خلاصه فرمایشات مولی الموحّدین امیر المؤمنین علیه السّلام:

«عدل چهار شعبه دارد:

۱- غامض الفهم؛ فهم مشکلات لازم دارد. مؤمنی که فهم ندارد، ارزشی ندارد.

هوش و ادراک می‌خواهد.

۲- غمر العلم؛ علمی که فرو رود در اعماق حقایق و حقایق اشیاء را بفهمد تا عدل را رعایت نماید.

[۵۷۳] (۱)- اصول کافی: ۲/ ۵۱.

۳- زهرة الحکم؛ حکمت ظاهره. مؤمن باید حکمت‌شناس شود. در بعضی از نسخه‌ها تغاوص الفهم است، از تغوص گرفته شده؛ چنانچه غوّاص در دریا به طلب جواهرات فرو می‌رود، مؤمن هم باید به قوّه هوش و ادراک در حقایق فرو رود.

گوهرهای حکمت را درآورد و از آن بهره برد.

٤- عاش فی الناس حمیدا؛ دیگر آنکه باید بردبار باشد».

---

(۱)- اصول کافی: ۲/ ۵۱.

ایمان، ص: ۳۳۱

فهم و پایه‌های عدل

علی علیه السّلام شعبه‌های عدل را بر روی «فهم» آورده است. پایه‌های عدل روی فهم است. چه ربطی میان فهم و عدل است؟ اوّلین مرتبه عدل، عدل با خداست. بعد عدل با خلق و سوّم عدل با خود.

عدل با خدا وقتی درست می‌شود که آدمی هوشیار و دقیق شود و حقایق را بفهمد آنگاه عدل می‌کند. قبلا عرض کنم تمام شما مسلمانان می‌دانید از احکام ضروریّه عقلیّه شرعیّه، تصرّف در ملک غیر بدون اذن و رضای صاحبش عقلا قبیح و شرعا حرام است، آیا در این مثال کسی شکّی دارد؟

در هر خانه وارد شدی بدون اذن صاحبش عقل می‌گوید زشت و شرع می‌گوید حرام است.

حرمت تصرّف در ملک غیر

این بدن من و تمام اعضای آن، ملک کیست؟ در این حقیقت فرو رو تا بفهمی و عدل را رعایت کنی.

این چشم را کی ساخته؟ آیا خودت دستگاه عکاسی آن را ساختی؟ هفت طبقه هر کدام متّصل به یکدیگر، با چه تشریفاتی حتّی رطوباتی که بین طبقات است، رطوبت طبقه‌ای خشک شود، شخص کور می‌شود. آیا گوش تو که سه میلیون ذرّات دارد.

طنطاوی در تفسیرش می‌نویسد: «گوش سه میلیون سلول دارد. دست قدرت آن را تکمیل کرده تا بشنوی». پس این گوش، مال کیست؟ مال همان‌که درستش کرده. زبان مال کیست؟ ملک تو است؟ آیا تو آن را ساختی؟ صدور حروف از آن را که درست کرده؟ هر که ساخته مال اوست و هکذا و هکذا از سرتاپا، مال خداست. عقلت می‌فهمد ملک خودش نیست، ملک دیگری را در غیر رضای او چگونه به کار می‌اندازی؟

تصرّف در ملک غیر، بدون رضای او ظلم است.

کسی که با زبانش فحش می‌دهد، در ملک خدا ظلم کرده، تصرّف بی‌جا کرده.

ایمان، ص: ۳۳۲

همچنین چشمی که به خیانت می‌نگرد و خلاصه هر حرکتی در ملک خدا، در غیر رضای خدا ظلم است.

علاقه‌هایت را نیز به همچنین. اولادت ملک خداست به دست تو عاریه سپرده شده است. مالی که خدا به تو داده است تنها نسبتی به تو دارد؛ مانند سایر چیزها امّا ملک حقیقی خداست. خانه‌ات همچنین است. سنگ و خاک و آهن و چوب همه مال خداست. بنّا و سازنده‌های آن نیز بنده‌های خدایند. ... أَلا إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ.[۵۷۴]

اگر در ملک خدا تصرّف مالکانه کنی و خودم‌خودم کنی، ظالمی در هر شأنی از شؤون تا خدا را فراموش کردی، ظالم هستی، چه در اعضای بدنت و چه در مالت؛ مثلا اگر اسراف کنی،[۵۷۵] ظالمی. همان اندازه‌ای که صاحبش اذن داده است یعنی اقتصاد داشته باش[۵۷۶] نه اینکه مالی که به تو داده، پنهان کنی. گنجش کنی که فردا همین مال آتش می‌شود و به آن داغ

---

[۵۷۴] (۱)- شوری: ۵۳.

[۵۷۵] (۲)-\i وَ الَّذِينَ إِذا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَ لَمْ يَقْتُرُوا ...\E فرقان: ۶۷.

[۵۷۶] (۳)-\i وَ لا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلى عُنُقِكَ وَ لا تَبْسُطْها كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُوماً مَحْسُوراً\E اسراء: ۲۹.

می‌شوی[۵۷۷] و نه خرج که می‌کنی زیاده‌روی کنی، صاحبش راضی نیست بی‌جا یا زیاده صرف نمایی.

مروی است که: «روزی امام صادق علیه السّلام بیرون منزل هندوانه نیم خورده‌ای مشاهده کرد امام صادق علیه السّلام ناراحت شد و فرمود: وقتی آن را آوردند، اعتراض کرد که چرا چنین کردید؟

هنوز می‌شد از آن استفاده کرد. اگر شما نمی‌خواستید، هستند کسانی که می‌خواهند».

هر نوع تصرّفی که خلاف اذن و رضای صاحب اصلی باشد، تصرّف ظالمانه می‌شود.

مال مال خداست و تو هم مشت خاکی و مال خدایی.

حضرت سجّاد علیه السّلام و رعایت حقوق حیوانات

در ضمن حالات امام چهارم زین العابدین علیّ بن الحسین علیهما السّلام دارد که آقا پانزده مرتبه حجّ

[۵۷۷] (۴)-\i ... وَ الَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَ الْفِضَّةَ وَ لا يُنْفِقُونَها فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذابٍ أَلِيمٍ\E توبه: ۳۴.

مشرّف شدند، غیر از عمره‌هایی که غالبا حضرت در ماه رجب در مکّه

---

(۱)- شوری: ۵۳.

(۲)- وَ الَّذِینَ إِذا أَنْفَقُوا لَمْ یُسْرِفُوا وَ لَمْ یَقْتُرُوا ... فرقان: ٦٧.

(۳)- وَ لا تَجْعَلْ یَدَکَ مَغْلُولَةً إِلی عُنُقِکَ وَ لا تَبْسُطْها کُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُوماً مَحْسُوراً اسراء: ۲۹.

(٤)- ... وَ الَّذِینَ یَکْنِزُونَ الذَّهَبَ وَ الْفِضَّةَ وَ لا یُنْفِقُونَها فِی سَبِیلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذابٍ أَلِیمٍ توبه: ۳٤.

ایمان، ص: ۳۳۳

می‌ماند و گاهی ماه رمضان نیز می‌ماند.

شتری که مرکب امام در راه بود، در این سفرها هیچ‌وقت حضرت تازیانه‌ای به این مرکب نزد.

مروی است در سفری شتر راه نمی‌رفت و به چرا سرگرم می‌شد. امام دید خیلی معطّل کرد. تازیانه دست مبارک را بلند کرد امّا نزد و فرمود: «لو لا خوف القصاص»[۵۷۸] از قصاص می‌ترسم. شتر مال خداست. ملک اوست. اذن داده است بار بر آن بگذاری و سوار بشوی، اگر بی‌مورد او را بزنی، مسؤول هستی، مگر یقین کنی که خدا راضی هست این جور بزنی. هرکس خودش را مالک مستقل بدون احساس مسؤولیّت دید، ظالم است در هر شأنی از شؤونش که باشد.

در مناجات علی علیه السّلام است: «مولای! یا مولای! انت المالک و انا المملوک»؛[۵۷۹] من محکومم، مقهورم، ساخته شده‌ام و هرچه به من مربوط است، مال تو است. اگر کسی این معنا برایش روشن شد، تقوای حقیقی برایش حاصل است.

---

[۵۷۸] (۱)- بحار الأنوار: ۴۶/ ۹۱.

[۵۷۹] (۲)- مفاتیح الجنان/ مناجات حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام در مسجد کوفه.

عدل، تقوای حقیقی است. پرهیز از استقلال و خود را صاحب اختیار تام دیدن است.

«عدل» با مخلوق هم فهم می‌خواهد. باید حکمت نصیبش شود تا بفهمد بین او و ما بقی انسانها آیا فرقی هست یا نه؟ به حسب حقیقت، اصل همه خاک است؛ آخر خاک. همه مخلوق ربّ العالمین و بالأخره فانی هستیم. خداوند او را آفریده و بعد هم از این عالم می‌برد، چه فرقی بین افراد بشر به حسب خلقت و تکوین است؟ هیچ، همه علی السواءاند، پس مبادا به بشر دیگری، کبر کنی. علوّ، برتری و استعلا بجویی.

غزّالی نقل کرده که: «در خراسان ایّام ولایت عهدی حضرت رضا علیه السّلام. حضرت حمّام تشریف بردند. بعد از دقایقی صاحب حمّام در گرم‌خانه آمد تا ببیند آقا فرمایشی دارد یا نه؟ دید حضرت کیسه به دست گرفته پشت کسی را کیسه می‌کشد. خواست به آن

شخص نهیب کند که حضرت اشاره فرمود ساکت باشد. معلوم شد آن شخص حضرت را

---

(۱)- بحار الأنوار: ٤٦/ ۹۱.

(۲)- مفاتیح الجنان/ مناجات حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام در مسجد کوفه.

ایمان، ص: ۳۳٤

نمی‌شناسد. به آقا عرض می‌کند آیا کیسه پشت من می‌کشید؟ حضرت هم فرموده بود آری».[۵۸۰]

مخلوق در جهت عبدی، همه مثل هم هستند. مقام امامت و نبوّت و درجات عطای خداست؛ ولی در جهت خلقی عدل، اگر ذرّه‌ای خود را از بشری بالاتر قرار دادی، ظلم کرده‌ای.

حسرتمندترین انسانها

---

[۵۸۰] (۱)- بحار الأنوار: ۴۹/ ۹۹.

روز قیامت سه طایفه‌اند که حسرتشان از همه بیشتر است:

طایفه اوّل: عالمی که مردم را نصیحت می‌کرد، موعظه می‌کرد و مردم به اندرزهای او عمل کردند و از صراط رد شدند امّا عالم بدبخت چون به گفته‌های خود عمل نکرده بود، در جهنّم سقوط می‌کند. و می‌بیند مریدها از صراط به سلامت رد می‌شوند و او حسرت می‌خورد.

طایفه دوّم: مالدارانی که از مالشان انفاق نکردند و مردند. پس از مرگشان وارثهایشان آن مال را در راه خدا انفاق کردند. مالدار بدبخت از قعر جهنّم می‌بیند ورثه‌اش از مالی که او جمع کرده، به چه درجاتی رسیده‌اند امّا خود بدبختش گرفتار وزر و وبال آن مالهاست.

طایفه سوّم: آقا و خانمی که دارای غلام، کنیز، نوکر و کلفت بودند، فردا می‌بیند همانهایی که به او حکم می‌کرد و آنها را ذلیل می‌شمرد، در بهشت چه جاه و جلالی دارند و خودش جهنّمی شده است. رئیسی که

کرسی‌نشین بود، چه بی‌اعتنایی به پیش خدمت می کرد؛ کارفرمایی که به کارگر اعتنایی نداشت، این‌طور حکمران شده است و رئیس و کارفرما کت و بغل بسته گرفتار است.[۵۸۱]

حاصل روایت منقوله این است که: «کسی که بر ده نفر و بیشتر ولایت و حکومت

---

(۱)- بحار الأنوار: ٤٩/ ٩٩.

(۲)- اشدّ الناس حسرة يوم القيمة ثلاثة ... (تهذيب الكمال: ١١/ ١٩٣).

داشته باشد، فردای قیامت، کت و بغل بسته وارد محشر می‌شود و هیچ‌چیز او را رها نمی کند مگر عدلی که

[۵۸۱] (۲)- اشدّ الناس حسرة يوم القيمة ثلاثة ...(تهذيب الكمال: ١١/ ١٩٣).

نموده است وگرنه با همین کت و بغل بسته شده، موهای او را پیچیده و به آتش می‌افکنند».[۵۸۲]

رعایت اولاد را دیروز گفتیم. مبادا تجاوز از حدّ شود. در پیش بچّه اگر فحش دادی، ظالمی؛ چون بچّه فحش‌دهنده می‌شود. به ما دستور رسیده اگر به بچّه‌تان وعده دادید و وفا نکردید، ظالمید. اگر گفتی امروز برایت می‌خرم، اگر نخریدی و امروز را به فردا انداختی، ظالمی؛ چون بچّه این‌طور بار می‌آید که برایش وعده و وفای به عهد مطرح نیست. انجاز وعده به اولاد، احسان به اولاد باید به قدری باشد که قبح کذب را بفهمد. از همان کوچکی فطرتش به صدق بار بیاید. پیش اولادت اگر منکری از تو سر زد، در او اثر می‌گذارد.

وای به آن پدر و مادری که فرزند خودشان را با خود به سینما و مراکز فسق و فجور ببرند. معلوم است که

---

[۵۸۲] (۱)- لا یؤمّر رجل علی عشرة فما فوقهم الّا جیء به یوم القیامة مغلولة یده الی عنقه فان کان محسنا فکّ عنه، و ان کان مسیئا زید غلّا الی غلّه(بحار الأنوار: ۷۵/ ۳۴۱). و فی روایة اخری: و ان کان ظالما هوی به فی نار جهنّم و بئس المصیر(من لا یحضره الفقیه: ۴/ ۱۸).

فردای قیامت همین بچّه دامنت را می‌گیرد و می‌گوید: ای پدر! و ای مادر! شما به من ظلم کردید و مرا دزد جانی، یا بی‌دین بار آوردید!

حق فرزند بر پدر و مادر

کلام در بیان عدل با مخلوق بود. گفتیم ادای حقوق که عقل و شرع آن را واجب می‌شمارد، شرح و تفصیل آن زیاد و در کتاب فقه در باب معاشرت ذکر شده است.

حقوقی که زن و شوهر، فرزند و والدین به یکدیگر دارند. حقوق شریک و همسایه.

خریدار و فروشنده. همسفر و هم‌صحبت هم‌مجلس، آن مقداری که مختصرا می‌شود گفت. حقوق اولاد بر پدر و مادر، دیروز ذکر شد و امروز قاعده کلّی برای حقّ اولاد بر والدین را بگوییم.

---

(۱)- لا یؤمّر رجل علی عشرۀ فما فوقهم الّا جیء به یوم

القیامة مغلولة یده الی عنقه فان کان محسنا فکّ عنه، و ان کان مسیئا زید غلّا الی غلّه (بحار الأنوار: ۷۵/ ۳٤۱).

و فی روایة اخری: و ان کان ظالما هوی به فی نار جهنّم و بئس المصیر (من لا یحضره الفقیه: ٤/ ۱۸).

ایمان، ص: ۳۳٦

بر هر پدر و مادری لازم است که اولاد را به ترک گناه وادارند و هر گناهی که موجب فساد است، واجب است از آن جلوگیری نمایند. نمی‌توانی بگویی بچّه تکلیف ندارد. گناهانی که فساد ندارد، بهتر آن است که از جهت تمرین بچّه را به ترک گناه وا دارد؛ مثلا نشستن یا ایستادن رو به قبله و پشت به قبله بول کردن بر هر مکلّفی حرام است امّا بر بچّه حرام نیست؛ چون تکلیف ندارد؛ ولی اگر بچّه خودش رو به قبله یا پشت به قبله نشست، واجب نیست او را منع کند؛ امّا سزاوار است از جهت تمرین، او را راهنمایی کنند. البتّه خود پدر یا مادر نباید بچّه را رو به قبله یا پشت به قبله بنشانند.

نماز مثلا درست است بر او واجب نیست ولی والدین باید پیش از تکلیف، بچّه را نمازخوان کرده باشند. خصوصا پسر در سنّ دوازده سالگی و دختر هفت سالگی باید نمازخوان باشد و اگر نشد، حقی به گردن پدر و مادر بوده که ادا نکرده است. و اگر نه ساله شد دختر و نماز نخواند، به گردن تو هم هست. پسرت که پانزده ساله شد و نماز خوان نشد، به عهده تو نیز هست که چرا او را از ده سالگی نمازخوان نکردی.

بازداشتن کودک از دروغ و نمّامی

امّا گناهانی که واجب است بر والدین زجر اولاد از کوچکی، گناهانی است که در آن فساد است؛ مثل دروغ. نگذار بچّه‌ات عادت به دروغ کند، یا اگر غیبت و نمّامی کرد مبادا در صورتش بخندی و از او بپذیری که فتنه‌انگیز بار می‌آید. فورا به او باید بگویی:

بچّه هرچه شنید نباید بگوید، نه اینکه بگویی خوب دیگر چه گفت و دیگر چه شد.

زنهایی که می‌بینی از فتنه‌انگیزی باک ندارند، برای این است که از همان بچّگی مادرش او را ادب دینی نکرده است. شما دیگر چنین نباشید.

سفارش امام صادق علیه السّلام درباره احترام به مادر

اینک مختصری هم از حقوق والدین بر اولاد تذکّر دهم. حقّ پدر و مادر را بهتر این است که از روایت بفهمیم. یکی از شیعیان حضرت صادق علیه السّلام مادر پیری داشت. از او خواست حالا که به مکّه و مدینه می‌روی اگر ممکن است مرا هم ببر. راستی جوان هم

ایمان، ص: ۳۳۷

مردانگی کرد. سفرهای سابق، آن هم پیرزنی که باید او را تر و خشک کنند. مدّت یک ماه چقدر زحمت کشید. مادر را به مدینه آورد. بعد جریان را برای امام صادق علیه السّلام عرض کرد که مادرم زمینگیر شده و من با چه زحمتی او را آورده‌ام. آیا حقّش را ادا کرده‌ام یا نه؟

حضرت فرمود (مضمون روایت): «اگر از همان کوفه مادرت را به دوش کشیده بودی (نه روی محمل)، در راه لقمه در دهانش گذاشته و تر و خشکش کرده بودی باز جبران مدّتی که در شکمش بودی نکرده‌ای؛ زیرا او نه ماه ثقل تو را نگه داشت به آرزوی دوام و بقای تو».

مادری که هشت یا نه ماه آبستن است، چقدر در زحمت است. از پلّه‌ای بخواهد بالا برود، چقدر زحمت دارد. خوابش مشکل. راه رفتنش سخت. وضع حمل دیگر اشکل.

به قدری سخت است که اگر باایمان و صابر باشد، وقتی بزاید مثل روزی که از مادر متولّد شده است، از گناه پاک می‌شود.[۵۸۳]

خلاصه امام می‌فرماید: «او این زحمتها را متحمّل می‌شد به آرزوی زنده ماندن تو؛ ولی تو این کار را که

[۵۸۳] (۱)- عن الصادق علیه السّلام: النفساء تبعث من قبرها بغیر حساب لانها ماتت فی غم نفاسها(سفینة البحار: ۲/ ۶۰۴).

کردی با آرزوی فنای او که زودتر از دستش راحت شوی!!».

حرمت کمترین بی‌احترامی به پدر و مادر

هیچ‌وقت صدایت را بلندتر از پدر و مادر نکن. وای به اولادی که به تندی و غضب به پدر و مادر بنگرد تا چه رسد به زبان یا فحش دادن.

کوچکترین حرفی که آنها را ناراحت کند، حرام است. اف گفتن به پدر و مادر به نص قرآن مجید حرام است.[۵۸۴] روایت می‌فرماید: «اگر کمتر از اف، کلمه‌ای بود،

---

(۱)- عن الصادق علیه السّلام: النفساء تبعث من قبرها بغیر حساب لانها ماتت فی غم نفاسها (سفینهٔ البحار: ۲/ ٦۰٤).

[۵۸۴] (۲)-\i ... فَلا تَقُلْ لَهُما أُفٍّ وَ لا تَنْهَرْهُما وَ قُلْ لَهُما قَوْلًا كَرِيماً\E اسراء: ۲۳.

(۲)- ... فَلا تَقُلْ لَهُما أُفٍّ وَ لا تَنْهَرْهُما وَ قُلْ لَهُما قَوْلًا كَرِيماً اسراء: ۲۳.

ایمان، ص: ۳۳۸

خداوند آن را ذکر می‌فرمود».[۵۸۵]

خلاصه کوچکترین حرفی که باعث ناراحتی آنها شود ممنوع است.

اوّلا مادر هیچ‌وقت حاضر نیست اولادش را بزند مگر وقتی که به راستی اولاد بی‌ادبی کرده باشد و وقتی هم که بزند، آهسته می‌زند، دلش نمی‌آید محکم بزند.

خلاصه، تحمّل کردن در کتک خوردن از پدر و مادر، ثواب فوق العاده دارد که بدین وسیله تشفّی غیظ آنها شده است. وای به اولادی که پدر یا مادر را بزند! همین‌قدر بدان چنین فرزندی عاقبت به شرّ می‌میرد.

[۵۸۵] (۱)- بحار الأنوار: ۷۴/ ۶۷.

وای اگر مادر از روی ناراحتی به او نفرین کند! کسی به امام شکایت کرد و گفت:

اولادم چنین و چنان هستند. حضرت فرمود: «معلوم می‌شود تو از کسانی هستی که به اولادت نفرین کرده‌ای». گفت: «آری».

حضرت فرمود: «تقصیر خودت است».

هیچ‌وقت به اولادت نفرین مکن. از چیزهایی که موجب فقر می‌شود، نفرین به اولاد است. تو باید حلم بورزی. شفقت داشته باشی. بزرگترین انتقام بچّه این است که از جلو پدر و مادر بروند. زدن و نفرین کردن، غلط است.

نفرین مادر در حقّ زمخشری

زمخشری صاحب تفسیر کشّاف، ملقّب به «جار اللّه» از یک پا محروم شد. خودش گفته بود بی‌پا شدن من به

واسطه نفرین مادرم بود. یک وقت این‌طور به من نفرین کرد و گفت: «الهی بی‌پا شوی!».

علّتش این بود که روزی برای گرفتن گنجشک از دیوار بالا رفتم. دست در لانه‌اش کردم، پای گنجشک به دستم رسید و آن را کشیدم. گنجشک هم مقاومت کرد، پایش جدا شده بیرون آوردم. مادرم دید، ناراحت شد، از سوز دل گفت: «الهی بی‌پا شوی!».

ضمنا برخی هم گویند: «خوب شد که مادر ما مرده است و در دنیا نیست تا نفرینمان

---

(۱)- بحار الأنوار: ٧٤/ ٦٧.

ایمان، ص: ۳۳۹

کند! ولی اگر خیرات برای او نفرستادی، در همان‌جا تو را نفرین می‌کند. باید وقتی که مردند، برایشان دعا و استغفار کرد و خیرات فرستاد».

رعایت حقّ همسایه

به قدری حقّ همسایه مهمّ است که علی علیه السّلام می‌فرماید: «این‌قدر پیغمبر سفارش همسایه را کرد که بعضی از اصحاب گمان می‌بردند همسایگان از یکدیگر ارث می‌برند».[۵۸۶]

رعایت حقّ همسایه این است که اوّلا: اگر از او امر نهانی فهمیدی آن را فاش نکن.

دیگر آنکه از پشت‌بام در خانه همسایه سرک نکشی که حرام است. اگر چنانچه طعامی است که بویش بلند می‌شود، آنها هم بچّه دارند، یا نپز، یا اگر پختی همسایه‌ات را هم شریک کن. سر ناودانت را روی خانه همسایه نگذاری. آشغالت را درب خانه همسایه نریزی.[۵۸۷]

همسایه باید یار همسایه باشد. غمخوارش باشد. باید همراز و همراه او باشد. شریک در عیش و عزایش باشد.

---

[۵۸۶] (۱)- نهج البلاغه فیض الاسلام: نامه ۴۷/ فراز ۳/ ۹۷۸.

[۵۸۷] (۲)- ألا لا یؤمن باللّه و الیوم الآخر من لا یأمن جاره بوائقه(مستدرك الوسائل: ۸/ ۴۲۴).

قرآن که می‌فرماید: وَ يَمْنَعُونَ الْماعُونَ[۵۸۸] یکی از وجوه تفسیر ماعون یعنی چیزی که وسیله زندگی است. همسایه اگر دیگ و کاسه و کوزه برای میهمانی می‌خواهد، فرش عاریه می‌خواهد، از او مضایقه نکن.

داستانی به مناسبت نقل می‌کنم که کرامت علما را هم در بر دارد.

مرحوم جواد عاملی؛ فقیه عادل بزرگوار؛ صاحب کتاب مفتاح الکرامه، شبی موقع شام تا خواست شام بخورد، در زدند. از نزد استادش سیّد بحر العلوم؛ بزرگواری که دارای عوالم عجیبی و مکاشفاتی بود، او را احضار می‌فرماید. فورا خودش را به استاد می‌رساند. بحر العلوم نشسته بود و جلویش ظرف طعام است ولی اوقاتش تلخ است. سیّد

---

(۱)- نهج البلاغه فیض الاسلام: نامه ٤٧/ فراز ٣/ ٩٧٨.

---

[۵۸۸] (٣)- ماعون: ٧.

(۲)- ألا لا يؤمن باللّه و اليوم الآخر من لا يأمن جاره بوائقه (مستدرک الوسائل: ۸/ ٤٢٤).

(۳)- ماعون: ۷.

ایمان، ص: ۳٤۰

اذن گرفت و نشست. استاد بر او غیظ فرمود. عرض می‌کند: «استاد چه شده که مورد غیظ شما واقع شده‌ام».

بحر العلوم فرمود: «همسایه‌ات هفت روز است در خانه‌اش چیزی نیست و این هفت روز همسایه‌ات از دکّان بقّالی مجاور خرما قرض می‌کرده و شبانه‌روز به آن خرما می‌گذراند، امروز رفته بود خرما قرض کند خرمافروش گفته حسابت زیاد شده، لذا حیا می‌کند و دیگر قرض نمی‌کند. بچّه‌هایش از گرسنگی خوابشان نمی‌برد».

سیّد جواد می‌گوید: «آقا! من نمی‌دانستم».

بحر العلوم می‌فرماید: «اگر می‌دانستی و به دادش نمی‌رسیدی که از اسلام بیرون بودی و باید به زمین فرو می‌رفتی. من اعتراضم به تو این است که چرا از همسایه غافل باشی که یک هفته این‌طور گرفتار باشد. حالا این ظرف طعام را همراه خادم می‌بری به منزل همسایه‌ات. با او بنشین و همخوراکش بشو و بعد این کیسه پول را به او بده و بیا تا من خوراک خود را بخورم».

سیّد جواد می‌گوید: همین کار را کردیم. خادم برگشت. همسایه دید این خوراک از سیّد جواد همسایه‌اش نیست. گفت: تا نگویی از کجاست نمی‌خورم. هرچه سیّد جواد اصرار کرد، نپذیرفت. بالأخره به ناچار گفت: جریان چنین است. بحر العلوم فرستاده است. آن همسایه محترم گفته بود خدای من شاهد و گواه است که از حال ما جز خدا هیچ‌کس خبر نداشت.

خواستم کلمه بحر العلوم را بگویم که اگر می‌دانستی که همسایه‌ات این‌طور گرفتار است و فریادرسی نمی‌کردی، از اسلام بهره‌ای نداشتی. ضمنا بلندگوها که این روزها مرسوم شده است، همسایه‌آزاری و حرام است. هرچند قرآن و روضه‌خوانی باشد تا دیروقت ممکن است همسایه مریض باشد، بچّه کوچک داشته باشد.

رعایت حقّ شریک

امّا حقّ شریک و عدل در روایت حقّ شریک. ای کسی که با دیگری در یک خانه شریک هستی، یا با دیگری در معامله شریک هستی و در سفر مصاحبی. واجب است بر

ایمان، ص: ۳۴۱

هر شریکی، هر نوع تصرّفی که در مال الشرکه می‌کند، با اذن رضای شریک دیگر باشد و در غیابش بر هر شریکی حفظ الغیب دیگری واجب است و فرق نگذارد بین مال اختصاصی و مال الشرکه.

شریک اگر زحمت می‌کشد، تو هم باید زحمت بکشی. عدل را باید رعایت بکنی.

دو خانواده در یک خانه، بچّه‌هایشان با هم دعوایشان می‌شود. پدرها و مادرها را عصبیتهای جاهلانه می‌گیرد و دعواهای بزرگها شروع می‌شود و حال آنکه شاید در همان حال بچّه‌ها با یکدیگر دوباره بازی می‌کنند.

در شرکت باید خیلی دقّت کرد. روایت معتبره را برایتان بخوانم تا مطلب واضح‌تر گردد.

بی‌ادبی سمره نسبت به پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله

یک نفر از مسلمانانی که از ایمان بی‌خبر بود و از عدل چیزی نمی‌فهمید به نام «سمرهٔ بن جندب». مردی قلدر، نافهم و خیلی هتّاک بود. درخت نخلی داشت که در خانه یکی از انصار بود. وقتی می‌خواست سری به درختش بزند، بدون خبر وارد خانه می‌شد. مرد انصاری گفت: «ای سمره! درست است که حقّ عبور داری

برای وارسی درختت؛ امّا صدایی بده، خبر بده و به قول امروزیها یا اللّه! بگو».

او با کمال وقاحت گفت: «حقّ عبور دارم پس اجازه برای چه بگیرم؟!».

بیچاره انصاری از این مسلمان به پیغمبر شکایت کرد و گفت: «یا رسول اللّه! سمره شریک در عبور است، هرچه به او می‌گویم باخبر وارد بشو، زن و بچّه من سر راه هستند، اعتنا نمی‌کند».

حضرت فرمود: «سمره را بیاورید». او را حاضر کردند. به او فرمود: «شریک تو چنین می‌گوید. وقتی که می‌خواهی وارد خانه شوی، باخبر وارد شو».

سمره گفت: «نخل مال من است حقّ عبور دارم، برای چه اجازه بگیرم؟!».

حضرت فرمود: «حاضری این نخل را به نخل دیگر بفروشی؟!». جنس را با جنس معامله کنی. این نخل را بده، در مقابل نخلی در فلان محل.

ایمان، ص: ۳۴۲

گفت: «نه».

حضرت فرمود: «در مقابل دو تا».

گفت: «نه». همین‌طور فرمود تا مقابل ده نخل در جای دیگر باز گفت: حاضر نیستم (راستی که بعضی نفوس قلوبکم ... کالحجارة أو أشدّ قسوة[۵۸۹] این‌قدر لجوج، آن هم با رسول خدا و در مقابل یک امر جزئی).

حضرت فرمود: «بیا معامله‌ای دیگر کن، معامله فانی با باقی؛ نخلت را به من بفروش و در مقابل نخل بهشتی که هیچ فنا نداشته باشد».

سمره گفت: «ابدا».

---

[۵۸۹] (۱)-\i ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذلِكَ فَهِيَ كَالْحِجارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً ...\E بقره: ۷۴.

رسول خدا- بنا به روایتی که نقل کرده‌اند- فرمود: «لا اراک الّا مضارّاً لا ضرر و لا ضرار فی الاسلام، اقلع بها و ارم الیها».[۵۹۰]

«تو را نمی‌بینم جز ضرر زننده، در اسلام نه زیر بار ضرر رفتن است نه ضرر زدن است، درخت نخلش را بکنید و جلویش بیندازید، هرجا می‌خواهد آن را غرس کند».

علاجش همین است. کسی که این‌قدر بی‌رحم است و زیان‌زننده است. (اسلام سمره) ظاهرا اسلام است وگرنه ایمان باشد که این‌طور نیست.

دشمنی سمره با علی علیه السّلام و فرجام سیاه سمره

عاقبتش هم از بس حریص به مال دنیا بود، یکی از دشمنان علی علیه السّلام شد. پس از پیغمبر دید پول طرف معاویه است به شام رفت و معاویه به او گفت: «صد هزار درهمت می‌دهم که بروی روی منبر تهمتی به علی بزنی و بگویی شنیدم از پیغمبر که فرمود: آیه مِنَ

[۵۹۰] (۲)- سفینة البحار: ۱/ ۶۵۴؛ من لا یحضره الفقیه: ۳/ ۱۰۳.

النَّاسِ مَنْ يَشْرِی نَفْسَهُ ابْتِغاءَ مَرْضاتِ اللَّهِ ...[591] از مردمان کسی است که جانش را برای به دست آوردن خشنودی خداوند می‌فروشد که در شأن هجرت، فداکاری و جانبازی علی علیه السّلام نازل شده است (معاویه گفت) بگو: این آیه در شأن ابن ملجم مرادی قاتل علی است!!

---

(۱)- ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذلِكَ فَهِیَ كَالْحِجارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً ... بقره: ۷٤.

(۲)- سفینهٔ البحار: ۱/ ٦٥٤؛ من لا یحضره الفقیه: ۳/ ۱۰۳.

(۳)- بقره: ۲۰۷.

ایمان، ص: ۳٤۳

سمره گفت: این دروغ بزرگی است به صد هزار دینار نمی‌ارزد.

---

[591] (۳)- بقره: ۲۰۷.

معاویه گفت: خیلی خوب! دویست هزار درهم به تو می‌دهم که به مردم برسانی این آیه‌ای که در شأن علی است، به قاتل علی نسبت بدهی. قبول نکرد. سیصد هزار هم نپذیرفت و خلاصه معامله به چهار صد هزار درهم نقد خاتمه یافت».

روز جمعه در اجتماع مسلمین سمره روی منبر رفت و گفت: «خودم شنیدم از پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله که فرمود: این آیه در مدح قاتل علی علیه السّلام است»، حتّی یک نفر هم اعتراض نکرد.[۵۹۲]

خود رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله درباره‌اش فرموده بود: «کسی که از اوّل عمرش این‌قدر پول پرست است، آخرش هم به آتش دنیا می‌سوزد و می‌میرد».

آب جوشی در دیگ کرده بودند سمره بدبخت پایش لغزید و در دیگ آب جوش افتاد و پخته شد و سقط گردید.

---

[۵۹۲] (۱)- سفینة البحار: ۱/ ۶۵۴.

ایمان به دنیا جایی برای ایمان به خدا و آخرت نمی‌گذارد.

سخنی ارزشمند از مولا علی علیه السّلام

غیر از همسایه و شریک و پدر و مادر، حقوق بقیّه را بگوییم نمی‌رسیم. امروز کلمه‌ای بگویم. اگر بخواهی رعایت حقوق و عدل با همه بشود به یک جمله از علی علیه السّلام عمل کن:

«اجعل نفسک میزانا فیما بینک و بین غیرک».[۵۹۳]

می‌فرماید: «با هرکس هستی، خودت را جای او قرار ده، آنچه از او توقّع داری، همان را با او رفتار کن».

آقای عطّار! وقتی می‌خواهی از بقّال برنج بخری، دلت می‌خواهد با تو راست بگوید. موقع کشیدن، کم ندهد. موقعی که می‌خواهند از تو چای و زعفران بخرند، همین‌طور باش.

---

[۵۹۳] (۲)- نهج البلاغه صبحی صالح: نامه ۳۱/ فراز ۵۴.

ای کسی که می‌خواهی در معامله‌ات مردم با تو انصاف دهند، با آنان در معامله‌شان

---

(۱)- سفینهٔ البحار: ۱/ ٦٥٤.

(۲)- نهج البلاغه صبحی صالح: نامه ۳۱/ فراز ٥٤.

ایمان، ص: ۳٤٤

انصاف بده.

ای کسی که بدت می‌آید دیگری پشت سرت حرف بزند و بد بگوید، پس خودت هم پشت سر دیگری عیب به او نگذار. می‌دانی که بد است پس نکن. بهترین بیان، شعر سعدی است:

ببری مال مسلمان و بانگ و فریاد برآری
چو مالت ببرند که مسلمانی نیست[۵۹٤]

---

[۵۹٤] (۱)- کلّیّات سعدی/ قصاید فارسی: ۵۲۴.

می‌خواهی همه از تو عفو و گذشت کنند؟ آی کسانی که می‌خواهید خدا به شما رحم کند، راست بگو آیا خودت به زیر دستت رحم می‌کنی؟ یا به بچّه‌ای هم رحم نمی‌کنی، آن‌وقت می‌گویی یا ارحم الراحمین! همه می‌خواهیم خدا ما را رسوا نکند، آیا خودت هم همین‌طور هستی؟ چرا راز دیگری را فاش می‌کنی؟ هر طوری که هستی به همان‌طور خدا با تو معامله می‌کند. ای کسی که می‌گویی خدایا! بهشت به ما عطا کن، چقدر برایت انفاق کردن سخت است.

بخشش شگفت‌انگیز

گویند: یک وقتی مؤمنی در مسجد بود و از جمله دعاهایی که می‌کرد می‌گفت:

«خدایا! این مؤمنین و رفقایی که حاضرند، همه را بیامرز». از درب مسجد که بیرون آمد، شخص مسافری رسید و گفت: «مژده! فلان قوم دور تو مرده است و

وارث منحصرش هم تو هستی. این همیان اشرفی طلا ارث، مال شماست».

مال فراوان را گرفت و به مسجد برگشت گفت: همه بنشینند. همیان زر را به میان آورد و گفت: «هرکس قرض‌دار یا گرفتار است بیاید». مؤمنین هم آمدند. خلاصه تا آخرش را داد.

رفیقی به او گفت: «ای مؤمن! چه اشتباهی کردی؟ چیزی هم برای خودت نگذاردی».

گفت: «پیش از این جریان، آرزو می‌کردم خدا ایشان را به بهشت ببرد و من بهشت

---

(۱)- کلّیّات سعدی/ قصاید فارسی: ٥٢٤.

ایمان، ص: ٣٤٥

را برای ایشان می‌خواهم، آیا از مال فانی دنیا برای آنها مضایقه کنم؟!».

آیا راستی آرزو داری خدا پدرت را از عذاب برزخ نجات دهد، پس گرفتاری را که می‌بینی، بدهکاری را که می‌بینی به یاد پدرت در عوض اینکه خدا او را از عذاب نجات دهد، بدهی این بدهکار را بپرداز. گرفتار را از گرفتاری بیرون آور.

اجمالا هر طوری که هستی، خدا هم به تو همان‌طور معامله می‌کند. ای کسی که رازدار نیستی، توقّع نداشته باش رازت فاش نشود. کسی که در محاسبه سختگیر است و از یک حرف نمی‌گذرد، توقّع نداشته باشد خدا از گناهان بزرگش درگذرد.

خلاصه، میزان عدل، خودت هستی. هر طور که میل داری دیگری با تو معامله کند، تو هم با دیگران همان‌طور رفتار کن.

مفلس حقیقی کیست؟

جمله‌ای از دعای ابو حمزه را این شبها فراموش نکنید: «و من ایدی الخصماء غدا من یخلصنی و بحبل من اتصل ان انت قطعت حبلک عنّی».

فردای قیامت، صاحبان حقوق آنهایی که به تو حق داشتند تا برسد به پدر و مادر و اولاد، اطراف تو را می‌گیرند. وای از حقوق مالی و عرضی! بیچاره‌ات می‌کند.

در بحار الأنوار است که پیغمبر فرمود: «مسلمانان! می‌دانید مفلس کیست؟». گفتند:

(من لا درهم له و لا دینار)؛ کسی که پول ندارد. فرمود، نه. مفلس امّت من کسی است که فردای قیامت ذوی الحقوق اطرافش را بگیرند، چه علاجی می‌شود؟».[۵۹۵]

اگر بنا شود دانه‌دانه تلافی گردد، آیا دیگر به منزل می‌رسد. تا نفس می‌رود و می‌آید، راهی بیابید. از هرکس به شما حقّی دارد، حلال بودی بطلبید. برای

[۵۹۵] (۱)- بحار الأنوار: ۷۲/ ۶.

آنهایی که مرده‌اند نیز دعا کنید. چه حقوقی که هر کدام از ما به گردنمان است و یادمان نیست.

کیست که حق به گردنش نباشد.

راه علاج این است که با خدای خودت بست و بندی نمایی و بگو: «خدایا! من

---

(۱)- بحار الأنوار: ۷۲/ ٦.

ایمان، ص: ٣٤٦

فقیرم، مفلسم، تو از خزینه‌ات خصمای مرا راضی کن».

وقتی بنده مؤمن در محشر، ذوی الحقوق اطرافش را می‌گیرند، پدر، مادر، همسر، اولاد، همسایه، شریک، رفیق و صاحبان حقوق عرضی، آنهایی که غیبتشان کرده، تهمتشان زده، این بیچاره مؤمن هرچند حالا بیچاره است؛ ولی چون با خدای خودش بست و بندی داشته، ندا می‌رسد از مصدر جلال: آی آنهایی که

محاصره کرده‌اید بنده مرا! با بنده ما محاسبه دارید، بالا نگاه کنید. دستگاه مفصّلی، غرفه‌ای هرچند چشم کار می‌کند، مقام شامخی را مشاهده می‌کنند.

ندا می‌رسد ای ذوی الحقوق! هرکس می‌خواهد ما او را به این غرفه برسانیم این بنده ما را رها کند، حقّش به عهده ماست. اگر بنده خدا شدی، خدا هم کارت را درست می‌کند.

فریادرسی موسی بن جعفر علیهما السّلام از حاج معتمد

یادم آمد از رؤیای صادقه مرحوم معتمد الدوله عموی ناصر الدین شاه. او بعد از آن خدمت شایانی که به حضرت موسی بن جعفر علیهما السّلام کرد و صحن و رواق حرم کاظمین را ساخت، می‌میرد. در همان زمان، یکی از علمای بزرگ در عالم واقعه حاج معتمد الدوله را می‌بیند که قبرش همان پایین پای موسی بن جعفر علیهما السّلام است. می‌بیند ذوی الحقوق اطرافش را گرفته‌اند. در این اثنا ندایی از قبر موسی بن جعفر

علیهما السّلام بلند شد که: «او را رها کنید، حسابتان با من باشد، حقّ شما را من ادا می کنم. او به ما پناه آورده است».

معتمد الدوله وصیّت کرده بود روی سنگ قبرم بنویسید: ... وَ کَلْبُهُمْ باسِطٌ ذِراعَیْهِ بِالْوَصِیدِ ...[۵۹۶] ای موسی بن جعفر علیهما السّلام! من سگ این درگاهم! پناهنده‌ام و رو به تو آورده‌ام. آنها هم پناه می‌دهند.

«الکهف الحصین و غیاث المضطر المستکین».[۵۹۷]

راستی با خدا، با آل محمّد صلّی اللّه علیه و آله، برای فردای قیامتت پیوندی بکن. بک یا اللّه.

---

(۱)- کهف: ۱۸.

(۲)- مصباح المتهجد: ۸۲۸.

ایمان، ص: ۳۴۷

---

[۵۹۶] (۱)- کهف: ۱۸.

[۵۹۷] (۲)- مصباح المتهجد: ۸۲۸.

گفتار سی و ششم: میزان انسان در رفتار با دیگران

إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ الْإِحْسانِ وَ إِيتاءِ ذِي الْقُرْبى وَ يَنْهى عَنِ الْفَحْشاءِ وَ الْمُنْكَرِ وَ الْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ.[۵۹۸]

کلام در عدل با مخلوق بود. دیروز میزان کلّی از کلمات مبارکه مولی الموالی علیّ ابن ابی طالب علیهما السّلام ذکر شد. میزان کلّی برای کسی که بخواهد به عدل رفتار کند: «اجعل نفسک میزانا فیما بینک و بین غیرک».[۵۹۹] در معاشرتتان با خلق، هرکس خود را جای طرف قرار داده آن‌طوری که دلش می‌خواهد با او رفتار شود، با دیگری رفتار کند.

توقّعهایی که از خلق داری، خودت را جای طرف بگذار. آن‌طوری که راستی حاضری برای انجام وظیفه همان‌طور هم از خلق توقّع داشته باش. مثلا از چیزهایی که هرکدام از ما توقّع داریم کسی عیب روی ما نگذارد. اگر عادل می‌خواهی باشی، عیب روی کسی

---

[۵۹۸] (۱)- نحل: ۹۰.

[۵۹۹] (۲)- نهج البلاغه صبحی صالح: نامه ۳۱/ فراز ۵۴.

نگذار. خودت هزار عیب به خلق می‌گذاری و توقّع داری کسی عیب تو را نگوید. معنای ظلم همین است. از خلق می‌خواهی چیزی که خودت آن را نداری. اگر به تو سیلی زده ده برابر می‌خواهی بزنی؛ ولی خودت توقّع عفو از دیگری داری وقتی که به او ستم کردی. در تمام امور، خودت را «میزان» قرار بده.

---

(۱)- نحل: ۹۰.

(۲)- نهج البلاغه صبحی صالح: نامه ۳۱/ فراز ٥٤.

ایمان، ص: ۳٤۸

بشارتی برای عدل‌پیشگان

روایت شریفی را به‌عنوان بشارت برای کسانی که بنا بگذارند به عدل رفتار کنند ذکر کنم. در کتاب وسائل الشیعه از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده سه طایفه‌اند که فردای قیامت زیر سایه عرش رحمت

حضرت آفریدگارند، روزی که سایه‌ای جز سایه لطف خدا نیست.

تحت العرش، جای انبیا، اولیا و اوصیاست. تو هم اگر این خصایص را داشتی، با آنها هستی:

اوّل: همان‌طوری که از مردم می‌خواهی با شما رفتار کنند، شما هم همان‌طور رفتار کن. جناب بقّال! وقتی از عطّار زعفران می‌خواهی دلت می‌خواهد برای تو بچرباند، تو هم روغن که می‌فروشی بچربان. وقتی از او می‌خواهی خالص به تو بدهد، تو هم مبادا روغن تقلّبی بدهی. هر طور از مردم می‌خواهی، تو هم همان‌طور با آنها رفتار کن.

دوّم: طایفه‌ای که در زیر عرش الهی‌اند، کسانی هستند که قدم از قدم برندارند جز برای رضای خدا؛ نه جلو برود نه عقب رود مگر برای خشنودی خدا. کیست؟ کجا چنین مردی پیدا می‌شود که تنها دنبال رضای خدا

بگردد؟ هرچه را که نفس تو به آن مایل است، خلاف آن بکنی؛ زیرا رضای خدا در سخط نفس تو است.

مروی است که شخصی از امام می‌پرسد دوجا مثلا باید بروم و جمع نمی‌شود کدامش را اختیار کنم؛ تشییع و عروسی، کدامش را؟ حضرت می‌فرماید آنجایی که نفست به آن خوش نیست؛ (مثلا در همین مثال تشییع جنازه را مقدّم بدار).

سوّمین طایفه کسانی هستند که عیب روی خلق نگذارند، مگر وقتی که خودشان بی‌عیب باشند».[۶۰۰]

اگر روی خلق، عیبی گذاشتی که در خودت هست، واقعا جای شرمساری است.

---

(۱)- ثلاث خصال من کنّ فیه او واحدۀ منهنّ کان فی ظلّ عرش اللّه، یوم لا ظلّ الا ظلّه: رجل اعطی الناس

---

[۶۰۰] (۱)- ثلاث خصال من کنّ فیه او واحدة منهنّ کان فی ظلّ عرش اللّه، یوم لا ظلّ الا ظلّه: رجل اعطی الناس من نفسه ما هو سائلهم و رجل لم یقدم رجلا و لم یؤخر رجلا ...(وسائل الشیعه: ۱۵/ ۲۸۸).

من نفسه ما هو سائلهم و رجل لم يقدم رجلا و لم يؤخر رجلا ... (وسائل الشيعه:

۱۵/ ۲۸۸).

ایمان، ص: ۳۴۹

می‌گوید: فلانی حریص و بخیل است، در حالی که خودش حرص و بخل دارد. او در حدّ خودش، تو در حدّ خودت. او در حدّ میلیونری و تو در حدّ صد تومانی.

برعکس باید باشد؛ هر کس باید بر خودش عیب بگذارد.

دیده ز عیب دگران کن فراز — صورت خود بین و در او عیب ساز[۶۰۱]

می‌گوید: فلانی حقّ واجبش را نمی‌پردازد، خودت چطور؟ چه انفاقهای واجبی از خمس و زکات و صله

[۶۰۱] (۱)- مخزن الاسرار نظامی گنجوی(مقالت دهم در نمودار آخر الزمان).

رحم (در صورتی که رحم نیاز داشته باشد به قسمی که اگر ندهد، قطع رحم می‌شود) و واجب النفقه پرداخته‌ای؟؛ مثلا یکی از بستگانت سخت محتاج است به‌طوری که اگر به او کمک نکنی در عرف قطع رحم حساب می‌شود، خوب انفاق این‌جا واجب می‌شود.

مجسّمه‌های عبرت‌انگیز در هندوستان

داستانی برای تأیید عرایضم و تنوّع در مطالب بگویم. نوشته‌اند در زمان سلف در هندوستان- که مرکز حکما و دانشمندان بوده است و پس از یونان، مهد تمدّن و مردمانش هشیارتر از دیگران بودند در فهم حقایق امور و کتاب کلیله و دمنه که به فارسی ترجمه شده است اصل آن از هندوستان و تألیف حکیم هندی است که از زبان حیوانات حکمتهایی را بیان و سپس به زبانهای دیگر ترجمه شده است- در آن زمان در مرکز این کشور در دروازه پایتخت، دو مجسّمه در مقابل هم قرار داده بودند؛ مجسّمه سمت راست نقّاشیهای هندی و چینی-

که در آن زمان زبانزد همه بودند در استادی نقّاشی و آنچه را دخل در حسن داشته و خال سیاهی هم در گونه این مجسّمه گذاشته بودند که زیادتی حسن آن باشد- در مقابل آن، مجسّمه زشت‌ترین هیئتها هرچه دخل در زشتی داشته، علاوه دو شاخ دراز مهیب هم برایش درست کردند، آن‌وقت دستش را دراز کرده و خال سیاه صورت مجسّمه مقابل را نشان می‌دهد.

---

(۱)- مخزن الاسرار نظامی گنجوی (مقالت دهم در نمودار آخر الزمان).

ایمان، ص: ۳۵۰

زیر این مجسّمه شاخدار نوشته‌اند: این شاخدار به او می‌گوید: چقدر خال زشتی داری. شاخ زشت خودش را نمی‌بیند، به خال دیگری که زیباییش را زیادتر کرده، عیب می‌گیرد. راستی که حکمت جالب در ضمن این داستان گنجانیده‌اند.

اگر می‌خواهی فردا زیر عرش رحمت الهی جا پیدا کنی، سرمشق امام صادق علیه السّلام را فراموش نکن، تا عیب داری، بر دیگری عیب مگذار. و بعد هم خود امام می‌فرماید:

«عیبی را نفی و برطرف نمی کند مگر اینکه عیب دیگری در خود می‌بیند (یعنی هیچ وقت انسان بی‌عیب نمی‌باشد) لذا معنای روایت این می‌شود که انسان هیچ‌وقت نباید هیچ عیبی بر دیگری بگذارد. اگر دیدی خودت هیچ عیبی نداری، آن‌وقت بر دیگری عیب بگذار. حالا کیست که چنین ادعایی کند که هیچ عیب و نقصی ندارد غیر از چهارده نور پاک معصومین علیهم السّلام که پاک‌شده خدایی بودند.[۶۰۲]

هرکه باشد، بی‌عیب نمی‌شود، منتها عیب خودش را نمی‌فهمد و نمی‌خواهد عیب خودش را بفهمد وگرنه آینه حقیقت‌بین را نگاه کن. علی میزان است. خودت

[۶۰۲] (۱)-i\ ... إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراًE\ احزاب: ۳۳.

را با مولا بسنج تا عیبهای خود را دریابی. السّلام علی میزان الاعمال.[۶۰۳]

پرهیز از ظلم به نفس و افراط و تفریط

با خودت هم باید عادل شوی. وای به آن کسی که به خودش ظالم شود. ظالم به نفس نباش. ظلم به خودت مراتب و موارد بسیار دارد. از نانی که می‌خوری؛ نمازی که می‌خوانی. دقیق است. افراط و تفریط ظلم است و حدّ وسط، عدل است. یک لقمه زیادتر بخوری، ظلم به خودت کرده‌ای.

نه چندان بخور که از دهانت برآید
نه چندان که از ضعف جانت برآید

ای کسی که سیر خوردی! چشمت به خوراک لذیذی می‌افتد، دوباره مشغول می‌شوی، معده‌ات مگر چقدر

[۶۰۳] (۲)- بحار الأنوار: ۱۰۰/ ۳۳۰.

است. پر که شد اسباب زحمت می‌شود؛ مریضت می‌کند.

زورش به شکمش نمی‌رسد.[۶۰۴]

---

(۱)- ... إِنَّما يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً احزاب: ۳۳.

(۲)- بحار الأنوار: ۱۰۰/ ۳۳۰.

(۳)- ... كُلُوا وَ اشْرَبُوا وَ لا تُسْرِفُوا ... اعراف: ۳۱.

ایمان، ص: ۳۵۱

در کمّ و کیف و در هر دو جهت از جهت خورد و خوراک و مقدار آن به خودتان ظلم نکنید. در روایت دارد دو خوراکی که مثل هم است، آنها را پشت سر هم نخورید مثلا دو خوراک سردی یا گرمی مثل هم، پشت

---

[۶۰۴] (۳)-i\... كُلُوا وَ اشْرَبُوا وَ لا تُسْرِفُوا ...E\ اعراف: ۳۱.

سر یکدیگر، مریض می‌شوی. در حقّ خودت به خودت ظلم کردی. اکل بر شبع (سیری) بیماری می‌آورد.

نه اسراف و نه تبذیر بکن به مقداری که خداوند به تو داده باید قانع باشی. چشم نینداز که خوراکت و سفره‌ات مثل بالا دستت باشد. تجاوز از حد نکنی. تاجر یک‌جور و کاسب یک‌جور. آنکه درآمدش روزی هزار تومان است، در حدّ خودش، آنکه بیست تومان است او هم در حدّ خودش. چرا بی‌خود بروی قرض کنی؟ در حد خودت قانع باش. در شکم چه مرغ باشد چه نان جو. خواب زیادتر از حدّ مضرّ است، چنانچه نخوابیدن هم ظلم است. از حیث مسکن و لباس هم حدّ وسط باید رعایت شود «ملبسهم الاقتصاد».[۶۰۵] نه لباس وصله‌دار که انگشت‌نما بشوی، نه منتظر مد روز باشی. اگر ساختمان کردی، برای نمایش دادن با اسراف و تبذیر. فردای

[۶۰۵] (۱)- صفات الشیعه: ۱۹.

قیامت تا هفت طبقه زمین آتش می‌شود و طوقی بر گردنت هست، وزر و وبالش برای تو است.[۶۰۶]

اینها از نظر زندگی دنیوی؛ امّا از جهت معنوی و آخرتی، هر گناهی که از تو سر می‌زند، به خودت ظلم کرده‌ای. قرآن و اخبار از این معنا پر است. هر گناهی به هریک از اعضا که مرتکب شدی، به خودت ستم کردی و خودت را آتش زده‌ای.

کیفر شوم حجّاج بن یوسف ثقفی

وقتی حجّاج خواست سعید بن جبیر را بکشد، پس از گفتگوهای مفصّل از جناب سعید عالم روزگار پرسید: «چطور سرت را ببرّم؟».

فرمود: «هر طوری که می‌خواهی سر خودت را ببرّند».

یعنی ای حجّاج! اگر سر مرا ببرّی، در حقیقت سر خودت را بریده‌ای. در حیوۀ

[۶۰۶] (۲)- و من بنی بنیانا ریاء و سمعة حمله اللّه یوم القیامة من الارض السابعة و هو نار تشتعل ثم یطوّق فی عنقه و یلقی فی النار(بحار الأنوار: ۷۶/ ۳۳۲).

(۱)- صفات الشیعه: ۱۹.

(۲)- و من بنی بنیانا ریاء و سمعهٔ حمله اللّه یوم القیامهٔ من الارض السابعهٔ و هو نار تشتعل ثم یطوّق فی عنقه و یلقی فی النار (بحار الأنوار: ۷٦/ ۳۳۲).

ایمان، ص: ۳۵۲

الحیوان دمیری می‌نویسد: پس از به درک واصل شدن حجّاج بن یوسف ثقفی، یکی از اخیار وقت، حال برزخش را دید و احوالش را پرسید که با تو چه معامله شد؟

گفت: «در برابر هر قتلی، قتلی دارم؛ ولی در برابر قتل سعید بن جبیر، هفتاد مرتبه قتل دارم».

ظلم به دیگران ظلم به نفس است

خیال کردی! اگر سیلی به صورت مظلومی زدی، در حقیقت به صورت خودت زدی. خیال کردی عیب

کسی را فاش کردی، خودت را لاشخور کردی. منتها حالا نمی‌فهمی، پس از مرگ خواهی فهمید که چگونه لاشخور بوده‌ای. چاره‌ای ندارد و باید لاشه مردار بخورد کسی که غیبت کرده، عیب دیگری نموده و راز کسی را فاش کرده است.

ای کسی که یک درهم مال دیگری را به ظلم بردی و کم‌فروشی کردی! در واقع از خودت دزدیده‌ای و از دارایی خودت کم کرده‌ای. فردا از حسناتت به همان اندازه بر می‌دارند و به طلبکاران می‌دهند. زن هم که مال شوهرش را بدون اجازه‌اش بردارد، همین است. فردا می‌بیند حسنات و خوبیهایی داشته ولی نمی‌بیند بلکه در صفحه حسنات طرف ثبت شده است. این همان دزدی بود که خیال می‌کرد استفاده کرده است.

هر گناهی از هرکس سرزند، در واقع به خودش ظلم کرده است. راستی بگو:

«ظلمت نفسی؛ به خودم ستم کردم».

هرکسی گناهی کرد و توبه نکرد، ظالم است.[۶۰۷] بگو خدایا! به عزت و جلالت خودت، توفیق توبه به من بده. من ظالم هستم. ظلمم قطعی است. تو یاری کن. برای توبه مانند امام زین العابدین علیه السّلام بخوان:[۶۰۸]

حضرت می‌گوید: «خدایا! توفیق توبه بده تا این ظلمهایم و تجاوزهایم را در نظر بگیرم، بسوزم و بگدازم. مبادا با این ظلمها در ظلمات برزخ گرفتار شوم».

---

(۱)- ... وَ مَنْ لَمْ يَتُبْ فَأُولئِکَ هُمُ الظَّالِمُونَ حجرات: ۱۱.

(۲)- و انقلنی الی درجة التوبة الیک و اعنی بالبکاء علی نفسی فقد افنیت بالتسویف و الآمال عمری ... (دعای ابو حمزه ثمالی).

ایمان، ص: ۳۵۳

---

[۶۰۷] (۱)-i\ ... وَ مَنْ لَمْ يَتُبْ فَأُولئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَE\ حجرات: ۱۱.

[۶۰۸] (۲)- و انقلنی الی درجة التوبة الیك و اعنی بالبکاء علی نفسی فقد افنیت بالتسویف و الآمال عمری ...(دعای ابو حمزه ثمالی).

وای به کسی که ماه رمضان تمام شود و هنوز پاک نشده باشد! بیچاره‌وار بگو: یا اللّه! العفو! العفو! همراه آدم ابو البشر و سایر انبیا بگو: ... رَبَّنا ظَلَمْنا أَنْفُسَنا وَ إِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنا وَ تَرْحَمْنا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخاسِرِينَ.[۶۰۹]

تنها راهی که باقی مانده این است که به نور توبه، این ظلمتها را برطرف فرمایی. به یک لحظه دهی کوهی به کاهی. از ما یک آه و ناله و از تو انبوه گناه پاک کردن.

سخن آتشین حضرت زینب علیها السّلام در برابر طاغوت شام

عرض کردم هرکس ظلمی کرده به خودش کرده؛ دیگری را زدی، خودت را در حقیقت زده‌ای. عین همین حرف را مخدّره زینب علیها السّلام به یزید زد لکن یزید مغرور جاهل، نفهمید که زینب علیها السّلام چه می‌گوید. از معدن وحی استفاده کرده، عالمه غیر

[۶۰۹] (۱)- اعراف: ۲۳.

معلّمه چه می‌فرماید. در این مجلس با چه قدرت ولایتی این حقیقت را بیان فرمود:

«ای یزید! خیال نکن سر حسین علیه السّلام را بریدی، تو نبریدی مگر سر خودت را و نکندی مگر پوست خودت را. هرچه می‌خواهی بکن. خداوند اسم آل محمّد صلّی اللّه علیه و آله را محو نمی کند. روزی که مردم همه هشیار می‌شوند و به ظالمین لعن می کنند».[۶۱۰]

امروز را نگاه کن. این جملات را کی فرمود؟ وقتی که این بی‌حیا با چوب خیزران بر لب و دندان و سر بریده حسین می‌زد. لا حول و لا قوۀ الّا باللّه العلیّ العظیم.

---

(۱)- اعراف: ۲۳.

(۲)- فو اللّه ما فریت إلّا جلدک، و لا جززت إلّا لحمک ... (بحار الأنوار: ٤٥/ ١٣٤).

[۶۱۰] (۲)- فو اللّه ما فریت إلّا جلدك، و لا جززت إلّا لحمك ...(بحار الأنوار: ۴۵/ ۱۳۴).

گفتار سی و هفتم: فطری بودن حسن عقل و قبح ظلم

إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ الْإِحْسانِ وَ إِيتاءِ ذِي الْقُرْبى وَ يَنْهى عَنِ الْفَحْشاءِ وَ الْمُنْكَرِ وَ الْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ.[٦١١]

عنوان بحث ما، فرمایش مولی الموالی علیّ بن ابی طالب علیه السّلام در بیان دعایم ایمان بود که فرمود: «ایمان کامل، چهار استوانه دارد که اگر یکی نباشد، لنگ است و ایمان درستی نیست: صبر و یقین و سوم عدل است (یعنی مؤمن وقتی ایمانی پیدا می‌کند که عادل گردد وگرنه مادامی‌که متّصف به ظلم است، از ایمان خبری نیست)».

بحث «عدل» را عنوان کردیم تا بدانیم پایه مهمّ ایمان است. اگر این نباشد، عمارت، بی‌ستون است و نمی‌شود به منزل رسید. آن را اهمّیّت دهید. چند روزی هم درباره عدل صحبت کنیم. عدلی که عقل می‌گوید

---

[٦١١] (۱)- نحل: ۹۰.

واجب است، شرع هم آن را واجب دانسته، اجماع و اتّفاق بر وجوب آن است. حسن عدل و قبح ظلم، حکم فطری و عقلی هر فردی است.

در قرآن مجید می‌فرماید:

«خداوند به عدل امر می‌فرماید. بر شما واجب است عادل شوید و حرام است ظالم گردید». عدل نور و ظلم ظلمات است. هر کس باعدل شد، منوّر و در گورش هم با نور است. اگر با ظلم رفت، با ظلمات است. عدل، سعادت و ظلم، شقاوت است. این دو را

---

(۱)- نحل: ۹۰.

ایمان، ص: ۳۵۵

خوب متوجّه شویم تا از امروز بنا بگذاریم عادل شویم، راه عدل را طی کنیم و از ظلم درگذریم.

معنای عدل و موارد آن

محقّقین عدل را این‌طور معنا می‌کنند: «اعطاء کلّ ذی حقّ حقّه».

«حق هر صاحب حقّی را ادا کردن».

و در مقابلش، منع از حق، ظلم است. ادای حق نکردن، ظلم و تجاوز از حدّ است.

عدل، وضع هر چیزی به جای خود است. حقوق را بخواهیم ملاحظه کنیم. اگر کسی بخواهد صنف صنف بشمارد، خیلی زیاد است. حقوقی که خدا بر بنده دارد و حقوقی که خلق دارند، هرکدام مواردش بسیار است. حقّ خلق از همسر، همسایه، اولاد، رحم، همکار، فقرا و خلاصه اجتماع مسلمین. حقوق بسیار است؛ ولی در تحت سه عنوان کلّی ذکر می‌شود.

حقّ خدا بر بندگان

اوّلین حق، حقّ خدا بر تو است. حقّ مالک بر مملوک. و حقّ مولا بر عبد. خدا حقّی به تو دارد. اگر آن حق

را ادا کردی، عادل هستی وگرنه ظالمی. حقّ خدا آن است که خودت را بنده او بدانی. اگر از صراط بندگی تجاوز کردی، ظالمی.

مالک مطلق خداست. اگر تو خودت را بنده و مملوک خدا و ساخته شده خدا دانستی، علاقه‌هایی که ساختمان بدنت دارد: چشم، گوش، دست، پا و غیره و علاقه‌های خارجی، فرع زاید بر اصل که نمی‌شود. آنها هم از خداست. همسر و اولادت هم از خداست.[۶۱۲] برده، خود و آنچه در دست اوست، مال مولایش هست.

اگر خدای نکرده بالاستقلال گفتی مال من و به زور بازویم به زحمت و رنجم پول جمع کردم و این باغ را به‌پا کردم، تا این را گفتی، ظالم هستی و در مقابل خدا ایستادی.

[۶۱۲] (۱)- العبد و ما فی یده کان لمولاه(بحار الأنوار: ۹۱/ ۱۵).

(۱)- العبد و ما فی یده کان لمولاه (بحار الأنوار: ۹۱/ ۱۵).

ایمان، ص: ۳۵۶

خودت را شریک خدا قرار دادی. مالک خدا بوده و هست و خواهد بود.[۶۱۳] تو را با این ادّعاها چکار؟ ظالم کیست؟ متجاوز از حد. تو خالق و مالک نیستی. تو صانع نیستی.

چرا دروغ می‌گویی. من چنین کردم چنان کردم. این من‌من کردنها ظلم هست. همه‌اش مقابل خدای عالم ایستادن است. مال یکی است. بلی گول خوردی به اینکه چند روزی به عاریت ملکیّت اعتباری شرعی به تو نسبت داده شده. پدرت مرده، به امر خدا مالش را باید بین بچّه‌ها قسمت کنند. مالک اصلی ربّ العالمین چنین دستور فرموده است نه این که خیال کنی مالک مطلق

[۶۱۳] (۱)-\i لِلَّهِ مُلْكُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ ...\E مائده: ۱۲۰.
-\i ... أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ ...\E مائده: ۴۰.

این مال هستی، اعتبار و نسبتی به تو دارد. وقتی که آتش گرفت، از بین رفت، خوب واضح می‌شود که اعتباری بیش نبود.

اگر راست می‌گویی نگذار از بین برود. از همه مهمتر چرا همراهت به گور نبردی.

معلوم می‌شود از تو جداست. مال حقیقی دیگری بوده است.

ناچارم مثال و داستانی بگویم تا این معنا روشن شود. اینکه می‌فرماید: «غامض الفهم»[٦١٤] مؤمن باید دقیق باشد. فکر کند. گوش بگیرد. فرو رود در مطلب. درهای علم و حکمت را زیر دریاها و امواج علوم بیرون آورد.

هرگاه مولایی، عدّه‌ای غلامان زر خریدی داشته باشد، آنگاه هرکدام را لباس و زینت و خانه و زندگی بدهد. هرگاه غلامان اصلا مولا را فراموش کنند و ادّعای استقلال کنند و بگویند: مال من. خانه من و به غلامان

[٦١٤] (٢)- اصول کافی: ٢/ ٥١.

دیگر فخر کند، بزرگی به خرج دهد و یادش برود که او و سایر غلامان هم ملک دیگری هستند، راستی اگر توقّع حکم داشته باشد و به غلامان دیگری حکم نماید، آقایی کند؛ چون جبّه زیادتری یا گرانتری در بر کرده، چقدر زشت است؟! روی تخت سلطنتی مولا نشستن و حکومت کردن. توسری لازم دارد.

ای کسی که دعوی خدایی می‌کنی! قدرت من می‌گویی، کیستی؟ مگر مشتی خاک و

---

(۱)- لِلَّهِ مُلْکُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ ... مائده: ۱۲۰.

- ... أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْکُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ ... مائده: ٤٠.

(۲)- اصول کافی: ۲/ ۵۱.

ایمان، ص: ۳۵۷

آخرش هم جیفه عفن. آی ظالم! تو از راه عدل تجاوز کردی.

مروی است علیّ بن ابی طالب علیه السّلام پیراهنی می‌خواست بخرد برای خودش و غلامش قنبر. دکّاندار، علی علیه السّلام را شناخت. حضرت با او معامله نکرد. کسی که آقا را نمی‌شناخت پیدا کرد تا ملاحظه‌ای نکند.

بعضی از کاسبها منّتی هم به سر طرف می‌گذارد. مختصری کمتر می‌دهد؛ چون شما سیّد هستی، عمامه‌سر هستی، احترام می‌کنم. احترام عمامه و سیادت به این کمی. آن هم با علی علیه السّلام فرمود: «برویم با کسی معامله کنیم که ما را نشناسد». دو پیراهن را خریدند و آوردند. حضرت اوّل به قنبر فرمود: «یکی را تو بردار و دیگری را من». قنبر پیراهن کم‌قیمت‌تر را برداشت و گرانتر را برای حضرت گذاشت. آقا فرمود: «چرا چنین کردی؟».

عرض کرد: «شما مولایم هستید و امیر المؤمنین علیه السّلام خلیفه مسلمین هستی، من غلام شمایم».

حضرت فرمود: «نه باید عوضش کنی و گرانتر را برداری. من از خدای عالم خجالت می‌کشم خودم را بر تو ترجیح دهم».

یعنی علی و قنبر، هر دو غلام و مملوک خدایند، چرا علی علیه السّلام نباید مولایی کند.

علی علیه السّلام عادل است.

پرهیز از تکبّر نسبت به زیردست

از شخص اوّل عالم وجود خاتم الأنبیاء محمّد مصطفی صلّی اللّه علیه و آله تا آخرین فرد بشر، همه یکنواخت،[۶۱۵] همه عبد و ملک خدایند. ملک طلق مولایند. آن‌وقت این مملوکها بخواهند با یکدیگر خدایی کنند، کبریایی کنند، آیا ظلم هست یا نه؟ ظلم یعنی پا از گلیم خود درازتر کردن. کسی که مشتی خاک و آخرش جیفه است، خودش و دیگران همه مثل

[۶۱۵] (۱)-\i إِنْ كُلُّ مَنْ فِي السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ إِلَّا آتِي الرَّحْمنِ عَبْداE\ مریم: ۹۳.

همند، چطور به مملوک دیگری فخر بفروشد و خود را حاکم و مالک او قرار دهد.

بعضیها با نوکر و کلفتشان خدایی می‌کنند مثل اینکه خود را مالک واقعی او

---

(۱)- إِنْ كُلُّ مَنْ فِي السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ إِلَّا آتِي الرَّحْمنِ عَبْداً مریم: ۹۳.

ایمان، ص: ۳۵۸

حساب می‌کنند. استاد و شاگرد، کارگر و کارفرما چه فرقی با هم دارید؟ تو یک مشت کاغذ بیشتر داری؛ یعنی نسبت به تو دارد. به یک میلیون اسکناس می‌گویند مال فلانی.

امشب که سر به خاک گذاشتی، این نسبت عوض می‌شود. تا دیشب نسبت به تو داشت، امشب به ورثه دارد و چیزی در ذات تو واقع نشده است.

حضرت فرمود: «اگر کسی بخواهد اهل جهنّم را ببیند، کسی را بنگرد که نشسته و دیگری برابرش ایستاده است». جهنّمی خودش است. ظالم! پشت کرسی نشسته‌ای کدخدامنشی، ریاست‌داری می‌کنی و به دیگران فخر می‌فروشی. هر کسی خودش را مستقل دید ظالم است. علی علیه السّلام می‌فرماید: «عادل شدن فهم می‌خواهد. آدم نافهم نمی‌تواند عادل گردد».

عدل قوام آفرینش

در روایتی که از حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام از اصول کافی نقل شد سوّمین ستون ایمان «عدل» است؛ یعنی لازمه ایمان، عدل است؛ چنانچه کفر و ظلم با هم مربوط است.

ایمان یعنی عدل، کفر یعنی ظلم. به تعبیر دیگر، هر مؤمنی، عادل و هر کافری، ظالم است. عدل، موضوعی است که اوّلا در دستگاه تکوین، قوام و قیام و تمام

دستگاه خلقت به عدل است. خدا شالوده آفرینش را بر عدل قرار داده است.[٦١٦]

شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ وَ الْمَلائِكَةُ وَ أُولُوا الْعِلْمِ قائِماً بِالْقِسْطِ ....[٦١٧]

عدل یعنی میزان، نه درهم و برهم. چه میزانی: «وضع کلّ شیء فی محلّه. اعطاء کلّ ذی حقّ حقّه».

هر مرتبه از هستی، آنچه تقاضا دارد به او بدهد و آنچه زیان اوست ندهد. از بالا و پایین کرات بی‌نهایت. زمین و موجودات در آن دانه‌دانه اگر دقّت کنید می‌بینند همه‌اش عدل و میزان است.

---

(١)- بالعدل قامت السموات و الارض (عوالی اللئالی: ٤/ ١٠٣؛ فروع کافی: ٥/ ٢٦٦).

(٢)- آل عمران: ١٨.

[٦١٦] (١)- بالعدل قامت السموات و الارض(عوالی اللئالی: ۴/ ۱۰۳؛ فروع کافی: ۵/ ۲۶۶).

[٦١٧] (٢)- آل عمران: ١٨.

ایمان، ص: ۳۵۹

اگر کسی بخواهد موارد عدل خدا را در دستگاه خلقت بیان بکند، قابل شماره نیست، فقط نمونه‌ای از بالا و پایین عرض کنم تا عدل تکوینی، واضح و مقدّمه بیان عدل تکلیفی باشد.

میزان عدل در کرات آسمان

خداوند این‌قدر کرات آفریده است که قابل شماره نیست. تا یک قرن قبل سیصد میلیون ستاره می گفتند، تا امروز کار رسیده به این‌جا که کهکشانها و منظومه‌ها از میلیارد تجاوز کرده و گویند کرات عظیم در عالم هست که نورش به کره زمین نرسیده است.

نوری که در هر ثانیه، صد هزار کیلومتر حرکت می کند، هنوز از وقتی که این کره درست شده، نورش به زمین نرسیده است. در این همه کرات، نظم و عدل، در همه جا مشاهده می‌شود.[۶۱۸] آیا از اوّل خلقت تاکنون کسی

[۶۱۸] (۱)-\i وَ السَّماءَ رَفَعَها وَ وَضَعَ الْمِيزانَ\E الرحمن: ۷.

باخبر شده این کراتی که دائما در حرکت است، کرات بی‌نهایت در مسیری که دارند، این سرعت سیر که از صوت سریعتر است، آیا دو کره بهم خورده است؟! اگر بهم بخورد، در جاذبه عمومی تأثیر و عالم خراب می‌شود. تا یک هزارم ثانیه هم حساب شده است.

امروز آنهایی که فضاپیما می‌فرستند، مرکبی با این سرعت که پس از سه روز به کره ماه می‌رسد؛ ماه که دائما در حرکت است، چگونه حساب می‌کنند که با حرکت ماه و هنگام رسیدن موشک به آن تنظیم گردد. الآن حسابگران می‌توانند حساب کنند سه روز دیگر ماه در کدام قسمت از فضاست که اگر مختصری دیر یا زود شود، اصابه نمی‌کند.

چقدر باید حرکت کرات منظّم باشد؟!

نگهدارنده‌اش نیکو نگه داشت

چند صد سال قبل، رصدخانه‌ای در اروپا اعلام کرده بود قطعه‌ای از بعضی کرات جدا شده و به سرعت رو به

کره زمین می‌آید و در این مسیر، در فلان روز و فلان ساعت

---

(۱)- وَ السَّماءَ رَفَعَها وَ وَضَعَ الْمِيزانَ الرحمن: ۷.

ایمان، ص: ۳۶۰

به کره زمین می‌خورد و زمین را متلاشی می‌کند.

به قدری این خبر در مردم اثر گذاشته بود که روز معیّن و ساعت مقرّر، بسیاری از مردم شهرها را خالی و سر به صحرا گذاشته بودند. برخی از هول و هراس قبلا خودکشی کردند و خود را در دریا افکندند؛ امّا سر ساعت معیّن دیدند خبری نشد.

چرا چیزی به خیال تو می‌گذرد و حساب تو درست؛ امّا حرکت این متحرکات آیا بدون مدبّر است؟ نظام عالم هستی به دست صاحبش هست. همان‌که خلق کرده، نظامش هم به دست اوست. میزان در دستگاه خلقتش هست.

همه باید عادل شوند

از کره زمین و عدل در آن، از کدامش بگویم؟ از نباتات، حیوانات، انسان، دریا، صحرا و جماد، کدام نوع از خلقتش و عدل در آن را یادآوری کنم؟ تو را ای انسان! قدرت داد، فهم و شعور و اختیار داد به واسطه عقل و وحی آسمانی. تو را به عدل، راهنمایی کرد و بر تو واجب کرد چنان که دستگاه خلقت روی عدل است، دستگاه زندگی هر فرد نیز واجب است روی عدل باشد. تا می‌گویند عادل، خیال می‌کنند هر کس بخواهد امام جماعت باشد، باید عادل باشد در حالی که همه باید عادل باشند، مرد، زن، جوان، پیر، عالم و جاهل.[۶۱۹]

واجب است بر هر مسلمانی زندگی‌اش روی پایه عدل باشد. با خدا به عدل، با خودش به عدل، با خلق، با همسایه، با تمام افراد بشر، واجب است به عدل معامله کند.

---

[۶۱۹] (۱)-i\... اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوى ...E\ مائده: ۸.

امیدوارم همه بفهمیم که تاکنون ظالم بودیم و از امروز بیایید راه عدل را در پیش بگیریم که همان راه ایمان است. برای هریک مثالی می‌زنیم.

معنای عدل با خداوند

عدل با خدا یعنی انسان تو مولا هستی یا عبد؟ خالقی یا مخلوقی؟ کسی که عبد است

---

(۱)- ... اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوى ... مائده: ۸.

ایمان، ص: ۳۶۱

اگر راه و روش بندگی را رفتار کند، عدل است و اگر برخلاف آن یعنی حرّیّت و استقلال رفتار کند، ظلم است.

عبد، راه و روشی دارد غیر از راه و روش حر. تو ای مملوک ساخته شده، مرزوق خدایی. خدا تو را از نطفه به این‌جا رسانده. تو را روزی داده. همه چیزت مال

اوست، عقل، حافظه، فهم اعضا و جوارح و مالهایی که به تو نسبت دارد، خانه، فرش، پول، زن و فرزند.[۶۲۰]

زن را برای شما آفریدیم که انس شما باشد. زن مخلوق خدا برای تو است و اولادت نیز مخلوق و مصنوع خداست.

بنابراین، راه و روشت اگر غیر عبد باشد؛ یعنی خودت را بی‌خدا دیدی و خود را شریک خدا قرار دادی، ظالمی.[۶۲۱] شرک، ستم بزرگی است. اگر مال من، دسترنج من گفتی، مثل اینکه خدایی در کار نبوده، ظالمی. ظالم کسی است که نعمت نشناسد و منعم نبیند. خودش را مقابل خدا قرار دهد. ای انسان! از تو خدایی نمی‌آید. این قبا اندازه قامتت نیست بلکه سزاوار خداست.[۶۲۲] مبادا مباهات کنی و فخر به خرج دهی و مثل قارون بگویی:[۶۲۳] «از دانش خودم مال را به دست آوردم و به زرنگی خودم این دستگاه را درست کردم».

---

[۶۲۰] (۱)-i\ وَ مِنْ آياتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْواجاً لِتَسْكُنُوا إِلَيْها ...E\ روم: ۲۱.

[۶۲۱] (۲)-i\ ... إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌE\ لقمان: ۱۳.

[۶۲۲] (۳)- العزّ رداء اللّه و الكبر ازاره(اصول كافى: ۲/ ۳۰۹).

[۶۲۳] (۴)-i\ ... إِنَّما أُوتِيتُهُ عَلى عِلْمٍ عِنْدِي ...E\ قصص: ۷۸.

یا اگر به مقام و حکومتی برسی، مثل فرعون نگویی:[٦٢٤] آیا ملک مصر از آن من نیست؟ اگر چنین شدی، تو هم مثل قارون و فرعون ظالم هستی و آن‌وقت توسری می‌خوری و رسوایت می‌کنند.

تکبّر مروان حمار و ذلّت او

ای انسان! به امر اعتباری موهوم مغرور شده‌ای؟ خدا را فراموش کرده‌ای و من‌من

---

(١)- وَ مِنْ آياتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْواجاً لِتَسْكُنُوا إِلَيْها ... روم: ٢١.

(٢)- ... إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ لقمان: ١٣.

(٣)- العزّ رداء اللّه و الكبر ازاره (اصول كافى: ٢/ ٣٠٩).

(٤)- ... إِنَّما أُوتِيتُهُ عَلى عِلْمٍ عِنْدِي ... قصص: ٧٨.

---

[٦٢٤] (٥)-i\... أَ لَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ وَ هذِهِ الْأَنْهارُ تَجْرِي مِنْ تَحْتِي ...E\ زخرف: ٥١.

(۵)- ... أَ لَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ وَ هذِهِ الْأَنْهارُ تَجْرِي مِنْ تَحْتِي ... زخرف: ۵۱.

ایمان، ص: ۳۶۲

می‌کنی؟! خلافت اسلامی به سلطنت بر یک کشور و دو کشور نبود بلکه تمام کشورهای اسلامی زیر تسلّط خلیفه وقت بود. «مروان حمار» آخرین خلیفه اموی است. در وقتی که سفّاح لشکر می‌کشد در برابر مروان و مروان هم چندین برابر او قشون فراوان و مجهّز تدارک دیده است. خودش هم با کمال اطمینان در آن جبهه شرکت می‌کند. بیش از یک‌صد هزار نفر افراد قشونش بودند.

عجیب این‌جاست که پیش از آنکه جنگی بشود، مروان بیچاره مبتلا به بول می‌شود به قسمی که نمی‌تواند خودش را بگیرد و نمی‌تواند جای پنهانی برود، از اسب پیاده شده می‌خواهد رفع حاجت نماید. اسب فرار می‌کند. اسب بی‌صاحب میان لشکر خودش می‌رود. لشکر، اسب بی‌صاحب را دیدند، خیال کردند مروان

کشته شده، لشکرش می‌گریزد و لشکر سفّاح هم آنها را دنبال می‌کنند. عدّه‌ای را می‌کشند و عدّه‌ای را اسیر یا زخمی می‌نمایند. خود مروان را هم گرفتند و زبانش را بریدند و دور انداختند.

گربه‌ای آن را خورد! «ذهبت الدولة ببولة؛ دولت کذایی اموی به یک بول از بین رفت».

به‌طور کلّی هرکس مغرور گردید، خدا را فراموش کرده و هرکس در مقابل خدا من‌من کرد، ظالم است، هرکس می‌خواهد باشد. کربلایی، حاجی، سیّد، عالم، جاهل، هرکس خدا را فراموش کرد و ادّعای استقلال و انانیّت کند، ظالم است.

لباس مناسب تو بندگی است نه کبریایی. بنده باید بندگی کند و اگر نکرد، ظالم است.

تو باید برای پروردگارت خاضع و خاشع باشی. تارک الصلوة قطعا کافر است، اگر منکر است، نجس هم هست، چون خودش را بنده نمی‌داند وگرنه نماز را ترک

نمی‌کرد و در مقابل پروردگار، سر به خاک می‌گذاشت.

فرمایش امام موسی بن جعفر علیهما السّلام درباره بشر هافی

در مجالس المؤمنین نقل شده است: «حضرت موسی بن جعفر علیهما السّلام درب خانه بشر رد می‌شود. صدای موسیقی و آواز بلند است. کنیزش می‌خواست آشغال خانه را بیرون بریزد. حضرت از او پرسید: این‌جا خانه کیست؟

ایمان، ص: ۳۶۳

گفت: خانه بشر است.

حضرت فرمود: حرّ است یا عبد؟

گفت: آقا خودش چندین غلام و کنیز دارد، کجا عبد است؟

حضرت فرمود: بلی، اگر بنده بود این‌طور نبود. این را فرمود و رفت. کنیز داخل خانه شد. بشر از او پرسید: با کی حرف می‌زدی؟ جریان را گفت. بشر فورا فهمید کی بوده و چه فرموده. با پای برهنه حرکت کرد. با اینکه ثروتمند و از مشهورترین و محترمین است، خودش را به موسی بن جعفر علیهما السّلام رسانید و روی قدمهای آقا افتاد و عرض کرد: آقا! می‌خواهم بنده شوم به دست امام موسی بن جعفر علیهما السّلام توبه کرد».[۶۲۵]

آیا شما هم بنده هستید یا نه؟ این راه و روش بی‌بندوباری و بی‌اعتنایی به احکام دین، شاهد است بر اینکه خودتان را بنده نمی‌دانید. اوّل مغرب ببینید مساجد چه خبر و سینماها چه خبر است؟ از جهنّمیان می‌پرسند چطور شد در جهنّم جایتان شد، گویند: «ما از نمازخوانان نبودیم ...».[۶۲۶]

---

[۶۲۵] (۱)- مجالس المؤمنین: ۲/ ۱۲.

[۶۲۶] (۲)-\i قالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ\E مدّثّر: ۴۳.

ای قلدر! مشتی خاک و قلدری؟ مناسب تو تواضع، عجز، بندگی و سر به خاک گذاشتن در برابر ربّ العالمین است. عزّت و شرف تو این است، نه مال و جلال و نه مقام و جاه.

اجمالا عدل با خدا یعنی خودت را همیشه بنده بدانی و من‌من نکن. امر و حکم و مال و شأن و وضع من را دور بینداز، ظالم نباش و پا از گلیم خودت درازتر نکن. ببینید پیغمبرتان چه می‌گوید همان‌طوری که قبلا هم عرض کردم.

پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله فرمود: «تا آخر عمر چند چیز را رها نمی‌کنم (می‌خواهد بندگی خودش را خوب آشکار کند) از آن جمله: الجلوس علی الأرض؛ خاک‌نشینی را ترک نمی‌کنم.

ابتدا به سلام را ترک نمی‌کنم (تو هم توقّع سلام از کسی نداشته باش، با کوچک و بزرگ) دیگری را ردیف

سوار می‌کنم و هرگز سواره نمی‌روم که کسی پیاده با من همراه

---

(۱)- مجالس المؤمنين: ۲/ ۱۲.

(۲)- قالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ مدّثّر: ٤٣.

ایمان، ص: ٣٦٤

باشد».[٦٢٧]

دیروز گفتم علی علیه السّلام پیراهن نوتر را به قنبر داد و فرمود: «من از خدای خودم خجالت می‌کشم که خودم را بر تو ترجیح دهم. لباس نو را خودم بپوشم و کهنه را به تو بدهم. هر دو مملوک خداییم».

لزوم عدالت با خلق

امّا عدل با خلق، رشته‌های مختلف دارد: عدل با زن و فرزند؛ عدل با همسایه و رفیق؛ عدل با مشتری و همسفر؛

---

[٦٢٧] (۱)- قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله: خمس لا أدعهن حتى الممات: الاكل على الحضيض مع العبيد و ركوبى الحمار مؤكفا و حلبى العنز بيدى و لبس الصوف و التسليم على الصبيان لتكون سنة من بعدى(بحار الأنوار: ۱۶/ ۹۹).

عدل با شریک و ... روزی نیست که صدها ظلم از ما سر نزند؛ یعنی خلاف عدل نکنیم. نمی‌دانیم این ظلمها چه بر سر گورها می‌آورد. الظلم ظلمات؛[۶۲۸] ستم تاریکیها می‌آورد. و عدل با زن راستی مشکل است اگر با زن رفق نکردی، ظالم هستی. زن موجودی لطیف و رقیق است. سربه‌سرش نباید گذاشت.

سوء ظن نباید ببری. تغافل کن تا مبادا رنجشی پیدا شود. خدا او را انس تو قرار داده که از روی محبّت زندگی کنی، آن‌وقت از او ادّعای جهیزیّه می‌کنی؟ مگر تو ازدواج را یک نوع معامله گرفته‌ای و همچنین بهانه‌های مختلف از توقّعات بی‌جا. با زن باید آدمی رفق و محبّت کند. هرکس غیر از این اگر خواست معامله کند، ظالم است. وضع شیئی در غیر محلّ است. شواهد از روایات بسیار است، بماند.

رعایت عدل در شوهرداری

[۶۲۸] (۲)- بحار الأنوار: ۷/ ۲۲۹.

عدل زن با شوهر. زن باید احترام شوهر را نگهدارد. شوهر را بزرگ دارد. نباید شکایت شوهر را به مادرش بکند. وای به زنی که راز شوهرش را فاش کند. باید مال و آبروی شوهر را نگهدارد.[۶۲۹]

---

(۱)- قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله: خمس لا أدعهن حتی الممات: الاکل علی الحضیض مع العبید و رکوبی الحمار مؤکفا و حلبی العنز بیدی و لبس الصوف و التسلیم علی الصبیان لتکون سنۀ من بعدی (بحار الأنوار: ١٦/ ٩٩).

(۲)- بحار الأنوار: ۷/ ۲۲۹.

(۳)- ... حافِظاتٌ لِلْغَیْبِ بِما حَفِظَ اللَّهُ ... نساء: ٣٤.

ایمان، ص: ٣٦٥

رعایت عدل با فرزندان

[۶۲۹] (۳)-\i ... حافِظاتٌ لِلْغَیْبِ بِما حَفِظَ اللَّهُ ...\E نساء: ۳۴.

عدل با اولاد که رشته‌ها دارد. بچّه شیری تا به بعد. همان‌طوری که تکوینا خدا قرار داده تا بچّه گرسنه شود، سر موقع خوراک را به او رساندن. بچّه که سهل است با حیوان نیز باید شخص عدالت کند. شب نوزده ماه رمضان شنیده‌اید وقتی که حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام از خانه امّ کلثوم خواست بیرون رود، چند عدد مرغابی اطراف آقا را گرفتند. حضرت فرمود: «یا آنها را رها کن، یا خوراکشان را مواظب باش».

بار حیوان را زیاد نکن. اینهایی که دو حیوان را به جنگ هم می‌اندازند، ظلم است.

وای اگر دو آدم را با یکدیگر به جنگ وادارند!!

در عدل با اولاد. ای کسی که چند اولاد داری، حق نداری تبعیض قایل شوی. بلی مستحبّ است موقعی که از بازار چیزی خرید کردی، آن را اوّل به دختر بدهی. مضمون روایت است که در مقام مهرورزی، یکنواخت و بیشتر به دختر مهر بورز. به عکس آنهایی که از احکام

اسلام بی‌خبرند، پسر را ترجیح می‌دهند و دختر را بد می‌دارند.

یا مثلا از پسرش ناراضی است و می‌خواهد او را از ارث محروم کند. حیف در وصیّت است. می‌گوید او به من بیشتر خدمت کرده است. بلی اگر بعض از ورثه واقعا ضعیف باشند و بخواهد چیزی زیادتر بابت ثلث خودش وصیّت کند، مانعی ندارد تا ضعف آن جبران شود؛ امّا اگر از روی هوا و هوس فرق گذاشت، خلاف عدل و ظلم است.

لزوم پرهیز از تنبیه بدنی در تربیت فرزند

چرا اولادت را روی جهات نفسانی و حیوانی می‌زنی؟ می‌گوید: بچّه‌ام هست و اختیارش را دارم. کی اختیارش را به تو داد که هرچه و هر کاری با او بخواهی بکنی؟

تشفّی غیظ، غیر تربیت است. ظرف را شکسته برای چه او را می‌زنی؟ او که عمدا نکرده است. اگر سیلی به

بچّه‌ات زدی، اگر جایش سرخ شد، دو مثقال طلا باید بدهی. اگر سیاه کردی، شش مثقال طلا باید بدهی. باید برایش آن طلاها را نگهداری و در دفترچه پس اندازش بگذاری، آن طلاها مال بچّه‌ات هست.

ایمان، ص: ٣٦٦

باید رعایت اولاد را کرد. تا آنجا که در روایت دارد: «اگر کسی بچّه‌ای دارد، جلو بچّه، مادر را ناراحت نکند. هیچ‌وقت خصوصا در جلو اولاد؛ زیرا بچّه کوچک علاقه فوق العاده‌ای به مادرش دارد. اگر دید مادرش را ناراحت کردی، این عقده در دلش می‌ماند تا کی عکس العمل به خرج دهد. تا از کجا سردرآورد و بتواند تلافی کند یا مریض شود.

مولود له که پدر است، بر او خوراک، لباس و مسکن بچّه واجب است.[٦٣٠] دختر تا هنوز به خانه شوهر نرفته، به گردن پدر است. پسر هم تا وقتی که کسب و کار و

[٦٣٠] (١)-\i ... وَ عَلَى الْمَوْلُودِ لَهُ رِزْقُهُنَّ وَ كِسْوَتُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ ...\E بقره: ٢٣٣.

درآمدی پیدا نکرده است، واجب النفقه پدر است. مبادا در نفقه آنها مسامحه کنی!

لزوم پرهیز از بهانه‌جوییهای بی‌مورد در ازدواج

نسبت به ازدواج. دختر پس از اینکه موقع شوهر شدنش رسید، اگر خواستگاری پیدا شد، بر تو واجب است مسامحه نکنی. ایرادهای بی‌جا نگیری وگرنه ظالمی.

پیغمبر اسلام فرمود (روایت در نکاح وسائل است): «دختر به منزله میوه سر درخت است. وقتی رسید، باید آن را چید وگرنه فاسد می‌شود».[۶۳۱] میوه رسیده را رها کردن تا فاسد بشود ظلم است. بهانه‌های واهی و ایرادگیریهای بی‌جا ظلم است. ازدواج علی و فاطمه نمونه‌ای است در اسلام که باید مطابق آن سنّت رفتار نمود.

ازدواج علی و فاطمه علیهما السّلام سرمشقی برای مسلمانان

[۶۳۱] (۲)- وسائل الشیعه: ۲۰/ ۶۱.

برای عروسی حضرت زهرا علیها السّلام برخلاف مرسوم فعلی، چند نفر از زنهای قریش به علی پیشنهاد کردند که چرا دختری که عقد کردی، عروسی نمی‌کنی؟ علی علیه السّلام حیا می‌کرد. پیغمبر فرمود: «مگر عروست را نمی‌خواهی؟».

عرض کرد: «بلی».

---

(۱)- ... وَ عَلَى الْمَوْلُودِ لَهُ رِزْقُهُنَّ وَ كِسْوَتُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ ... بقره: ۲۳۳.

(۲)- وسائل الشیعه: ۲۰/ ٦۱.

ایمان، ص: ۳٦۷

پیغمبر فرمود: «چه داری؟».

عرض کرد: «زره‌ای و شمشیری و شتری دارم».

حضرت فرمود: «شتر برای آبیاری و سفر، شمشیرت هم برای جهاد در راه خدا لازم داری؛ ولی زره فعلا لزومی ندارد. آن را بفروش».

زره را به بازار بردند و فروختند و پولش را آوردند. در روایت دارد پیغمبر پول را به دست عثمان، ابو بکر و جابر و چند نفر از پیرمردها داد و فرمود: «چیزهایی که برای زندگی آنها لازم است بخرید». لوازم زندگی آنان را از کاسه و کوزه‌ها در روایت دارد که کواره بود، فراهم نمودند. شب زفاف هم خودش دختر عزیزش را آورد، دستش را به دست علی علیه السّلام داد.[۶۳۲]

بسط عدل توسّط امام زمان علیه السّلام

صدق و صفا را چرا از دست بدهید. نخواستم داستان بگویم. خواستم سرمشق داده شود. تو برای خدا ازدواج کن؛ هوا و هوس را کنار بگذار. اگر مسلمانها عادل می‌شدند در شؤون زندگی خودشان، راحت زندگی

[۶۳۲] (۱)- بحار الأنوار: ۴۳/ ۱۲۷- ۱۳۰.

می‌کردند. همه ظالمند. هر کس در شأنی از شؤونش. از انواع عدل که بعدا شرح داده می‌شود برکنار است. کیست که روی صراط مستقیم عدل باشد؟ اگر چنین بود که دیگر زحمتی نبود. دعای ندبه می‌خواند و اشک می‌ریزد. کجاست امامی که بیاید و عدل را برپا کند؟ اگر عدل خوب است چرا خودت عدل نمی‌کنی. امام زمان بیاید ....

وقتی راست می‌گویی که خودت عدل داشته باشی. آن‌وقت آرزو کنی امام زمان بسط عدل بدهد. همه را عادل کند و هر کجا رو کنی عدل باشد.

عدل کامل در عصر ظهور حضرت مهدی عجل اللّه تعالی فرجه

اغنام اللّه که گویند ۱۵۰ سال پیش امام زمان آمد و رفت؛ امام زمان پسر امام حسن

---

(۱)- بحار الأنوار: ٤٣/ ١٢٧- ١٣٠.

ایمان، ص: ۳۶۸

عسگری علیه السّلام و برای ظهورش علایم حتمی و غیره وجود دارد. حالا کار نداریم جمیع فرق اسلامی قبول دارند و اجماعی امّت است که مهدی موعود کسی است که از اوّل ظهورش مانند اوّل طلوع فجر در افق، لحظه به لحظه روشنایی زیاد می‌شود تا همه افق روشن می‌گردد. نور عدل از مکّه طلوع می‌کند تا اقصی نقاط کره زمین، پیر و جوان، همه را می‌گیرد و ذرّه‌ای خلاف حقیقت نیست.

ما می‌بینیم از ۱۵۰ سال به این‌طرف، سال به سال ظلم بیشتر شده است، پس کو بسط عدل بلکه تمام، بسط ظلم بوده است. در ظرف این مدّت، دو جنگ جهانی شده که چقدر کشته‌ها و مجروحها داشته و همه‌اش ظلم بوده است. جنگهای کره، ویتنام، فلسطین، لبنان و غیره. چند تن خون بشرهای مظلوم روی این کره زمین ریخته شد؟ در زمان مهدی علیه السّلام کسی به دیگری تعدّی

و تجاوز نمی‌کند. گفتیم که دختران جوان با جمال با زر و زیور از بغداد تا شام می‌رود، یک نفر به او به نظر خیانت نگاه نمی‌کند و دست خیانت به سوی او دراز نمی‌شود.

در صحرا عدل، در دریا عدل و در شهر و اجتماع عدل و کار به این‌جا می‌رسد که حتّی به حیوانات نیز سرایت می‌کند. غلبه ملکوت بر ملک است. شرارت گرگ بیابانی از بین می‌رود و دیگر به گوسفند که می‌رسد، تجاوزی ندارد. تکوینا چگونه عدل، کره زمین را می‌گیرد. درندگان هم از تجاوز می‌افتند و تا چه رسد به بشر.

آیا جزء عمر ما هم می‌شود که هرکجا رو کنیم، عدل و شادی و توحید باشد.

حقیقت و معنویّت باشد. این توحّش فعلی و زندگی نکبت‌بار فعلی، از زندگی خانوادگی زن و شوهر تا بروید بالا از بین برود.[۶۳۳]

---

(۱)- این جامع الکلمهٔ علی التقوی ...؟ این المنصور علی من اعتدی علیه و افتری؟ این المضطر الذی یجاب اذا دعی؟ این صدر الخلائق ذو البر و التقوی؟ این ابن النبی المصطفی صلّی اللّه علیه و آله و ابن علی المرتضی علیه السّلام ...؟ و ابن فاطمهٔ الزهرا علیها السّلام؟ (دعای ندبه).

ایمان، ص: ۳۶۹

گفتار سی و هشتم: جهاد؛ چهارمین استوانه ایمان

«و الجهاد علی اربع شعب: علی الامر بالمعروف و النهی عن المنکر و الصدق فی المواطن و شنآن الفاسقین».[۶۳۴]

---

[۶۳۳] (۱)- این جامع الکلمة علی التقوی ...؟ این المنصور علی من اعتدی علیه و افتری؟ این المضطر الذی یجاب اذا دعی؟ این صدر الخلائق ذو البر و التقوی؟ این ابن النبی المصطفی صلّی اللّه علیه و آله و ابن علی المرتضی علیه السّلام ...؟ و ابن فاطمة الزهرا علیها السّلام؟(دعای ندبه).

[۶۳۴] (۱)- اصول کافی: ۲/ ۵۱.

در اوّل ماه مبارک رمضان عنوان بحث یک ماهه ما فرمایشات مولی الموالی علیّ ابن ابی طالب علیه السّلام بود در بیان استوانه‌های ایمان که فرمود: چهار استوانه دارد: صبر، یقین، عدل و جهاد که اگر یکی از این چهار نباشد، استوانه‌ای از استوانه‌های ایمان از کف رفته، ایمان ناقص است و به جایی نمی‌رسد.

چهارمین استوانه «جهاد» است و شرحها دارد. بیان اقسام و انواع، همچنین احکام آن جهاد اکبر و جهاد اصغر روزها و مجلسهایی لازم دارد که وقت نداریم. دو روز دیگر بیشتر نداریم لذا به ترجمه و شرح اجمالی چهار شعبه جهاد که آقا امیر المؤمنین علیه السّلام در این روایت ذکر فرموده است، اکتفا می‌نماییم.

لزوم تعلیم احکام به اعضای خانواده

جهاد، چهار شعبه دارد:

اوّل: امر به معروف.

دوّم: نهی از منکر.

---

(۱)- اصول کافی: ۲/ ۵۱.

ایمان، ص: ۳۷۰

سوّم: صدق در هرجا.

چهارم: بغض برای خدا.

امّا «امر به معروف»، شرع اسلام بر هر مسلمانی واجب فرموده است که از اوّل تکلیفش پسر پانزده ساله تمام و دختر نه ساله تمام، بر هر مرد و زن مکلّفی واجب است که واجباتش را بداند و بجا بیاورد. تمام گناهان کبیره را بداند و ترک نماید. پس از دانستن و عمل کردن بر او واجب است اوّل اهلش[۶۳۵] را هدایت نماید و به عمل کردن وادارد. زن، اولاد، خادم و کسی که تو سرپرستش هستی، بر تو واجب است آنچه از احکام دانستی و عمل

---

[۶۳۵] (۱)-\i وَ أْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلاةِ وَ اصْطَبِرْ عَلَيْها ...\E طه: ۱۳۲.

کردی، به آنها یاد دهی و آنان را به عمل واداری. این است امر به معروف.

خودت و اهلت را از آتش نگهدار؛ آتشی که آتش‌گیره آن مردمان و سنگ است.[۶۳۶] اگر زن و اولادت جهنّمی شدند، تقصیر تو است. تو نزد خدا مسؤولی. باید آنها را نگهداری و نمی‌توانی بگویی به من چه!

مراتب نهی از منکر

در نهی از منکر، اوّل باید خودت گناهان را بشناسی و ترک کنی سپس اهلت را یاد دهی و باز داری؛ بنابراین، اوّل خودت و بعد اهلت، سپس دیگران. بر مادران لازم است مسائل حیض و نفاس و استحاضه را یاد دخترانشان بدهند.

یکی از بزرگان درباره اسرار تعدّد زوجات پیغمبر خدا ذکر می‌کند که رسول خدا مسائل زنانه را به زوجاتش می‌فهماند و هریک از آنان به سایر زنها می‌رساندند.

---

[۶۳۶] (۲)-\i یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَکُمْ وَ أَهْلِیکُمْ ناراً وَقُودُهَا النَّاسُ وَ الْحِجارَةُ ...\E تحریم: ۶.

مروی است که زنی از پیغمبر مسأله زنانه پرسید. از کثرت حیا از پیشانی پیغمبر عرق می‌ریخت لذا زوجات پیغمبر وسیله‌ای بودند برای ابلاغ این احکام.

بر همه شناسایی گناهان کبیره لازم است. اگر وقتی گناه کبیره از تو سرزد و بعد عذر

---

(۱)- وَ أْمُرْ أَهْلَکَ بِالصَّلاةِ وَ اصْطَبِرْ عَلَيْها ... طه: ۱۳۲.

(۲)- يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَ أَهْلِيكُمْ ناراً وَقُودُهَا النَّاسُ وَ الْحِجارَةُ ... تحريم: ٦.

ایمان، ص: ۳۷۱

آوردی و گفتی نمی‌دانستم! عذرت پذیرفته نیست. به تو می‌گویند: «هلا تعلّمت؛ چرا یاد نگرفتی؟». باید فهرست محرّمات را هر مسلمانی بداند و اهلش را هم آگاه کند. همه شما از زیر دستتان پرسیده می‌شوید.[۶۳۷]

---

[۶۳۷] (۱)- کلّکم راع و کلّکم مسؤول عن رعیته(مستدرك سفینة البحار: ۴/ ۱۶۹).

وجوب نهی از منکر

گاهی در کوچه‌ها و خیابانها می‌بینید پیرزنی از کار افتاده که شرعا حجاب برای او نیست ولی خودش را سخت پوشانیده؛ امّا دختر یا دخترزاده جوانش با چه وضعی همراه او راه می‌رود! قهر خدا شامل حال چنین پیرزنی است. زنانی که پیر شده، بازنشسته شده‌اند و از شوهر کردنشان گذشته، مانعی ندارد چادر نپوشند به شرطی که زینت نکنند و آرایش نکنند.[۶۳۸] تو باید مانع بی‌حجابی دختر و نوه‌ات بشوی. خدا بر تو واجب کرده نهی از منکر را، باید او را از گناه بازداری.

از همان اوّل تکلیف به دختر باید بفهمانی که قرآن نهی کرده بدنش را مرد بیگانه ببیند. از بس نهی از منکر ترک شده، محرم و نامحرم دیگر از بین رفته است؛ چنانچه به پسرت باید بگویی و بفهمانی[۶۳۹] که واجب است بر مؤمن چشمهایشان را نگاه دارند.

---

[۶۳۸] (۲)-\i وَ الْقَواعِدُ مِنَ النِّساءِ اللّاتِي لا يَرْجُونَ نِكاحاً فَلَيْسَ عَلَيْهِنَّ جُناحٌ أَنْ يَضَعْنَ ثِيابَهُنَّ غَيْرَ مُتَبَرِّجاتٍ بِزِينَةٍ ...\E نور: ۶۰.

[۶۳۹] (۳)-\i قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصارِهِمْ ...\E نور: ۳۰.

چگونه چشم می‌اندازی به بدن زن بیگانه تا چه رسد به لمس و دست دادن. مسّ اجنبیّه حرام است.

شیوه بیعت کردن بانوان با پیغمبر و علی علیهما السّلام

بیعت کردن زنها با پیغمبر را چنین نقل کرده‌اند که رسول خدا دست در ظرف آبی می‌کرد و زنها هم دستشان را در آن ظرف می‌کردند تا صورت بیعت حاصل شود. همان دست دادن مردها؛ یکدیگر را نسبت به زنها با رسول خدا به این کیفیّت نقل کرده‌اند؛

---

(۱)- کلّکم راع و کلّکم مسؤول عن رعیته (مستدرک سفینة البحار: ٤/ ١٦٩).

(۲)- وَ الْقَواعِدُ مِنَ النِّساءِ اللَّاتِی لا یَرْجُونَ نِکاحاً فَلَیْسَ عَلَیْهِنَّ جُناحٌ أَنْ یَضَعْنَ ثِیابَهُنَّ غَیْرَ مُتَبَرِّجاتٍ بِزِینَةٍ ... نور: ٦٠.

(۳)- قُلْ لِلْمُؤْمِنِینَ یَغُضُّوا مِنْ أَبْصارِهِمْ ... نور: ۳۰.

ایمان، ص: ۳۷۲

چنانچه در غدیر خم نسبت به بیعت با علی به ولایت و امامت پس از پیغمبر، همین‌طور نقل شده است؛ زنهایی که حاضر بودند، علی علیه السّلام دست در ظرف آب کرد و زنها به همچنین.[۶۴۰]

مقصودم این احکام مقدّس اسلام است که امروزه متروک شده؛ چون گفته نمی‌شود و اعتنایی به آن نمی‌گردد. نگاه با شهوت، بدون شک حرام است به نصّ قرآن مجید؛ چنانچه بر دختر و زن هم حرام است به نظر ریبه به مرد یا پسر نگاه کنند. فرقی نیست قرآن مجید می‌فرماید:

«به زنهای مؤمنه نیز بگو چشمهایشان را نگه دارند از نگاه ناروا».[۶۴۱]

---

[۶۴۰] (۱)- سفينة البحار: ۱/ ۱۱۸.

[۶۴۱] (۲)-\i وَ قُلْ لِلْمُؤْمِناتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصارِهِنَّ ...\E نور: ۳۱.

خلاصه وَ أْمُرْ أَهْلَكَ؛ «اهلت را امر کن به هر واجبی و بازدار از هر حرامی».

اگر بچّه‌ات مداد رفیقش را در مدرسه برداشته، بر تو واجب است او را نهی کنی و مداد را ببری به صاحبش رد کنی. به اولادت بفهمانی مال دیگری حرام است. اتلاف مال دیگری نیز همین است. وای بر پدر و مادرهایی که روز قیامت از اولادشان فرار می‌کنند؛[۶۴۲] چون به آنها اعتراض می‌کنند که چرا به ما یاد ندادی و ما را باز نداشتید از حرام؛ ولی فرار هم فایده ندارد.

شیوه امر به معروف و نهی از منکر

درجه اوّل امر به معروف و نهی از منکر، خودت و بعد اهلت هستند. درجه دوّم پس از آن، به هرکس برخورد کنی و پیشامد با شرایطش؛ البتّه امر به معروف و نهی از منکر باید به لین، رفق و محبّت باشد نه با تندی و چوب و کتک. بلی، اگر وقتی رفق فایده نکرد و تندی فایده

[۶۴۲] (۳)-\i يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ* وَ أُمِّهِ وَ أَبِيهِ* وَ صاحِبَتِهِ وَ بَنِيهِ\E عبس: ۳۴- ۳۶.

دارد باید با تندی باشد؛ امّا اگر مثلا به پول زیاد دادن بهتر می‌شود، واجب است چنین کنی نه اینکه مثلا بچّه‌ات را که تارک الصلاۀ است از خانه بیرون کنی. می‌دانید که چه می‌شود؟ معتاد می‌شود و به هر راه ناجور می‌افتد. شیّادها او را

---

(۱)- سفینۀ البحار: ۱/ ۱۱۸.

(۲)- وَ قُلْ لِلْمُؤْمِناتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصارِهِنَّ ... نور: ۳۱.

(۳)- يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ* وَ أُمِّهِ وَ أَبِيهِ* وَ صاحِبَتِهِ وَ بَنِيهِ عبس: ۳٤- ۳٦.

ایمان، ص: ۳۷۳

می‌فریبند. از خدا بخواهیم اولادهای ما را صالح قرار دهد. «و قرۀ العین فی الاهل و المال و الولد[۶۴۳]؛ طوری شود که اولادهای ما نور چشم ما باشند در دنیا و آخرت».

---

[۶۴۳] (۱)- اقبال الأعمال: ۱/ ۱۷۱.

در برخورد با خلق، مسأله امر به معروف و نهی از منکر را مشکل است پیاده کند.

گاهی این‌قدر واجبات از او فوت می‌شود که حساب ندارد. چون جای امر به معروف و نهی از منکر است و چه‌بسا منکراتی مرتکب می‌شود که می‌خواهد نهی از منکری کند.

فرق است بین ارشاد و امر و نهی؛ «ارشاد»؛ یعنی یاد دادن و «امر و نهی»؛ یعنی واداشتن و زجر کردن.

اگر کسی به جاهل برخورد کرد باید او را ارشاد کرد؛ یعنی یادش داد. بعضی می‌گفتند برخی از زنهایی که بی‌حجابند، از بس از عالم و مساجد دورند، نمی‌دانند حجاب از ضروریات اسلام است، باید به آنها یاد داد؛ فهمانید و هدایتش کرد. خانم محترمه! حکم قرآن چنین است: ... وَ لا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ ....[٦٤٤]

---

[٦٤٤] (٢)- نور: ٣١.

«زینت خود را تنها برای شوهر و محارم می‌توانی نشان دهی».

در مجلس عقد، با این وضع آمدی حرام است. این وضع برای شوهرت خوب است. لعنت خدا بر زنی است که عطر بزند و از منزل بیرون آید پس از اینکه دانست، آن وقت نوبت به نهی می‌رسد. و زجر با ملایمت باشد، اگر نشد با تندی و اگر نشد در دلت از این کارت بدت بیاید.

در مجلس که هستی اگر از کسی غیبت کردند، اگر گوش گرفتی و دفاع نکردی، تو هم با او یکی هستی.

مروی است که روزی در حضور عابدی دو نفر بچّه، خروسی را گرفته و پرهایش را می‌کندند و خروس فریاد می‌کرد و عابد بی‌مروّت رقّت نکرد و به نماز ایستاد آن هم نماز طولانی. بالأخره حیوان زبان‌بسته در دست این دو بچّه از بس زجر دید، مرد. عابد به زمین

فرورفت. وای از کسی که بتواند دادرسی از مظلومی کند و نکند.

در معانی الأخبار صدوق است که در زمان گذشته مردی که عالم، عابد و قاضی بود،

---

(۱)- اقبال الأعمال: ۱/ ۱۷۱.

(۲)- نور: ۳۱.

ایمان، ص: ۳۷٤

وقتی که مرد، مأمورین عذاب الهی، بنا شد تازیانه عذاب به او بزنند. به او گفتند: «مررت بمظلوم و لم تنصره؛ فلان روز فلان محل رد شدی، ستمدیده‌ای را دیدی و یاری نکردی».

یک تازیانه به او زدند که گورش پر از آتش گردید. حالا این آتش کی خاموش شود خدا می‌داند. لذا زین

العابدین علیه السّلام عرض می‌کند: «اعتذر الیک من مظلوم ظلم بحضرتی و لم انصره».[٦٤٥]

می‌بینی زنی زیر دست شوهر، مظلوم شده یاری‌اش کن. روز ماه رمضان می‌بینی شخصی در خیابان سیگار می‌کشد، روزه می‌خورد، با احترام و زبان خوش بگو اگر عذر داری، مریض هستی، مسافری، گوشه‌ای که کسی نبیند روزه بخور. مسافر در علانیه اگر روزه خورد، باید پنج تازیانه اقلّا بخورد.

سدّ معبر هم حرام است. نصف راه را آقای کاسب میوه‌فروش یا بقّال گرفته، این منکر آشکار است. راه مردم را چرا گرفتی؟ منتظر مأمور شهرداری نباش، حکم دینت را اجرا کن.

هر گناهی از هرکس دیدی، اگر احتمال جهل دادی، ارشاد و یاد دادنش واجب است و اگر احتمال جهل

---

[٦٤٥] (١)- صحیفه سجّادیّه: ١٨٩.

ندادی، باید او را واداری؛ البتّه با شرایطش و فهمیدن خودت.

شرمندگی عمر از نهی از منکر نمودن خویش!

در حالات عمر نوشته‌اند شبی در کوچه‌های مدینه می‌گشت درب خانه‌ای رسید.

صدای آواز و لهو می‌آمد. نردبان گذاشت و رفت پشت‌بام و سر کرد در خانه مردم!! نهیب داد: «یا عدوّ اللّه! اما تستحیی اللّه؟؛ ای دشمن خدا! حیا نمی‌کنی؟».

مرد سر بیرون کرد دید عمر است. چاره‌ای ندید جز از همان راه مقدّسی وارد شود.

گفت: «آی عمر! اگر من یک گناه کردم، تو سه گناه مرتکب شدی:

گناه اوّل: خدای تعالی می‌فرماید: در خانه مردم بدون اجازه صاحبش داخل

(۱)- صحیفه سجّادیّه: ۱۸۹.

ایمان، ص: ۳۷۵

نشوید[٦٤٦] (و تو بدون اجازه وارد شدی!).

رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله در خانه دخترش بدون اجازه قدم نمی‌گذاشت. دم درب می‌گفت:

السّلام علیکم یا اهل بیت النبوّة. اگر فاطمه می‌گفت بفرمایید، داخل می‌شد وگرنه می‌رفت.

مروی است روزی پیامبر با جابر بود و به حضرت فاطمه فرمود: تنها نیستم، با جابر هستم. حضرت فاطمه او را هم اجازه داد.

گناه دوّم: خدا در قرآن می‌فرماید: از درب خانه داخل شوید[٦٤٧] نه مثل دزدها نردبان بگذاری و از پشت‌بام درآیی.

---

[٦٤٦] (۱)-\i فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فِيها أَحَداً فَلا تَدْخُلُوها حَتَّى يُؤْذَنَ لَكُمْ ...\E نور: ۲۸.

[٦٤٧] (۲)-\i ... وَ أْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوابِها ...\E بقره: ۱۸۹.

گناه سوّم: در هر خانه که قدم گذاشتی (اوّل) سلام کن.[٦٤٨] تا وارد شدی حتما باید به اهل خانه سلام کنی، اگر کسی در خانه نیست روایت می‌فرماید کرام الکاتبین را مخاطب قرار دهد و بر آنها سلام کند. یا بگوید: سلام علینا من ربنا. یا بگوید: سلام علی عباد الصالحین. بالأخره سلام ترک نشود.

او با این سخنانش عمر را بیچاره کرد».

تو می‌خواهی نهی از منکر کنی، خودت سه منکر مرتکب می‌شوی. شما این‌طور نباشید. یکی ایستاده بول می‌کند به او تندی می‌کنید و می‌گویید: مانند سگ ایستاده‌ای! و وای اگر فحش بدهد! چندین منکر مرتکب می‌شود که می‌خواهد نهی از حرام یا مکروهی بکند!

[٦٤٨] (٣)-i\ ... فَإِذا دَخَلْتُمْ بُيُوتاً فَسَلِّمُوا عَلى أَنْفُسِكُمْ تَحِيَّةً مِنْ عِنْدِ اللَّهِ ...E\ نور: ٦١.

از روی دلسوزی باید نهی از منکر باشد، نه از روی قلدری و نفس و هوا. اگر از روی دلسوزی و علاقه‌مندی شد، خدا از تو راضی می‌شود.

مثل خود پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله وقتی در مکّه به او سنگ می‌زدند، خون از پاهای مبارکش

---

(۱)- فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فِيها أَحَداً فَلا تَدْخُلُوها حَتَّى يُؤْذَنَ لَكُمْ ... نور: ۲۸.

(۲)- ... وَ أْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوابِها ... بقره: ۱۸۹.

(۳)- ... فَإِذا دَخَلْتُمْ بُيُوتاً فَسَلِّمُوا عَلى أَنْفُسِكُمْ تَحِيَّةً مِنْ عِنْدِ اللَّهِ ... نور: ٦١.

ایمان، ص: ۳۷٦

می‌ریخت مع الوصف دعایشان می‌کرد:[۶۴۹] «خدایا! قوم مرا هدایت فرما». عذرشان را فراهم می‌آورد. اینها مرا

---

[۶۴۹] (۱)- اللّهم اهد قومی فانّهم لا یعلمون(بحار الأنوار: ۱۱/ ۲۹۸).

نمی‌شناسند و نمی‌دانند. عذرخواهی هم می کند، چون رحمهٔ للعالمین است. آرزو دارد امّتش گناهی مرتکب نشوند. شما هم تصمیم بگیرید از این به بعد گناه را ترک کنید. واجبی از شما فوت نگردد. محمّد را از خود شاد کرده باشید. از گذشته‌ها پشیمان باشید. خصوص امشب که شب آخر ماه رمضان است. خدایا! پناه به تو می‌برم! ماه رمضان تمام شود، امشب هم صبح شود، هنوز گناهانم پاک نشده باشد.

«اعوذ بجلال وجهک الکریم ان ینقضی عنی شهر رمضان او یطلع الفجر من لیلتی هذه و بقی لک عندی تبعهٔ او ذنب تعذبنی علیه یوم القاک».[٦٥٠]

---

(١)- اللّهم اهد قومی فانّهم لا یعلمون (بحار الأنوار: ١١/ ٢٩٨).

(٢)- اقبال الأعمال: ١/ ٣٦٥.

[٦٥٠] (٢)- اقبال الأعمال: ١/ ٣٦٥.

ایمان، ص: ۳۷۷

فهرست منابع و مآخذ

قرآن کریم

الف

۱- اصول کافی/ کلینی/ محمّد بن یعقوب/ دار الکتب الاسلامیّه- تهران/ ۱۳۸۸ ه. ق.

۲- اقبال الاعمال/ ابن طاووس/ رضی الدین علیّ بن موسی/ محقّق: جواد قیّومی اصفهانی/ مکتب الاعلام الاسلامی/ ۱۳۷۷ ه. ش./ چاپ دوّم.

۳- الانوار العلویّه/ نقدی/ شیخ جعفر/ الحیدریه- نجف/ ۱۳۸۱ ه. ق./ چاپ دوّم.

٤- الألفیّه و النفلیّه/ عاملی/ محمّد/ شهید اوّل/ مکتبهٔ الاعلام/ ١٤٠٨ ه. ق./ چاپ اوّل.

۵- امالی/ شیخ طوسی/ محمّد بن حسن/ دار الثقافه/ ١٤١٤ ه. ق./ چاپ اوّل.

ب

٦- بحار الأنوار/ علّامه مجلسی/ محمّد باقر/ مؤسّسهٔ الوفاء- بیروت/ ١٤٠٣ ه. ق./ چاپ سوّم.

ت

۷- التوحید/ صدوق/ محمّد بن علیّ بن الحسین/ مکتبهٔ الصدوق/ ۱۳۹۸ ه. ق.

ایمان، ص: ۳۷۸

۸- تاج العروس/ زبیدی/ سید محمّد مرتضی/ مکتبهٔ الحیاهٔ- بیروت.

۹- تفسیر جوامع الجامع/ طبرسی/ حسن/ دفتر انتشارات اسلامی- قم/ ١٤١٨ ه. ق./ چاپ اوّل.

۱۰- تفسیر روح الجنان و روح الجنان/ جمال الدین شیخ ابو الفتوح رازی/ چاپ اسلامیّه- تهران.

۱۱- تفسیر کنز الدقائق/ میرزا محمّد/ دفتر انتشارات اسلامی- قم/ ۱٤۰۷ ه. ق.

۱۲- تهذیب الکمال/ مزنی/ یوسف/ مؤسّسهٔ الرساله/ ۱٤۰۸ ه. ق./ چاپ دوّم.

ح

۱۳- الحدائق الناضره/ بحرانی/ شیخ یوسف/ دفتر انتشارات اسلامی- قم/ ۱۳٦۳ ه. ش.

خ

۱٤- خصال/ شیخ صدوق/ محمّد بن علی/ دفتر انتشارات اسلامی- قم/ ۱۳٦۲ ه. ش.

د

۱۵- الدرّ المنثور/ سیوطی/ جلال الدین/ دار المعرفه- بیروت/ ۱۳٦۵ ه. ق./ چاپ اوّل.

۱٦- دیوان/ اشعار/ ابو سعید ابو الخیر.

۱۷- دیوان اشعار/ اوحدی مراغه‌ای.

۱۸- دیوان اشعار/ خاقانی شروانی.

۱۹- دیوان اشعار/ شیخ بهائی.

۲۰- دیوان حافظ/ به کوشش حسن اعرابی/ چاپخانه امام عصر (عج)/ ۱۳۸۱ ه. ش./ چاپ اوّل.

ایمان، ص: ۳۷۹

ر

۲۱- رسائل/ کرکی/ حسین/ دفتر انتشارات اسلامی- قم/ ۱٤۱۲ ه. ق./ چاپ اوّل.

۲۲- روضهٔ الواعظین/ نیشابوری/ محمّد بن الفتّال/ چاپ نجف/ ۱۳۸٦ ه. ق.

س

۲۳- سفینهٔ البحار/ قمی/ شیخ عبّاس/ مؤسّسه انتشارات فراهانی.

۲٤- سنن النبی/ علّامه طباطبائی/ محمّد حسین/ دفتر انتشارات اسلامی- قم/ ۱٤۱۹ ه. ق.

ص

۲۵- الصّوارم المهرقه/ تستری/ نور اللّه.

۲٦- صحیفه سجّادیّه/ دفتر انتشارات اسلامی- قم/ ۱۳۷۸ ه. ش./ چاپ هشتم.

۲۷- صفات الشیعه/ شیخ صدوق/ محمّد بن علیّ بن الحسین/ انتشارات اعلمی- تهران.

ع

۲۸- عدّهٔ الداعی/ حلّی/ احمد بن فهد/ چاپ حکمت- قم.

۲۹- عوالی اللئالی/ ابی جمهور/ محمّد بن علی/ مطبعۀ سیّد الشهداء/ ۱٤۰۵ ه. ق.

۳۰- عیون اخبار الرضا/ شیخ صدوق/ محمّد بن علی/ چاپخانه زندگی/ ۱۳٦۳ ه. ش./ چاپ دوّم.

غ

۳۱- الغدیر/ علّامه امینی/ احمد/ دار الکتاب العربی- بیروت/ چاپ سوّم.

ک

۳۲- کشف المحجّه/ سیّد بن طاووس/ علیّ بن موسی بن جعفر/ مکتبۀ الاعلام الاسلامی/ ۱٤۱۲ ه. ق./ چاپ اوّل.

ایمان، ص: ۳۸۰

۳۳- کلمات الامام الحسین/ معهد لتحقیقات باقر العلوم/ دار المعروف- قم/ ۱٤۱٦ ه. ق./ چاپ سوّم.

٣٤- كلّيّات/ سعدى/ مشرف مصلح الدين سعدى شيرازى/ دنياى كتاب.

٣٥- كمال الدين/ شيخ صدوق/ محمّد بن على/ دفتر انتشارات اسلامى- قم/ ١٣٦٣ ه. ش.

٣٦- كنز العمال/ متقى هندى/ علاء الدين/ مؤسسة الرساله- بيروت/ ١٣٩٩ ه. ق.

ل

٣٧- لآلى الاخبار/ تويسركانى/ شيخ محمّد/ المكتبة المحمّدى- قم.

م

٣٨- المبسوط/ شمس الدين/ سرخسى/ دار المعرفه- بيروت/ ١٤٠٦ ه. ق.

٣٩- مثنوى معنوى/ محمّد بلخى/ خاور- تهران/ ١٣١٩ ه. ش.

٤٠- مجمع البحرين/ طريحى/ فخر الدين/ نشر الثقافه/ ١٤٠٨ ه. ق./ چاپ دوّم.

٤١- مخزن الاسرار/ نظامى گنجوى.

٤٢- مدينهٔ المعاجز/ بحرانى/ سيد هاشم/ مؤسّسهٔ المعارف الاسلاميّه/ ١٤١٥ ه. ق./ چاپ اوّل.

٤٣- مستدرک الوسائل/ طبرسى/ حسين/ مؤسّسهٔ آل البيت- قم/ ١٤٠٨ ه. ق./ چاپ اوّل.

٤٤- مستدرک سفينهٔ البحار/ نمازى شاهرودى/ شيخ على/ دفتر انتشارات اسلامى- قم/ ١٤١٩ ه. ق./ چاپ اوّل.

٤٥- مستدرک على الصحيحين/ حاکم نيشابورى/ محمّد بن محمّد/ دار المعرفه- بيروت/ ١٤٠٦ ه. ق.

٤٦- مصباح المتهجد/ شيخ طوسى/ حسن/ مؤسّسهٔ فقه الشيعه/ ١٤١١ ه. ق./ چاپ اوّل.

ايمان، ص: ٣٨١

٤٧- معانی الأخبار/ شیخ صدوق/ محمّد بن علی/ مکتبهٔ الصدوق/ ١٣٧٩ ه. ق.

٤٨- مناقب آل ابی طالب/ ابن شهرآشوب/ محمّد بن علی/ مؤسّسه انتشارات علّامه- قم.

٤٩- من لا یحضره الفقیه/ شیخ صدوق/ محمّد بن علی/ دفتر انتشارات اسلامی- قم/ ١٣٦٣ ه. ق.

٥٠- منیهٔ المرید/ شهید ثانی/ زین الدین بن علی/ دفتر انتشارات اسلامی- قم/ ١٣٦٣ ه. ش.

٥١- میزان الحکمه/ محمّدی ری شهری/ محمّد/ مکتبهٔ الاعلام اسلامی/ ١٣٦٢ ه. ش./ چاپ اوّل.

٥٢- مجالس المؤمنین/ علّامه شوشتری/ قاضی نور اللّه/ چاپخانه اسلامیّه- تهران/ ١٣٥٤ ه. ش.

ن

٥٣- نان و حلوا/ شیخ بهائی.

٥٤- نهج البلاغه/ صبحی الصالح.

٥٥- نهج البلاغه/ عبده/ شیخ محمّد/ دار المعرفه- بیروت.

٥٦- نهج البلاغه/ سیّد رضی/ ترجمه و شرح: فیض الاسلام.

و

٥٧- وسائل الشیعه/ حرّ عاملی/ محمّد بن حسن/ مؤسّسهٔ آل البیت- قم/ ١٤١٦ ه. ق./ چاپ سوّم.